

۲۷۹

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰

بازرسی شد
۶ - ۳۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: محمود املیران

مؤلف: ...

جلد: (۲۷۹) از کتب (خط) اهدائی

آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی

تاریخ ثبت کتاب: ۳۰ ۹ ۱۳۰۵

شماره ثبت کتاب: ۱۳۸۶

۱۳۱۴

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی اهدائی

۲۷۹

۲۷۹



بازرسی شد
۲۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: شعرو اخبار

مؤلف: آقای سید محمدصادق طباطبائی

تعداد: ۱۱ کتب (خط)

آدمی: ۲۷۹

موضوع: شعر

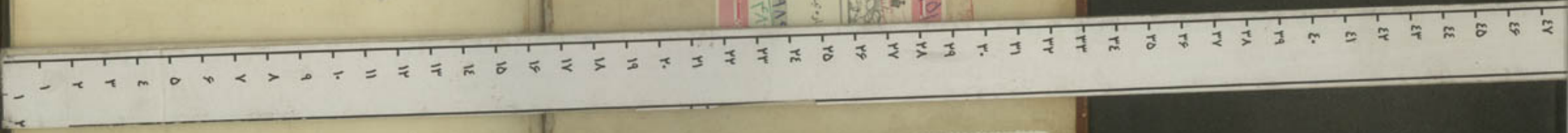
تاریخ ثبت کتاب: ۳۰۹۸۴

شماره ثبت کتاب: ۳۳۸۸

کتابخانه
مجلس شورای
ملی

خطی اهدائی

۲۷۹





هذا كتابنا عن الميرزا

بسم الله الرحمن الرحيم
 حمد بیکران نوشای نجیب میرزا مرخان ملایا بدان محو واضع محل یاد یاری است
 که شاهین میرزا لشکر و سپاه است و در کاکین با زار افکار باطن او هام و نظام
 تکبیر و افتاد اجناس و انعام عام و نافع از فزون از مراد و در اندوختن
 بنزاد و خیر خیا و پیکر نصیب بال استیجاب در میرزا ازان افتاد است و اخصا
 این با زار و جبهه قدار بل طور و فوئده الاطوار و مستند و زین این جمله عظام
 زنده برین نیست و محو محو پله چنان و چنین نه بل مرغت هذه الاست
 الشفاة لما نیتها ما خطر بالظلم بما لا فواء و انعام علام الغیب و در صفة
 غیر منشاء و ما احاط بكل شیء و ما کف فی محیط به کف المیزان و اذا اعتزفیه
 بالفصیح البی و الملائک فاطرح ثبیا العقل با هم میرزا القلک و کیف محیط
 بذی فند البعبیر بالی و الذی این شاکتین زمونک تناسک کاین دلیل
 هستی خطاست نغان شان و عظیم کبریا نغمه عا یقلی القالمون علی کبریا
 نامعدود و تسلیما لا محدود خلاد صنایع و خیا و بریا یع بر میرزا شرایع
 و برها و فایع که عالم حقیقتش بر ما از ترا کبابه خاک و هوای مغالب

مغالب



بخند و تبال و باب و ما اینطور از الهوی است خبر و حسن بیغیرش مغالب و باب
 عقلی و مشفق و مستفیض بل مناز و محقق و معضل و معر و معر و معر و معر
 و لیس غیره مطلق و لا فرد نسبتی و لا مدح و لا منسج منقطع و لا حزن مشابه
 من تلف و لا مظهر مرها مبدلا مختلف و صنوع بری عن شرایب الشکر استین
 لیس فی طوب و لا مفضوح عن صق المسالی که ما من حدیث بنو شرا و حقا
 و ما عن علم قدسی معن و سلسل و سند و وایت سا الشرا و نظام
 ناسق با صلا صلو لاهق و رفیع و منصل و اتصال کلام معجز نظام مشکک
 با علی مدارج صق و تحقیق و استی معارج ثوابه و تدقیق حیرت اتصال و عجز
 و اتحاد صدق با همی غیر من فصل سیدنا و مولانا محمد صلی الله علیه و آله
 شتمتی و احکام الاحکام و قدر بند و بر تبیین الحلال و الحرام و بیوع مشایع الشرا
 للفرعین من افلاح احاد یتله الجسأ و حیا خرا خیاره العظام و الة الذین هم حیا
 لمحببیم المستهدین حزنا و نزل فی ثمان اعدائهم فلا نقیم لهم یوم العقیمة
اما بعد در او دولت شاهنشاه حیا اسلا میا یتاه اعلی فی قدر
 قدرت فضا شکرک ظل الله علی مفارق العباد شاهنشاه با عد و ارحم منکر
 انجم حشم سکندر شاد و ادر دیا حای اعلام شریعت ما حیا و بغی و بدعت
 نصیر اللة و الذین ظهروا لاسلا و المسلمین بکرزیه حسیه افرید کار
 ابن الستک طین نا صیر الذین شاه فاجار و خلا الله مملک و سلطانه و اب
 عیسه و او اند و تدریجیه و اعانته که ما ذما و ذما اما است حکم انی و اب
 مملک که سنا یتد مکه فایه و کماله و یتصد سیا است عداله نواب مشفقا

اشرفا مجددا مکار شفا و اعظم انعم والا بنو اكرم شاهنشاه فاجدا و شبل
 الخواكين بجمل السلاطين نايب اليه ياله - القاهره - معتدلة العدل العلية
 القاهره فها رصيرت الا ذال للعدل فاشرا و للظلم كاسرا مقنونا و معين شدة
 ملك و دعيت بنو عباس و معتدلة اليها محلي و مرتين كرميد و بدعها ي ملك
 وقع شد و رعابا ي كرم ستا كرم خنار مال و با خرد بنو نداد و محمد من و اما
 اسحق و عنده اند و مثل سا و اولاد يا عمر و سه على بروج آب و نك و تحصيل
 و ضياع افتادند و علوم و دينيه كه اند و اسوا فته برة از نو نو كرم كرم
 طابف الحكة از خوف هميشه ملك عيلسته بودند مشرفا كفا بيسته شدند
 و حتى ان اسلكه و حتى ايشا در و با جرد سا بل مرحوم قائم مقام استا المير
 محمي قائم الملك الشراء نو شنه كه با نخل فاد حاكومت و با هظا رباست
 از نصيب كلام فارسي با نا بلطي و هر و عري و نا با بلوي و قروي و نصفا
 خواعه و عدنا و بلقاى فراره و خطا خود را چون صبيح از خندان و مهر از
 تابيد و سخا از سخا و و بها و از طراوت و روى و عشق از صفا و دل عا
 از وفا با ز ندادند است و شاه حال انكه لك امير الشريعه كه از و نا فاضل
 مخر و شيخ عبدالوفا ابن احمد الشراء انكه از علماء ائمه و جامع طرفه و نزيه
 و در اختلاف احوال ائمه اربعة در مسائل فرج جمع كرده بود و ذى بنظر
 ايشا رسيد و چون مبتنى بر مسائل و فقهيته و محنوى و بخا از مطالب غنا
 بود در تفهيم و تفهيم جمع بين المرتبين نواى بعضى از طلا و بخا از اشكال
 بنوع بخا طرفه و شا چينا رسيد كه مطالب فقهيته او مستخرج شده مختصر كرده

و از كلام فالوقد شد و بالثاني خفضا بالعكس فارجع الامر الى اخره
 افاذه خود مؤكفا است منزهك باشكده تحصيل مسا نلفقيهه بر مبدى
 سهل و آسا شد و فرمايشن بر عمل بعاليها فضا نل ما بقدسى انستاملا الهف
 افله امين الاسلام شد كه اصل و مسا نلفقيهه انرا ضبط كرده كتابى
 عليه و شوه و اسم او را مختصر المير كفاشت و بيل از مقدمه و نظر فقا
 چنين آمده ان كفا ترجمه فارسي شده و اقوال علماء اماميه اثنع عشرية هم ضم
 اقوال ائمه اربعة شوه تا معلوم كرده و اختلاف واقفا مذهبين و در هر يك از
 مسا نلفقيهه و انجام اين فرمايشن با بى و ام دولت و ذنا فرزين فاهمه
 الطبا محمد الكرم انشاها فى ابن محمد على الكهري بنو ربه على الهند و جمع فر
 و فر شد كه در بين اقوال علماء اماميه قول مرحوم محقق على صاحب شرايع
 اختيار نموده در ذيل هر چند مسلم مذكور نمايد و حسب الامر لا شرف در
 او اسطسا افراد و ديت و هششاد و هفت شرايع يترجمه ان كفا شده
 انچه از مسا نل لازمه كه در شرايع مرحوم بود بعد از چند مسلم از اقوال
 علماء اربعة ذكر شد و انچه در شرايع نبود بعضى از كفا ذكره علامه
 على و بخا و كفا شرح لمعه اشراج شد و چند مسلم بود كه در اين سه
 نسخ نبود بحسب قاعد فقهيته اشراج كرميد و انيك شهر و مضاميل
 هجرى است بنو فون خدا و ندى تمام شد و بفرمايشن و طاع بين
 المير موسوم كرم يدك ميرا بنو و نمودند و نواى زى و شاهين ما
 زحمت با دوست و حوى بنو ترجمه كفا بجهت انكه طن و زرفه و بغير و بنديلى

بر منج نود از حقه عالینا اتفاق بود تا بقصداً در فقه معارفنا نشانی شد
فرا العلماء که معنی مذهبنا فقیه انداد را بخیر و مکذ را بنده و امید که مطیع
خاطر عاظم بنده کا اشرافاً لا باسند و اگر بر سهولت اخطائی واقف کردند بنظر
عقوبت و غماض و مکذ و ندهد را صلح ان بگویند چون اصل نسخه مخصوص
مغلوب بود و از کتب اخیر تفهیمه چیزی یا صفر بنویسد که حدیث یا فتوی یا از
تصحیح غلام یا وجود این شیخ و وقت بسیار در بعضی عبارات شده که بر مطیع
کننده کا از روی وقت و انصاف معلوم خواهد شد آنچه در این مدت متنا
کسی بر این خیال نبوده که احوال ائمه اربعه را ضبط نماید علامه مشرف
در این باب کوی سابقاً ذکر کرده است و آنچه که ذکر کرده بحسب
تتبع خود منقول علیه ائمه اربعه دانسته است و اینکه بنظر طریقه
اشرفاً لا رسیدند علی قولی بلکه این کتاب ترجمه شده نفع او عام باشد
خاصه آنکه احوال اثنی عشریه هم ضمیمه او کردید که مطالع کشته کا در
بصیرت غام حاصل شود و این کتاب بنام **ناحیه** مدعی اللیل و النهار در
روزگار بیاد کا خواهد ماند چون مناسب بود که ذکر میباید از احوال
ائمه اربعه در دیباچه پیش از این در خانمه دیباچه مختصری از احوال
اربعه از کتاب و فی الاعیان احمد بن خلکان و بحقی از احوال محقق علی و علامه
ادکاب لؤلؤة البحرین علامه میرزا شیخ یوسف صاحب حدیث نیز در حدیث
که مطالع کشته کا بهر چه نباشند و بعد از ترجمه احوال علمای سنی
بعضی از اصطلحاً حدیث نیز مناسب بود که ذکر شود چون شیخ مشرف

بعضی

بعضی از احادیث مختلفه که با عشا اختلافاً و ای ائمه اربعه شده است
همگی را در اول کتاب نقل نموده باین بر این بنام از ترتیب بعد از خانمه مشرف
میشود و اسئل الله التوفیق و علیه السلام **خانمه** در بیای علمای سنی
بعضی از اصطلحاً حدیث **ابو حنیفه** **تعم** **مالک** **شافعی** **احمد**
محققی علامه الامام ابو حنیفه اسم او **نعمان بن ثابت بن ذوی طی بن ماه**
الامام الفقهیمه الکوفی موی بنیم الله بن ثعلبه که او از طایفه حمزیه زبانی
بوده است و جد او فد طی از اهل کابل بوده یا از اهل بابل یا از اهل نیشابور
یا از اهل نساء یا از اهل نیشابور یا از اهل نیشابور یا از اهل نیشابور
تعمان بوده گفته است من اسمعیل بن حماد بن نعمان بن ثابت بن نعمان بن لاریان
از اینها و اسم او از احوال و جد من در سینه منوید شده و میگوید حدیث
من ثابت گفته است خدمت حضرت علی علیه السلام در حال حضرت سید عافیه
از برای این بود که در او در نسل او امید دارم که خداوند مستجاب نموده باشد
دعای ایشان و در حق ما و تمامین مرزبانان کس است که فالوده را
بجایده خدمت حضرت امیر پرده در روز مهر چنان حضرت و اخوان شامه
فرموده اند هر چون اکل یوم نعمان که در خدمت او از انس بن مالک و عبد
بن ابی ذر و کوفه و سمل بن سعید در مدینه و عامر بن وائله و حماد بن
سلیمان جمعی دیگر از مشاهیر نموده باینرا اختلافاً و بعضی گفته اند که نعمان در سینه
سوی یک منوید شده و اول اصح است که سینه هشتاد باشد و حق سینه
در وجهی است سینه یکصد و پنجاه یا پنجاه و سه و اول اصح است و بنده

احوال

الامام ابو حنیفه

10

است

احوال

در حدیثی که در حسیب بوده بر سر اینکه امضا را فریاد کند و بگوید بعضی گفته اند
در زلفش فتنه باشد و بعضی گفته اند فتنه او مطاب و وفاداری بود در دیگر ذره
شد و در مقبره خیزا که مشهور است مآذ را زیادت میکنند بنابر این امر و هفتاد سال
میشود و آنکه اعلم الامام الما لکاسم او مالک ابن انس بن مالک بن ابی عامر
عرب بن الحرف بن عتیم بن عقیل بن مرثد بن وای غنظله را در وقت بعضی گفته اند
بعین و مهمل و نمانا مثلند و این عتیم بن جلیل است بجم و نمانا مثلند و یا ساکنه
منقیطه و این مالک بن ایاز علمای اربعه است که از او در علم و زهد معروفی و محتاج
بپیدا نیست خن علم را از ریشه گرای نموده و از سایر مشاهیر پاک نشود در سنه
نود و پنج از هجرت بود و نوبت او در سنه ربیع الاول سنه یکصد و هفتاد و نه
بنابر این هشتاد و چهار سال زنده گانی نموده و وفای گفته است نود سال
عمر مالک بوده و بعضی گفته اند مالک بن انس صحیح بود و نشود در سنه نود و نه
وفی شود در سنه یکصد و هفتاد و هشتاد و سه مانی در کتاف انسا و در نوبت
گفته که قول ما لک در سنه نود و چهار یا صد بوده و آنکه علم و صاحب نوبت
و ساکن صاهم و نفع با و حاکم
اصبح واسم او عمر بن عقیل بن مالک بن زید بن سدها بن زعد و از زبیر
بن عقیل است که قبیل کیره ایست و عین و یسوی او منسب است سیاط است
و فوت او در مدینه منوره است در ایام مدغون گردیده و آنکه العالم الامام
السلفی کنیه او ابو عبید الله است او محمد بن ادوین بن العباس بن عثمان بن شافع
بن سائب بن عبید بن عبد بنید بن هاشم بن المطلب بن عبید بن العباسی المطلبی

و حکیمان در بیان آن
که در حدیثی است
عالمی که در
اعلم است
و اینها را در نود

اسم مالک افقی

نسب

نسب با حفصه و رسول الله صلی الله علیه و آله جمع میشود و عبد مناف مذکور بود
او شافع خدمت رسول خدا رسیده و سائب بن جبنا و صاحب علم بنی هاشم بوده و
بدر و منافق بنای بیسپا را جمع بوده او را از علم مکتبا الله و سنه در سنه و مکتبا
صحابه و انان را نشاء و اخذ آنرا علماء و غیر اینها از معرفت مکتبا عرب و لغة عرب
و شعر حقی بنیکه اصمعی با جک لذ قد وجود در قرن اشعار بر اصمعی خوانده اشعرا
هدلی بن دا اچرا کرد در غیر او جمع بنوده و گفته ابو عبید الله الفاسم ابن سدا
ندیم مردی و اگر که ملتوا و شافع با شده که بنا خذ علم از مالک بن انس
دیگر نموده و حکایت نموده است خطیب و نا ریح بغداد از ابن عبد الحم که گفته
چون حامله شد ما در شافع با در وقت دید که کو با ستاره مشرقی از
فجر او بری آمدنا بمصر و سید بسا افناد در هر بل و پاره انان اصحاب تعبیر
تا ویل خود ندکه عالمی از او مشول میشد که علم او با هل مصر حفصی میشود
بعد متفرقی میشد در سا نوبت و تولد او در سنه یکصد و پنجاه از
هجرت است بعضی در یوم و نمانا ابو حنیفه گفته اند و مکتب شود در شهر غزه
با عسقلان یا عین بنابر احثک و اول اصح است در سنه یکصد و نود و
بغداد آمده در ساله در ایام افامه نمود پس بمکه رفتند باز عوم بن عقیل
در سنه نود و هشتاد افامه نمود یکماه در ایام بعضی مسافرت نمود
در سنه صد و نود و نه یا در ولایت در مصر ماند و بعد بی نوبت شافع
شد در یوم جمعه آخر وقت از شهر در بیسنه در ولایت چهار و مکتب شد
و بعد از غصی آنروز قرافه صغری و غیر او معرق است در مصر و نوبت

۸

و اینها را در نود

الامام ابو عبد الله

مقتول پس بنا بر این عمر او مدتی پنجاه سال است خداوند عالم الامام ابو عبد الله
 اسم او احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حنیف بن
 بن اسد بن عوف بن قاسط بن مازن بن شیبان بن زهل بن ثعلبه بن عکابه بن صعیب
 بن علی بن ابی بکر بن وائل بن قاسط بن هنیف بن افضی بن ادغی بن حید بن اسد
 بن دبیعه بن نزار بن معد بن عدنان سید امروزی الاصل و در نسب او این است
 صحیح و بعضی گفته اند از بنی مازن بن زهل بن سلیمان بن ثعلبه بن عکابه است
 ذریه غلط است زیرا که او از بنی شیبان بن زهل است نه از بنی زهل بن شیبان
 بن ثعلبه مذکور عم زهل بن شیبان است خداوند عالم و مادرش از مرز پور بود
 و بر او ماله بود و در بغداد در شهر ربیع الاول سنه یکصد و شصت و چهار
 هجری متولد شد و بعضی گفته اند در مرو متولد شده و در بغداد حاله شیرازی
 رسید و این احمد بن حنبل از جمله بلیغین است که با عین استکمال مسند او تصنیف
 او سنه کمر جمع نموده در کتابک از حدیث آنچه را که برای عینی او انقاعی افتد و بعضی
 هزار هزار حدیث در حفظ داشته و از اصحاب اشافی و خواص او بوده و در
 روز جمعه روز دهم ماه ربیع الاول متوفی شده و بعضی هفتادم گفته اند
 در ربیع الثانی و سیست و چهل یک هجری گفته اند بنا بر این مدتی عمر او هفتاد و هفت
 سال میسوزد و در بغداد دفن شد و مقبره باب حرم که معروف است فدیارت
 میکنند او را و باب حرم منسوب است بسوی حرمی بن ابی عبد الله که یکی از اصحاب
 جعفر منصور است و نوشته اند در عهد مرگ آنکه بتشیع جنازه او حاضر شدند
 هشتصد هزار مرد و شصت هزار زن بودند و گفته اند در روز وفات او سیست

از

از فساد عیون و بجز سواد او و ندانند الله اعلم الخ الحق محقق صاحب تاریخ شیخ
لقب است بل الله اسم کنیه او جعفر اسم او پدرا حسن ابن یحیی بن یحیی بن
بن سعید الخلی الحدیثی لم یلقه شیخو که از جمله محققین فضا و مدققین علمای بوده
او در فضل و علم گفته و فضیلتش را در بیانها مشهور بود از آنکه ذکرش در آثار
از آنکه حرمی که در و پدیدش حسن مذکور از فضلا و معرفین جدا و یحیی از علمای
بوده و علامه حلی در توصیفش گفته بود که اگر فضلا اهل عصر خود بوده در فقه
شیخ حسن و ابا زینب خود کرده آده آنکسی راه علائق توفیق پیدا اهل عصر را در توفیق
میتوانی هر آینه و بهتر بود زیرا که ندیده ام در فقهای زمان دیگر مثل او و او را
بنا بر آنچه بعضی از فلاسفه شیخ مجلسی گفته است ششصد و شصت و شصت و شصت
در شب نینب شهر حرم الحرام و فیصد و بیست شش ساله عمر این بنا بر این
بی سال است تقریباً و صاحب جلالین در بیانها که این فضل خالی از اشکال نیست و گفته
شیخ حسن بن داود در کتاب خود که وفات محقق در سنه ششصد و هفتاد و شصت
قبل از فقه که یکی از آنها شیخ حرمی این طور نقل نموده اند این قول است
و بنویسند او در مؤلفه آنچه در مجالس المؤمنین مذکور است که گفته وفات محقق در سنه
ششصد و هفتاد و شش و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
که اول نقل شد بنام احمد محقق سی و هشت ساله میشتی تقریباً در بیست و هفت ساله
چند نفر بنام او از اصحابی که خارج فی حدیثی زمان که با آن حدیث را در حدیث
و حاضر شدند در مجلسی در سنه شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
در مسئله استیجاباً سزا و کفار بر کون عاری و در قبل بحدیث واقع کرده بود پس بحدیث محقق

پس نخواهد بود

ایراد عود که برای استنباط این باب است و نیست بعله اینکه بتاسیس کراه از قبل است
 قبل باشد حرام آنرا از غیر قبله قبیل باشد واجب اینست محقق جواب در کتب است
 قبله است قبیل است خروج ساکت شود بعد و این مسئله و سایر التحذیر و غیره
 خروجی است و میگوید که بعد از خروج و گفتند از بعضی اجزاء علیا و از غیره
 که فاعل تحقیق در صحیح یونانی شده است و بعد از این در بعضی استثنای آن کرده و علاوه
 ظاهر و اینست که از قبله افاق تا خانه خود بزیارت او پس از فراغ از دین و حلقه خود بده
 قطعی و در کتاب تمام خلق جعفر بن زید و در کتب دیگر در بعضی دیگر و در احوال خود
 و حلقه خود نفس او را به یکجمله اشرافه و جوارح خود را از غیره منین علیه السلام مدکور کرد
 و بعد از این ظاهر او زیارت میکنند و سؤالا از اولاد ایشان شده است که گفتند و رسیده
 در و بنا بر این بنا بر این شخص لیلی فرموده مدینه عمر محقق در بعضی اشعار سال پیش
 و چنانکه نظام الا قولانی و تاریخ و فاعل تحقیق و او را ماه و ربع الاخر شده است
 و شش ماه غرض است او را و اینها بسیار آرا کرده اند انها با عتق طول او در حلقه
 نقل کرده است حمد الله علیه و علی بن حیدر محمد و اله احوال علامه علی اسم شریف
 حسن بن یوسف بن علی بن طاهر ایوب و منصور با علامه الخلی مولد او است کتاب تاریخ جلالی
 خلاصه مینویسد که شیخ حسن بن علی بن علامه و حیدر بن یزید و غیره در زمانه
 شیخ این او در دکان الدست و صلیف در کتبخانه نقل کرد که گفت از کتابی که نویسد
 ندارد بعد از آنکه دانشا و کثرت علوم و فضائل او و برای علامه و زیاد و برهمنها جلدات
 از حقیقت و علوم شرف و استادا او در قصه و اصححوال او و محققان او و در کتب
 و در مقام عقلیه حکیمه خواهد بود و شیخ عمر فرموده در کتابی که در کتاب راجه است

فردم ماه رمضان ششم صد و پنجاه و نهم و نهم و نهم و نهم و نهم و نهم
 بس و شش و شش و شش از شش تا شش و نهم و نهم و نهم و نهم و نهم و نهم
 اشرف مانی که در حدیث او یقینا ظاهر است و باید می کنند رحمة الله علیه
 بعضی از اصطلاحات حدیث بقدر این شیخ شعر از احادیث نقل کرده شیخ شرف
 کتاب منوال الشریعه احادیثی که معانی جمیع ابواب فقهیه است همه را در اول کتاب
 جمع کرده و بعضی از احادیث را بدو قسمی کرده است و در بعضی دیگر را با اصطلاح
 معنی کند و آنرا که هر دو اصطلاح هم معنی دارند و در بعضی دیگر که بعضی
 خلایق از بعضی قسم نظر نیامده و بعضی را در بعضی دیگر از بعضی سواد و در بعضی
 غیره که با اصطلاح علمای این فن در خانه در تالیف کرده اند و در خطه
 در بعضی بنا شده و در بعضی اصطلاحات و اقسام حدیثی را ذکر کنیم
 در این در بعضی کتب اینها شده و ساله علمیه میشد و بعضی دیگر که ذکر شد منوال
 و محتاج بود قسم اول از اقسام شیخ کانه مرتبه شیخ او مفید از اصطلاح علمای این
 خبر را حدیثی که در اول کتاب الغیبه است و معلول و شاید نباشد نقل
 نموده باشد و شیخ جمیع و قسم اصح لزانده و جمیع لزانده و حدیث جمیع و مقبول
 کونند و مقبول و اعام کردنند و بعد از آنکه فرموده اند باین نحو که هر کس که حدیث
 مقبولی باشد بر او علم مرتبه ضابطه لیا باشد از قبیل زیاد و حدیث زیاد و در حدیث
 با نباشد اگر حدیثی بود او را اصح لزانده کونند و اگر حدیثی بر او علم مرتبه ضابطه
 قبلا و چیزی بود او بود که چیزی از آن نقص یا بنامید مثل بسیاری در علم این
 جمیع لزانده کونند و اگر چیزی از آن نداشته باشد او را اصح لزانده کونند و اگر چیزی

که نیاید از آنکه در شده در او را بدید پس او را حسد لایقند که بنده متصل است
 که سلام باشد اسناد آن از سقی باین نحو که هر یک از رجال آن از شیخ خود بگوید و
 نود هشتینده باشد معلل آن اگر دو او عمل نماید و ختم باشد و شش آن اگر دو او
 نماید کسی اگر نوبت بر خود شود و در قسم دوم از اقسام سید در نوبت و هر نوع در
 اصل باشد آن اگر منتهی شیخ بسوی حضرت و سلسله و لفظ الحضر و دلالت داشته باشد
 مطالبی در حق یا حکما یا فک باقی بر آنست اینها این است که یکی از اصحاب گوید که از سید
 شنیدم چنین میفرمود با دیدم چنین میگوید و با در خدمت او چنین کردم و آنکه از شیخ
 اسناد آن حقیقی بود خواه بنده متصل یا با بنیاد او هر نوع گویند و قسم از اقسام
 موقوفه او موقوفه آن اگر منتهی شیخ بسوی یکی از اصحاب و موقوفه آن است که منتهی
 بسوی ثانیان و موقوفه موقوفه او توینی گویند و اصطلاح و در این موقوفه
 و منقطع این است که منقطع نعلنی بنده او و موقوفه عین و قسم چهارم از اقسام
 حدیثی است و سلسله سلسله آن است که سلسله شده باشد از او بنده او از بعد
 تابعین مثل آنکه تابعی بگوید شنیدم از حضرت یا دیدم از ایشان یا در خدمت ایشان
 چنین فرمودند و قسم پنجم از اقسام حدیثی است که منقطع است که با وجود ضعف
 آن مخالف هم در مقابل داشته باشد پس آنچه را صحیح و معروف و مقابل او را
 گویند و الله عالم و چون در بیان این اصطلاحات اختلاف و فاحشگی مقرر علیها باشد
 در بیان مفهومی بنده و لهذا محتاج شدیم که نقل از هر دو فرقه نماید و در علم
 دایمی شرط است که صحیح المنه باشد بنا بر طرفه اما میده و از این اختلاف است که در
 بعضی مطلع خواهند شد پس شروع نمودیم در ترجمه آنکه اولی آنکه باقیه و منقطع است که

نوع صحیح

مثلا

اصطلاحات متداوله

فألا الشيخ رحمه الله فأقول وبالله التوفيق من اجل ما حدیثا بخبرنا انه که اختلاف
 نموده اند علماء رضی الله تعالی عنهم در معنی آنها حدیثی بیعتی است بسند مرفوع
 روایت میکنند که خلق نموده است خداوند تعالی باینکه با آن کنند و چیزی آن ابر
 بخسرو میکنند و از جمله آن احادیث بیعتی است که از ابن مسعود روایت
 میکند شنیده شده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود در باب
 بنید که عمره با کینه و آب پاک کننده ایست پس وضو ساختند بان نماز خوانند
مترجم گویند بنید افضها بشراب نفسی نموده اند از هر چه گرفته شود و از جمله آن
 احادیث حدیث بن حبان و غیره است که روایت نموده اند آب پاک کننده است
 و بخسرو میکنند و چیزی مگر اینکه آنچه بنیاد علیه تغییر دهد طعم یا و نلیا بوی
 او را و نیز از آن جمله حدیث بیعتی است بسند مرفوع روایت نموده که فرمودند
 خالک پاک وضو مسلم است که چه تا ده سال آریا بد پس هر گاه یافت آب بپوشی
 ساخته و تیمم نموده که این جمع بین طهارت و تیمم است از جمله آن احادیث است
 مسلم و غیره است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و کوفسند میفرمود آیه است
 او را گرفته پس با غث نموده بد بعد منقطع شد بیا فان و نیز از آن جمله روایت
 بیعتی است از عبد الله بن حکیم نقل نموده که گفت حضرت رسول صلی الله علیه
 و آله نوبت شنبه ما قبل از رحلت از دنیا بیست ماه یا چهل روز منقطع نشد بیا از
 میسه بویست و چون آن زمان جمله قول بیعتی صلی الله علیه و آله است و منع است
 در غنیکه در استخوان عاج است چنانچه روایت نموده اند او را مسلم و غیره از
 ابن عباس روایت که گفت یعنی نموده رسول خدا صلی الله علیه و آله از هر صاحبی از در

حق الابرار و کلمه
 از بعد از آنکه از شیخ خود
 منکر و الله اعلم بالصواب
 المصدر و اسم المصنف

اصطلاحات متداوله
 و الله اعلم بالصواب
 از بعد از آنکه از شیخ خود
 منکر و الله اعلم بالصواب
 المصدر و اسم المصنف

و نیز از جمله حدیث بی‌هقی است از ثوبان روایت نموده که اگر فرمود
 مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله این که بخیزم برای حضرت فاطمه سلام الله
 علیها کردن بند عیال و پند بگفته است بند عیال و از آن جمله نیز حدیث
 بی‌هقی است از انس روایت نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 شانه عیال و استمال میفرموده و ایضا از آن جمله حدیث بی‌هقی است سید
 مرتضی روایت نموده که فرموده نه وضو نیست از برای آنکس که ذکر اسم خداوند
 نماید و آن حال را از جمله آن احادیث و ایضا روایت بی‌هقی است که رسول
 خدا صلی الله علیه و آله فرموده وضو شما غام نیست و تا اینکه اسباب وضو
 نماید چنانچه خداوند فرموده **فهرجیم** که پدید اسباب و غیث آب است بن
 اعضا و بطور حیران نه مثل و غن مایه بربانی و از جمله آن احادیث
 روایت بی‌هقی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده کسی که
 وضو بسازد بسویایه مضغه و استنشاق نماید یعنی آب در دهان
 زده و بدماغ بکند از آن جمله حدیث مسلم است بسند مرتضی روایت
 میکند که در چنین بطل و زده است شمرده است بعضی از آن در چنین
 مضغه و استنشاق و از آن جمله آن احادیث حدیث بی‌هقی است که
 میگوید این عیال هر وقت وضو میکرد گفتی از آب بر میداشتی پس
 خود را با باده مسخ می نمود و گوش خود را پس میگفت رسول خدا
 صلی الله علیه و آله این طوری وضو میکردی و این در حدیث دیگر بی‌هقی
 بسند صحیح از عبد الله ابن زید روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه

و آله میگرفت برای مسخ و گوش خود را بعد از آنکه گرفته بود
 برای مسخ سر مبارک و از جمله آن احادیث حدیث بی‌هقی است از منذر
 روایت نموده که گذشت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و ان وضو
 میکرد پس سلام نموده بر آنحضرت پس جواب سلام او را در فرموده سلام
 کننده و اخیالات و خطوبات و در روز نیک گرفته که بچراغت در سلام
 مرا فرمود چون فارغ شد حضرت از وضو خود فرمود منع نکره مرا چیزی
 از ذکر سلام تو مگر اینکه گرا هستم از ذکر اسم خدا بدو طهاره
 و از آن جمله حدیث مسلم است از عایشه روایت نموده که گفت حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله ذکر خداوند مراد رهمه اوقات مینمود و از جمله
 آن احادیث حدیث بخاری و غیره است که گفته اند حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله بوی مینمود و حال اینکه نشسته بود و فرمود **بعمیر الخطاب**
 ایستاده ببول مکن پس ببول نکره عمر ایستاده بعد از آن تا فوت شد از
 جمله آن احادیث حدیث شیخین است بسند مرتضی روایت میکنند که
 استنجاء کننده بسنک باید سنک استنجاء و طاق باشد و نیز در حدیث
 بی‌هقی است که اگر یکی از شما بسنک استنجاء نماید باید بسنک باشد
 و در حدیث دیگر از بی‌هقی است که استنجاء کنند بسنک باید عدد سنک
 او طاق باشد اگر این طور عمل نماید بهتر است و اگر هم نکند پس نیست بر او
 حرج و از جمله آن احادیث حدیث بی‌هقی است بسند مرتضی روایت نموده که
 هر کاهق نماید یکجا دشنام و نماز خود یا دهان او پرازد خوار شود که از شکم

بالا آید یا از دماغش بیاید پس با پدید خنوع ساخته از آنجا که قطع نموده
 نماز و تمام نماید اگر تکلم ننموده یا شده از آن جمله است حدیث مسلم که از فضل
 عمر رضی الله عنه روایت میکنند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله همه نمازها
 در زنجیر مکه بخنوع و احدیجا آورده و روایتی است که حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله بیخ نماز را بیک وضوء بجای آورده اند از جمله آن احادیث
 حدیث بخاری و غیره و ستانسون روایت نموده اند که رسول خدا صلی الله علیه
 و آله وضوء میکرد و نود و نه بار از هر یک از ما را کفایت مینماید بیک وضوء
 مادام که در وضوء نماز نشود و از جمله آن قول ابن عباس است که گفته کسی که
 مغفله داشت نشناخه و غسل جنابت نموده اعاده نماید نماز را و نیز قول حسن است
 که اعاده نماید از جمله آن احادیث روایت شیخین است که رسول خدا صلی الله علیه
 و آله غسل جنابت مینمودند با عایشه از یک طرفه و در روایت دیگر است که عایشه
 میکرد با هر دو و از یک طرف آب برای غسل بر میداشتیم پس بود که آنحضرت پیش
 از من آب بر میداشت و از جمله آن احادیث حدیث شیخین است بسند مؤلف روایت
 نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی نموده که غسل نماید زن بزایدن آب بیکه از
 غسل مرد باقی مانده یا اینکه مرد غسل نماید باقی مانده آب بیکه از غسل زن زاید
 و از جمله آن احادیث حدیث مسلم است میگوید رسول خدا صلی الله علیه و آله غسل جنابت
 مینمود قبل از اینکه بخوابد و کاه وضوء میکرد پس نیز ابی هریرت روایت کرده که حدیث شیخین
 است از عایشه اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بخواب میرفت دعای آنکه جنب بود و دست
 آب نمیکرد یا اینکه بر آب غسل مسواک نمیکرد و از جمله آن احادیث حدیث شیخین است

پس بگوید یا احتیاط
 که اصل مسواک نمیکرد

از نماز با سه نفل نموده که گفت امر نمود مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله و روایت
 بمعنی نمودن صورت و در کف دست روایت دیگر چنین است که رسول خدا صلی
 الله علیه و آله فرمود برای نماز و وقتیکه سئوال آنحضرت را از تیمم بعد از آنکه
 میمالید خود را در میان خاک کفایت میکند از این قسم پس دستها را با
 بزمین زده پس میدواند و دست بعد صبح نمود چنانچه خود و در
 کف دست را از بند دست تمام از نفرمود و در روایت دیگر روایتی است که
 نمودند و دست را قابله مرفیق و از جمله آن احادیث حدیث شیخین است
 اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرستاد جمعی از صحابه و ادرا
 طلبی کردند بنده از عایشه که کم شده بود پس در آن نماز ایشان را نماز
 پس نماز خوانندند و وضوء چنین آمدند خدمت حضرت و شکایت عمل آوردند
 نماز و وضوء را نمودند حضرت انکار فرمود برای ایشان و در حدیث دیگر از
 پیغمبر و غیره است که خداوند قبل از تغییر نماید نماز را بدین طهارت پس
 میکند در حقیقت حضرت رسول انکار فرمود برای آنکه حجت احرام وقت
 نماز از وقت آنکه وقت بگذرد و وضوء نماز را بجای آوردند پس چنین است
 حکم غیر ایشان وقتیکه نیا شد آب خاک و از جمله آن احادیث حدیث
 پیغمبر است که رسول خدا فرموده است اما من نمیکند شیخی با تیمم وضوء
 در آنرا و میگوید اگر او داشتند این نوع نماز جماعت را حضرت علی علیه
 السلام با بون عمر و در روایت دیگر منقول است که ابن عباس روایت
 خوانند بجای آنکه از صحابه بدین تیمم و همین طور گفته اند سعید بن جبیر

و عطاء زهری تا ز جمله آن احادیث حدیثی است پسند مرسل
 روایت میکند اینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله غسل نمود بعد از غسل
 و بعد از طهارت از شانه خود و آنکه آب با او نرسیده پس گرفتند و عیال و موئی
 خود فشرده آب او را بر او شوی و بعد مسح نمود با دست مبارک آن عمل را از نیت
 بهیچ روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله مسح نمود سر خود را
 با زیاده و آنرا یکبار و دست او بود و در حدیث دیگر که ابن عطاء روایت از
 ابن عباس نموده میگوید حضرت رسول صلی الله علیه و آله از برای هر عضو
 آب تازه بر میداشت تا ز جمله آن احادیث حدیثی مسلم است پسند مرسل
 روایت نموده که فرمودند هرگاه که زبان زنده سگ و ظرف یکی از شما پس آنچه
 داد و بریزند بعد غسل دهند و او هفت مرتبه که یکی از آن با خاک باشد
 و میگوید عایشه و ابن عباس هر دو این طریقی میگویند و در هر دو
 و در حدیث دیگر از پیغمبر است که فرمودند ظرف زبان زنده سگ یا
 غسل بدهند سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه و از جمله آن احادیث حدیثی
 ما لا ینعونه است پسند مرسل روایت نموده اند که اگر به نجس نیست و آن
 عایشه نیز نقل کرده اند که گفتند یدم پیغمبر صلی الله علیه و آله و آتش
 میگردانید آب پس ما نماندیم و فرمود که اگر چه در حدیث سابق است میگوید
 غسل داده میشد ظرف زبان زنده که به چنانچه ظرف زبان زنده سگ را غسل
 میدهند و در روایت دیگر از ابن عباس است که هرگاه که زبان زنده سگ ظرف
 غسل داده میشد یک مرتبه یا دو مرتبه بعد از آن آنچه در او است تا ز جمله آن

احادیث

احادیث حدیثی بهیچ است پسند مرسل روایت نموده که هر حیوانی حلال
 گوشتی آب نم نم خورده آن پاک است و در روایت دیگر نیز از پیغمبر است
 میگوید با کسی نیست بگوید آنچه گوشت او حلال باشد و میگوید با حدیث
 دیگری که دلاله دارد بر نجاست حیوانات منافات است بین احادیث
 تا آن جمله است حدیثی بهیچ و غیره که آب پاک کننده است پسند
 نمیکنند و در احادیثی پس پیغمبر گفته این حدیث با جماع تخصیص یافته
 که آنچه از آب اگر نجاست متغیر شود نجس است خواه قلیل خواه کثیر
 باشد تا ز جمله آن احادیث حدیثی مسلم و غیره است و روایت نموده اند
 که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند اگر کسی مسح کند بر مؤذن
 سه روز سه شب اگر مسافر است و اگر مقیم باشد یک شبانه
 در آن حدیث پنج طریق روایت شده است و طلب آن اختلاف
 ندارد و در حدیث دیگر از پیغمبر روایت نموده است میگوید اگر داد
 برای ما رسول خدا صلی الله علیه و آله سه روز را که مسح بر مؤذن نماید
 و اگر زیاده معنی استم زیاد میفرمود برای من و در روایت دیگر از پیغمبر
 سوگند یاد نموده که اگر در سؤال زیادتی مدتی اصحاب من میبود سائل
 هر آینه پنج روز قرار میداد و در روایت دیگر از ابن عباس منقول
 میگوید عرض نمودم یا رسول الله آیا مسح بر مؤذن بنا بر فرموده بی
 عرض کردم یک شبانه روز فرمود بلکه دو روز عرض کردم بطول پنج
 کرد و روز فرمود بلکه سه روز باز عرض کردم سه روز فرمود پنج

و آنچه پیش آید در روایت دیگر فرمود و آنچه بخیر بود در روایت دیگر بود
 بی و تا هفت مرتبه شمر بعد فرمود هر چه پیش آید از جمله احادیث حدیث
 بهیستی است از روایت غوره که اگر باره باشد و نه و بیرون آید از آن
 آید و همان محلی وضو پس مسح نمیشود غوره بر آن و در روایت دیگر از قول
 غوره است که گفت مسح بر خقیق جائز است ما دام که بر پا بند باشند اگر
 چه باره شده باشند و گفته بودند عجمیها و عجمیها و انصار و همگی باره و شکاف
 بود تا جمله آن احادیث حدیث بخیر است که گفته اند غسل جمعه واجب است
 بمر باره و در حدیث دیگر چنین منقول است از جای دیگر و وقتیکه جمعه برسد
 باید غسل نمود و نیز در حدیث بهیستی است میفرمایند کسی که وضو گرفت
 و در جمعه پس بپوشید غوره و نیکو خصلتی است عمل غوره در عیادت آن کس
 میکنند و فریضه و کسی که غسل نماید آن غسل افضل است تا جمله آن اما
 حدیث بهیستی است و غوره در حایض که فرمودند هر قسم منع از حایض است
 بود سؤالی جماع و در حدیث دیگر بهیستی از عایشه روایت غوره میکند پیش
 صلی الله علیه و آله میباشند غسل حائض و اگر از روی لباسها و بر جامه
 و از این جمله است قول ابن عمر و غیره در استخاضه که باید غسل نماید بر آن
 ظهرا عصر و روایت دیگر در این باب از عایشه است که استخاضه هر
 روز یک غسل باید بنماید روایت دیگر از حضرت علی علیه السلام و ابن عباس
 که استخاضه برای هر نماز یک وضو بسازد و میکند یکبار تم حبیبه نیت چشم
 غسل مینماید برای هر نماز با هر حضرت رسول صلی الله علیه و آله **فصل در بیا**

اختیار و آنرا مختلفه در مسأله آن است **فصل در بیا** از جمله آن حدیث بهیستی است از این
 عباس روایت غوره و امامه جبرئیل بن جعفر پیغمبر صلی الله علیه و آله که
 جبرئیل نماز خواند و پیغمبر عشاء را در وقت غائب شدن شفق و مرتبه
 دیگر نماز خواند حضرت وقتیکه ثلث از شب گذر شده بود و گفت نماز
 عشاء در بین این دو وقت است یعنی بیوا غروب شفق تا ثلث از شب
 دین حدیث ابن عباس و باب وقت ایست که وقت نماز عشاء و ناطق
 صحیح است تا یضاً قول در حدیث امامه جبرئیل به حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله در نماز عصر و صبح چنین است که گفت وقت در بین این
 دو است و روایت دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل غوره
 که در باب مدت نماز عصر بیان فرمود وقت عصر ما دمی است که
 آفتاب غروب نکند و ایضا قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقت
 صبح است که فرمود وقت نماز صبح ما دمی است که آفتاب طلوع نکند
 و از جمله آن احادیث قول پیغمبر صلی الله علیه و آله است که فرمودند
 نگوید مگر کسیکه وضو داشته باشد و بعضی گفته اند این مسئله
 از اقوال ابراهیم است تا از جمله است حدیث عایشه که میکند
 رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر خداوند را در همه اوقات مینماید
 و این قول ابراهیم بخیر است که گفته اند عیسی نازانکه از آن بگوید
 مرد بد و نه طهاره و در روایت دیگر بدین وضو مذکور است و
 از آن جمله احادیث حدیث بهیستی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱۰۰

فرموده ان کسی که اذان میگوید اقامه را نیز بگوید در روایت دیگر است
 که اقامه میگوید کسی که اذان گفته و ایضا حدیثی بهیچیکه در حکایت
 شریفیه اذان و اقامت نموده است است نیست میگوید عبداللہ بن زید
 نمودند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم خواب دیدیم که کیفیه اذان را و حال
بلال اذان میگوید پس حضرت فرمود اقامه را نیز بگوید و جمله آن احادیث
 حدیث مسلم و غیره است که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذان را و جمله آن
 و اقامه را برای همه نماز شب فرموده و فرموده اسم مکانی است در
 مشعر که حجاج باید در آن مکان شب معینی بخوابد و جمله آن حدیث
 مسلم است که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در نماز او را در آن شب بیک اذان
 و اقامه بخواند و در حدیثی دیگر و در حدیثی دیگر است که پیغمبر صلی اللہ
و آله نماز مغرب و عشاء را بیک اقامه خواند و اذان تکلف برای هیچ یک
 اذان نمازها و گفته است پیغمبری و روایت صحیحی و روایتی است
 که اذان بنو عمر نقل نموده اند و از جمله آن احادیث حدیثی است و عمالیه
 اینکه اذان و اقامه را خود میگوید بجهت زنان و در روایت دیگر اینست
 که نماز میخواند بدون اقامه و اذان جمله است حدیثی پیغمبری سبند منوع
 روایت نموده و بعضی گفته اند این از قول بنو عمر است که او برای نماز صبح
 دو سفر اذان میگوید برای نمازهای دیگر با اقامه نمازها اکتفا میگرد و در
 احادیث صحیحی و سیدیه است که اذان دو سفر برای جماعت و فرادی هر دو
 با نوا است و از جمله آن احادیث حدیثی پیغمبری است که بلال و جمله آن بنو عمر
 اذان

اذان

اذان و اشفع و اقامه را و بگوید و در حدیث پیغمبری است که حضرت رسول
صلی اللہ علیہ و آله فرمود برای ابو عذرة وقتیکه تعلیم میفرمود یا اذان
 که اذان و اقامه هر یک از فضل او و در مرتبه بگوید بعضی جمله و مرتبه کنان
 بعد فاما الصلوة ثنها نموده اند و از جمله آن احادیث حدیثی پیغمبری و غیره است
 که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله وقتیکه می ایستاد برای نماز و در دست
 بجهت تکیه بلند مینمود پس میگذازد دست و است خود را پس سجده برورد
 سین خود و ایضا قول حضرت علی علیه السلام است فرموده که سنت کنان
 کف دست است برورد و کف دو بر نماز و از جمله آن احادیث حدیثی پیغمبری
 که پیغمبر صلی اللہ علیہ و آله برای کسی که اسم نماز میبرد و آن کس خدا را بنا
و ذی است فرمود وقتیکه ایستاد برای نماز تکیه بگوید پس بخوان الحم
نوا از قرآن و نیز پیغمبری و غیره از ابو هریره روایت میکنند که گفت از رسول
مر و رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله اینکه نماز کنم نماز نیست مگر بخواندن فلا
و زیاد بر ان قراوه نکنند و از جمله آن احادیث حدیثی مسلم و غیره است
مرفوع که فرمود نماز نیست برای کسی که قراوه نکنند ام القرآن و پس
بر ان هم جزی قراوه نماید و در روایت دیگر است که قراوه نمائید بام
ثنها مقصود از ام القرآن سوره حمد است و از جمله آن احادیث حدیثی
پیغمبری است و از سوره وایت نموده اند که گفت نماز خواندم عقب
پیغمبر صلی اللہ علیہ و آله و ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم و انشا
بخوانند حمد میگرد ند و گوئیم الله و انه و اول نماز و نه و آخر

در روایت دیگر از شیخین است که اشرف گفت نشنیدم از پیغمبر و خلفاء قرآن
 بسم الله و در روایت دیگر که ابن عباس و نسائی از انس نقل نموده اند بنویس
 چنین است که گفت نشنیدم هیچ یکن از ایشا و ابی بکر بخوانند بسم الله نمایند
 و غیر از این از احادیث دیگر که مطابقت با اینست و از آن جمله است حدیث بخاری
 و غیره که از انس و غیره نقل شده اند گفته است بزرگوارم پیغمبر صلی الله علیه
 و آله بعد از آنکه بسم الله پس میخواند بسم الله الرحمن الرحیم و او مد صد بار
 بسم الله در کلمه الرحمن و کلمه الرحیم و در همین طوری گفته اند ابن عباس و ابن عمر
 و عیسا الله بن عمر در روایت نموده اند بنویس از عمر بن خطاب و ابی بن کعبه و غیره
 بخوانند بسم و از جمله آن احادیث حدیث مسلم و بیهقی است که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله در قضا ایستاد و بنمایند و در دست و پایند می نمود تا مقادیر
 در شانده پس تکبیر می گفت و همین طوری می کرد برای تکبیر و کعب و در روایت
 دیگر از بخاری و غیره است میگوید حدیثی که در دست و پا در تکبیر
 الاحرام و در دست سینه از و کعب و در روایت مالک است که در وقت
 تکبیر برای و کعب چنین می نمود و در حدیث بیهقی که از براء بن عازب
 روایت نموده اینست که گفته و یلم من پیغمبر صلی الله علیه و آله و او قیامت
 ایستاد بتکبیر نماز می نمود و دستها را بلند می نمود و پس می کرد و ساقش
 تکبیر نماز آخر نماز دستها را بلند نمی کرد و بنویس قول ابن مسعود است که
 برخون نماز خوانند می گفت نماز می خوانم بشما مثل نماز پیغمبر صلی الله علیه و آله
 پس دستها را بلند نموده از جمله آن احادیث حدیث شیخین است

ک

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود وقتیکه امام سمع الله لمن حوّه گفت
 شما بگوئید اللهم و بنا لك الحمد و روایت بیهقی است که هرگاه امام بگوید
 الله من حمد پس بگوئید کسا بنیکه عقبه استند این را و آنچه در شافعی فتوی
 داده جمع بین هر دو مذکور است برای ما موافقین و از آن جمله است حدیث بیهقی
 و غیره که حفصه بن یزید صلی الله علیه و آله و فتی که سبیده می فرشتد از نوهای خود را
 قبل از در دست بر زمین می رسانید و در وقت سر برداشتن از سجده
 و سنها و قبل از روی زانو بلند می نمود و در روایت دیگر است از ابی هریر
 که در وقت رفتن بسجده می فرشتد با زانوهایش می کرد و بر او نهادن و نیز
 حدیث ابی هریر و بیهقی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده
 وقتی که سجده نماید یکی از شما پس بر زمین نرساند خود را مثل رسانیدن شتر
 بلکه دستها را بگذارد بر زمین پس بعد از آنها را و از آن جمله است حدیث
 بیهقی که حفصه بن یزید صلی الله علیه و آله امر نمود بگذاردن و گفتند
 حال سجده مکشوف یعنی چیزی بر او نپوشند و اینست حدیث بیهقی منقول است
 از بعضی صحابه که رسول خدا صلی الله علیه و آله سجده می نمود بر پستی که
 در میان آن بلند بود بعلقه مشطه بیرون آوردن دست از آستان آن
 جمله آن احادیث حدیث بخاری و غیره است و کیفیت بیاید اینست پیغمبر صلی
 الله علیه و آله از نشستن بعد از سجده از مالک بن نویرث منقول است
 که نماز می خواند بر خلق نماز خواندن حفصه و رسول صلی الله علیه و آله را پس گفتند
 بر می داشت سر خود را از سجده و روی می نشست پس نگه میکرد بر زمین و در حدیث

بیهقی از عبد الله بن عمر نقل است که هرگاه بر میداشت سر خود را از روی سجده نماز
 باز رجوع مینمود از سجدتین بر سینه در قدم خود و از آن جمله است حدیث بیهقی
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه می نشست و نماز برای تشهد میکرد و ذراع
 دست راستش بر روی ذراع اوهای خرد و بلند مینمود انگشت سیبایه را قدری
 کج نگاه داشته و عارضی اندر حرکت نمیداد انگشت او را در حدیث دیگر بیهقی از امام
 بن حجر نقل نموده میگوید دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله هرگاه می نشست
 نماز برای تشهد بلند مینمود انگشت سیبایه را حرکت داده و عارضی اندر وجود
 دیگر ایضا بیهقی بسند مرفوع روایت نموده که حرکت انگشت سیبایه دست در
 نماز نشسته و در و کندنه شیطان است و از جمله آن احادیث روایت بخین
 از عبد الله بن مسعود که گفت تعلیم نمود مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله تشهد
 در حالتیکه دست من در میان دست او بود مثل آن وقت که سوره قرآن را
 من میخواندم و آن تشهد الحقیقت است تا آخر و در حدیث دیگر که عمر بن العاص
 روایت نموده اگر صحیح باشد اینست که میگوید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
 گاه بنشیند امام در آخر رکعت نماز خود پس جدا نماز او جدا در شرف قبل از خواندن
 تشهد پس بجزین که نماز او تمام شده است نماز جمله آن احادیث حدیث مسلم است
 از ابن موسی اشعری روایت میکنند که گفت از جعفری که تکلم نمود بان رسول خدا
 وقتیکه نشست برای تشهد الحقیقت گفته بود تا آخر و ایضا بیهقی از جابر بن ابی
 عمر در یکی از روایات از او نقل میکنند که گفتند حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 تعلیم نمود ما را تشهد با بر طویسیم الله و یا الله الحقیقت گفته و از آن جمله است حدیث

بیهقی

بیهقی و غیره که سابقا بگذاشت بسند مرفوع فرمودند نمازی نیست مگر بخواند
 فاتحه الکتا برده و حدیثی بر چنین گفته و بیهقی است بسند مرفوع روایت نموده اند
 که هرگاه کسی نماز خواند عقب امامی پس قراءه امام از برای او مستحب ایضا
 بیهقی بسند مرفوع روایت میکنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هر چه بینم
 شما را که قراءه میکند عقب امام خود گفتند اجل یا رسول الله و اجل کلمه فرمود
 است ما اندکیم و علی و جبرئیل یعنی چنین رفتار می نمایم فرمود قراءه نکنید مگر با
 القرآن پس بدستی که نماز عینیت جوای انگس که بخواند با تمام القرآن از آن
 جمله حدیث بیهقی و غیره است از انس روایت میکنند که پیغمبر صلی الله علیه
 و آله قنوت خواند یکبار و دعای ستمی در قنوت بر تو می پس نیک خود قنوت را مگر
 در نماز صحیح که قنوت بخواند در آن نامفاد قنوت نمود از دنیا و در روایت دیگر
 از بخاری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله قنوت خواند دو کعبه اخیره
 از نماز صحیح بعد از گفتن سمع الله لمن حمده و در روایت دیگر بیهقی از عبد
 بن مسعود روایت نموده که قنوت خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله در چنین
 از نماز او از آن جمله است حدیث بخاری بسند مرفوع روایت نموده که فرمودند
 و آن شخص عود است در حدیث شریف است که رسول خدا صلی الله علیه
 و آله کنا بر و بر داشت لبها سو را از آن خود و از آن جمله است حدیث
 که از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد از نماز خواندن در لباس سجد
 پس فرمود آیا از برای هر یک از شما در لباس سجد در حدیث دیگر مسلم است
 مرفوع روایت نموده که فرمود نماز خواندن یکبار از شما در لباس سجد نیز از آن جمله

که از رسول خدا صلی الله علیه و آله سئوال شد که مردی می بیند در نماز چیزی پیش
 فرود آید نماز منقضی نشود تا پیش از حدی با بد بیند یا در عید و حدیث دیگر
 از بی همتی است پس در نوع روایت نموده که هرگاه یکی از شما قنما ببرد نماز خود
 یا در همان او پرازد غذا شود که از سنگش بالا آید پس بگشاید و منویس از آن
 که قطع نموده تمام نماز بر ما دم که تکلم نکرده باشد عاز آن جمله است حدیث مسلم
 و غیره که با بر یافت حضیقه پیغمبر را در حال نماز پس سلام نمود بر آنحضرت و حضرت
 اشاره فرمود بدست خود بسوی زمین و جواب سلام داد و فرمود در حدیث
 بی همتی و غیره است که نماز نکنند بعد از سلام نماز و نماز بدجواب خدا و آن
 جمله است حدیث مسلم و غیره پس در نوع روایت نموده اند که قطع میکند
 نماز مرد را اگر بنویسد یا شکر پیش رو دعا و رحلی زن و الاغ و سنگ سیاه و مراد
 از دخل چوبیا غیر آن است که نماز کننده پیش روی خود میکند و رانان
 باشد برین او و آنچه مقابل اوست در حدیث دیگر از مسلم و غیره است
 از عایشه روایت میکنند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز منقضی
 و من خوابیده بودم پیش روی عی و فاصله برین او و قبل بودم مثل جنانه
 که پیش روی بگذارد و نیز در حدیث بخاری است که رسول خدا صلی الله علیه
 نماز منقضی اند الاغ میبرد پیش روی عی و سنگ مرمر میبرد از پیش روی
 زجر میگرد آن را و نیز از قول عثمان و حضیقه علی منقول است که فرمودند
 قطع نمیکند نماز مسلم را چیزی را از آن جمله است حدیث امام شافعی و جمله الله
 که رسول خدا فرمود بر مردی که نماز در خانه خود خوانده بود پس آمد بسجده

حال

حاله آمد پس با مردم نماز بخواند اگر چه در خانه نماز خوانده باشد
 حدیث دیگر است که بی همتی و غیره از رسول خدا روایت نموده اند فرمود که
 نماز بخوانید و بگردید و در مرتبه و از آن جمله است آنچه بی همتی روایت
 از حسن که میگفت کسی که فراموشی نماز بقنوت و در نماز صبح با او سجد
 بنمایند و حال دیگر قیاس کنندند باشد بر کسی که در نماز و نماز بخواند
 بخواند و در حدیث بی همتی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را بر خوانند
 و قنوت بخوانند گفته است بی همتی که نقل شده است از یکی از صحابه که برای یونان
 بیرونه سوختن آورده باشند با او از آن جمله است حدیث بی همتی از عمر بن حفصین
 روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از دو سجده سه مرتبه خوانند سلام
 گفت بعد و حدیث بی همتی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام داد و تشهد
 خواند و روایت نیز از بی همتی است که حضرت رسول تشهد خواند قبل از دو سجده
 و از آن جمله است حدیث بی همتی پس در نوع روایت نموده که نماز نیست برای آنکس
 که در حضور ندارد و در حضور نیست برای کسی که بسم الله نگوید نماز برای آنکس
 نیست که صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نفرستد و از آن جمله است قول شعیبی
 میگوید کسی که صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نفرستد و تشهد پس اعاده نماز
 نماز خود را و نیز قول ابو سعید بده ریاست که میگوید اگر نماز بخواند که در
 نماز اسم پیغمبر صلوة بر او را نخواندیم هر آینه می بینیم نماز خود را نا تمام
 و از آن جمله است حدیث بی همتی میگوید فرمودند مفتاح نماز و ظواهر او است قاضی
 از آنکه بگردد است و آن تسلیم یعنی التسلیم علیکم گفتار نماز و کذا و قول او حیثه

الله عنه است میگردید و بر او بتسلیم نشسته است و نیز از آن جمله است روایت مالک
 و شافعی و رضی الله عنهما از عمر بن الخطاب رضی الله عنه و طاب ثراه که آنکه نماز
 خواند بر خلق نماز مغرب را پس قراوه نکرده چیزی نماز نکرده است که گفت پس چون
 گفت گفتند با و که تو قراوه نکرده چیزی نداده نماز پس گفت من چیزی ندادم
 خیال و روانه شام میکردم پس بودم من که آنچنین را منزل بمنزل پانزین آورده
 تا رسیدم پیش شام پس فرختم چیزی را که شتر باشد یا جهازان و جلان و یا
 آن گفته است بخوان نماز را و اعاده نمود و خلق نیز اعاده نمودند و نیز پیوسته
 از عمر روایت کرد که گفت در وقتیکه اعلام نمودند او را که در نماز مغرب نماز
 نکرده ای چگونه بود و کوع و چیزی من گفتند بیکدیگر گفت پس بیکدیگر عیب ندارد
 و از آن جمله است حدیث شیخین در باب ما ماته جنب که رسول خدا صلی الله علیه
 و آله احرام نماز گذاشت بعد از آنکه جناب است پس بر کردید و غسل نمود
 اصل و حال آنکه آب زسرا و میچکید پس نماز خواند و امر نکرده است از آب اعاده
 احرام و در روایت پیوسته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خواند
 حاله جنابت پس بعد از یاد آمدن و غسل نمود اعاده نمود و خلق هم اعاده نمودند
 و نیز روایت نمود این حدیث را حضرت علی رضی الله عنه و ایضا روایت نمود
 پیوسته که عمر رضی الله عنه نماز صبح را بر خلق خواند و حال آنکه جنب بود پس
 نمود و امر نکرده خلق را با اعاده و از آن جمله است قول بعضی نویسندگان که
 چنانچه روایت نمود است و او پیوسته که اگر کسی دید در لباس یا فعل خود
 نجاستی حال آنکه در نماز بود او را بیندازد از خود و از آبش را و نماز را

مرتب

مرتب بخواند و نیز از قول عبد الله بن عمر منطلق است که گفته بعد از آنکه خوان
 لباس نجس از آنجا نماز را تمام کند و از آن جمله است حدیث پیوسته پسندیدند
 روایت نمود که اگر بیا بدی یکی از شما بعبود یا بدی بکردارند فعلین خود را پس
 نگاه نما میداشاید در آن نجاستی باشد پس بگردانند و آن نجاستی بمالند و او را
 بنزد نماز او را بیاستند بعد نماز بخوانند و فعلین و نیز پیوسته روایت نمود
 از ام سلمه که سئوال نمودند از او در باب زینکه بلبند باشد در آن جامه
 او را به برود در مکان نجس پس گفت ام سلمه که گفته است در سلی خدا
 صلی الله علیه و آله پاک میکند ما من را ما بعد مکن نجس یعنی ما من جامه
 رفتن و ما لیت بن زمین پاک بعد از آن زمین نجس باعث طهاره او میشود
 و در روایت دیگر از ابی هریره است میگوید عرض نمودیم یا رسول الله ما
 اداه مسجد را بیم و راه میریم بر زمین نجس پس حضرت فرمود و اماها
 تطهر میکند بعضی آن بعضی بگردانند و نیز در حدیث پیوسته است پسندیدند
 روایت نمود که فرمودند هرگاه راه بود یکی از شما در زمین نجس عیب ندارد
 بعلا آنکه برای خاک نجس پاک کننده هست و از آن جمله است حدیث مسلم
 که از عائشه روایت نمود میگوید هر آنکه دید در او سلی خدا که میرنجم منی را از
 لباس او و منع نفرموده و در روایت دیگر است که میگند منی را و در روایت
 دیگر از پیوسته است که عائشه میگوید بجهنم دید در او سلی خدا و من مسح
 منی را منی را از لباس او که خشک میشد مسح اشیدم او را و نیز روایت
 نمود بخاری از عائشه که هرگاه منی بلباس پیوسته صلی الله علیه و آله میرسید غسل

میلاد محل و سیدنا منور پسر بید از نظیر عیسی و فرشتند برای نماز و من نگاه میکرد
 بس و علامه و در نعل عمل غسل کرد و لباس او را با خود برد و از آن جمله است حدیث بی همتی
 و غیره که عربی بود غوره در مسجد پس از غوره حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر تختین
 دل بزدکی از آب بر آن محل و بنوا فان جمله است قول ابی قلامه که گیاره تا بنوا
 با قول ابی حنیفه که میگویند یا که در میان خشک شدن او است و اینها از جمله آن
 احادیث است حدیث حاکم در کفنه است که موافق شیخین است این حدیث
 بسند رفیع روایت غوره که اگر کسی بپوشد صدای از آن و مسایده مسجد
 و صحیح باشد غوره هم ندانسته باشد پس اجابت نکند نماز او بر آن نیست
 و میگویند یا در این حدیث که حضرت علی رضی الله عنه میگفت نماز نیست برای
 مسایده مسجد مگر در مسجد پس عرض کردند یا و کیست مسایده مسجد فرمود
 که صدای از آن باشد و بی همتی گفته این مطلب بسند رفیع روایت شده است
 و نیز آنچه وارد است از نفرین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعضی جاهل به
 بر نماز خوانند او و بندها در خانه و امر نکردن او و با عاده منافذ در حدیث
 سابق است یضا از آن جمله است فرمود بن عبد الغزیز و منع غوره از
 اما مد کسی که شناخته نشود بدین قول شعبی و بخنی و زهری نیست
 که امام غوره در چندی که سوا فن است فان جمله است قوله ابن عباس که بی همتی
 از او روایت میکند گفته است اما مشکی کند پس تا اینکه بالغ شود و از آن
 جمله است حدیث بی همتی از عمر و سلم انکله اما مت معین قوم خود را و در رض
 و چنانکه و مساجد حال آنکه جوز تثبت هفت سال داشت سالها داشت سالها فان جمله است

حدیث

حدیث بی همتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دید مردمی بوا که نماز صبح اند عقب
 صفحها عذبتنها عیسو امر غوره او را با عاده نماز و حدیث بخاری است
 که با بکره اخل سبب شد حال اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله در رکوع بود پس
 هم و رکوع غوره جدا از صفحها گشت با پیغمبر صلی الله علیه و آله جدا از صف
 دو عقب مردم و رکوع غوره یزید نماز بخداوند حرم بر او بنما از جماعت و عاده
 و اینها از آن جمله است حدیث حدیثه میگویند نمی غوره رسول خدا صلی الله علیه و آله
 از آنکه با بیستد امام در باب او و ما موم در پائین باشد و روایت دیگر
 از حدیثه بسند رفیع که نماز نخواست امام بر چیزی که بپندند نماز باشد از آنچه
 بر اوست ما موم و اینها بی همتی از صالح مولی فرمود روایت غوره که گفته نماز
 منجی اندم من و از بیره بیره در وقت بام مسجد پس نماز خواند از بیره بیره نماز خوان
 امام و این در مکتوبه بود و از آن جمله است حدیث بخاری از ابن عباس یضا
 غوره که پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز جمعه خواند بجهل نفر فرمود و نیز این طور
 گفته اند جمعی از صحابه و با بعضی در حدیث بی همتی است بسند رفیع و روایت
 غوره که نیست بر کم ترا از پنجاه نفر جمعه در حدیث بی همتی از ام عبد الله یضا
 منقول که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود نماز جمعه واجب است بر اهل هر شهر
 اگر چه بنوده باشد و از آن جمله است قوله علی بن ابی طالب رضی الله عنه
 که فرمود تسبعت جمعه و نماز عید یعنی بکره و شهر بن زید و از آن قبیل آثار
 بسیار است فان جمله است حدیث فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و رسول خدا
 صلی الله علیه و آله تکبر کثرت و نماز عید فان هفت مرتبه و دو کفر اطمین

مرتب در رکعت دوم سواي بکبر نماز و نیز در حدیث پیهی و غیره است که رسول
صلی الله علیه و آله بکبر میگفت در نماز عید فطر یا خجی چار مرتبه مثل بکبر بر جنازه
و از عبد الله بن مسعود است که میگفت بکبر در نماز عید فطر پنج است در رکعت اولی
و چهار است در دوم و از ابن جمل است حدیث مسلم و غیره که رسول خدا صلی الله
و آله نماز کسفی را در هر رکعتی چهار رکوع نمود و در روایت دیگر پنج رکوع منقول است
و در روایت دیگر سه رکوع ماثور است در حدیث بخاری است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله نماز خواند برای کسی شمس بود و در وقت شربا بر او هم در رکعت
دو هر رکعت یک رکوع نمود و گفته است ابن عباس سحر را اینست که رسول خدا
صلی الله علیه و آله نماز کسفی را در رکعت خواند در هر رکعت یک رکوع و از ابن
جمل است حدیث پیهی از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که نماز عید فطر برای وی واقع شد
و عیون از آن آما مثل نماز یکی یا مردی کسی فینو امام شافعی و غیره روایت نموده
که علی علیه السلام نماز خواند برای عذرا زوله شش رکعت یعنی شش رکوع نمود در هر
رکعت پنج رکوع و در سجده آن دو رکعت بود و یک رکوع و در سجده در رکعت دیگر ثنابت
شده است مثل این نماز از ابن عباس رضی الله عنهما چنانچه ثنابت شده است از او که اقام
بسیاره و ما نیک خبر را در تلاوت و ايقوت زنی از زنهاي پيغمبر صلی الله علیه و آله پس سبب
سئول نمودند گفت فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله هر گاه دیدید شما
آيتی را پس سجده نماز کنید و کدام آية بزرگتر است از فوت و وجوب پيغمبر صلی الله علیه و آله
و بود این واقع قبل از طلوع آفتاب و از ابن جمل است حدیث مسلم و غیره پسندید
روایت نموده که با مردم و بیای شریک و کفر ترک نماز است یعنی علامه که ترک نماز

علامه

و علامه اسلام و فلان است و در روایت دیگر از پیهی است که هر کس ترک نماز نماید
پس پیهی کافر شده است و از ابن جمل است آنچه وارد شده و احادیث صحیحی که کافر
نشود تا او نماز کند بجز خارج بشره بسبب انا سلام و از ابن جمل است حدیث بخاری
و غیره که رسول خدا صلی الله علیه و آله در فتنه شهداء احد را با لباس خونین آورد
شفا و نماز خواند بر او و غسل داد اوها را و در حدیث دیگر از پیهی و غیره
منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر شهداء احد نماز خواند تا از آن
جمل است حدیث شیخیه پسندم نوع روایت نموده که وقت جنازه به بنیید پس
بویزد تا بگذرد از شما یا بوزمین گذارد تا او را و در روایت پیهی زیاد نمود
این را و اگر چه بنوده باشد یکی از شما و نده یا جنازه و در روایت دیگر که
شیخا نقل نموده اند اینست که پیغمبر صلی الله علیه و آله گذشت بر او جنازه پس
بویخت بر او و پس عرض کرد نماین جنازه بپوشد بپوشد یا صاحب نفس
بنوده و در روایت دیگر است از پیهی که فرمود بویخت بر او بپوشد و غیره این
از احادیث امر غامضه و یقیناً برای جنازه بعلوه حدیث شافعی و مالک و مسلم است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله بویخت بر او جنازه پس بر او نماز خواند
پس بنده که بجز نماز برای جنازه وقتیکه میدید جنازه را و از ابن جمل است
شیخیه که رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خواند بر جنازه نماز و بکبر میگفت
چهار مرتبه و ایشا پیهی روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خواند
بر قبیله پس چهار مرتبه بکبر گفت و غیره این احادیث را باید با ما دانست یعنی
حدیث مسلم و غیره است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بکبر گفت پنج مرتبه و نماز

که بر جنازه بعضی صحابا خداوند همچون نماز خواندن علی و رضی الله عنه بر سه عمل خندید پس
 گفت بر او شستن بر پدید آوردن نماز بر سهوی خلق و فرمود این میتا از اهل بد بود
 و امیناد در روایت پیغمبری است که علی علیه السلام نماز خواندن بر او فرموده پس بگفت
 بر او عفت مرتبه دین هم از اهل بد بود و از آن جمله است حدیث مسلم و غیره از
 عقیده بر عمار گفت در سه ساعت رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی می نمود ما را از آن
 نماز بخوانیم و دان ساعتها و در فتنه کنیم هر که خود را پس فرمود اما ساعتها است
 نزد یک شده اما وقتا بر او غزوه با همکام غروب شد و حدیث دیگر از مسلم و غیره
 که در فتنه رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار دعا از صحابا خود را در شب قدر بر
 انحصار برای خلقی بر جنازه در شب نماز بخوانند نقل شده از عقیده اینست
 که با و گفته شد آیا در فتنه بنمایم در شب نماز ترا پس جواب گفت بجهت فتنه
 شدنا بود که در شب نماز از آن جمله است حدیث پیغمبری که رسول خدا صلی الله علیه و آله
 نماز خواندن بر جنازه پس سگ گفت سگ گفتن واحد و نیز پیغمبری روایت
 نموده از عبد الله بن ابی ذر که پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز خواندن بر جنازه پس
 سگ گفتا نظر فرماست خود و از طرف چرخ خود مثل نماز صاحب کعبه می خواند
 و همچنان است قول در حدیث پیغمبری از ابی امامه بن سہل که هر وقت نماز بخواند
 بر جنازه سگ میداد سلام داد تا آهسته و نیز پیغمبری میگوید که اگر کسی
 وقتیکه نماز بخواند بر جنازه میشنود ناسی با که مپلوعا و بود و از آن جمله
 حدیث مسلم و غیره از آن عطفیه که گفت نمی کرده شدیم از مشایخ جنازه
 و ختم کرده نشد بر ما و در روایت دیگر از پیغمبری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله

دیدند تا بنوا نشسته انظار میکنند جنازه و پس فرمود آیا حمل نعش میکنند یا
 حمل کنندگان عرض کردند نه فرمود پس بر او بد با روی ننگ گمراه جنازه گفتند
 فرمود پس غسل میدهند با غسل دهند کامیتا عرض کردند نه فرمود پس
 بوی که دیده در حالتیکه اگر این عملها را میکرد بلیکناه کار بودید و نوازی نداشتند
 و نیز در حدیث پیغمبری استا یضا که رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز
 سلام الله علیه و اوجع کننده از تعزیه اهل که فوت شده بود پس فرمود
 بیاطر سلام الله علیه سوزند کسی که جان در دست اوست که می رسید
 با آنها بقبرستان غیبی بچشت ما تا اینکه بیه بینند چند پدیدت فصل در اخبار
و آثار مختلفه و آرد از مسأله زکوة است تا مشاوهه پس از این جمله است
 روایت نموده پیغمبری از ابی عمر که گفته در مال بنده و در مال کاتبه که در
 نا انک از او شنود نیز از قول ابن عمر روایت نموده اند وقتیکه سئوال آنده
 شد که آیا در مال بنده زکوة هست پس گفت در مال هر مسلمانی زکوة است
 در دو دست و در هم نفره پنج در هم است پس بجز از دو دست زیاد شو حساب
 مال بخنار است تا ششاد هم بر سه و زیادتی بخنار نقبا اول بدید بخنار
 نقبا دوم و نقبا دوم و دست و چهل در هم است تا از آن جمله است حدیثیابی
 داود در پیغمبری و غیر این در در خصوص حد قاتا از معاذ بن جبل روایت
 میکنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود تا او را بسوی من فرست
 بگویم و عرض زکوة حیثی با حب و از زکوة که سفند که سفند و شتر از
 شتر و کوا و زکوة یعنی آنچه می خواند اینها زکوة او را از جنس خود شتر بود

در حدیث دیگر بعضی از طاهریان روایت میکنند که معاذ بن جبل با اهل عین گفت بیاید
 برای من یا لا بوش مخصوصی که در آن زانو بوده یا هر لباسی که میخواهم و قبل از آن
 از شما دو عرض زکوة صدقه کاوی که سفید بود در فایته بگراست که گفت در عرض
 زکوة مثل آنست که هر از لباسها بدلی میکنم بجز آنیکه برای شما این اسباب است ^{معتاد}
 از برای مهاجرین و انصاریک و مستحق زکوة هستند و مدینه و اذان جمله است حدیث
 شیخ و کرسلا خدا صلی الله علیه و آله فرمود نیست بر مسلم در بنده اش و اخرا مشوق
 اقربا پیشوند و حدیث دیگر از بعضی و غیره است بسند منوع روایت نموده اند
 که نیست در اسب بنده زکوة مگر زکوة فطره و بنده که با بفرطه غلام را مولا ^{نشین}
 بدهد و حدیث دیگر که مسلم و غیر آن بسند منوع روایت نموده اند نیست که ^{باید}
 نیست کسی از صاحب طلا و نقره که اطاعت کند انا حق زکوة و انا انیکه عرض شد یا رسول
 و اسب چرمی یا تید فرمود است منوع است یکی اذان برای مرد است یکی برای
 مرد یا جوان است یکی برای مردی است پس با آنکه برای مرد است آن مرد است
 که تید اسب را در راه خلافتی امین نکند حق خدا را در سواد آن یعنی در بار خود
 و سوادش آن بمره و فلان نماید و در توجرتان از آن بعلف دهد و روایت دیگر
 که فراموش نکنی خداوند را در ظاهر و باطن آن در تنگی و اسافی آن و در حدیث
 دیگر ^{بعضی} بسند منوع روایت نموده در اسبها ای که خود سرچا میکنند در هر اسبی
 دنیا و زکوة بدهند و بنی ^{بعضی} از عمر بن الخطاب روایت نموده که قرار داد بر هر اسبی
 بدهد دنیا و زکوة بدهند و اذان جمله است حدیث بعضی از اخیان می گویند معاذ
 روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت ما آن دو نفر زما نیکه فرستادیم

بجز

بطرفین نیکه بر صدقه و اسب از این اقسام هشت گانه که از اقسام است چون
 گندم و مویز و خرما و روغن حیوانی و مالک از این شش تا زهر می دایت میکنند
 و در بین ^{بعضی} عشر است که کزنده میشوید از کسیکه روغن را گرفته و درها و درها و غیر
 آب باران و زهر خورده باشد یا اینکه بر روغن خود از زمین آب بخورد یعنی
 در عی یا سنانان هم عشر باید بدهند و آنچه بدل و کما و جابه و مدستی آب بخورد
 نصف عشر که بیست یک است بدهند با این طوری که گفت است عمر بن الخطاب که اگر
 برسد حق مالک از بیرون بر بیخ و سوس پس روغن او را گرفته انا و روغن عشر ^{مد}
 کرده یک است و سنی شخصت حماع است در هر جامی نه در ظل عراقی و شش
 در ظل مغنا است که بچشاید و ظل عراقی در فرار و هفت صد در ظل میشوید و آن
 جمله است حدیث بعضی از ابناء عرب روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله
 زکوة غسل را در هر شیک معینی یک خلیک بدهد و در هر دو ناست ^{باید} که
 مردی خدمت حضرت رسول عرض نمود یا رسول الله از برای من مکتب است
 فرمود عشر بده و عرض نمود یا رسول الله حمایه تمام را بچیل و ما ای که کثرت ^{باید}
 چاهین بدهم پس حضرت بجاول فرمود با و که همین عشر را با بدهی و بنی آنچه
 روایت نموده اند شافعی مالک اینست که مردی آمد بنزد عمر بن عبد العزيز
 و گفت یا بن من و در غسل صدقه هست پس در جواب با و گفت نه نیست
 و واسپ نه در غسل صدقه و ایضا شافعی از علی علیه السلام روایت
 نموده که فرمود نیست در سبین چاه و در خود با قلا و عدس صدقه ^{این}
 طوری که گفته اند علی و معاذ و حسن و اذان جمله است روایت مالک و شافعی

عمر بن الخطاب

و بعضی از غیر اینها که گفته اند در نیورذ کوفی و در روایت دیگر بعضی از
 عمر نقل نموده که در نشت بسوی عابدین و سواشتری اینک امر کسی را که مالک زین است
 از ذنهای مسلمان که صلوة میدهند برای زین بد گفته است عبدالله بن سنان
 وقتیکه رسید این زین بد و دست درم آن زین ذکوة بد میداد تا جمل است
 روایتی است که از ابن عمر و غیره که ایشان میگفتند کسی که سلف داده باشد
 پس بر او سینه در هر سال ذکوة آن وقتیکه برده باشد در دست شخص
 و در روایت دیگر از ابن عمر عثمان است که گفته اند آنچه از زین بد که در دست
 امینی باشد پس از بنی زین بد است که در دست خود تان باشد یعنی بیک
 بوده باشد در بین کافران و محل خطر ناک پس نیست ذکوة بر او تا اینکه بدست
 آید و نیز قول عطاء و غیره است که گفته اند نیست بر او در وقتی که در تن
 مردم دارد ذکوة و اگر چه در دست صاحب دینی باشد و باین طوری گفته اند
 ابن عمر و عایشه و عکرمه و انانین جمله است حدیث بخار و غیره از ابن عمر که
 فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله صلوة و مضایا یک صاع از خوما یا یک صاع
 از جو و روایت دیگر است که فرمود یک صاع از طعام یک صاع از جو یا یک صاع
 از خود ما یا صاع از کشتک یا صاع از موی ذکوة فطره بدهد و در حدیثی است
 و با وجود است که صحیح باشد که فرمودند یا یک صاع از او و انانین جمله است
 حدیث شیخین از عایشه که گفته است فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله هرگاه از طعام نما
 زند از خانه شوهر شو که فساد کنند بنا شد پس بر او ساجران طعام و برای
 مرد است مثلی آن طعام و در روایت دیگر است از بخار و عکرمه مثل این طعام از برای

بخار

با آنچه کسب نموده و بر آن زن است با آنچه انفاق نموده ناقص نمیکند بعضی است بخاری
 از ابن عمر و روایتی است که از ابو هریره نقل شده از زین که سینه
 فصلت بدهدا ز خانه شوهرش گفت نمیشوند مگر از قوه واجره خود و حلال
 نیست بر او تا اینکه فصلت بدهدا ز مال شوهرش مگر باذن او و غیر این از
 آثار و روایتی است که از ابن عمر است حدیث مسلم و غیره از زین
 و غیره گفته و روایت نموده اند که گفته است که سینه نکند خلق را و مالهای
 ایشان چیزی پس کسی که سینه نکند مالهای خلق را بدوین حاجت از حیثیت
 بسیار و پس نیست و بخار نیست که خواهش قطع نشود چه طلبکم یا
 یا بسیار و نیز در حدیثی است که عینه از فراسی روایت میکنند که از
 عرض نمود خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آیا سینه بنجام یا رسول الله فرمود
 سینه ممکن و اگر برده باشی سینه نکنند لایق سینه سینه نما از صالحین
فصل در اخبار و روایات و روایه در حقیق است تاج پس از این جمله است چیزی بیک
 روایت نموده مسلم از عایشه گفته است بود رسول صلی الله علیه و آله که می آمد نزد
 ما پس میفرمود آیا نزد شما عذای هست پس میگفتم نیست پس میفرمود حال
 که نیست و زه میگیریم و در روایتی است که پیغمبر است از حدیثی است که
 عنه میگوید رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که هر وقت ظاهر میشد روفته و
 برای او بعد از ظهر پس زه میگرفت تا قول ابن سعوه منقول است که
 میگفت هر یک از شما عذای بود در قصد روفته هر وقت از روفته باشد
 دام که اکل و شرب نکرده باشد و انانین جمله است حدیثی است که پیغمبر از عایشه

که سئل شد از او در روزه گرفتن يوم التشتيس گفت نه و روزه داشته باش و بگويد
 شنبه و دست نماز است خود من از اينکه اظفار تمام بلند شود از وضو و او بنام
 بسند منوع از ابهر بويه روايت ميکند که گفت هرگاه که نشت وضو از ماه شنبه
 پس اسان نمازها و روزه تا داخل شود و معصما و در روايت ديگر فرمود هرگاه که
 شود ماه شنبه پس روزه نماز بلند نماز به همي از ابهر بويه روايت ميکند که
 گفت مني خود رسول خدا صلى الله عليه وآله ما نيکه تجليل نمايند ماه رمضان را برونه
 گرفتن بلند نماز و در وقت بل بگر کسیکه روزه گرفته باشد قبل از اين پس نماز
 او تمام نمايد بناز ابهر بويه است که گفت کسیکه روز دارد يوم التشتيس
 پس بقیه عصيا کرده است بولغا هم صلى الله عليه وآله و از اين جمله است حديث
 شينين از عايشه که گفته است بود رسول خدا صلى الله عليه وآله جميع منوم و اجنابا
 و رمضان که جنابا و از جماع بودند اذا حلالا پس دن مينوم او را طلع فجر فبعد
 غسل ميکند و روزه ميکند تا قول ابهر بويه و روايت به همي است که هرگاه کسی
 روزه دارد با جنابا اظفار نموده آن روز را و از اين جمله است حديث ابوداؤد
 و به همي بسند منوع روايت نموده اند که هرگاه کسی را با اختيار و عاوض شود و حال
 اينکه روزه باشد پس نيست برا و قضايي و اگر طلع نمايد با و قضايي کند روزه دارد
و عايشه به همي از ابهر بويه روايت نموده که رسول خدا صلى الله عليه وآله و منوم پس اظفار
 فرمود و در روايت ديگر ايضا به همي بسند منوع نقل ميکند که فرمود نفا اظفار
 کند کسی که روزه گرفته و کسی که غسل شده و از اين جمله است حديث به همي بسند منوع
 روايت نموده که فرمود ندنيست از نيکوي روزه گرفتن در سفر و روايت ديگر

شنيين

شنيين نقل نموده اندا نيست که رسول خدا صلى الله عليه وآله روزه داشته و سفر اگر
 شد بويه بسند منوع روايت نموده از ابهر بويه روايت نموده که گفته است بويه که جهاد
 ميخورد هم و در حديث رسول خدا صلى الله عليه وآله در ماه رمضان پس بعضي از او
 داشتيم و بعضي اظفار نموده نديس بويج ندادند و فرموده او را بر اظفار گفته
 اظفار نمايند و برونه او را و او ميگويد چنين ديده اند که اگر کسی بيايد و
 قوه پس روزه دارد نيکوست هرگاه کسی معصما شده باشد اظفار نمايد نيکوست
 و برونه نماز که ميکند و بجا مسائل اگر اظفار نماي پس بخت خداست اگر
 روزه بلا و عايشه افضل است تا نماز بجز است حديث به همي از حسين بن حارث
 جلد روايت نموده که گفت شنيدم از خطيب بکه ميکند عهد خود بسعي ما رسول
 خدا صلى الله عليه وآله که مسالک نمايند بجهت روزه هلا و وضو اگر ماه رمضان
 دارد و نفر عادل پس شهادة ان و نفر با بله نماز مسالک نمايند پس خطيب گفت
 برونه است بکه در ميان شما کسی هست که دانا نواست بخدا و رسول خدا و منوم پس
 نموده است اين امر را يعني امر حضي و رسول او برونه داشته و اشاره نمود بدست
 خود بسويح مره گفته است به همي ان مره ابن عمر بويه و در حديث ديگر به همي روايت
 نموده که عمر بن الخطاب و براء بن عازب قبل نموده نديس هاده ميکنند مراد و روزه
 هلا و رمضان و امر نموده نفل خدا برونه داشته و رمضان و از اين جمله است حديث
 شينين بسند منوع از عايشه روايت نموده که گفت کسی که فوت شود و برونه
 باشد روزه ندارد از عرض ميت مطا و در روايت ديگر به همي از عايشه روايت
 عبا من قبل نموده که روزه نميکند کسی از عرض بويه برونه روايت ديگر از عايشه

ابهر بويه

که گفته دوزه نیکه بد از عیض خود کان خود و اطعام کنیدا از عیض ایشان و از این جمله است
 و اوایت پستی از عیض و از عیضه بن الجراح که این دو نفر بودند می گفتند کسی که روز
 باشد بر او قضا و مضای پس اگر خواست قضا نماید آن را منفرقه و اگر بخواند بر
 چه بکند و در حدیث پستی پستی است از این هر دو روایت میکنند که هرگاه روز
 باشد بر کسی قضا و دوزه و مضای پس باید چه در چه بکند و افطار نکند و با این حدیث
 گفته است علی علیه السلام و ابن عمر رضی الله عنه و از این جمله است و اوایت پستی
 از عمر بن عبد الله بن ابی ذر که در سلی خناصلی الله علیه و آله بود که سر به سنگ چشم
 می کشید و حال نیکه دوزه بود و می فرمود بر شما باد بستره سنگ که او چنان می شد
 چشم را و می رسید مو را و در حدیث که بخاری در تاریخ خود و پستی از ابن عباس
 روایت نموده گفت جنی را در ما بدیم از جدم که در سلی خناصلی الله علیه و آله فرمود
 مکتس در روز یکد دوزه را و عیض و شیب سره بکش که سر به سنگ چشم را و یک
 میدهند و مو را می ریزد و از این جمله است حدیث بخاری که در سلی خناصلی الله علیه و آله
 چهارم نموده و حال نیکه دوزه بود و در حدیث دیگر بخاری بنام بسند فریغ و طاب
 نموده که بخامز گفته و جامه شده هر و افطار کرده اند و از این جمله است حدیث
 و غیره از عیضه که میگوید و در حدیث حضرت رسول صلی الله علیه و آله غذا نیکه از
 و دغن و خرم و کشتن میسانند پس خوردن آن و فرمود بقیقیدم من که صبح
 و حال نیکه دوزه که فرمودم و در حدیث دیگر از عیضه منقول است که گفت
 هدیه آوردند بسوی ما غذای خرم و دغن و کشتن را و حال نیکه دوزه بودم پس
 پیغمبر صلی الله علیه و آله رفته بدید خود را با این دو روایت نیکه دوزه و یکدیگر دوزه بداد

و از آن جمله است چیزی دیگر روایت نموده او را پستی از عیضه و ابن عباس رضی
 این روایت و فرقی نیست اعتقاد که هر دو دوزه داشته اند و در حدیث دیگر بسند فریغ پستی
 از ابن عمر روایت نموده که نیست بر اعتقاد کنند و دوزه مکر است که فراد بر هدا و روایت
 نفس خود **فصل در اخبار و داده از مسالیح است کتاب بیع** پس از آن جمله است
 حدیث مسلم و غیره بسند فریغ روایت نموده و در حدیث اسلام که در حدیث علی علیه السلام
 گفت یا محمد اسلحیت فرمود شما و دادن آن است بر حدیث خدا و نیکه محمد
 خداست یا نیکه ما و از غنا و از بدی نیکه و از حج کعبه یا نیکه و بجا آوردی غسل
 جنایت غایبی و تمام نماز وضو را و دوزه بگیری ماه رمضان و در حدیث پستی است
 که از زید بن ابی عامر روایت میکنند که عرض نمودم خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه السلام یا رسول الله بدم بسیار پیوسته استطاعت حج و عمره و راه رفتن ندارد
 فرمود حج نیاید از عرض بدت و عمره را هم بعمل بیاورد بود عبدالله بن عمر که بخاری اند
 و اعوان الحج و عمره و دوزه را پس می گفتند این عمره واجب است مثل حج و از آن جمله است حدیث
 پستی بسند فریغ روایت نموده که حج جمادی است و لکن عمره مستحب است و در حدیث
 دیگر پستی از جابر روایت نموده گفته است عرض نمودم یا رسول الله عمره واجب است
 و فرزند او مثل فریغ است فرمود واجب نیست لکن اگر عمره بجا بیاوردی خوب است
 تو بوده است شعبی که میفرماید و اعوان الحج و عمره و دوزه را برنج و می گفت این عمره
 مستحب است و از این جمله است حدیث مسلم بسند فریغ روایت مینماید که هر طفل نابالغ
 هرگاه حج نماید بقیقید کند شسته است از آن حج را من ناصیف با بخر پس و نیکه بالغ شد بگذرد
 حج و بگذرد از قول بعضی از اصحاب مسلم نقل نموده اند که از وی عرض کردند که شسته باشد که از دم

۱۶۱

غیشی انظار را تجرد بکر بعد از بلوغ و از این جمله است حدیث مسلم از اسماء
 بنت ابی بکر روایت میکند که او پیش از بلوغ با هم و تک شده بعضی احوال آنکه
 محمد بود و بنویسند و تک در عفران روایت بکر از پیغمبر است که عایشه میگوید
 لباس رنگ شده بعضی که در تک و حال آنکه احرام نیست بود و روایت بکر
 از ابی و او در غیره که زنی آمد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بلباسی که رنگ
 شده بود بعضی پس عرض کرد و یا رسول الله من اراده حج و ادم احرام بریندم
 لباسی پس فرمود برای تو عیال این هست عرض خود عیال این ندارم پس فرمود احرام
 بکن و در **فصل از کتاب بیع استماع جراح** پس از این جمله است حدیث مسلم
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود از بیع عذر و از بیع حصاه و بیع عذر
 چیزی است که برای او ظاهر خود باشد تا شتر و یا بز یا بید و یا طوطی و یا جغد
 باشد و بیع حصاه از صیقل کردن است بدین معنی که مناعی را با بی بکنارند
 و بی تو بکن بندگی اگر این و یک یا سنگ یا چیزی که در دست او بی بندگی
 بان مناع هر گاه با او برسد آن مناع مال او است و همین را بمنزله بیع قرار دهند
 چنانچه رسم زمان جاهلیت بوده که در شریعت منع بوده فرمودند و دعایت
 دیگر است که بیعتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود کسی که بخرد
 چیزی را و حال آنکه ندیده باشد بیعتی است و است و قتی که دیده او اگر چیزی است
 اخذ نماید و اگر چیزی است تا که دیده او برسد پس آنکه میگوید اگر ندیده باشد
 مناع و یا چیزی است که صاحبش نموده برای شتر یا اسب یا نه می شود متوجه آنکه
 داشته او را از این جمله است حدیث شیخین بنده بیع روایت نموده اند که با بیع

مشتری

مشتری هر یک از اینها بخندند و بجا بخرد ما را میگردانند نشو و نما بوده با
 بیع این در نظر بیشتر احتیاط و قنوت و قول بی عرضی الله عنده منقول است که
 گفته است بیع با حقه است یا حیا و است که هر دو با هم غیشی و حراد از
 صفه دست او در بیکدیگر است چنانچه اجرای صیغه چنانچه بین عیال الناس
 مندا و است و از این جمله است آنچه روایت نموده بیعتی با امام شافعی از
 بن ابی قحط که سعید بنام فرزندت خانه خود را پس و سید مشرقی او را پویشان
 و دست تنگی پس گفت پویشان نه خود را از او و حدیث شیخین است که رسول
 خدا صلی الله علیه و آله فرمود آیا دیدم تو و قتی که منع نماید خداوند شتر و اسبی
 میگرد بکنی از شما مال براد و خود را و در حدیث دیگر بیعتی از جاحر روایت
 میکند که بیعتی صلی الله علیه و آله فرمود آیا دیدم تو و قتی که منع نموده خدا
 شتر و از ما نیک فریختی براد و خود پس و سید او را پویشان و تنگی پس جلوه
 نیست برای تو که بکنی از او چیزی پس و در این صورت میگردی مال براد و خود
 بدو حتی مقام این دو روایت نیست که در مقام مباحه بعد از اجرای
 صیغه هر گاه آن میباید تلف شود با قه خدای و مشتری هم پویشان شتر
 قیمت مبیعه و از مشتری بگیرند و در حدیث بیعتی از جاحر روایت میکند
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بیعتی مغل و بکر با ن سبب بیعتی
 پویشان حاصل شده و از این جمله است حدیث مسلم که رسول خدا صلی الله علیه و آله
 نهی نمود از بیع با شرط و در حدیث بخاری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
 خرید شتر را پس بیعتی نمود برای صاحب آن چند بقره با و کرد و پویشان

بجانه خود پس چون بخت آنه خود و مراجعت نمود در خدمت حضرت و شتر و او را باز
 خود شتر مراجعت نمود و شتر و اگدا و پس میگوید بلکه بعضی طرحدیث بخاری
 دلالت دارد بر اینکه این معامله شتر بود و بیع بوده و بعضی طرحدیث
 دلالت میکند بر اینکه محض تمضیل و احسا بعد از بیع بوده از حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله نسبت با شخصی یعنی بعد از بیع صاحب شتر است و آمده
 و حضرت با و داده که بیورد و بعد پادرد و از آن جمله است حدیث شیخین که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود از قیمت سگ و اجاره زنا کار و مشهور بود که
 برای هر دو کاهن میدهند و در حدیث بیهقی است که نهی فرمود رسول خدا
 صلی الله علیه و آله از قیمت سگ مگر سگ شکار و از این جمله است حدیث
 مسلم که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی نمود از قیمت گربه و از قول عطاء بن یساف
 که رسیده باشند او را در این سلسله چون که از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت میکنند نه باریک
 نیست مگر قیمت گربه و از این جمله است روایت بیهقی از ابن عباس صحیح که او خود فرمودند است
 از فرزند قرآن و این که قرار بدهند در ضمن قرآن برای تجارت و در روایت دیگر بیهقی از حضرت
 شعب بن نفیره که اینها بودند و نهی بدید با بن بیع بیعی از بی بی جمله است حدیث ابو داود و بیهقی که
 مرد آمد بیو حضرت رسول صلی الله علیه و آله و فرمود بیایم رسول الله تسبیح بر ما برای ما بیع قیمت کند ما
 با زن غالی که در این زمان بوده است و فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله که خداوند از آن گران میکند و بیع
 که موقوفات کند و بنده را باشد برای احیای در روزه بی مظلوم و در روایت دیگر هست که فرمود
 رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو سنی که خداوند تسبیح بدهد و نگردد و بیع کند و در زنی حدیث
 هست و در روایت دیگر است که مالک شافعی از عمر بن الخطاب نقل نموده اند او را در بیع شتر و اگدا که

و از بی بی بی

و از این جمله است حدیث بیهقی بسند رفیع روایت نموده که لا یفعلن الزمن الزمن من حیث
 الذم و منه له غنمه و علیه غرمه ای یعنی زهن منع نمیکند و زهنه را از حساب
 دهنگار از او زهن غداوه و از برای صاحب زهن استند او زهنه و منافع آن
 او است هلا یا نقصان او معنی لا یفعلن الزمن یعنی منع نمیکند زهن صاحب زهن را از بیع
 زهن بیع اگر او زهن بر زهن بگویند اگر او نکند هم ترا تا فایده و عده بیع زهنه برای
 باشد و مراد بقیم در عیاره و گنازه را در زهنه است بفره هلا و یا نقصان است
 پس زیاد و هلا و نقصان زهنه منع معلق بر این است نه محض و میگوید این حدیث
 با حدیث دیگر بیهقی که بسند رفیع روایت نموده منافق است فان این است الزمن
 بما فیها ای یعنی زهن یا آنچه در او است از زیادتی و غیره ما زهنه است و از حدیث
 از زنی در آن مکر بعد از ادای بیع پس هرگاه شخصی بیع زهنه کرده باشد و در وقت
 مرتجع هلا شود حق مرتجع میورد و مرتجع کو یا احتمال دارد که مراد از وفای حق مرتجع
 حق قیضه باشد و حق مرتجع و در اینصورت هم اختلاف ظاهر با حدیث اولیم میسر باشد
 و از این جمله است حدیث بیهقی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند در ادای
 که منقطع بود در زنی که بود و روایت مسلم است که رسول خدا صلی الله علیه
 هاله فرمود و با و در حدیث دیگر در سید شاذلی و ضمیر او زاینی که خریدار بود پس
 در خرد و زیاد و شد صلته به هید با و پس صلته با و دادند پس فرمودند انصد
 با دای قر خرد و پس بی بی صلی الله علیه و آله فرمود بیکسید چیزی را که بیاید بیع
 برای شما مگر این و از این جمله است حدیث شیخین از ابن عمر که گفت در حدیث رسول
 خدا در جهاد و حال اینکه حتی چاه و ده ساله بود پس از چاه و نادم عمل پس چاه

در سینه و در دست
 عطار زنده بود
 پادشاه در وقت اول لاف
 بود در زنی که از بیع
 زنی که در وقت اول لاف
 زنی که در وقت اول لاف
 زنی که در وقت اول لاف

روزی که از خندق شد و من جویا با نوزه ساله بودم از آن چهار عین داد و در حدیث
 دیگر روایت نموده آن حدیث را محمد بن القاسم بسند مرفوع که فرمودند بود داشته
 نه است فلم سه نفر یکی از اجل است که محتمل نشود همینکه احلام عارضه شد
 مکلف است اگر چه بسن شا نوزه فرسیده باشد که محتمل نشود بلوغ او پس
 سن است بنا نوزه سالگی و از اجل است حدیث پیغمبر بسند مرفوع روایت نموده
 که جانی نیست از برای ذن و ادن چیزی عازم او خود بطریق صلواته بیداد از نشود
 زیرا که شورش و اللعصمت با خدا شده در روایت دیگر است که گفته وقتیکه
 مالک باشد مرد زنی را جانی نیست عظیمه آن زنی مگر باذن شوهرش و از اجل
 حدیث پیغمبر بسند مرفوع روایت میکنند که فرمودند و رسول الله فانه خیر انما
 شخص غنی بخیر با او حاله شده ظلم است پس وقتیکه حواله نماید یکی از شما بر شخص
 مالدار و عیال بدقی حواله را نموده بصاحبش بدهد تا خیر برساند در روایت دیگر
 از پیغمبر از عثمان بن عفان روایت میکنند که او گفت تحقیق آنچه نموده محمد بن حسن
 باینکه عثمان گفته است و حواله با کفاله رجوع میشود صاحب و با این معنی بود
 صورتیکه حال علیه بواسطه اذکار و نباشد برود آنچه با حواله شده رجوع
 کننده میشود ببلای حدیث که تمام و ناقص بر مال مرد مسلم روایت کرده است
 تلف الا و مشورتها از این جمله است حدیث ما کم و پیغمبر بسند مرفوع روایت نموده
 که برود ستاست چیزی را که گرفته تا اینکه در نماید برین پیغمبر روایت نموده که
 خدا صلی الله علیه و آله طلب عاریه نموده از صفوی این امتیه چند مانده زده را بکنند
 ایاغصبا از من میکنی یا محمد فرمودند بلکه عاریه معنی میکنیم با اینکه برود تمام

این جمله از عثمان در اسرار کاتبه
 روایت شده است
 غلط است
 مسلم بسند صحیح
 روایت شده عاریه
 روایت شده
 مسلم

پس چنان داده نموده اوها را بصفتها کم شد از آنها زده پیغمبر حضرت فرمودند
 اگر خواستند با شیعیان که شده با بنویسیم پس گوید یا رسول الله بلسانیکه در
 قلب من امره ترا قائما اینقدر است که در نوزه زک عاریه بنویسد ادم بنویسد
 عین پیغمبر هم بنویسند این عبا سر کنند است که شما و عاریه ما خود است و همچنین
 بود است بود بود که غرامت میکنی تا آنکه عاریه گرفت شریک پس گفتند
 نوزاد و بنویسند از آنرا در روایت با بستاند از این جمله است پیغمبر از شریک
 قاضی که میگفت شریک نیست بوطلبه کننده عاریه عینا و فساد ضمانی و از این
 جمله است حدیث بخیر که از جا بر روایت نموده میگوید رسول خدا صلی الله علیه و آله
 حکم نمود بشفعه در هر چیزی که قسم نشود پس وقتیکه واقع شده با شرفه
 آنچه بر او واقع گنوده شد با شده عا و ایست شفعه ندارد و ایضا حدیث دیگر
 که بخاری و غیره روایت نموده اند اینست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
 همسایه سنرا و تراست بسبب یکی او بگریان شفعه از آنکس که در سنرا
 و بنزد رحلت پیغمبر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود همسایه
 سنرا و تراست بخاندا عینا و از این جمله است حدیث پیغمبر و گفتند
 بسند متکرر این حدیث روایت شده که فرموده اند نیست حق بشفعه بر
 زنده علفه بوعنه اذنی پیغمبر روایت نموده از این جمله است که ایتم که بگریان شفعه
 ذقنا از این جمله است حدیث پیغمبر بسند مرفوع روایت نموده و گفتند این
 حدیث بسند متکرر روایت شده است که نیست حق بشفعه برای قیام بر
 صفی و نه برای شریک بر شریک خود وقتیکه سبقت بگیرد او را بر شریک
 در حدیث دیگر پیغمبر از جا بر بسند مرفوع روایت نموده و گفته است که

نموده

پادار و عنایت طفل را بر شفعه خود تا اینکه درک نماید پس وقتیکه در آن
 بهم رساند اگر خواست شفعه کند و اگر نخواست تا آنجا که در حدیث است
 بستند مرفوع روایت نموده که شفعه در بین هر شریکی است از بیاع یا در
 حائلی که صاحبیت آنیکه فروخته شده نداشتند باشد تا اینکه از او جدا شد
 او را پس که فروخت آن شریک سزاوار تو است با و اما اینکه از او بدهد او را
 در روایت پیغمبی است پسند من صلی نقل نموده که برای یک شریک شفعه است
 و شفعه در هر چیزی هست پسند مرفوع روایت نموده که شفعه
 بنده و در هر چیز هست تا آنجا که در حدیث است آنچه روایت نموده او را پیغمبی از شریک
 قاضی که گفته است حق شفعه بقدر قسمت است و نیز آنچه روایت نموده آنکه
 قضا که هر دو با یکی ایستادن پیشوند و در مدینه ایستادگی میکنند
 یا بعد از یکدیگر برای او چند شریک بود در خانه بدین تسلیم نموده ندیسه عباد شریک شفعه
 خود و اگر بکنند از آنها که اراده دارد آنیکه اخذ نماید بقله خود از شفعه
 نیست بخواه او بقیسم شفعه بکند یا بدی قسمت هر را بکند یا اینکه ترک شفعه
 بنماید تا آنجا که شافعین رحم الله از شریک قاضی روایت نموده که او ضامن
 دانستند چیزی را یا اینکه حکم نموده بونما شخصی چیزی بقیسم شدن که سخت خواند پس
 گفت یا ضامن میکند هر حال آنیکه بقیسم سخت است خانه من پس شریک گفت آیا
 دلیل حق که اگر سخت بود خانه تا آنجا که در حدیث است که در آن نما عیجه از خود و
 مالی که بگذرد او را شریک از عیجه معاملة از قبیل اجرة عمل یا از قبیل است آنچه روایت
 نموده پیغمبی از علی رضی الله عنه که ایضا ضامن نمیدانند که از خود و در او میفرم

در نسخ احمد و غیره
 نوشته شده بود و لفظ
 از هر دو که شفعه قاضی
 است از هر دو که شفعه
 از هر دو که شفعه
 از هر دو که شفعه
 از هر دو که شفعه
 از هر دو که شفعه
 از هر دو که شفعه
 از هر دو که شفعه

صلاحیت

صلاحیت ندارد از برای خلق مگر این روایت دیگر پیغمبی از راه دیگر از علی علیه
 السلام و از عطاء نقل میکند که ایضا بودند و حال آنکه ضامن نمیدانستند حضرت
 گفته و نه اجیری را و از اینجمله است آنچه روایت نموده پیغمبی از عمر بن الخطاب که از عمر
 بسوی ذی قریب که بختان و قهرمانی با او بودند که بیا بد بسوی محل و مکان عمر بسوی
 نموده محلی کرد و شک داشتند از این پس فرمودند و بعد بقیسم صحابه اینکه نیست
 ضامنی بر عمر گفتند از برای او نیست و جن این نیست که تو را این روایت منزه
 با آنچه فرموده بان علی بن ابی طالب علیه السلام از ضامنی تا آنجا که در حدیث
 بخار و عیبه مرفوع روایت نموده که فرمودند سزاوارترین آنچه را که بکند بر او
 خرج و اجری کلک خدا شود و حدیث دیگر پیغمبی از عیاذة بن الصادق روایت
 نموده میگوید تعلیم نمودم مردمی قرآن پس هدیه فرستاد بسوی من کافی پس ذکر
 نمودم این کیفیت را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله پس فرمود اگر دوستی
 که بکردنت طویق از آنش بیند از بد پس قبول نما آن گمان دارا تا آنجا که در حدیث
 پیغمبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود از کسب عجم و قصابی ذکر کرد
 روایت دیگر از پیغمبی است میگوید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود و عطاء
 فرمود او را که آنستند بر عمل او را خبیثا حقیقا با و نمیداد و از اینجمله است
 پیغمبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود از بوییدن سینه و فرمود کسی که قطع
 نماید سینه و فرمود میباید خلا و نرسد او را و آتش و نیز چیزی بکند روایت نموده
 پیغمبی از عروه و غیره اینست که گفته مردم قطع میباید نلاید و در روایت
 خلاصی الله علیه و آله پس نکند و نینماید انحصاری بر ایضا و حدیث پیغمبی و غیره

در حدیث احمد و غیره
 نوشته شده بود و لفظ
 از هر دو که شفعه قاضی
 است از هر دو که شفعه
 از هر دو که شفعه
 از هر دو که شفعه
 از هر دو که شفعه
 از هر دو که شفعه
 از هر دو که شفعه

کرد و باب میت فرموده اند غسل میداد و با بسند و اگر برین لزانه
نه می شده بود هرگز امر نمیداد ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله بغسل دادن میت
بان و اذانی بجز است حدیثی بهیچ بسند مرئوس روایت میکنند که فرمودند
ضمیر و نیست ضمیر در سانس و در اسلا و در حدیث دیگر اینها بهیچ روایت
نموده که فرمودند اگر کسی سانس یا اش را خواست از فرموده که فرمود چو خود را
بدعا و دشمنی بدین منع نمود و اذانی بجز است حدیثی که شده که روایت نموده
او را بهیچ آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم نموده باینکه مذکور شد
سال یا این معنی که چیزی نماید خلی را در این مدتی که چیزی چیزی که کم نموده و
ساحبش کیست و نیز در حدیث دیگر بهیچ روایت نموده که آن که شده و اینها
یک دفعه دیگر تفریق نموده است سال لازم نیست پس بعد از تفریق میدادند
صاحبش میخورد و او را یا منافع میشود اذان و اذانی بجز است این روایت
نموده بهیچ بسند مرئوس از ارت بودن ذوق الادحام و در حدیث دیگر بهیچ
مثل حدیثی که روایت میکنند ذوق الادحام ارتداد نمیشود و اذانی بجز است
میت بهیچ و نیز که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده یا بجز بدستیکر من
دارم برای آنرا بخور اگر دوست میدادم برای نفس خود پس بهیچ و خود نیاد
مال یتیم را و در حدیث دیگر بهیچ مثل حدیثی بخاری روایت نموده که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله من کسی که نکفل طفل یتیم است و همیشه مثل این بود
میباشم و اشاره نمود با انگشت سیما به خود و دیگر که بپلوی سیما به است
و اذانی بجز است این روایت میکنند و این بهیچ روایتی دیگر در حدیثی الله عنه که

نیست

نیست ضمیر آنکه برونه و نکه دادنده امانت و اینها بهیچ روایت نموده اند
اذن نیست که او ضامن او بر نکه دادنده امانت ثابت باشد است و اذانی بجز است
حدیثی بخاری بسند مرئوس روایت نموده اند که فرمودند صدقه را که میگیرند یا از
اغنیاء طائفه یعنی اهل بیت و ملت پس باید در نمایند بفرای تمام ملک
و در حدیث دیگر بهیچ بسند مرئوس روایت نموده اگر صحیح باشد مرئوس بودن آن
که فرمودند صدقه بدید چیزی بیا که اهل بیت میگیرند یا بدید بفرای اهل بیت
مختلفه و اذانی بجز است این روایت نموده او را بهیچ بسند مرئوس و مرئوس
که فرموده اند نکاحی جایز نیست مگر با اذن ولی یا مینا بهیچ بسند مرئوس و مرئوس
روایت نموده که زن یتیمه سزاوارتر است بنفس خود از ولیش و دختر باکره
باید اذن داده شود در نفس او یعنی بدین اذن ولی نکاح باکره جایز نیست
و نکاح یتیمه جائز است **حدیث** و اذانی بجز است حدیثی بسند مرئوس و مرئوس
نموده که فرمودند لعن نموده است خلا تحلیل کننده و تحلیل کرده شده از بیا
او را و مراد از محل آن کسی است که بعد از طلاق در سیم فرزند نکاح نموده بعد
از دخول طلاق بگوید تا سبب جلیف شود برای شوهر اول و مستول نموده اند
ابن عمر را از تحلیل زن برای شوهر او فرموده این را دیگر احتیاج ندارد
و نیز آنچه را که جمیع علماء و فاضل شده اند از صحیح تحلیل هرگاه شرط نکنند
این را در ضمن عقد متاف است با حدیثی که شده و مراد از صحیح تحلیل این
شرط نیست که بعد از سه طلاق برای آنکه زن عقد پیشی لها دخول مرد
کافیست با قصد حاکم شدنش برای زوج اول و دیگر در ضمن عقد شرط طلاق

اگر بنا ایند صحیح نیست پس میگوید اگر بدین شرط تحلیل صحیح نبود هرگز حضی و رسول
 صلی الله علیه و آله او را مستأجلا میخواند و از اینجمله است حدیث مسلم و غیره که فرمود
 نیست سرایت نمودن ناخوشی و بیماری نمودن زهرها و کزبیه قال بعد و شریعت مطهره
 و چون در زمان جاهلیت معتقدانینها بود اندر هر بیایا از این سه نفره تفصیلی بود
 از باین عدم حاجت در این مقام ترک شد پس باین عمل که عمل زمان جاهلیت در
 ما خذ بوده در شرح فرموده اند در حدیث از پیغمبر است صحیح است که فرمودند
 فرغ نماید از ناخوشی مجذوم و از اینجمله است حدیث شیخینا از باب که گفته است بود
 که غزل میکنم و مال اینک قرآن نازل میشد و فرمود پیغمبر شکر میخواند و اگر پس
 این را بر سونو خدا خبر دادند نمی فرمودند و از آن رو روایت دیگر پیغمبر از غیر
 و علی و غیره نقل میکنند که نه فرمودند از غزل گفتن در آن حال تا اینجمله است حدیث
 پیغمبر و غیره که رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم نمود در باره مردیکه نکاح نمود زنی را
 پیش از آن مرد و حال اینک در خولت کرده بود با و چون نموده صلتا کامل با بر او آن
 و طبران است که علیه نکر داد و میرا بیورد و نیز پیغمبر از این غیر نقل نموده که اگر
 نمود در باره زن غیر مدخوله بعد از فریب شوهر صلتا نیست از برای او از
 جمله است حدیث پیغمبر که رسول خدا صلی الله علیه و آله منع نمود علی علیه السلام را
 از اینکه دخول نماید بقا طهر علیها السلام و قتی که توفیق نمود او را مگر بعد از اینکه
 با او دید چیزی را از صلتا نشناید تا اینکه عطا نمود او را زوجه که مستأجله است
 قبلا از این دخول نماید و در حدیث دیگر پیغمبر روایت نموده که مردی توفیق
 نمود زنی را در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش نهاد حضی و پیغمبر از زنی

بسی

بسی از قبلا از اینکه نزد چیزی با او دیدم تا از اینجمله است آنچه در او روایت
 نموده اند مالک و شافعی که عمر بن الخطاب حکم نمود در باره زنی که عقد نماید
 مرد هر که داخل الحاق شدند و انداخته شد پرده صابرا بشناسی تحقیق واجب میشود
 صلتا او بر مرد و از قول ابن عباس منین منقول است که گفته در مقام بیامرد
 نصف صلتا و نیست از برای آن زن زیاده بر این حرام بعد از آنکه ثابت نمیشود
 بجنس پیشانی پرده که زوج جماع نموده باشد با او و از اینجمله است حدیث بخاری
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود از غنا و ثنای دیگر بر مرد و اما میکنند
 چنان فرمود در حدیث دیگر پیغمبر روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله توفیق
 نمود بعضی زنها خود را پس نشاء نمودند بر حضی و خرمایا پیشی بود با او از
 آهسته هر کس خواسته باشد غنا و ثنای این خرمایا و از اینجمله است آنچه
 روایت نموده پیغمبر از علی علیه السلام که فرمودند هر طلاق با زن است مگر یک
 طلاق و در روایت دیگر پیغمبر از عثمان بن عفان نقل نموده که او گفت نیست از برای
 مجنون و نه برای مستعانه و از اینجمله است آنچه پیغمبر و غیره از عثمان بن عفان
 روایت نموده اند که او او را طلاق داد است کسی را که طلاق داده باشد شوهر در
 مرض موت طلاق دادن مثبت یعنی باین و نیز پیغمبر از ابن زبیر روایت نموده
 که او فرمود داده بارش بیرون زن مطلقه در مرض موت و از اینجمله است آنچه
 روایت نموده او را شافعی از علی رضی الله عنه که ایضا گفته اند زن مردی
 که مقفول الجانی است نمیتواند شوهر نماید پس اگر آمد شوهرش و حال اینک نشاء
 کرده بود بدیگر پس این زن در حباله مرده اول باقی است اگر میل او طلاق

میکنم و در روایت دیگر بهیچ بسند مرئوس روایت نموده که فرمودند تصانیف میکنند
 پدیدار از عن شریک بوده اندانی بگویم که میگفتند کشته غیش هم در عرض نبند
 خود لکن منتهی در او طلق میدهند جلیل و از محرم میشی از حصه خود و از این
 جمله است حدیث شریف و غیر شریفین که در سلسله خلاصه علی علیه السلام حکم نموده و در بار
 زینکه زدن او را پس با نوا سطره طفلی که در شکم دارد سقط شد بداند بنده
 یا کفری یا اسپ یا فاطمه یا ایزد و حدیث دیگر است که در سلسله خلاصه علی علیه السلام در
 چنین سقط شده از زن حکم نموده بعد که سفندیده در میانیت دیگر است که میگفتند
 بهیست که سفند حکم نموده و از اینجمله است آنچه در روایت نموده اند او بهیچ و شافعی
 از عن ابن الحنفی و ضی الله عنه که گفته است بکشید هر چه سحر کننده وزن سحر کننده
 و این نقل نموده اند از عمار و ضی الله عنه که او عمارت نموده بر کسی که کشته است
 و از اینجمله است بهیچ و غیره بسند مرئوس روایت نموده میگوید کسی که بشدیل نماید
 خود را پس بکشید او را فالق و در حدیث دیگر بهیچ از علی علیه السلام نقل
 نموده که فرموده آن کسی که مرد شد و از دین مخرج شد تقرب داده میشی سه مرتبه
 پس اگر توبه نکرد کشته میشی و در روایت مالک و شافعی بهیچ است از عمر نقل
 نموده اند که او گفت من فرزندین را سه روز حبس نموده بعد توبه بدهند و از این
 جمله است حدیث بخاری و بهیچ و حدیث طبرانی که اخذ شده از آنچه در حدیث است
 دان نیست که فرمودند نیست حدی مکره و قذف صحیح اشکار و قذف نسبت بلاد
 بکسی مثل اینکه بگوید شخصی توبه ناکردی یا لواط نمودی از این قبیل چیزها و در آنچه
 بهیچ و غیره از عمر روایت نموده اند اینست که او حد جاری میهنی بر او شکر بطور کلی

میکنم

میدهد تا اگر خواست که میدارد او را و این آنچه مالک و شافعی بهیچ از عمر نقل
 روایت نموده اند اینست که گفت هر زنی که مقهور شود شوهر او زندان و کجا
 با قوت میشی و پس بیدار نشاند و بکشد او را و چاه و سال پس بیدار تا عمل بر چاه
 ده روز پس بعد محل شود و بر همین طور حکم نموده عثمان بن عفان بعد از عمر فاروق
 آنچه روایت نموده او را مالک و شافعی و مسلم از عمارت که گفته بوده است در آنچه
 نازل کرده از قرآن در مسئله و ضاع اینک که در مرتبه ستر و این معلوم با
 حرم میشی پس شایسته حکم به بیخ مرتبه ستر و ادق که معلوم باشد این ستر
 و از این حکم فانی سبب حرمت کرده بدین آنچه روایت نموده او را بهیچ از علی
 علیه السلام و ابن زبیر و ابن مسعود و ابن عمر که اینها میگفتند حرام میشی از
 خود در حکم باشد آن ستر خوردن و چه زیاد باشد **فصل در احادیث مختلفه**
دارده در احکام تقیه که از جمیع است تا آخر باب فقه پس از اینجمله
 حدیث بهیچ بسند مرئوس روایت نموده که فرمودند کشته میشی مسلم در عرض
 کافر و حدیث دیگر بهیچ روایت نموده که در سلسله خلاصه علی علیه السلام
 نقل نموده در عرض معاهد فرموده من اکرام میکنم کسی را که وفا بدمه خود نماید
 و معاهد را این حدیث کافر است که اما داده باشند او را و عمل نموده باشد
 که او را نکشد بعد از طلب ما از او و از اینجمله است حدیث بهیچ بسند مرئوس
 روایت نموده که فرمودند کسی که بکشد خنده خود را میکشیم او را در عرض خود
 و اگر قطع نماید پیش عید خود را یا عضو دیگر او را ما هم در عرض شما عضو
 او را قطع میکنیم و اگر جزا بر نماید عینده خود را او را در عرض خدش جزا بر

عنه

در جریسته الجالی

نسبت بد کسی بد خدا را ذایعجله است حدیثی در عیبه کرده می عرض نموده یا رسول الله
 چه میدینی فرموده او و مثل او در حوزت مذکور شد یا عرض نموده یا رسول الله پس گفتی
 و بعد گفتی که او نیز با شد فرموده او و مثل او در حوزت مذکور شد
 حدیث مشافعی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم نموده که در باب شتر بر او
 عازب بگریه صاحب جلال است حفظ مال خود را در روز دنیا بدین طریقی بپوشد که فراسد
 حیوانات در شب بر صاحب شتر وضو من است برای صاحب مال ذایعجله است حدیث
 پیغمبری که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده نیست بر آن کسی که مالی را از کسی بپاید
 و نیست بر همان کشته مال غیر و نیست بر خیار کشته قطعی یعنی این سه طایفه
 حدیثی است بر او دست نیست و در حدیث دیگر پیغمبری از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 روایت نموده که آنحضرت فرمودند مستعدان غزوه تیه و اگر عادت کرده بود بعد از
 گرفتن زیور و لباس او از زبانی خالی بعد که میگردد میباید آنجا میگرد و ذایعجله
 حدیث پیغمبری عیبه پسند فرمود روایت نموده اند که فرمودند ندانم میگویم شما را
 از خود قلیل آنچه عیبه که بسیار است و مست میکند شخصی او در روایت دیگر فرمودند
 آنچه مست نماید زیاد و پس کم او هم حرام است و در حدیث پیغمبری است پسند فرمودند
 که گفته اند یا شامید مست نشوید یا ذایعجله است آنچه روایات نموده او
 پیغمبری را از بگریه حدیثی که چون فرستاد برین بدین ابی سفیان را با ماده برزاقه
 گفتند او زد او است که میباید طایفه و اگر کافرانها اینست که حبس کرده اند فری
 خود را در صومعهها از برای خدا پس با گذار آنها را با کما اوها که حبس نشین
 برای خدا نموده اند یعنی چوبه اعناق دار و اند که عیبه میکنند خدا را اگر چه کافرند

در جریسته الجالی
 در حدیثی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم نموده که در باب شتر بر او عازب بگریه صاحب جلال است
 حفظ مال خود را در روز دنیا بدین طریقی بپوشد که فراسد حیوانات در شب بر صاحب شتر وضو من است
 برای صاحب مال ذایعجله است حدیث پیغمبری که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده نیست بر آن کسی که مالی را از کسی بپاید
 و نیست بر همان کشته مال غیر و نیست بر خیار کشته قطعی یعنی این سه طایفه حدیثی است بر او دست نیست
 و در حدیث دیگر پیغمبری از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت نموده که آنحضرت فرمودند مستعدان غزوه تیه
 و اگر عادت کرده بود بعد از گرفتن زیور و لباس او از زبانی خالی بعد که میگردد میباید آنجا میگرد
 و ذایعجله حدیث پیغمبری عیبه پسند فرمود روایت نموده اند که فرمودند ندانم میگویم شما را از خود قلیل
 آنچه عیبه که بسیار است و مست میکند شخصی او در روایت دیگر فرمودند آنچه مست نماید زیاد و پس کم
 او هم حرام است و در حدیث پیغمبری است پسند فرمودند که گفته اند یا شامید مست نشوید یا ذایعجله
 است آنچه روایات نموده او پیغمبری را از بگریه حدیثی که چون فرستاد برین بدین ابی سفیان را با ماده برزاقه
 گفتند او زد او است که میباید طایفه و اگر کافرانها اینست که حبس کرده اند فری خود را در صومعهها
 از برای خدا پس با گذار آنها را با کما اوها که حبس نشین برای خدا نموده اند یعنی چوبه اعناق دار
 و اند که عیبه میکنند خدا را اگر چه کافرند

عباده

و عبادت نشانی نماند و منتهی نشأ مشهور نیز پیغمبری از این بگرد و روایت نموده
 که صحابه قبل نموده ندیدند هر چه خدا که سن زیاد داشت دقوه فناء شد است
 پس خبر دادند پیغمبری رسول صلی الله علیه و آله پس آنکار نفرموده این عمل را و آن
 جمله است روایت پیغمبری از عبد الله بن عمر که او میگوید احتوا از نماز است از
 نوزد قربانی و نماز حیران از روز عید و روز بعد از آن و این عبادت است
 که قربانی ناسد روز بعد از عید یا نوز است و نیز آنچه پیغمبری روایت نموده پسند
 مرفوع است که گفته اند قربانها تا آخر ماه جانواست از برای آن کسی که او را
 ذایعجله انداخته داشته باشد این را و ذایعجله است حدیث پیغمبری پسند مرفوع
 نموده که فرموده میبود برای قربانی مرد دو گوسفند که مثل هم باشند و از برای زن
 یک گوسفند قربانی نماید و ضعیف در نادر و شاد که او گوسفند را قربان کند یا ماد
 باشد و در حدیث دیگر پیغمبری نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده
 که عقیده نموده برای حضرت حسن علیه السلام که سفندی برای حضرت حسین
 علیه السلام که سفندی بگرد یا ذایعجله است آنچه روایت نموده او را پیغمبری که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله فرموده است از کوشش خود و در حدیث دیگر پیغمبری روایت
 نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است و باره سخن گویش خودم گوشت
 او را و حمام هم نمیکند او را و ذایعجله است قبیل است حکم در آنچه را و کرد بیه و در حدیث
 گفتار و در باب و غار پشت حیوانها است خوا و ذایعجله است حدیث پیغمبری
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده از کسب حجام و در روایت دیگر است که
 نهی نموده از قیمت خون و ایضا حدیث شیخین است که رسول خدا صلی الله علیه و آله

عبد الله

نوع دار نمود از برای حجامت کن بد مصاعق و از اینجمله است آنچه روایت نموده اول
 بهیچ که سوسه را در اینجور ندر بر روی سفره و سلیمان خلیفه الله علیه له و انحضرت
 نگاه میکرد بسوی ایشان و آنها میخوردند و در حدیث دیگر بهیچ روایت نموده که در سوسه
 صلی الله علیه له نهی نموده از خوردن سوسه را و از اینجمله است حدیث نجاشی
 که در سلیمان خلیفه الله علیه له فرموده که بپوشیده باشد و چیزی را از دهانهای شما نماند
 و چیزی نپسورد و شاخ حجامت یا شربه غسل است یا کرا اینها با تشویق است که فطرت
 نماید ناخوشی و در دستند از من از اینکه داغ بگذارد و در حدیث دیگر
 بهیچ روایت نموده که در سلیمان خلیفه الله علیه له داغ نموده آمدن زاده و از
گوشه که سرخ است که بالایی آمد در صورتی شخص داخل امر اضی است که بداغ گذارد
 میشود یا یعنی تا بپاید و فتنی است که بداغ نموده بیرون آید بهیچ گفته که داغ گذار
 ابن عمر از کوفه که اینهم مرضی است و پس خود را داغ نموده و از اینجمله است حدیث مسلم
 و بهیچ که سوسه کرده شده است از سلیمان خلیفه الله علیه له در خصوص من شکر
 افتاده باشد در میان و سخن پس فرمودند بنیاد و از اینجور و اطراف است و باقی
 مانده و سخن و آنچه بدین سو گفته شد با و سلیمان گفته چهره میماند اگر بپوشد باشد از
 و سخن مایع یعنی در آن فرموده منافع شود بدینا و طغی و بدینا و در حدیث دیگر بخار
 و غیره مثل حاکم بسند منوع روایت نموده که فرموده بدینستیکر خدا و سلیمان
 نموده در فوختن شراب و عینت و خولن و پس در حدیث سلیمان الله آید دیده آید
 میند و اگر کسی شکر میماند پس آنها را با چوب میکنند و در چراغ سوزانند
 استعمال میکنند پس فرموده ندیده ام بر این استعمال اینچیزها هم حرام است و از اینجمله

حدیث شریفین که در سلیمان خلیفه الله علیه له نهی نموده از سوزاندن بغیر خدای عزوجل
 و فرموده سوزاندن و نکتند بپله های خود تا در حدیث حاکم و غیره است که در سلیمان خلیفه
 الله علیه له فرموده در باره مردیکه بیعت نموده انحضرت را بر نماز و غیر نماز و سوزاندن
 شده این مرد و پدرش را که است گفته باشد و از اینجمله است آنچه روایت نموده او را
 بهیچ از عمر بن الخطاب که او بعلی سینه شهادت شخصی از خدا بعد از تو به در روایت
 بهیچ است از نفاضی شریح و عینی که اینها سیکفند بخون نکتند شهادت فا ذفر ابدا
 و نوبه او در بین خود او است و خداوند شریحی بجهت ظاهر اگر توبه نموده قبل بناید کرد
 و احکام حق را بر او جاری میکنند و در واقع شاید خدا بپوشد نماید توبه او را و از این
 جمله است آنچه بهیچ از مجاهد روایت نموده که او گفت جان من نیست شهادت بنده بجهت
 خدای تعالی که فرموده و استشهدوا شهیدکم من رجالکم یعنی و نفر مرد آزاد با این شهادت
 بدهند و آنچه بهیچ روایت نموده از انس بن سیرین و شریح و غیره اینست که شهادت
 بنده جایز است و گفتند حکم خلی غلام و کینزند و از اینجمله است حدیث شریفین که در سلیمان
 صلی الله علیه له سکون نمیداد با این شاهد میکفت خصم یا در پیاورد یا مدعی علیه
 قسم بده و نیز آنچه روایت نموده او را شافعی و بهیچ اینست که علی علیه السلام قسم
 بینه و معتقد بود ندو شریح و غیره نیز چنین فالند و از اینجمله است حدیث
 شریفین و غیره اینست منوع روایت نموده اند که ولایه از برای کسی است که از آن
 کرده است گفته است حسن پس اگر کسی بافت طفلی را در راه و بر داشت او را
 ثابت نمیشود از برای او و بر طفل و لایقی میراث او برای مسلمین است و پس
 اینها است جز بیدار و نیست از برای آنکه او را بر داشته چیزی مگر اگر در حدیث

دیگر بعضی از عمرین الخطا و روایت نموده که اگر حکم خود بر او ای سعید بن مسیب
 بود اشق او انداخته شده و با اینکه او را داد است بر او سعید است متوجه
 او بر عمر است و باید که فتن جعدا و فانا یجمل است حدیث بعضی از خا بر بن عبد
 رضی الله تعالی عنده گفته است فرخیم ما کثیرا ما دگا و لاد و زما رسول
 خدا صلی الله علیه و آله و زما ای بکر پس چون فرغ شد زخم خود ما را انا یعمل
 پس ما قبول نمودم مگر لاف میگوید که اینست سخن غیر وارد آوریم ما از هیچ
 احادیثی که ظاهر آنها ثنا فضل است نزد بعضی از علماء و هر اینکه شروع میکنم
 در مسائلی که اختلاف شده است و اما سائل این ائمه مجتهدین از ابتدای باب
 طهاره تا آخر ابواب فقه **مخرج کتب الکهاره** پس از آن مسائل که مجتهدین
 در آن خلا نموده اند اینست که میگوید اکثر فضیلهای شهرها بلکه کل آنها فانی شده
 بر اینکه آب دریاها کل شام شیرین آنها و تلخ آنها یله حکم دارند و طهاره و نظیفی
 و مخالفان نیست آنچه حکایت شده است اینکه طائفه از مجتهدین منع نموده اند
 گرفتن آب دریا و طائفه دیگر جایز دانسته اند در مقام ضرورت و طائفه
 دیگر تیمم را تجویز میکنند با وجود بودن آب دریا **مخرج کتب این مسئله در**
علمای امامیه خلافت ندارد و همگی متفقند بر اینکه آب دریا پاک است و پاک کننده است
 چه تلخ و شور باشد و چه شیرین و صاف و غسول هم با آن است اما از آنچه است اتفاق
 علماء بر اینکه صحیح نیست طهاره مکروه با آب مخالفان نیست قول ابن ابلحی و امام که این
 دو نفر جایز دانسته اند طهاره را بسا انواع آبها حتی او که از درختها بفتش
 حاصل شود مثل این از آنچه بفتش حاصل میشود **مخرج کتب این مسئله نیز بین علمای**

امامیه

امامیه محل وفاقا است که طهاره از حدیث بغیر آب مطلق یا بر نیست و آبها یکی
 از اجسام گرفته میشود طهاره است و طهر نیست برای حدیث و خبثه و با اینکه
 طهر از خبثت هم آب مطلق معین است شیعیه نیست مگر در استنجاء از غائط کرده
 صورت اجتماع شرائط آن بغیر آب هم جایز دانسته اند شاید بعد از آنکه در آن
 جمله است قول ائمه که گفته اند ذایل نمیشود نجاست مگر با آب بخلاف آن
 از حنیفه که گفته است نجاست غایب میشود بهر مایه غیر و غنما **مخرج کتب این**
مسئله نیز محل وفاقا است علماء امامیه چنانچه ذکر شد سابق کرده و فانی
 آب مطلق معین است سایر مایهات بعضی آب مضافند و بعضی دیگر اسم بید آنها
 اطلاق میشود و استعمال آنها در تطهیر خبثت جایز نیست چنانچه ائمه ثلاثه فرمایند
 و نیز از آنچه است قول ائمه ثلاثه بعدم کرده است استعمال آب گرم شده با خناب
 در طهاره و مخالفان است آنچه از صحیح مذهب شافعی روایت نموده اند که
 استعمال آب شمس در طهاره کراهت دارد **مخرج کتب این مسئله نیز محل وفاقا**
نزد علمای امامیه که آب گرم شکر با خناب طهاره بآن مکروه است و از آنچه است
 آب گرم شده با شکر با تقا استعمال آن کراهت ندارد و مجاهد بکر است و قائل
 شده و بقیه اهل کراهت دارد آب گرم شده **مخرج کتب این مسئله در مذهب امامیه** کراهت
 ندارد با لاتفاق مکروه و غسل میت که با آب گرم مکروه است چنانچه ائمه ثلاثه
 و از آنچه است اینکه استعمال شده باشد در طهاره و صوفی و غسل که از آب طهاره
 و طهر نیست بنا بر مشهور از مذهب حنیفه و بنا بر صحیح از مذهب شافعی
 و احمدی است و در روایت دیگر از حنیفه است که نجس است که نجس است و قائل این

در سقم چنین است دامام مالک گفته است که از آب طهر **مترجم** و در مذاب
 امامیه اینکه استعمال در طهاره و وضو شود پاک است بپاک کننده و آب که در غسل
 شستن پاک است نیز پاک نشود و پاک کننده باشد استعمال شستن و در غسل تا ساق
 بنابر مذکور محقق صاحب شرایع احوط منع استعمال آب بیکر استعمال شود در طهاره **مترجم**
 نجس است مطلقا ساقی آب استیفاء با شرايط آن کرد و اینصورت پاک است فقط از
 آنچه است قول ائمه ثلاثه که فایند با امتناع طهاره با آب بسیار متغیر شده یعنی
 پاک مثل زعفران و مثالی آن و آب حنیفه و اسما و فایند بجز از طهاره با این آب
 اگر طبع ماده نشده باشد یا غالب شده باشد آنچه بجز او را **مترجم** استعمال
 ائمه بر اینکه تغیر بهم و ساقی آب بوسله بسیار مانده در محلی ضعیف و بطهاره
 او تغیر نماند و قول ابن سیرین بجمع عدم جواز طهاره است بچندین **مترجم**
 در مذاهب علمای امامیه در این دو مسئله خلاف نیست که فایند در مسئله
 اول بر اینکه تغیر آب که بقسمی شود که از اطلاق خارج شده اسم مضایر او ساق
 آید یا چنین طهاره جایز نیست در مسئله دوم که فایند بر اینکه تغیر آب
 بسبب طبع ملک باعث نجاست او نمیشود و تطهیر آن بجم یا نیز است و از آنچه **مترجم**
 قول ائمه ثلاثه که آفتاب آتش تا اثر نمیکند و نجاست از حیثیت تطهیر
 چیز نجس ظاهر نمیکند و قول ابو حنیفه اینست که آتش و آفتاب تطهیری
 میکنند بعضی چیزها را در بعضی حالها مثلا هرگاه خشک شود پس است
 با آتش یا آفتاب پاک است در نوره او اگر چه در باغی هم نشده باشد هرگاه
 شد یعنی پس خشک شد پاک میشود و این میشود نماز و در ایام تقیم بر آن جایز

نفس

نیست بعد از اینکه از دم نماند پاک بود چیزی نفسند از اینکه تطهیر نماید
 غیر خود را **مترجم** که در مذاهب علمای امامیه آفتاب است که آفتاب بعضی
 پاک میکند که نوره نقل نمود مثل زمین و چیزی که بر زمین چسبیده باشد که نوره
 او را ساق کرد و در اکثر هم بعضی چیزها را پاک میکند بشرط استعماله مثل اینکه چیزی
 نجس پاک میشود با آتش هرگاه خاکستر شود و هرگاه زمین بوسله آفتاب پاک
 شود نماز بر زمین بر او جایز است با لافقا و لایق است میثه نجس است که از آفتاب
 و آفتاب پاک نمیشود و از آنچه است نجاست آب قلیل استاده که کمتر از **مترجم**
 باشد هرگاه واقع شود در آن نجاستی که تغیر نمیکند در نوره ابو حنیفه و ساق
 و احمد و یکی از دو روایت او بنا بر قول مالک و احمد در روایت دیگر او این
 پاک است اگر تغیر نشود پس هرگاه تغیر نمود نجس میشود اگر چه بقیلین برسد
مترجم که در مذاهب محقق قلیل از جمله صاحب شرایع آب قلیل استاده و نجس
 نجاست نجس میشود اگر چه تغیر نکند و مراد از قلیل آنست که بحدی که نرسد با
 همینکه بحدی که برسد یا کمتر نجس میشود و حکم دیگر بود و مراد از کران است که
 بچسبند و یکبار در دست و طلع عراق باشد **مترجم** هر یک از ابعاد ثلاثه
 او سه و چهاریم باشد و از آنچه است نجاست او را بجا ریزد او مثل آب استاده
 در نوره ابو حنیفه و احمد و قلیل جدید استا فو مالک گفته که نجس نیستی آب را
 مگر بخیل عم از آنکه قلیل باشد یا کمتر یا خیار نموده اند این قول را جمعی
 از اصحاب شافعی از قلیل نوری دامام ابو یوسف و غیره **مترجم** که در مذاهب
 علمای امامیه رضی الله تعالی عنهم خلاف نیست که آب جاری بجز در ملکات نجاست

بجوشن نشود مگر آنکه منقش شود یکی از اوصاف ثلثه ان بیاض است و قلیل و کثیر این
 آیه یکم را دانند و از اینجمله است قول ائمه اربعه باینکه استعمال ظرفی بطلا و غیره
 حتی در غیر اکل و شرب حرام است بجز در وقت نماز و در وقت نماز
 حرام است استعمال ظرفی است عدالده اکل و شرب بجز در وقت نماز و در وقت نماز
 و منقطع بطلا و غیره که نقطه های بزرگ باشد یا سسته باشد که او هم حرام است در
 ائمه ثلثه بتفصیل کرده اند و در وقت نماز است و بنا بر قول ابی حنیفه حرام نیست
 ظرف منقش و مطلقا **مترجم** گوید در مذهب علمای امامیه بالاتفاق استعمال ظرف
 طلا و غیره حرام است چه در حال اکل و شرب بجز در غیر آن مطلقا و در
 خواه تمام ظرفی که گفته باشد یا بطور نقطه باشد جزو ابا کراهت نمایند
 و هرگاه ظرفی از طلا و غیره باشد از بوی غیر استعمال محض است یا بجز در این مسکن
 خلا است و محقق علیه الرحمه صاحب شرایع میفرماید ظاهر منع استعمال اینجمله
 مسئله مسکن میگویند بالاتفاق ائمه اربعه باینکه مسکنی در وقت نماز
 مسکنی در اجابت عقیده نموده بر وجهی است نامی که اگر کسی عمل بزرگ کند باطل
 نماز او خصما اگر بزرگ او عین شخص نمازی شود و از اینجمله است علم
 مسکنی از بوی و غیره در بعد از ظهر در وقت نماز حنیفه و مالک صاحب نماز
 از دو روایتش گفته کراهت ندارد و گفته است شافعی و احمد روایت دیگر
 که مکروه است **مترجم** گوید در مذهب علمای امامیه بالاتفاق مسکنی در وقت نماز
 مطلقا برای نماز و غیره حرام **باب الثانی** پس از آنکه اختلاف در وقت نماز
 قول ائمه اربعه است باینکه شرب و خوردن در وقت نماز حرام است

با حرمیت

با حرمیت چنانچه گذشتند از اینجمله است قول امام شافعی و احمد باینکه حنیفه
 بیاض است سلسله مالک فائز بطهاره او شده است و از اینجمله است قول شافعی
 و ابی حنیفه که خون را نجس دانسته اند و در ولوغ خون شافعی و ابی حنیفه
 مرتبه قائل شده و ابی حنیفه بیک مرتبه قوی داده و مالک قائل بیک مرتبه است
مترجم گوید در مذهب علمای امامیه خلافه و نجاست در وقت شرب نیست
 و نیز در نجاست سلسله خون هم نزاعی نیست و در ولوغ خون سه مرتبه
 تطهیر با صاحب شرایع قوی داده است ولیکن سیرا بید هفت مرتبه کشند
 افضل است و از اینجمله است عدم وجوه غسل و سائر نجاست در وقت نماز
 و مالک شافعی و احمد و یکی از روایات او در روایت دیگر از او واجب دانسته
 تعدد در سائر نجاستها و از زمین و در روایتی از احمد است که او واجب
 دانسته غسل ظرفی هفت مرتبه و در روایت دیگر سه مرتبه و در روایت
 دیگر عدد را ساقط نموده و در غیر سلسله خون **مترجم** گوید در مذهب علمای
 در تطهیر نجاستها بعضی جاها نفع لازم است مثل تطهیر منجربول که در وقت
 آبرنجین لازم است و در تطهیر لباسها بقلیل نیز و مرتبه تطهیر لازم است
 و در اجباری بعد از زوال میسر بیک مرتبه تطهیر لازم است و تطهیر ظرفی مثل
 لباسها سه مرتبه و تطهیر از ولوغ خون و سلسله سه مرتبه لازم است چنانچه
 محقق صاحب شرایع علیه الرحمه فرموده است و از اینجمله است قول شافعی که
 جلع میدهند هم آنها پاک نیستند باینکه مکروه است سلسله خون را بجز سلسله
 میشود یا از یکی از اینها منقول شود و این نقلی در یکی از روایات مالک است
 (احمد از خود روایت)

در وقت نماز

با حرمیت

وقول ابن حنیفه اینست که جلوه همه آنها بدعاغت پاک میشود مگر پوست سگ
 و قول زهر بن یزید است که اشفاق بودن بجلود مینه همه آنها بیداد با ^{بنا} است
 و از اینجمله است قول شافعی و احمد که نذکیه عمل نمیکند و آنچه خورده نشد و ^{دل}
 ابن حنیفه و مالک اینست که نذکیه عمل میکنند و حیوان غیر ما کول اللم مگر کربن بنا
 بول این اگر نذکیه عمل کند با سگ و با چاک میشوی پوست تا کشتا و در نوزاد
 لکن خورده کشت او حرام است در نوزاد ابن حنیفه و مکره است در نوزاد مالک ^{بر}
گوید در مذهب علماء امامیه چنانچه صاحب شرایع علیه السلام قایل است ^{نست}
 استعمال چیزی را جلوه مینه مگر آنچه پاک بوده باشد در حال حیوة بعد از نذکیه
 لکن مستحب است حیوان جلوه حیوان غیر ما کول اللم تا اینکه بعد از نذکیه در ^{شوی}
 دنیا بر این قوله نذکیه عمل میکنند و حیوانی که در حال حیوانی است با سگ سگ
 با جماع داخل حیوان تا بخلعین میباشد ^{دا} اینجمله است قول ابن حنیفه که نذکیه
 از مفلار در دم معفو است و قول قدیم ابن حنیفه غسل زکوة وسط کف است
 و از اینجمله است قول امام شافعی که فائز شده بنیاست موی مینه و پیشم و کزبان
 غیر مینه ارجی با حنیفه و احمد قائلند بپاک موی و کزبان پیشم مطلقا ^{انکه}
 ما کول اللم باشد مثل شتر یا غیر ما کول اللم باشد مثل سگ لاغ و ذغال ^{قایل}
 بنیاست موقفاً مثال ان و ط میگویند پاک میشود بنسب ماد و از اینجمله است قول
 ابن حنیفه و مالک که قائل شده اند بخی از حرمی خوک و شافعی این را منع نموده
 و احمد بکره شفا قائل شده است و جری گفته است با بخلوط غوره در دست فرود
 ط از اینجمله است قول مالک و احمد شافعی بطله او آدمی بعد از حیوة و این در

ارجی

ارجی از قولین شافعی است با حنیفه و جرج از مذهب شافعی بنیاست
 لکن گفته اند بنسب او پاک میشوی **مهرجم** ^{گوید} در مذهب علماء امامیه چنانچه
 صاحب شرایع فتوی داده خون قرص و جرج هرگاه زوال و نظهیران مشقت
 داشته باشد معفو است در نماز اگر چه زیاده از در دم بغلی باشد و در
 خون حیض و نفاس و استحا از نامطم معفو نیست چه کثرت از در دم و چه ^{نظا}
 از او و در سایر خونها کثرت از در دم معفو است و زیاده بول معفو نیست
 و مراد مقدار از در دم نیست بلکه مراد ^{تند} و مراد معفو است بغلی اسم کرمین
 کرد و اسلا اولاد و در دم با سگ زده است و ایضا یا له تقا نذکیه علماء امامیه
 آنچه حیوان در حال کزده باشد از اجزای حیوان چه ما کول اللم باشد و چه غیر
 ما کول اللم قایلند پاک است مثل موی پیشم و کزبان و غیر ما کول اللم که نجس ^{العین}
 باشد مثل خوک و سگ و پیشم و کزبان و مویان نجس است در حیوان در حیات
 بطریق اولی و حمل و حرز مویان نجس در زمانه زوال و ایضا اتفاقا علماء امامیه
 که آدمی بعد از نفوس نجس را غیشی که ملک قبان بپوشد و غیره در حال ^{تلق}
 یا عث نظهیر پیشی خواه بعد غسل میتند خواه قبل و غسل دادن میت ^{لعل}
 بر بنیاست نظاهری بول نیست بلکه در بنیاست مثل غسل میتا و از اینجمله است ^{قبل}
 آنچه اربعه که قائلند بطله او آب پیشمانده فاطره و لاغ و طایب حنیفه ^{تقی}
 نموده در بودن این آب پاک گفته اند و بعضی گفته اند آب پیشمانده
 حیوان غیر ما کول اللم نجس است ^{دا} اینجمله است قائل بودن شافعی بنیاست
 بول و سگین مطم و مالک و احمد قائلند بطله او بول و سگین از حیوان ما کول

التم و تخفی بول جمع حیواناتاً طاهره و با آن دانسته و اجنبیه قائل شده است
 بطهاره و فضل حیواناتاً پخته ما کولاً الیم مثل کبوتر و غیره ما کولاً نجس یا نسنه
مترجم گوید در مذهب علمای امامیه چنانچه صاحب شرایع تصریح نموده پس
 مانده حیواناتاً ما کولاً الیم کلاً طاهر است بجز سگ و خوک و کافر و پیا
 کشته نیز میباشند بجز سگ و حیواناتاً ما کولاً الیم و طیور ما کولاً الیم نیز
 پاک است بالاتفاق و از اینجمله است قول اجنبیه و مالک بنیاست منی از انسان
 و شافعی و احمد قائلند بطهاره منی پیشانی نیز قائل بطهاره منی کل حیواناتاً
 طاهر کرده و اما در خصوص پاک شدن از منی پس واجب است غسل او در
 نود مالک است اگر اذینکه تو باشد یا خشک و در نود اجنبیه واجب است
 شستن او اگر نوب باشد و اگر خشک شده یا شد نوازشیدن و زایل نمودن
 او ببل آب کافی است اگر خشک شود غسل او است شخصی آب بخورد و در این
 و بر نود از جامه و غیره **مترجم** گوید این مسئله نیز اجماعی است نود علمای امامیه
 که منی نجس است و نظیر دندانان از بین و لباس و بند و آب بطور دیگر
 جایز نیست و از اینجمله است قول اجنبیه در آب جاری که وضو ساخته
 کسی بان اگر بر تو آید و شمرده از آن گفته است اگر غرضش نجس کرده باشد
 نماز سه روز خود را که بان آب وضو ساخته اعاده نماید هرگاه نجس
 باشد اعاده نماید نماز یکسره بیکر فقط و بنا بر قول شافعی و احمد اگر حیوان
 کوب باشد اعاده نماید از نماز نجس را که بطن غالب خود میداند بعد از آن
 مؤثر از آن آب وضو ساخته و اگر آب بسیار داشته باشد آنچه معتبر

نکرده

نکرده باشد اعاده نماز نود نیست اگر تغییر کرده باشد از وقت تغییر اعاده
 نماید گفته است مالک اگر آنچه باشد حد واحد و ثلثه آن تغییر کرده باشد
 اعاده ندارد و اگر آن آب غیر شیرین باشد پس در او روایت است **مترجم**
گوید در این مسئله بین علمای امامیه خلافت نیست که هرگاه بعد از وضو دستها
 و نماز خواندن معلوم شود که آب وضو نجس بوده نماز نکرده اند و وضو خوانند
 صحیح است و اعاده ندارد و طهارت با نجس از بین و لباس و غیره آن که بار طهارت
 آن آب پاکه نظهری نماید دیگر فرق بین آب چاه و غیره آن نیست در
 مذهب مالک که آب چاه را نجس بدانند بر سطله بیرون آمدن مؤثر بوده چنانچه
 صاحب شرایع بر این است دیگر در مک و بسیار و شیرین بودن آب و غیره
 آن تفاوتی در حکم ندارد و از اینجمله است قول شافعی که هرگاه مشتمل
 آب پاک و نجس با جدا جنها نموده و نظهری نماید یا نجس بپاک آن بهم
 و ساینده از آن نظر فرموده اجنبیه قائل نیست که جایز نیست اجتناب دیگر
 اینکه ظرفهای پاک عمدتاً پیشتر باشد و قول اینست که نظهری نکند
 بلکه جایز زده و با مخلوط نماید و تیمم نماید **مترجم** گوید در این مسئله از بعضی
 مترجم بر اینست که هرگاه آب طاهر و نجس در دو ظرف باشد و جنبه شوند بطوریکه از آن
 طاهر آن کدام است باید اجتناب از هر دو نماید و صورت نبودن نجس بپاک و وضو
 تیمم نموده نماز نجس **مترجم** گوید این مسائل که اختلاف شده است در روایت
 قولی گفته شود بر اینکه باطل نمیکند وضو را خارج شدن کرم و ریزه بار از قبل و بنا بر قول
 ابو حنیفه خروج ریزه از قبل باعث بطلان وضو میشود و این را صحیح از مذاهب امام شافعی

چون بگوید اینک شافی خرمیج کرم و سنگدیزه و با ذبا باعث بطلان دانسته **مخرج**
 کوبیده و منزه صاحب خرمیج خرمیج هر یک را ذکر و سنگدیزه از قبل باعث
 بطلان وضو نمیشود و انا نجمله است قول ائمه ثلاثه که منی باعث بطلان نمیشود
 واضح از مذکور است منی عدم بطلان وضو است اگر چه بسبب خرمیج منی غسول است
مخرج کوبیده و منزه خرمیج صاحب خرمیج منی باعث بطلان وضو و بسبب بطلان
 هر دو و انا نجمله است قول ابو حنیفه که باطل نمیکند وضو و استوخ طلع
 هر دو و هر قسم باشد و بنا بر قول شافی و قول ارج از مذکور است بطلان
 وضو است بنا بر این گفته است بفرج و زاید نموده است حمل نطق وضو را
 پشت دست بزرگ و با وضو قتل مالک مستور ذکر از روی شفق وضو را باطل میکنند
 و بداند شوق باعث بطلان نمیشود اما مستحلفه در برابر گفته ابو حنیفه و مالک
 باعث بطلان نیست و گفته است شافی و ارج از روی خود و حامله باعث
 بطلان است و حال آنکه دلیل خود نموده و در آیه من شرحی را که لفظ شامل قبل
 و در است و انا نجمله است قول شافی و حامله گفته اند اگر کسی مستحلفه را بیخ
 غیور یا اتم از اینک لیس کرده شده صغیر باشد یا کبر زنده باشد یا مرد
 باعث بطلان وضو لیس کننده میشود و بنا بر قول مالک مستحلفه صغیر بسبب
 بطلان نمیشود و بنا بر قول ابو حنیفه مطم باعث بطلان وضو نمیشود و انا نجمله
 قول ائمه ثلاثه که باطل نمیشود وضو بسبب طفل امر خوش صورتی و قتل مالک
 بطلان وضو است بسبب امر جمیل و انا نجمله است قول امام شافعی که لیس
 شخص بالغ زن و اید و حال بل بهر حال بسبب بطلان وضو است مگر اینکه از زن

مخرج

مخرج شخصی مسروده باشد و بنا بر قول مالک و احمد اگر لیس از روی شوق باشد
 بطلان است مگر بیدار شوق است باطل نمیشود و بنا بر قول ابو حنیفه لیس با
 بطلان وضو و بسبب بشرطی که مذکور در ذکر بسبب است مالیدن بیدار و بنا
 قبل مجمل بر حسن و در صورتی که ذکر بواسطه لیس نبیند باعث بطلان وضو نمیشود
 و بنا بر قول عطاء المسون اجنبیه فاحرم باعث بطلان وضو است و اگر لیس با
 یا کبر خود را باطل نمیشود **مخرج کوبیده** و انا نجمله است در بیان علمای ائمه
 خلافت است که لیس و تین زن یا بلی آنچه صغیر و یا شده و چه فاحرم صغیر با
 باشد و هر که ذکر یا بلی اینها باعث بطلان وضو نمیشود و لیس طفل امر متین
 و لیس عرق خود شخص هم نیز باعث بطلان وضو نمیشود و انا نجمله است قول ابو حنیفه
 که هرگاه کسی بخوابد نشد در حال نماز وضو او باطل نمیشود هرگاه حاله ان
 حالت نماز گذشته گاه بوده باشد اگر چه طول بکشد خواب و هرگاه خواب بود
 بقسمی که بپوشد باطل میشود وضو نماز و بنا بر قول مالک باطل نمیشود وضو
 خواب و نده در نماز در حاله و کوع و سجود اگر چه طول هدایت و قیام و
 قوع باطل نمیشود و شافی نیز گفته است اگر شخص نماز خوابید بطوری که
 ادا نمائد و نماز خود باطل نمیشود اگر چه طول بکشد و طه و قیام نباشد
 و اگر در قیام باشد باطل است و بنا بر قول ائمه صحیح و ایا ازاو نیست که اگر
 طول بکشد خواب نماز گذارد در حال قیام و کوع و سجود باطل نمیشود وضو
 او و اگر طول نکشد باطل نیست و انا نجمله است وضو کبر تین و انا نجمله است
 نموده باشد مثل طهر و نماز پس انا نموده اند ائمه اربعه بر اینکه وضو بسبب

ایضا باطل عیش و تکلف است این عمر را بویهریره و زیدین ثابت که واجب است
 و جزو از غیر آنست غیر مستغربه و آشوب **مترجم گوید** در این مسئله بین علمای امامیه
 خلافت است که از جمله مطلقا وضو بخوابی است که غلبه نماید بر چشم و کوشش بقی
 نه بنید و نشستن خواه در نماز باشد یا غیر نماز و نیز جماعی علمای امامیه است
 که خود ثانیچه مستغربه و نموده یا مسنون مطلقا وضو نیست چنانچه محقق علیه السلام
 در شرایع ذکر نموده و از اینجمله است قول امامت اربعه که هرگاه کسی بقیین بر طهارت
 و شستن در حد داشته باشد یا بدین عمل بقیین نماید مگر اینکه ظاهر مذهب مالک
 اینست که بنا بر حد گذارد و بخوبی بید وضو نماید و گفته است حسن اگر شک
 در حد در حال نماز باشد یا بدینا بر بقیین گذارد و اگر خارج از نماز باشد
 بمحققین شک عمل نماید که حد است **مترجم گوید** در این مسئله صاحبان امامیه
 میفرمایند هرگاه شخصی بقیین بر طهارت و شستن در حد داشته باشد عمل
 بقیین نماید خواه در بین نماز باشد و خواه در خارج نماز و از اینجمله است
 قول امامت اربعه که حرام است سوره قرآن بر وضو خواندن و غیره بجز از قائل
 و همچنین است قول امامت اربعه که جایز است برای محدث حمل قرآن بجلد یا
 بنشان مگر اینکه در نزد شافعی است که جایز نیست چنانچه جایز است در نزد
 او حمل قرآن در میان مناع و تفسیر هر دو دنیا و کفر دانیدن و وفه ان با این
مترجم گوید در مذهب محقق علیه السلام چنانچه در شرایع توضیح نموده است
 جایز نیست مستر کتابت قرآن بلندن وضو و کما عند جلد و سایر متعلقات
 ان المسئوق مستر انها جایز است از اینجمله است قول مالک و احمد و شافعی

در اشهر روایا از او که حرام است بر مستغنی و بر قبیل نشستن در صحرای بنا بر
 این حقیقه و بر قبیل و پشت نشستن حرام است در صحرای او و در خانه و دنیا در
 داود جائز است نه استقبالی و استنابا در هر دو و از اینجمله است قول مالک
 و شافعی و احمد که استنجاء واجب است کن در نزد مالک استنجاء حقیقه است که اگر نما
 خواند بدین صحیح است نماز او و گفته است ابو حنیفه که استنجاء و سنت است
 و از مالک هم این روایتین منقول است **مترجم گوید** در مذهب علمای امامیه
 حرام است در قبیل نشستن و پشت قبیل نشستن مستغنی و در جبین تخلیه مطم
 و استنجاء هم واجب است و نماز خواندن بدین استنجاء صحیح نیست و از اینجمله است
 شافعی و احمد که فایز شده اند بوجوب استنجاء بیه عمد سنک اگر چه پاک بکبر از
 حاصل شود و مالک و ابو حنیفه قایلند بحدی از یک سنک و استنجاء اگر با پاک حاصل
 شود و از اینجمله است قول شافعی و احمد که جایز نیست با سخی و سرکین و ابو حنیفه قائل
 فائز بجز از شده اند کن با کراهت **مترجم گوید** در مذهب محقق صاحبان امامیه
 اگر بکبر از سه عدد هم پاک حاصل شود با تمام سه عدد و اینها بید استنجاء است
 و غیران در وقتیکه نجاست از موضع خود نهدی نکرده باشد با شستن اثر پاکری
 کرده اند و استنجاء با سخی و سرکین مطم جایز نیست و مذهب علمای امامیه
باب الوضوء مؤلف گفته است پس از جمله آنست که اختلاف شده است در این
 قول که گفته علماء است که صحیح نیست طهارت مگر بپوشیدن واجب نیست و طهارت
 از حد اکبر و اصغر دنیا بر قول ابو حنیفه محتاج نیست وضو و غسل بنیت
 تیمم که لا بد است و از اینجمله است قول امامت اربعه که غسل بنیت با عت

استنجاء و بیه سنک صحیح

تکبیر عباد است و بنا بر قول مالک مکره است نظیر نیت **مرجم** گوید در منتهای
 اما میت وضو و غسل بر نیت صحیح نیت بالاجماع و نظیر نیت عمل لغوی است
 و از اینجهل است قول ائمه ثلثه و یکی از دو روایت از احمد که تسبیح در وضو
 مستحب است و بنا بر قول داود و احمد بسم الله گفتن در وضو واجب است و صحیح است
 وضو بان و مسامحه است عمل در وضو و بنا بر قول اسحاق اگر فراموش شود بسم الله
 کفایت میکند و با طهارت او با کمال نماز چیزی نیست و از اینجهل است قول ائمه
 ثلثه که شسته و در دست قبل از وضو مستحب است و بنا بر قول احمد واجب است
 لکن از خواب بیدار شدن و در وضو بنا بر قول بعضی از اهل ظاهر واجب است و علم
 من با بر عقیده از با بجا است و اگر داخل نماید دست خود را در ظرف قبل از
 فاسد میشود این مکرر در نزد حسن بصیر و از اینجهل است قول ائمه ثلثه با تحیاً
 مضمضه و استنشاق در وضو و بنا بر قول احمد و اشهر و روایت از او
 و جو باین دو عمل است در وضو و غسل **مرجم** گوید اجماعی علمای امامیه تحیاً
 بسم الله و استنشاق و دست است قبل از وضو و تحیاً مضمضه و استنشاق
 در وضو نیز اجماعی است و از اینجهل است قول ائمه ثلثه که سفیدی مانع بپوشیدن
 و در وضو صورت محبت میشود و بنا بر قول مالک و ابو یوسف صورت محبت میشود
 پس واجب نیست سست آن با صورت در وضو و از اینجهل قول ائمه و بعد بر آن
 مرفضین داخلند و وجوب غسل و دست و بنا بر قول داود و امام زفر و حمد الله
 مرفضین داخلند و دست نیستند **مرجم** گوید اجماعی علمای امامیه است بر آنکه
 حد غسل صورت برای وضو بجز خون چیزی است که مشتمل بر آن نکشت

اجماع

اجماع و وسطی بنا بر این سفیدی بین گوش و روی و پیشانی داخل صورت نیستند
 ان لازم نیست حایض اجماعی است که هر دو مرفض از دست محبت هستند
 و سست آن دو با دستها واجب است تا از اینجهل است قول مالک و احمد و
 روایت از او که واجب است مسح جمیع سر در وضو و بقیه او جنبه و شافعی
 مسح بعضی از سر در وضو و بقیه آن را با دست راست نموده اند و در فندان پیشانی
 میگویند این خنده واجب است که اسم مسح بر آن صادق آید و با بوجوبه میگویند
 حراد از بعضی در مسح سر است و بنا بر این مسح بسم الله نکشت باشد حتی آنکه اگر مسح
 سر خود را یا دعا نکشت کفایت نمیکند و گفته است شافعی که نسیب نسیب مسح
 بدست و از اینجهل است قول ائمه ثلثه که مسح بر تمامه چیزی نیست و در یک
 دو یا نخی چیزی است لکن شرط آنکه بوده باشد جزو جنک انعامه چیزی است
 تمامه مقدّم باشد و بنا له نواسته باشد جایز نیست مسح بر او و از اینجهل
 جواز مسح زن بر مقعنه که دو دزد با شلوار حلقه او و در آنکه پوشیده
 تمامه در ماله طهارت باید باشد و روایت است **مرجم** گوید در وقت
 علمای امامیه بالاتفاق در مسح سر مستحبی کفایت باین معنی بقدریکه عرفاً
 بگویند این مسح سر خود چیزی است مستحب است مسح سر خود بر صورت
 آنکشت و واجب است مسح پیشانی و مسح بر تمامه برای مرد جایز نیست
 و بر مقعنه نیز از برای زن جایز نیست و از اینجهل است قول ائمه ثلثه
 که در گوش از سر محبت میشود و مسح بر آن دو با سر و بنا بر قول
 شافعی هر دو گوش و عضو سست فلند باید مسح نمایند آنها را با جدید

بغیر مسیح سرگفتند است نهی آنها از صورتی حتما میشود پس باید غسل
 دهند تا نما و ظاهر او با طهارت و خسار و کهنه است شعری و جمعی که آنچه را
 پیش رو واقع شده یا شده یا بدهد صورتی غسل میدهد و آنچه در طرفین
 واقع است از آنها از جنی سرست یا بدهد شعری یا سهواً یا بخله است قول
 مالک و شافعی اینکه مسیح صغیر که با آب سنت نیست و بنا بر قول ابی حنیفه
 و احمد و بعضی شافعیه مسیح است **مترجم گوید** و مذکور است که علمای امامیه
 گویند و وضو نجس است و در مطهر بلکه بفضیلتی و وضو است اگر کسی مسیح
 نماید فعلی است اما مسیح صغیر کون با جماع علمای شافعیه است نجس
 ندارد بلکه جایز نیست تا از بخله است اتفاقاً آنکه بر اینکه غسل اولی
 وضو با طهارت واجب است که موزه بنویسد یا شده یا آنچه حکایت شده است
 از احمد و ذی ای و ثوری و ابن جریر و جواز مسیح جمیع در مذموم است و اینکه اسما
 حتر است و نوزاد ایشان بین غسل و مسیح **مترجم گوید** و مذکور است که علمای امامیه
 غسل میدهند در وضو جایز نیست بلکه مسیح نمودن واجب معین است و باید
 ابتداء مسیح از سر انگشت تا برسد به شحان بلند روی پا بشرط مسیح در مال
 اختیار بیند و حامل است از قبیل موزه و چون اگر بر روی آنجا نیز نیست
 تا از بخله است فعلی بعضی علمای که فانی شده اند بگفته اند غسلها و مسیحها
 که از سه دفعه غسل بعضی دیگر ایشان عدم کرده اند بجهت نیت اکتفای
 بر اینکه بگفته اند و مرتبه از رسول خدا صلی الله علیه و آله **مترجم گوید** و بعضی
 علمای امامیه بگفته اند صورتی و دست واجب است و در مرتبه سنت است

دست مرتبه بدعه و در مسیح نگار جایز نیست تا از بخله است قول ابی حنیفه
 بر اینکه فرقی در وضو واجب نیست شافعی و احمد فرقی را واجب دانسته اند
 تا از بخله است قول ابی حنیفه که مولاة در وضو سنت است و این صحیح است
 نوزاد شافعیه و بنا بر قول مالک در اشهره و روایتند واجب است **مترجم گوید**
 در مذکور است که علمای امامیه فرقی در وضو واجب است با جماع و از بخله
 اتفاقاً آنکه اربعه بر اینکه هر کس وضو بسازد و پس از برای او دست که غافل
 با وضو آنچه نجس است از فرایض ما دام که شکسته نشود او گفته است
 نجس نجس است شخصی ملک وضو پیشتر از بیغ غا و عبید بن میمون بگفته اند
 وضو بجهت هر نماز واجب با طهارت بوده است در این باب **مترجم گوید** و در
 مذکور است که علمای امامیه بدو وضو را میبخشند تا از بخله است **باب**
الغسل بر از جمله مسائل که اختلاف شده است در آن اتفاقاً آنکه در بعضی
 بر اینکه واجب میشود غسل جنابت بسبب انقضاء خدنا اگر چه انزال منی نشود و بنا بر قول
 دود و جاعفی از صحابه غسل واجب میشود مگر با انزال منی و از بخله است قول امام
 شافعی است که واجب میشود غسل و بسبب خروج منی اگر چه مقدار آن در آن باشد و ابو
 حنیفه و مالک گفته اند واجب میشود غسل مگر با مقدار نزلت منی و خروج منی بشرط
 او **مترجم گوید** و در مذکور است که صاحب شرایع میفرماید که غسل واجب است
 بسیار نزال منی اگر علم داشته باشد یا اینکه آنچه بیرون آمده منی است و اگر منتهی
 شود این از شخص خارج شده منی است یا غیر آن هر گاه جمعاً بوده یا مقدار نزلت منی
 و منی بدن پس غسل واجب میشود پس معلوم شد که علمای شافعی و حنفی و حنفی و حنفی و حنفی

است

و دست نشانی است از آنچه است و قلمی است که در آنجا حقیقه و حامله که اگر پیش
 آید از شخص منی بعد از غسل جنابت هرگاه بعد از بول باشد غسل واجب نشود
 و الا غسل واجب است و شافعی واجب است غسل را مطلقا و مالک مطلقا
 نمیداند و از آنچه است قول شافعی که واجب است غسل با جروج منی
 اگر بچهنده کی قطره قطره چه در پیش بوی آید و بقیه آنند بلکه اگر چندان
 غسل واجب نشود **مهرج کویده** در مذبح محقق علیه الرحمه چنانچه در شرع بیان
 فرموده جهنده کی که علامه منی است و مقام اشتباه که اگر در این مقام
 انزال شو پس غسل واجب است و الا واجب نیست و در شرع منی بیان
 هرگاه در طوبی بعد از غسل جنابت از شخص خارج شود اگر قبین نماید که
 مضر است تا نیا غسل نماید اگر مشتبه باشد بر شخص هرگاه استبراء نکرده
 غسل نماید اگر استبراء نموده غسل نماید و از آنچه است قلم مالک و احمد
 که گفته اند واجب است غسل جنابت بر کافر و قنیه که مسلم شده قول ابی
 حنیفه و شافعی استحباب غسل است بر کافر بعد از اسلام و از آنچه است
 مالک که واجب است مالیدن دست بید در حال غسل **مهرج کویده** در مذبح
 محقق که از علمای امامیه است چنانچه در شرع بیان فرموده غسل جنابت
 کافر واجب است و قنیه که مسلم شده و نیز مالیدن دست بید در حال
 غسل علمای امامیه واجب نمیدانند و از آنچه است قول امامه ثلثه بر
 اینکه نیست عیبی بر وضو ساخن و غسل نموده از زیادتی آبیکه از غسل
 جنابت یا از حیض باقی مانده و بنا بر قول احمد جایز نیست بوی مرد که

وضو

وضو بسیار از زیادتی آب عضو مذکر اگر بندیده باشد و او را خوافت
 نموده محمد بن الحسن که گفته جایز است بوی زن وضو ساخن از زیادتی
 آب عضو مرد و زن **مهرج کویده** در مذبح علمای امامیه جایز است وضو
 بزایدتی آبیکه از غسل جنابت و حیض مانده و چنانچه جایز است هر یک از
 مرد و زن و وضو ساخن ببقیه آب وضو و بیکه غسل و از آنچه است
 قول احمد شافعی و واجب غسل خوردن از ولاده بدنی و کوفی و بعضی
 دیگر از ایشان واجب نمیدانند غسل با **مهرج کویده** در مذبح علمای امامیه
 خود نفاس بر زن غسل واجب میشود و بطور اسطه وضع حمل غسل بر آن واجب
 نمیشود بالاجماع و از آنچه است قول شافعی در بیکه از و دعایت که حرام
 خوانند قرآن بر جنب و حیض اگر چه بیکه یا دو آیه باشد و بنا بر قول
 ابی حنیفه جایز است خواندن بعضی آیه و بنا بر قول مالک جایز است خواندن
 یک آیه یا دو آیه و بنا بر قول داود جایز است برای جنب خواندن قرآن هر
 قدر بخواند **مهرج کویده** در مذبح علمای امامیه بر جنب و حیض حرام است
 خواندن سوره های عزیم از قرآن و غیره از عزیم از ما بقی قرآن جایز است
 خواندن ایشان با کراهت **باب التیمم** پس از آن مسائلی که اخذ شده است
 او قول شافعی و امام احمد است گفته اند هر که از صغیر که خداوند دایه
 تیمم میفرماید خاک است پس جایز نیست تیمم مگر بخاک پاک یا و ملی که
 او غبار بوده باشد و بنا بر قول ابی حنیفه و مالک صغیر نفس در میون است
 پس جایز است تیمم بجمع اجزاء زمین اگر چه بستی هم که خاک ندانند با

در یکی که غبار بر او نیاید و زیاد نموده او را مالک و گفته است جایز است
 تیمم با چغنه متصل باشد بر زمین مثل بنیا و از اینجمله است قول مالک و شافعی که
 طلب نمودن آب قبل از تیمم و اینکه طلب نمودن آب بشرط است در صورتی که آن در این
 از دور و آبش از احمد است بنابر قول ابو حنیفه و احمد در روایت دیگر او شرط
 نیست طلب آب از برای صحت تیمم **منبرجم** که در مذاهب مختلف چنانچه در شرایع
 میفرمایند جایز است تیمم بر آنچه اسم زمین است اطلاق شود پس بنابر مذاهب اهل
 عراق از سعید بن مسروق زمین است بعضی از چیزها را مستثنی نموده اند که تیمم
 آنها جایز نیست از قبیل معاد و نظیر آن و از جمله شرائط صحت تیمم طلب نمودن
 آب است بی تفصیل که در شرایع بیان فرموده است و از اینجمله است قول ابو حنیفه
 و شافعی و رضوی جدید اینکه مسح در دو دست بخاک برای تیمم حذان تا فرقی است ^{مستحب}
 و جنود بنابر قول مالک و احمد مسح نمودن تا فرقی مستحب است و تا بندگی است جایز
 بر قول زهری حدیثی باشد تا شانه **منبرجم** که در مذاهب علماء امامیه اینست که حد
 مسح دست در تیمم از بندگی است تا برسد بکف تا با اجماع و از اینجمله
 قول امام شافعی اینکه هرگاه تیمم کننده بپای بر آب بعد از دخول شود و نماز اگر شکر
 سقوط و وضو با عمل آورده و تیمم نموده نماز تمام کند و اگر عمل نیآورده پس
 افضل قطع نماز و وضو گرفتن است بنابر قول مالک نماز را تمام نماید و قطع ^{نکند}
 که صحیح است و بنابر قول ابو حنیفه باطل میشود تیمم او و لازم میشود او را مسح
 از نماز و بنابر قول احمد باطل میشود **منبرجم** که در مذاهب علمیه اگر چه نگاه
 شخصی تیمم کننده در بین نماز آب بهم رسانند نماز تمام نماید یا تیمم که نماز

صحیح

صحیح است و قطع او از تیمم و از اینجمله است قول مالک و شافعی و احمد که
 جایز نیست جمع بین دو نماز بیک تیمم و مساوی است در اینک نماز ادا و
 و قضاء و اینطور گفته اند جماعتی از اکابر صحابه و تابعین و گفته است
 ابو حنیفه تیمم مثل وضو است که نماز با آن خوانده میشود از حدیثی
 حدیثی و تا پیدا شد از بیان ^{الله} اندوختن و حسن **منبرجم** که در مذاهب
 علماء امامیه شخصی تیمم کننده چند نماز را بیک تیمم میتوان بخواند
 تا مبطلی از او سر نزده باشد از قبیل حدث و غیره و از اینجمله است قول
 ربیع بن الحسن که جایز نیست از برای تیمم نموده اینکه امامت نماید
 برای وضو ادا و با نقیحه نماز است امامت این شخصی از اینجمله است
 اتفاقاً آنکه تلقیه بر آنکه جایز نیست تیمم برای نماز عیدین و جنازه و حاضر
 اگر چه توستیده باشد قوت آنها را و بنا بر قول ابو حنیفه جایز است این
منبرجم که در مذاهب مختلف علیه الرحمه شخصی تیمم نموده را جایز است
 امامت و وضو ادا و بنابر میفرمایند در صورت نبودن آب یا خوف
 صحت از استعمال آن یا بجهت صفتی است که تیمم واجب میشود با
 تیمم جایز است خواندن نماز عیدین فالا و فالا و نماز میت و ادا
 صورت بودن آب میشود با تیمم بخواند چون طهاره شرط او نیست
 و از اینجمله است قول امام شافعی بر آنکه هر کس مشغول باشد بر آن
 تحصیل آب در حضور و بنور سدان گذشتن وقت پس اگر بیده باشد
 آید و از آن شخصی در چاه باشد که اگر تا آب بکشد از چاه وقت نماز

میکنند و تیمم نموده نماز بخوانند و در وقت یا فتنه بر اعاده نماید و بنا بر
 مالک نماز بخواند یا تیمم در آن بعد از اعاده هم نکند و بنا بر قول ابی حنیفه
 صبر کند تا اینکه قدره بر او بیاید نماز بخواند است قول امام شافعی و احمد
 یکی از روایات اینکه واجب است بر مکه تا استعمال یافته از آب تلیل
 اینجائی که کفایت نمیکند و در تیمم نماید باقی اعضا و قول ابی حنیفه
 که واجب است بر او استعمال این آب بلکه ترک نماید و در تیمم کند **مرحوم**
 در مذهب حقین علیهم السلام هرگاه بر او کسی میفتد شد تحصیل آب خوف کند
 وقت نماز و او داشته تیمم نموده نماز بخواند و بعد از تحصیل آب اعاده ندارد
 و نیز اگر آب یکی شخص داشته باشد قبل از تحلیف صورتی بعضی جا نیست
 باید از آن گذارد و تیمم نموده نماز بخواند و آنچه است قول امام شافعی
 که هرگاه کسی بوده باشد بعضی از اعضا او خبی یا شکستگی یا موی چسبنا
 باشد بر او پا چرخان کند او خوف تلف داشته باشد مسح نماید یا بشو
 بر او تیمم نموده و نماز بخواند و بنا بر قول ابی حنیفه و مالک اگر بوده باشد
 بدن صبیح و بعضی دیگر جروج و لکن پیشتر از صبیح باشد غسل بدهند
 و سابقا حکم جروج و مستحب است مسح او با آب اگر صبیح از بدن کمتر باشد آنچه
 تیمم نماید و سابقا است غسل عضو صبیح و گفته است احمد غسل بر همانند آنچه
 که صبیح است و تیمم نماید از برای جروج بدست مسح بر جیبه **مرحوم** گوید در وقت
 محقق علیه الرحمه چنانچه در شرایع بیان فرموده هرگاه بر اعضا وضو چسبید
 که نتواند او را برود در بوسه زخمی که وارد یا بید در حال وضو غسل را با آب

مسح نموده نماز بخواند و در وقت یا فتنه بر اعاده نماید
 و آنچه است قول مالک تا حد هرگاه کسی شود شخصی و شمشیر علی
 بر او نداشتند باشد تیمم نموده نماز بخواند اعاده بر او نیست و بنا بر قول
 جماعتی از اصحاب ابی حنیفه و این یکی از روایات است که باید نماز و اثر
 کند تا اینکه از حیض خلوص شود یا آب بهم رسانند و بنا بر قول شافعی و افعال
 نماز بخواند و بعد اعاده نماید و روایت دیگر از ابی حنیفه مثل این قول است
 و آنچه است قول ابی حنیفه و احمد که اگر کسی فراموش نماید آب اگر باقی
 داشته تا اینکه تیمم نموده و نماز بخواند پس بعد از او بدو آب نیشکر اعاده لازم
 نیست و بنا بر قول شافعی اعاده واجب است و بنا بر قول مالک اعاده مستحب است
 و آنچه است قول ابی حنیفه اینکه تا مدتی در نماز بخواند تا اینکه باید
 ایضا اگر او بنا بر قول شافعی و ارجح در قول ابی حنیفه که نماز بخواند بعد اعاده
 نماید اگر ایضا خاک بپاید این یکی از روایات است که مالک تا حد است و روایت
 دیگر از مالک اینست که نماز بخواند و بنحوا حال اعاده نماید و روایت دیگر از
 احمد اینست که نماز بخواند اعاده ندارد و آنچه است قول امام احمد که اگر
 شخص با وضو باشد بر بدن او نجاستی باشد یا دنیا بلکه نجاست یا
 بنمایند تیمم از آن نموده مثل چغندر نماز بخواند اعاده هم ندارد و بنا بر قول
 ثلثه آنست که با نجاست تیمم نمیدانند و بنا بر قول ابی حنیفه اینست که
 نماز بخواند تا اینکه بپاید چیزی که فراموش نماید نجاست یا با وضو بنمایند
 نماز بخواند اعاده نماید **مرحوم** گوید در مذهب حقین چنانچه در شرایع بیان

فرموده است هرگاه شخصی قید و مجبور بود بر تحصیل آب نداشت تیمم نموده نماز
 بخواند بعد از آن عدل اعاده ندارد و نیز میفرماید هرگاه کسی آب همراه ^{شده}
 باشد فراموش کرده یا تیمم نماز بخواند بعد از آن باید با وضو ساخته نماز
 اعاده نماید و نیز در فرائد مرقوم است که آب داخل نیا بد میفرماید آب شسته است
 که نماز از او ساقط است و اگر قضاء و نیت صیغری یا دیگر کار در نیت شخصی
 نجاستی باشد یا دنیا بدجهه تطهیر نجاست تیمم نموده نماز بخواند ظاهر عدل
 اعاده است **باب اول** است قولی در حنیفه در مشهور از قولی و واضح از
 قولی شافعی که لا بد است از وضو یا در تیمم اول از برای وضو صورتی و وضو به
 دوم برای وضو و دستها بر وضو دنیا بر قولی مالک و احمد کفایت میکند بکفایت
 برای وضو و در کتب با نیک بوده باشد شک انکسنا از برای وضو صورتی و حکم احتیج
 از برای وضو و کتب **باب دوم** در مذمت قنچ و شریع بیاض فرموده از
 برای تیمم بدل از وضو بکفایت کفایت و برای عدل از غسل و وضو کاف
باب سوم **الحق** پس از جمله مسائلی که اختلاف شده است در اقوال ائمه ثلاثه است
 اینکه وضو مسیح بر بونده از برای تیمم بکسیبانه و در است برای مسافر است
 و در دنیا بر قولی مالک نیست تعیین مطلق از برای مسافر و تیمم در مسیح بلکه
 میکند آنچه برای او میل بهم رسد مادامی که بر دنیا و در او یا اینکه برسد
 او را چنانچه با آن بچله است انفا ائمه ثلاثه بر اینکه هستند در مسیح موزه بر این
 طوریست که مسیح نماید علی و اسفل او با هم و دنیا بر قولی امام احمد است تیمم
 نوبت علی از است **باب چهارم** است قولی مالک که نجری نیست در مسیح موزه مگر

خدا

فرموده است مسیح همه او را از اعلی و اسفل و نجری است مسیح اکثر و دنیا بر قول
 ابو حنیفه نجری نیست مگر مشدا رسد انگشت پس پیشتر و دنیا بر قولی شافعی که
 میکند عدل یک اسم مسیح بر واقع شود و از آن بچله است انفا ائمه بر اینکه است
 مکه مسیح از وقت وقوع حدث است بعد از پوشیدن موزه نه از وقت مسیح و دنیا بر
 احمد در روایتی اینکه ابتدای مده از وقت مسیح و احتیاج نموده است این است
 مند و گفته است نوبی که این قولی حاج است از حیت لیل و دنیا بر قولی حسن
 ابتدای مده مسیح از وقت پوشیدن موزه است **باب پنجم** است قولی ائمه ثلاثه
 که اگر مسیح کرده موزه را در حضی پس بعد سفر نمود تمام نماید مسیح مقیم را و دنیا
 بر قولی ابو حنیفه این شخص اگر کار نکند مسیح مقیم تمام نماید مسیح مسافر و اینجا
 ابتدای با مسیح حکم مسافر مقیم هر یک دنیا شده از آن بچله است قولی امام شافعی
 در ارجح در قول خود و امام احمد اینکه هرگاه برده باشد در موزه شکافی در محل
 و چون غسل هر دو یا بطوری که ظاهر باشد از آن شکافی چیزی از دو قدم جائز است
 مسیح بر او دنیا بر قولی مالک جایز است مسیح مادامی که بسیار ظاهر دنیا شده و دنیا
 بر قولی او در جایز است مسیح بر موزه شکافی و با به هر حال دنیا بر قولی نوبی
 جایز است مسیح بر موزه یا ره مادامی که ممکن باشد راه رفتن در او و نامید
 موزه و دنیا بر قولی او در جایز است مسیح بر آنچه ظاهر شده از موزه بر باقی
 دنیا بر قولی ابو حنیفه اگر برده باشد یا ره شده موزه مفدا رسد انگشت
 اگر چه منفره باشد جایز نیست مسیح بر او اگر کمتر از سه انگشت بر جایز
 و از آن بچله است قولی ابو حنیفه و شافعی در ارجح در قولی او که هرگاه کسی بکند

موزه را و حال اینکه بر طهاره باشد غسل میدهد و قدم خود را اعم از اینکه در
 داشته باشد نزع موزه پاک باشد بنا بر قول مالک و احمد اگر طول کشیده باشد
 بپوشد موزه و غسل و نوزه نماز و نمازید بنا بر قول حسن و داود واجب نیست غسل
 و قدم و نه بخداید طهاره و نماز یعنی آنجا طهر کرده باشد تا نوزه واجب نیست
قول در مذبح علمای امامیه مسح بر خف که موزه باشد جایز نیست مگر در حال نیت
 یا نیتیه و حال نیتیه مثل سر عیاشید و غیره است که نیت موزه را بپوشد یا نیت
 و حال نیتیه هم معلوم است یعنی این دو صورت دیگر مطلقا جایز نیست مسح بر موزه
 چنانچه حقیق علیه تسبیح در شریع پانزده است تمام شد **باب الحیض** بیرون جلد
 مسائلا که اخذ آلوده است در قول مالک و شافعی و احمد است که اول سون حیض
 در زن نه سال است باین قول رایج است در نوزه ای حیضه ایضا در روایت
 دیگر نوزه ای حیضه اولی است بلوغ در نوزه یا نوزه سال است **باب الحیض** است
 مالک و شافعی اینکه نیست از برای زما انقطاع حیض مده معتق و اینست و غیر این
 نیست که رجوع در این بسوی عاده بلد است بعله اینکه این ماله مختلفه میشود
 باختلاف طبایع اشخاص و جموده و بروده و بنا بر قول ابو حنیفه در یکی از روایات
 مده انقطاع حیض تا شصت سال است در روایت دیگر او مده قطع حیض در
 رویش تا نیا نیا و بیج سال است و بنا بر قول احمد در روایتی مده انقطاع نیا نیا سال
 مطلقا در روایات و غیر آنها در روایت دیگر تا شصت سال است در روایت
 سیم انا و اگر پانیا باشد تا شصت سال است در روایتی تا نیا نیا سال است
باب در مذبح علمای امامیه اجماعی است که ابتدای وقت حیض در زن است

مالک

سالکی است تا آخری و ما حیض که دیگر قطع شود سن نیا نیا سالکی است و حقیق
 صاحب شریع میفرماید که بعضی از علماء و اخیری و ما حیض را در زن تا فرشته بنطیه
 شصت سال فرموده اند و در سایرین نیا نیا سال بعد از انعام این مده هر گاه
 زن خون از او بیرون آید استحا ضه است حکم علی مده دارد چنانچه در کتب
 فقهیة علماء امامیه مرقوم است **باب الحیض** است قول ابو حنیفه که افضل
 در زنان سه روز است و اکثران ده روز است و بنا بر قول شافعی یکسایا
 روز است و اکثران یا نوزه و در روایتی بر قول مالک افضل حیض نیست از برای
 او حدیثی است که یکسایا مده بوده باشد و اکثران یا نوزه و در روایت
 و از اینجمله است قول ابو حنیفه و شافعی که افضل طهر بین دو حیض وقتی است که
 اعتماد کرده میشود بر او و از بعضی صحاح شافعی نیست که افضل طهر مده و در
 و بنا بر قول احمد سیزده روز است و بنا بر قول مالک گفته است عیدام در
 دو حیض وقتی و انا اینکه اعتماد بر او نیا نیا و از بعضی صحاح مالک است که گفته
 افضل این طهر مده روز است **باب** در مذبح علمای امامیه چنانچه حقیق علیه
 اجماع در شریع نصیحت نموده که افضل حیض سه روز است و اکثران ده روز است
 و هم چنانکه افضل طهر بین دو حیض مده روز قرار داده اند **باب الحیض** است
 ابو حنیفه و شافعی و مالک که فائز شده اند بخریم تمنع حاصل نموده و مواد
 فرج در حال حیض را از اینجمله است قول ابو حنیفه و مالک و شافعی در اینج
 دو قول او در یکی از روایاتش که هر گاه در نیا نیا مده و افضل حیض که نیا نیا
 خود یکدیگر با کفاره بداد و نصفه نیا و در اخر حیض بداد نیا بر قول

افضل حیض

شاید در قول فاعلش گفته است و طری کند در حیض و از دم میشو غرامت
 فد غرامت و قول گفته قول مشهور بگدینا و است مثل قول احمد و دم آزاد نمون
 بنده است بفر حال در روایت دیگر از احمد گفته است بگدینا و با نصف دنیا
 بدت فرده و اول واسو حیض و از اینجمله است قول اکثر علما که گفته اند حرام است
 زینکه قطع بشو خون او اما اینکه غسل نماید اگر چه قطع خون بجز حد اکثر حیض باشد
 و بنا بر قول ابوحنیفه اگر قطع بشو خون زن از برای اکثر مدتی حیض جایز است
 آن زن قبل از غسل و اگر قطع شود پیشتر از اکثر مدتی حیض جایز نیست ^{غسل} و طری
 نماید بگدینا در وقت نماز و بنا بر قول او زاعی و ماوه اگر غسل در مدتی فرج خورند
 و طری و از اینجمله است قول شافعی و احمد اینکه زن حیض اگر قطع شود خون او دنیا بد
 آوایم نموده پس اول میشو و طری و بنا بر قول مالک و ابی حنیفه در قول مشهور
 از او گفته اند مالک میشو و طری زن تا اینکه غسل نماید اما برای نماز پس تیم نموده نماز
 بخواند **ممنوع کویید** و مذمتش حق علیه لرحمه در شرایع میفرماید حرام است
 زن حیض در حال حیض و طری بر او از غیر فرج او جایز است هرگاه در آن حال ^{طری}
 نموید کفاره واجب است کفاره او بگدینا و است و اول حیض و نصف دنیا راست
 و در آن و ریح دنیا است و آخر هرگاه پاک شود زن از حیض جایز است ^{طری}
 قبل از غسل با کراهت مطلقا تمام شد با اینجمله است اتفاقا ائمه بر اینکه حیض مثل
 جنب است و نماز و نماز و قرآن پس گفته است ابوحنیفه و شافعی و احمد که این
 زن بنا بر قرآن بخواند بنا بر قول مالک و دیگر از روایات او جایز است ^{غسل}
 قرآن بر او زن حیض و در روایت دیگر او جایز است خواندن کئی از قرآن و از اینجمله

قول

قول ابوحنیفه و احمد که زن حامله حیض نمیشود و بنا بر اوج قول مالک و شافعی
 میشو **ممنوع کویید** و مذمتش علمای امامیه اتفاقا است که حکم زن حیض و در وقت نماز
 در آن حال مثل جنب است پس باید در حال حیض نماز بخواند و طری و از این روایت در
 حیض و نماز سو و عزیم جایز است با کراهت و در اینکه حیض با حمل جمع میشو یا ^{غسل}
 بدین علما امامیه خلا است و محقق علیه الرحمه میفرماید در کتاب شرایع اظهراست
 که حیض با حمل جمع میشو پس اینکه زن حامله در حال حمل به بند استحاضه است
 تمام شد و از اینجمله است قول ائمه ثلثه که جایز است و طری زن مستحاضه مثل اینکه
 جایز است نماز خواندن و روز در کربن او دنیا بوقی احمد حرام است و طری او در فرج
 مکرر اینکه بنزد او از مشقت و فساد کرد و این صورت جایز است و طری او در فرج
 از دو دایه اتفاقا اینجمله است قول شافعی که زنا با یک بین اقل حیض حکم او حکم است
 و بنا بر قول مالک با یک بین اقل حیض طهر است **ممنوع کویید** و مذمتش بعضی از علما
 امامیه نظریا اینکه محقق علیه لرحمه در شرایع متعرض نشده معلوم میشو که حکم
 و طری زن مستحاضه حکم و طری حائض است و در وقت بنا بر مذمت مالک و حکم است
 زنا با یک بین اقل حیض و علاوه مع علی رضوان الله علیه در تذکره بنا نموده که از
 طهر عیبی است و از اینجمله است قول ابوحنیفه و احمد که اکثر اتفاقا چهل روز است
 و بنا بر قول مالک و شافعی اکثر اتفاقا شصت روز است گفته است شافعی
 هفتاد روز است و از اینجمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه قطع خون اتفاقا پس
 بلوغ غایبه نشود جایز است و طری آن زن بشرط آن بدت کراهت و بنا بر قول احمد
 نیست از برای مرد و طری زن در این طهر مکرر بعد از چهل روز **ممنوع کویید** و مذمت

علمای امامیه اتفاقاً است بر اینکه اکثر آیات فقهیه در استنباط افعال از حدیث
 نیست و هرگاه قطع شود خوب تفاتی از مکره در روز جاری است و علی و امام سند
کتاب الصلوة پس از جمله مسائل که اختلاف شده است در آنست که **تلف است**
 و عیب نماز ساخط غیش و از تکلف ما و میکه عقل و بوجوب باشد و اگر چه جاری نماید
 نماز را بر قلب خود و بنا بر قول امام ابوحنیفه هرگاه شخصی معاینه مرگ را دید و باقی
 بود از اشارة بر او نماز ساخط میشود و از وجوب نماز از این جهت است قول
 مالک و شافعی که اگر چه پیش از نماز شروع شود بر شخص بی اختیار یا با سبب دیگر مباح باشد
 ساخط میشود از آنکه نماز باطل بوده است در بعضی اشیا و از نماز و بنا بر قول ابی حنیفه
 واجب میشود قضاء و مکرر نیست که بده باشد پیش از آنکه بماند و در پیش گوئی که با
 شد بر یک شبانه روز واجب میشود قضاء و بنا بر قول احمد اینست که پیش از آنکه بماند
 و عیب قضاء و باجالی **منهم که** در مذبح غش علی و محمد و جبر نماز در حال نماز
 ساخط غیش از شخص قسم بنویسند یا نماز بخوانند **منهم** اگر بنویسند یا سینه بخورند
اگر مکرر نشسته اگر نشسته نخواست خوانده یا عیاء و اشاده رکوع و سجود
 نماید و سایر علماء امامیه نیز این طریقه را در نماز هرگاه شخصی پیش از نماز وضو و پیش از
 میفرماید اگر آن پیش از نماز کند یا شد وقت نماز و از اول نماز است قضاء
 آن نماز بعد از آنکه از مکلف هرگاه بگذرد از اول وقت بقصد اداء نماز بعد
 پیش از شروع قضاء آن بعد از آنکه واجب است **ذاتی** است قول مالک و شافعی
 که اگر کسی بزرگ نماز از وقت کسالت کند **منهم** اگر بگذرد یا شد پیش از
 کشنده میشود از بابیت حدیثی که از حدیثی که در بعضی جای میشود بر او بعد از آنکه

احکام

احکام اسلام از قبیل غسل و نماز بر او در حق دارد و شد میگوید صحیح از مذهب
 شافعی قبل از غسل است بسبب آنکه یک نماز فقط بشرط بیرون بردن نماز از او
 خود نه بجهت ضرورت و باید بود داده شد قبل از کشیدن پس که نماز باشد
 و اگر کشنده میشود و بنا بر قول ابوحنیفه اینست که حیضی نباید در او همیشه تا اینکه
 نماز بخواند **کفته** است احمد و یکی از دو روایت خود اختیار نموده اند این
 اصحاب آن که این شخص کشته میشود بشرط بیسبب بزرگ یک نماز و نماز در وقت
 جمعه صحابه اینست که کشته میشود بجهت کفر و مثل مرتد و جاری میشود بر او
 احکام مرتدین پس نماز بر او خوانده میشود و او را برده غیش و از او و میباید
 مال او بر او بفرستد مسلمین و از این جهت است قول امام ابوحنیفه اینکه هرگاه کسی
 نماز واجب یا مستحب را در مسجد یا جامع بخواند حکم میشود باسکه او و بنا بر قول
 شافعی حکم میشود باسکه او مگر اینکه نماز بخواند در حال امنیتی از روایت اخبار
 و گفته است شافعی اگر نماز بخواند در سفر و حال اینکه میت رسد بر نفس حکم کرده
 غیش باسکه او مطلقاً **عم** از اینکه نماز بجامعه خوانده باشد یا منفرد و در مسجد
 یا غیر مسجد در دار اسلام یا شد یا غیر آن **منهم که** در مذهب علی امام
 با او نفاذ هرگاه کسی از روی عیاء او کسالت نماز را ترک نماید ولی معتقد
 و جوب و باسکه او فرغ میشود و قبل از آنکه غیش علی بر حکم شرع لاوم
 که او را بخواند و در نوبه دهد او را و اگر مصلحت بداند و صورت
 عدم اجابت او را فرزند نماید و نیز جمیع علماء امامیه در خلافت ائمه
 که نماز خواندن کافر قبل از اقرار و ایشهاد تیرد و در حال کفر باعد باسکه

اندیشی مطلقا خواه از روی خوف در سوختن و خواه از روی اختیار و غم
 و از آنچه است قول ابوحنیفه و مالک و شافعی است که از اقامه مسجدها
 نمازهای پنجگانه و جمع و بنا بر قول احمد از اقامه واجب کفای میباشند بر اهل
 شهرها و بنا بر قول داود از اقامه واجبند مگر صحیح میشود نماز با آنها
 و بنا بر قول و زاعی که فراموشی از اقامه و شخص نماز بخواند با اقامه نماز
 در وقت و بنا بر قول عطاء فراموشی اقامه باعث عاده نماز است و نیز از آنچه است
 قول ائمه ثلثه که گفته اند نیست از برای زنا اقامه و بنا بر قول شافعی اقامه مسجدها
 در حوزة نماز از آنچه است قول امام ابوحنیفه که از اقامه گفته میشود از برای
 قیام شده و بنا بر قول مالک و شافعی و قول جدید نیست که اقامه میکند و از آن
 نمیکند و بنا بر قول احمد نیست که از آن میگویند از برای نماز اولد برای اقامه
 میکند و بنا بر این روایت دیگر است از ابوحنیفه و از آنچه است قول ابوحنیفه
 که فعلی اقامه را در مرتبه بگویند و از آنچه است قول ائمه که ترجیح در شهرها و این است
 و ترجیح تکرار فعلی است زیاده بر آنچه از شافع و سید و بنا بر قول ابوحنیفه
 نیست و از آنچه است قول ائمه ثلثه که جایز است بعد از کراهت از برای نماز صحیح
 از آنکه از آن قبل از طلوع فجر است و بنا بر قول احمد مگر هستند که در ماه رمضان
 خاصه و از آنچه است قول ائمه ثلثه با اینکه تنویها از برای اقامه بعد از مسجدها
 سنت است و مراد از تنویب گفتن الصلوة خیر من التوم است و بنا بر قول ابوحنیفه
 حنیفه بعد از فراغ از آن این کلام را بگویند مشرع نیست در غیر صحیح و گفته
 حسن این صلح در نماز عشاء تنویب سنت است و گفته است شخصی مستحب است

در صحیح

در جمیع نمازها و از آنچه است اعتقاد ائمه ثلثه با از شخصی جنب و بنا بر قول احمد
 در روایتی نیست که اعتقاد با از جنب و هیچ حال بنا میزند و این قول اختیار
 کرده شده است **شرح گوید** در مذهب حنفی علیه الزجر از اقامه مسجدها
 از برای نمازهای پنجگانه بر مینه از برای زنا و مرد جماعه و فرادی خواه اولاد
 آن نماز با قضاء و هرگاه عمد ترک نماید عیب ندارد و بنا بر همین ترک نماز
 از اقامه نماز با مجرد کعب نرسیده میسوزانند قطع نمایند و از اقامه گفته
 مرتبه مستعملی نماز شریف هر یک از فعلی از اقامه در مرتبه یا بگویند هر یک
 تکبیر اول از آنکه چهار مرتبه با یک گفتن تحلیل آخر اقامه را یک مرتبه و ترجیح در آن
 و تنویب و موافق مذهب حنفی علیه الزجر مکرره است و معنی ترجیح در سابق و ترجیح
 شده که مراد تکرار فعلی است زیاده بر تلف و تنویب نیز چنانچه پیشتر گفته
 الصلوة خیر من التوم است و فکر از آن صحیح و نیز جایز نمیدانند و مستحب است
 از برای مؤذن اینکه با طهاره از آن بگوید و بنا بر اکثر علمای امامیه و احکام از
 همین قسم است که بنا شد و از آنچه است قول مالک و شافعی که در وقت و وجوب نماز
 ظهر گفته اند واجب میشود نماز ظهر نیز با شمس و بوجوب موسع تا اینکه بگردد ساء
 هر چیزی مثل او و این آخر وقت اختیار نماز ظهر است نوبه النساء و بنا بر قول ابوحنیفه
 حنیفه اینست که تعلق و وجوب نماز ظهر عیشی مکرر و آخر وقت و دعا تکبیر نماز
 دعا اول وقت مستحب واقع میشود و قاعی فقهاء بر خلاف این فتوی داده اند و از
 آنچه است قول امام شافعی که اول وقت نماز عصر و نماز نیست که بگوید و بنا
 ساء هر چیزی مثل او بعد از ساء است و بنا بر قول مالک و شافعی که در وقت ظهر اول



وقت عصر است هنگامیکه بگرد سایه هر چیز در مقابل او داخل وقت عصر غروب
 افتاد است تا از اینجمله است قول ما لک و شافعی در وقت غروب و بعد از آنکه وقت نماز غروب
 غروب افتاد است و تا آخر بنیاد و در حال احتیاط و در نزد ما لک و در جواز نماز
 در نزد شافعی در وقت غروب و بعد از آنکه وقت غروب افتاد است و بنا بر قول احمد
 و در حقیقت نماز برای نماز غروب و وقت است یکی از آن مثل قول ما لک و شافعی است
 در وقت غروب و در وقت اینست که وقت غروب تا غروب است و این قول غلبه
 شافعی است و شافعیان سرخ است که بعد از غروب و بعد از ظهر و پیش از غروب
 قول و وقت نماز عشا اگر اول دخول او زمان غروب باشد شافعی است و در نزد ما
 و شافعی واحد باقی است وقت عشا تا فجر بود و قول وقت عشا از وقت شافعی
 نمیکند و قول دیگر از وصف سجده و نمیکند و از اینجمله است قول احمد قلنته اینکه
 شخصی نماز است و نماز صبح که او را در آخر نماز یکی که بعد از طلوع صبح بخوابد
 با دوستی بود و پیش از نماز با آنکه بعد از روشن شدن شد و با آنجا آمد پس اگر
 فوت شود شخصی نماز که در این سو وقت بسیار روشن شد اولی است از
 ابتدای روشن کردن و شب هر قدر که در آنجا ابتدای روشن شدن خوانند
 نماز او است و در وقت دیگر از برای احمد اینست که اگر عشا و مجال نماز
 که اول است پس اگر مشقت باشد برایش ابتدا وقت نماز خواند پس در وقت
 روشن شد و با افضل است هر که مجتمع شوند نماز که اولی است پس ابتدا وقت که
 تا اول است افضل است تا از اینجمله است انما آمده بر اینکه تا آخر نماز ظهر از آن
 وقت در شده که افضل است و قسیر در مسجد آن نماز و با جماعه بخواند و بگوید

غالب

غالب است تا آنکه این شرط نموده اند این تا آخری و هرگاه در ولایت بسیار و کرم باشد
 و خوانند نماز در مسجد باشد بشرط اینست که جمعیت زیاد و آن مسجد داشته باشد
 و از اینجمله است قول امام ابو حنیفه و احمد که صلوة و طری صلوة عصر است و بنا
 بر قول ما لک و شافعی نماز صبح است **مهرم کوبیده** و مذکور است **مخوف علیة** احمد و شافعی
 نمازهای یومیه و اجتناب در شرایع حرام نموده بدین تفصیل است **مهرم کوبیده**
 وقت نماز ظهر و عصر از زوال شمس است تا غروب است **مهرم کوبیده** که از اول زوال بقدر
 ادای چهار رکعت **مهرم کوبیده** است تا از آخر وقت **مهرم کوبیده** است
 برای ظهر و عصر و نیز وقت نماز غروب بعد از غروب است تا نصف شب
 و وقت نماز عشا اول آن بعد از ادای مغرب است تا آخران نصف شب
 و مخصوص نماز مغرب است بعد از غروب بعد از ادای سه رکعت و از آخر وقت
 بقدر ادای چهار رکعت مخصوص نماز عشا است در بین این دو وقت نماز
 برای هر دو و ما بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب وقت نماز صبح است بعد از نماز
 که در اول ظهر شناخته میشود و زیاد قسایه بعد از نقصان آن با جمعی آفتاب
 ابروی چپ از برای آنکه که دو بقیله استاده است و شناخته میشود
 مغرب بعد قسایه از مشرق و طلوع فجر شناخته میشود و بظاهر شد سفید در
 کناره افق و افضل اینست که هر یک از این نمازها در اول وقت بخوانند
 فضیلت است **مهرم کوبیده** از شروع مقدس تا یکدلی با وسیله است و هرگاه با
 پیدا شود از برای شخصی که نماز یا حقیقت طلبی در اول وقت نماز بخواند
 آن بهتر است و معایر دیگر هست که تا آخر نماز در آنها افضل است شاید

بعلاذین عناسیئذی ذکر شده و مراد از نماز و سحر که خداوند میفرماید در ترویج
 امامیه در تعیین آن اختلافا بسیار است تا غیر معروف است در نزد ایشان ^{و بعضی}
باب صفة الصلوة بیرون جمله مسأله اگر اختلافا شده است در آن مسئله مستحق
 و گفته اند ابوحنیفه و شافعی با احمد سنن عوریه شرط صحه نماز است ^{و بعضی} اختلافا
 احتیاطا مالک در این مسئله پس گفته اند بعضی از آنها که سنن عوریه از شرایط است
 با و درغ و در دخول طریقه و نحو اینها اگر عمدا کشف عوریه نموده نماز بجز اینها
 سنن نماز او باطل است و گفته اند بعضی دیگر از آنها این سنن عوریه واجب است
 و نفس نه اینکه از شرط صحه نماز باشد پس اگر نماز خوانند کسوف العوریه
 عاملا معصیت نموده و با ساقط میشود از او فرض نماز و مختار در نزد منافق
 احتیاطا مالک اینست که صحیح نیست نماز با کشف عوریه در هیچ حال مربح کوی بد
 عوریه در مذهب علمای امامیه کلا مستحبه شرط صحه نماز است هرگاه مربح
 هم انکار سنن عوریه نداشته باشد که چه بیرون و درخت یا کل نماز یا بجز اینها که
 ناظر برینا شده در صورت بود ناظر محرم نشسته نماز بجا نماند و کوی و نحو
 با شاره عمل بیاورد و از اینجمله است قول امام ابوحنیفه و احمد که جایز است تقدیم
 نیت بر تکبیر بزمانی و بنا بر قول مالک و شافعی واجب است مفاوئه نیت با تکبیر
 و بجز نیست قبل از تکبیر بعد از او و بنا بر قول فقها امام شافعیه اگر مفاوئه
 نیت با ابتداء تکبیر منعقد میشود نماز او بنا بر قول امام نزاری مفاوئه نیت
 کافی است بنا بر مختار و بجهتین که در هر دو نسخ نماز از نماز در حال نیت است
 کننده با اولین باشیم در مساجد ایشان و در این مطلبه بایست و هم بر امتیاز

مجموعه

اینجمله است اتفاقا آنکه بر اینکه تکبیر الاحرام فرض است نماز صحیح نیست مگر بلفظ ان
 و بنا بر آنچه حکایت شده از زهری اینکه نماز منعقد میشود بجز نیت بلند ^{بکلمه} نطق
 و از اینجمله است قول ابوحنیفه اینکه تعیین کرده نشده است کلمات لفظ الله
 در تکبیر بلکه منعقد میشود به هر لفظی که مقتضای تعظیم و تحمیم باشد مثل عظیم
 جلیل حق اگر بگوید لفظ الله و از یاد نکند بر او لفظ دیگر منعقد میشود نماز
 او و بنا بر قول شافعی منعقد نمیشود نماز با هر طور بلکه منعقد میشود بکلمات
 الله اکبر و بنا بر قول مالک و احمد منعقد نمیشود مگر بکلمات الله اکبر فقط
 و از اینجمله است قول مالک و احمد و شافعی که اگر شخصی عربته نیکو داشته باشد یعنی
 عربی تکبیر بگوید منعقد نمیشود نماز او و گفته است ابوحنیفه منعقد میشود یعنی
 عربی و از اینجمله است قول مالک و شافعی که دستهای است بر او است و دستها و تکبیر
 و کوی و در برخاستن از رکوع و بنا بر قول ابوحنیفه استغیاب ندارد مربح کوی بد
 در مذهب علمای امامیه چنانچه محقق و شرایع میفرمایند از جمله واجبات گفته نماز
 نیت تکبیر الاحرام است و بیرون هر یک از این دو رکعت عمدا یا سهوا ^{خطا} اجتناب از
 نماز باطل میشود و شرط است در نیت که مفاوئه باشد با اول جزم از تکبیر ^{مفک}
 نمودن است بعرضه که ترجمه آن جائز نیست یا بد لفظ و او هرگاه در دخول
 بگذارد صحیح نیست همین لفظ و با ترتیب واجب است بگوید که هرگاه عرض این از
 اسما و الله مثل عظیم یا کریم یا رحمن بگوید جایز نیست و نیز واجب است مقدم
 دانستن الله و بجز و تانی و مستحب است در همه تکبیر نماز از واجبات مستند در
 وقت کفایت آن دستها و بلند نماید تمام شد نوبت کلام صاحب شرایع در آنچه عمل

حاجت بود و در این چند مسئله واذا انجلا است قول ائمه ثلثه که اگر کسی نماز کرده باشد
 از قیام بایستد سه نماز بخواند در صورتی که نماز او خراب شده باشد نماز بخواند ثلاث
 راست و باقی بماند اگر چه پیش از آنکه بپوشد و بپای خود را در وقت بپوشد
 تا اینکه اشاوره او از برای رکوع و سجود بسوی قبله باشد پس اگر توبه اشاوره بسوی
 رکوع سجود نداشتند با سبب یکی شرح چشم اشاوره نماید بنا بر قول ابن جنین اگر نماز
 شود از اشاوره بسبب انقطاع است از او و چون نماز او انجلا است قول ائمه ثلاث
 بر نماز گذارد و رکعتی ما واجب نبوده از غرض و در سربنا بر قول ابن جنین و
 نیست قیام و رکعتی واذا انجلا است اتفاقا ثلاث بر استحباب گذارد دست است ثلاث
 دست چپ و قیام و آنچه ثلاث است در مقام او بنا بر قول مالک در سربنا بر قول
 اینکه در دست خود را پانین بپاورد بدو طرف خود بنا بر قول ابن جنین است
واذا انجلا است قول ائمه ثلثه که مستحب است دعا افتتاح و بعد از تکبیر بخواند بنا بر قول
بنا بر قول مالک استحباب ندارد بلکه تکبیر بگوید بنا بر قول ابن جنین است
 قبله ابن جنین که در وقت رکعت نماز عود بنا بر قول ابن جنین است
 در هر رکعت بگوید بنا بر قول مالک در نمازهای فرضیه بنا بر قول ابن جنین
 و این سی و یکم عمل نغز بعد از قراة است ثلاث بنا بر قول ابن جنین عمله
 چنانچه در شرایع پیغمبره از جمله واجبات نماز قیام است و قیام بود و قسم است
 یکی واجب رکعتی است که بزرگان عمدا و سهوا و حجاب و خطا نماز باطل بشود
 و آن قیام متصل رکوع است یعنی قیامی که رکوع از آن بپای آید و یکی بنا بر قول
 از تکبیر الاحرام است بنا بر سدید تمام حمد و سوره و این واجب غیر رکعتی است

که هرگاه عدا نزل نماید نماز باطل است صورت سهو و توابع آن که بعد
 از نماز ملتفت شوند با داخل رکعت دیگر بشوند باعث بطلان نمیشود پس از آنکه مطلق
 قیام واجب شد باید شخصی نماز گذارد و در حال ادھر بنا بر قول ابن جنین و خواه
 در روی کشی خواه در روی زمین و هرگاه بواسطه ناخوشی یا غیر آن نتواند
 ایستاده نماز بخواند بنا بر قول ابن جنین و یا چیزی دیگر هرگاه اینطور هم نتواند
 بخواند در صورتی که از نشستن خوابیده بخواند برای رکوع و سجود اشاوره نماز
 خلاصه بطور ممکن است نماز را باید بخواند از جمله افعال بنا بر قول ابن جنین
 در نماز بنا بر قول ابن جنین عملیه ثلاث است و نماز است و باقی دیگر بنا بر قول
 من بعد ذکر شیء و گفتن اعدو بنا بر قول ابن جنین و نماز استحبابی ندارد و نماز بنا بر قول
 گفتن شش تکبیر است و ابتدای نماز بنا بر قول ابن جنین که با و هفت تکبیر پیش
 و دعای بنا بر قول ابن جنین و در است که بعد از تکبیر بنا بر قول ابن جنین
 کتب اعدیه مسطور است تمام شد بنا بر قول ابن جنین اما متبذره بنا بر قول ابن جنین
 قبل شافع و احمد که واجب است قراة در هر رکعت از نمازهای بنا بر قول ابن جنین
 این جنیفه واجب نیست قراة مکرر در هر رکعت اول از نماز و بسوی بنا بر قول ابن جنین
 در یکی از دو روایتش اگر کسی نماید در هر رکعت از نماز خود عیب ندارد مگر در
 نماز صبح که اگر نزل نماید قراة را در یکی از دو رکعت او باید نماز را اعاده نماید
 و بنا بر قول ابن جنین است قبل این جنیفه که واجب نیست قراة بوموم اعم از آنکه
 نماید با اخفاء جمع حال دست تمام قراة است نیست از برای او و بنا بر قول ابن جنین
 گفته است مالک بنا بر قول ابن جنین که واجب نیست قراة بوموم بهر حال بلکه مکرر است

مالک اینکه فرموده نماید موم در آنچه چهره میاید با امام اعم از اینکه بشنود قراة
 امام را یا نشنود و مستقیماً شنیده است حمد قراة را در آنچه اخفا میکند و در
 امام و بنا بر قول شافعی واجب است بر موم قراة در آنچه اخفا نموده است با امام
 جز ما و در چه تیه نینچنین است در آنچه از او فرود گفته است ایم و حسن
 صلح که قراة سینه است و از آنچه است قول مالک شافعی و احمد و اسهر و ابان
 اذا و که معین است در نماز قراة و بعد در نماز عجمی نیست قراة بجز حمد و ثنا
 ابوحنیفه تعیین نشده است قراة از برای نماز و از آنچه است قول امام ابوحنیفه که
بسم الله حمده نیست پس واجب نیست گفتن آن و بنا بر قول شافعی و احمد بسم الله حمده
حمد است پس واجب است خواندن او و مینویسند است قول در چه بران پس بنا بر حدیث
شافعی که باید بجز بسم الله نموده و مذهب ابوحنیفه اسرار و است مذهب احمد
مثل ابوحنیفه است در این گفته است مالک و لکن بسم الله مستحب است بگوید
آن شروع بخواند حمد نماید و از آنچه است قول بعضی اصحاب شافعیه اینکه سر او را
قراة نموده مولود قراة قراة اذا اخفا و ما ظهروا و تخم و ترقی و اذ غام و مثل
و بنا بر قول بعضی که هر اعمال این قواعد را گفته اند سر او را نیست از برای نماز بجز
اینکه مستحبی نکند بنده را از کمال قبیل بر نماز احوالی و از آنچه است قول ابی
حنیفه و مالک در باره آنکه اگر نیکو نداند قراة و او نه غیر فایده و از ایات
قرآن که باید بقدر خوانند حمد یا بید و بنا بر قول شافعی تسبیح نماید بقدر خوانند
حمد و از آنچه است قول ابوحنیفه که معصی و قراة مختار است بجز آنچه انداخته
و بنا بر قول ابی یوسف و محمد اگر نیکو بداند خوانند حمد بجز عجمی نیست او را و غیر این

داک خوانند بجز آنچه نیکو بر یا خود بخوانند عجمی است و بنا بر قول ابی اعمه عجمی نیست
 قراة بجز عجمی مطلقاً و از آنچه است قول ابوحنیفه در یکی از روایات
 خود که هرگاه در نماز از روایت قرآن حمد بخوانند باطل میشود نماز و بنا بر
 شافعی و احمد در یکی از روایات خود صحیح است نماز این شخص و بنا بر قول
 مالک و احمد در روایت دیگر که خوانند حمد از روایت قرآن جایز است و نافله
 نه در فرضیه و از آنچه است قول امام ابوحنیفه که بلند گفتن آمین بر
 امام و موم نیست و بنا بر قول مالک بجز میکند با موم و در امام در روایت
 بدیه فوج و از آنچه است قول ائمه ثلاثه و این ارجح از قول شافعی است
 سنت شده است خوانند سوره بعد از فاتحه و دعوت و رکعة اوله از نماز
 و بنا بر قول شافعی در آن قول دیگر سنت است بجز حدیثی که مسلم در این
 نقل نموده و از آنچه است اتفاقاً ائمه بر اینکه معصی هرگاه چهره نماید و آنچه
 سنت شده است و او اسرار و اینکه اسرار نماید و آنچه سنت شده است
 در آن چهره باطل نمیشود نماز او مگر در آنچه حکایت شده است از اصحاب علی
 که اگر عمل این عمل را بنماید باطل است نماز او و از آنچه است قول مالک
 با احتیاط چهره برای منفرد و آنچه چهره کرده میشود در او و بنا بر قول احمد
 نیست و بنا بر قول ابوحنیفه مختار است اگر خاست چهره نماید بطوری که شنیده
 نمیخورد و او اگر خاست اسرار نماید کوه و مذهب محمد علیه السلام چنانچه
 در شریع میفرماید واجب است بر معصی قراة سوره حمد و هر نماز و در
 و در روایت اوله از نمازهای چهار رکعتی و سه رکعتی بطوری معتاد و واجب است

تست

خوانند تمام حمد و تسبیح نیست اخلا بان عمدا از شخص کوچکتر بزرگتر یا با شدحتی باشد
 و اگر او را بسم الله هم جزو حمد است که واجب خوانند او با حمد و توحید ان بن
 فارسی یا غیر فارسی بخیز نیستند اما جلیست نویسی کما او هم چنین واجب است
 حفظ و قوف با دای از خارج آن پس اگر تخلف نماید عمدا بهریک از اینها اعاد
 نماید نماز را اگر فراموش نموده در مرتبه قراوه واجب نماید اما میکرد بر کوع ^{فیه}
 باشد و هرگاه بر کوع رفته بخیز شود کند شده است و اگر شخصی قراوه را
 نیکو نداند واجب است یاد گرفتن پس اگر وقت مضیق باشد قراوه نماید آنچه
 که بتواند از یاد دیگر هرگاه ایضا هم نداند تسبیح و تهلیل نماید بقدر حمد ^{انضا}
 شخص نماز کند از محض است در رکعت سیم و چهارم ظهر و عصر و در رکعت سیم ^{مغرب}
 از آنکه حمد بخیزند یا سه مرتبه تسبیح اربعه مشهوره را بخیزند خصوص ^{تسبیح}
 اینست سبحان الله والحمد لله والاداء لله واقله اکبر و ان برای امام افضل
 خوانند حمد است هرگاه یکی از این دو را عمداً ترک نماید نماز او باطل است
 و امضا از جمله واجبات نماز چنانچه صاحب شرایع میفرماید خوانند بیک سوره تمام
 بعد از حمد در رکعت اول و دوم از نمازهای فرضیه بشرط وسعت وقت
 و امکان تعلم و بی غیر از سوره عزرایم هر سوره که بخیزند عیب ندارد و نیز از جمله
 واجبات نماز چنانچه صاحب شرایع میفرماید بخیزند حمد و سوره است در
 صبح و در رکعت اول نماز مغرب و عشا و اخفاه در ظهر نماز است در
 سیم مغرب و در رکعت اخیری نماز عشا و از برای زنان چیزی نیستند مستحب است
 چهار بسم الله در اینجا که حمد را اخفاه میکنند خوانند حمد و سوره از روی ^{تسبیح}

عیب

عیب ندارد و از برای ماموم در نماز جماعت خوانند حمد و سوره در دو رکعت
 اول ساکت است بقدر خوانند حمد و سوره در کوی که بخیزند حمد و سوره
 بقصد و بوی بد مستحب است از برای ماموم اخفاه در جمیع اوقات نماز
 گاه شخصی مصححی اخفاه نماید در مقام بوی بد بجز با بیکس اگر عمداً باشد نماز
 او صحیح نیست و اگر سهواً یا بجهل باشد معذور است و نیز بنا بر صاحب شرایع مسلم ^{است}
 که نهن قول امین در نماز تمام شدن سه صاحب شرایع در این مسائل و از این
 جمله است ثلثاً اعمه بر اینکه تکبیر از برای عد کوع مشروع است و بنا بر آنچه حکایت
 شده از سعید بن جبیر عمر بن عبدالمزین که این دو گفته اند تکبیر گفته میشود
 مکرر در افتتاح نماز فقط و از این جمله است قول ابن حنیفه که طهارتینه در کوع
 و سجود مستحب است و واجب نیست و بنا بر قول اعمه ثلثه واجب است طهارتینه
 و کوع و سجود و از این جمله است قول اعمه ثلثه که تسبیح در کوع و سجود مستحب است
 و بنا بر قول احمد بن حنبله تسبیح در کوع و سجود واجب است تمام چنانچه از قول
 تسبیح و عا و بین سجده تین مکرر است که نون ان از روی نسبت بنا بر قول ابو یوسف
 باطل نمیکند نماز و از این جمله است ثلثاً اعمه بر اینکه در سجده بروی زمین
 در حال رکوع بگذارد و تسبیح و تسبیح بکوبد و بنا بر آنچه حکایت شده است
 از ابن مسعود که او دستها را میکشاد و بین دو رکعت خود و بنا بر آنچه حکایت
 شده است از ثوری که تسبیح را بجز تسبیح میکشاد اگر امامه میکرد تا اینکه از
 برای ماموم که نهن سه مرتبه ممکن است و از این جمله است قول اعمه ثلثه که قرا
 رفع از رکوع و اعمداً و بنا بر قول ابن حنیفه واجب نیست چیزی است که از روی ^{است}

ماده ششم

بسیج بود و استنشده و یکراشته دارد و از آنچه است قول ائمه ثلثه است که ما
 زیاد نکند بر قول سبع الله لوجه چینی را و ما هم نیز بر قول ابی حنیفه و ما
 بر قول مالک در یکا از دو روایت از او که از برای منفرد زیاده واجب بود
 و بنا بر قول مالک شافعی جمع بین ذکر بیست است از برای امام و ما هم ^{منفرد} ^{مستحب}
مترجم گوید در مذهب حنفی علیه السلام چنانچه در شرع میفرماید یکبار از برای
 از کعب با یقین بگردد نماز همگی استنباطاً و اندام چینی میفرماید طاعت در رکوع
 و سجود واجبند و نیز میفرماید تسبیح در رکوع و سجود واجبند و یکی از این دو
 واجب میباشد با سجده و با العظیم و سجده در رکوع پاسداری است با الله بگویند
 تسبیح با سجده و با الاعلی و سجده یا تسبیح است با الله در مقام ضیق و تنگی
 دیگر یک مرتبه گفتن سبحان الله یا نراست هم چنین است قول در تسبیح و دعا بین
 سجده که این دو هم مستحب هستند و نیز تسبیح است که از دو دستها در حاله
 رکوع خوانند و این طاعتهاست و استسقاء بعد از رکوع واجب است بعد از آنکه
 در بین سجده و علامه بر جمع الله استغفر الله دعا میگردد و نیز از آنچه
 سند و آنچه است قول امام ابو حنیفه که فرمود از اعضا و سجده و مانند پیشا
 با دماغ است بر زمین از اعضا و سجده و بنا بر قول شافعی واجب است تسبیح
 پیشانی بر زمین و در این مسئله یک قول است از برای شافعی و از برای او در
 اعضا و در قول است اظهار از این دو قول و وجوب است و این سخن از مذهب
 و اما دماغ پس صحیح از مذهب شافعی استنباطاً و در این یکی از دو روایت
 از اجلاس و بنا بر قول مالک در روایت ابن القاسم اینست که غرض از تسبیح

تعلق

تعلق به پیشانی و دماغ گرفته و هرگاه اخلا با این نماید اعاده در وقت لازم است
 استسقاء با او اگر وقت خارج شود اعاده ندارد و از آنچه است قول ابو حنیفه و ما
 و احمد و یکی از دو روایت او اینکه بخیر است سجده نمودن مصحح بر کوه شده
 خود و بنا بر قول شافعی و احمد در روایت دیگر بخیر نیست و از آنچه است قول
 ابو حنیفه و احمد و شافعی در آنچه قولین است که واجب نیست ظاهر کرد و در
 دو سجده و بنا بر قول مالک شافعی در احد القولین واجب است دعا از آنچه است
 مالک شافعی و احمد که واجب است جلوس و در این سخن بین و بنا بر قول ابو حنیفه
 سنت است و از آنچه است قول ائمه ثلثه که مستحب نیست جلسه استسقاء بلکه
 بر مختصر از سجده در حال تنگی اعتماد کننده است بر دو دست خود و بنا بر قول
 شافعی سنت است بنا بر قول ابو حنیفه اعتماد نکند بر دو دست خود بر زمین
مترجم گوید در مذهب حنفی علیه السلام چنانچه در شرع میفرماید واجب است تسبیح
 مواضع سبب بر زمین در حاله سجده و از پیشانی خود و کف خود و زانو خود و
 ایهام هر دو پا است و در سائله دماغ بر زمین مستحب است و نیز واجب است
 و نیز واجب است سجده بر چیزهایی که صحیح باشد سجده بر امثال زمین
 آنچه از زمین بود بلکه ماکول و ملبوس نباشد بالفعل یا القره پس بر کوه
 غمامه جایز نیست سجده و مستحب است استسقاء نمودن دستها در
 حال سجده و جلسه در بین سجده بین واجب است و جلسه بعد از سجده
 که او را جلسه استسقاء میگویند سنت است تمام شد کلام صاحب
 شرع و از آنچه است قول ائمه ثلثه با استنباطاً شده و بنا بر قول احمد

واجب است و از آنچه مجلس است قول امام شافعی که سنت است از برای تشهد اول
 افراشید از برای تشهد ثانی تو رک و بنا بر قول ابی حنیفه افراشید در هر
 تشهد سنت است بنابر قول مالک تو رک در هر دو و مستحب است تا آنچه مجلس
 قول ابی حنیفه و مالک که صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه و آله در تشهد اخیر است
پس بر خاص با آنست که شهادت میدهد انقطاع سیر خود را در نماز
 و از آنچه مجلس است قول ابی حنیفه که سلا نماز رکون نماز نیست و بنا بر قول احمد ثلثه
 رکعتی است از رکون نماز و از آنچه مجلس است قول بعضی اصحاب شافعی بوجوب
 تقدیم شهادت ثانی در تشهد بر صلوة بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و بنا بر قول بعضی دیگر از ائمه تقدیم واجب نیست تا از آنچه مجلس است قول مالک
 و شافعی اینکه واجب است تسلیم آن سلا اقلی است و پس برای امام و منفرد
 و زیاد نمود است شافعی و گفته است که بر ما موم نیز یکسلا واجب است
 و بنا بر قول احمد اینکه دو سلا واجب است و بنا بر قول ابی حنیفه سلا اول
 سنت است مثل دوم و بنا بر قول مالک اینست که سلا دوم سنت نیست
 از برای امام و منفرد و اما موم پس مستحب است از برای او یک سلا بگوید
 بنا بر مذهب مالک سه مرتبه دو سلا از طرف راست و چپ و دیگری مجلس
 دو و خود کرده نماید این سلا بر امام خود و از آنچه مجلس است نیست خروجی از
 نماز که فائز شده است مالک احمد بوجوب نیست و قابل شده است شافعی
 دو درج دو و خود با سخنان آن مجلس که باید در صد حدیث علیه السلام مجلس
 در شرایع میفرماید از جمله واجبات نماز خواندن در تشهد اول و نماز یک رکعت

مجلس

دوم از نمازهای چهار رکعتی رسد رکعتی یکی در آخر نماز و ترک آن عمدا
 باعث بطلان نماز است صورت تشهد اول و دوم گفتن شهادتین و صلوة
 بر پیغمبر بال او است که صلوة هم بخرد و تشهد است و ترویجید را از مجلس
 شهادتین را گفته بعد صلوة بفرستند مجلس است در نشستن تشهد
 که بطور تو رک بنشینند و صورت تو رک نشستن است بطور مجلس
 دو پای خود را خارج نموده پس اگر در هد ظاهر پای چپ را بر زمین و پای راست
 راست را بیاطن پای چپ نیز از جمله واجبات نماز بنا بر مذهب مجلس
 امامیه سلا است که بعد از انعام تشهد دو سلا واجب است بطور مجلس
یکی السلا علینا فا اخر و یکری السلا علیکم فا اخر و بهریک از این در خروج
 از نماز حاصل میشود و بهریک ابتدا نموده دیگری مستحب میشود و باین کیفیت
 سلا گفتن در حال فریاد جماعت برای امام و ماموم واجب است و مستحب
 آن یکی زیاد نموده السلا علیکم انما التقی است فا اخر و یکری السلا در منفر
 بسوی قبله بیک سلا در مخود و چشم خود بجانب دا ست ما ام بصفر صورت
 و نیز ماموم بصفر صورت بطرف دا ست گاه نموده در مرتبه سلا بگوید پس
 اگر بوده یا شد بطرف چپ موم کسی بگوید اشاره نماید بطرف چپ خود بصفر
 صورت و نموده سلا برای این اشهاد و ضمن اشادة بطرف دا ست و چپ بعد
 از خروجی از نماز است بسیب گفتن سلا مرتبه اول بطرف ها سلا واجب با
 فکر آن نموده یکی ببصفت خروجی در و نای یکری بصدا سخنی با اینکه السلا علینا
 بقصد خروجی یکری تبه بگوید بعد السلا علیکم فا اخر و باین تفصیل بگوید اگر غایب

خلاصه از این تفصیلا اینکه قبل از خروج از نماز بطرف راست و چپ نگاه نمونی
 و اشاره جایز نیست و نیست بجهت خروج از نماز لکن نیست بلکه بکفتن سینه بدین
 قصد از نماز خارج میشی تمام شد ترجمه کلام صاحب شرایع **باب ششم در الصلوات**
 پس از جمله مسائل که احتیاج داشته است در اول شافعی و احمدی مالک است و یکی
 از دور و این هر دو و اینکه عیبه مرد ما بین زیر شکم تا زانو است و بنا بر دو
 دیگر از احمدی مالک عیبه مرد هم قبل و بر است و پس از آنچه است قول مالک
 و شافعی و احمدی که زانوی مرد از عیبه او نیست و بنا بر قول ابی حنیفه و بعضی
 اصحاب شافعی از عیبه محبتی است تا زانو آنچه است قول شافعی و احمدی در یکی ازند
 روایت و اینکه زن از او هم بدانش عیبه است مگر صوره و در وقت و بنا بر
 قول ابی حنیفه هر زن عیبه است مگر صوره و در وقت و در قدم او در
 روایت دیگر از احمدی است که گفته بجز صوره او خاصه و آنرا آنچه است قول
 ابی حنیفه که هرگاه منکشف شود از سر تا پهن بقدر در هم باطل میشی نماز
 و اگر پوره باشد پیشتر از این باطل میشی و در روایت دیگر از آنست که
 هرگاه منکشف شود از او کمتر از ربع ان باطل میشی و بنا بر قول شافعی باطل
 میشی با تکلیف اگر زیاد بجز عیبه و گفته است مالک که هرگاه مصلی فادر بر سر
 عیبه باشد و فراموش هم نکرده باشد پس در این ایضا نماز نجوا باطل
مخرج کوبید در مذهب حق علیه التوجه چنانچه در شرایع میفرماید از جمله مقلد
 واجب نماز ستر عیبه است از برای مرد و زن در حال احتیاء و مراد از عیبه
 مرد قبل و بر است که ستر آن واجب است و عیبه زن تمام بدن او است

صوره و در وقت و قدم بنا بر نورد یعنی در اینکه در وقت نماز عیبه باشد
 برای زن ترجمه تفصیله اندلیس و اجاب است ستر تمام جسد مگر صوره و در وقت
 و قدم بین از برای زن در حال نماز و غیر نماز با وجود نماز محرم و در وقت
 ستر کل و بعضی مساوی است مثلاً بکشف بعضی از عیبه نماز باطل میشی
 چنانچه بکشف کل باطل میشد و ستر عیبه زن تا فرجه و بین از او نبند
 فلان رده اند و بعد در کتب ستر شده است که بیدار مقتصد میخواند نماز
 بچنانند تمام شد ترجمه کلام صاحب شرایع علیه التوجه در این مسائل و آنچه
 قوله مالک شافعی در فتوی جدید و احمدی که هرگاه کسی از او بر سرش
 باطل میشی نماز او بنا بر قول ابی حنیفه و شافعی در فتوی قدیم اینکه بنا
 میکند در بر نماز خود بعد از طهاره و بنا بر قول نواری هرگاه پوره باشد
 حدث او در نماز باقی بعد از دفع ان بنا میکند در آنجا که قطع نموده
 اگر حدث با او یا خنده باشد اعاده میکند **مخرج کوبید** بنا بر مذهب حنفی علیه
 التوجه چنانچه در شرایع میفرماید هرگاه در حال نماز زور آورد و باطل
 خنده قهقهه بگوید شخص بطوریکه یقین دانسته باشد بجزوچ آن بایست نماز
 قطع نموده بعد از دفع حدث و بچندید صحت نماز او اعاده نماید و آنچه است
 اتفاقاً نموده نشد بر اینکه علیه ظن در دخول وقت نماز کافی است در وقت
 و بنا بر قول مالک کفایه نمیکند علیه ظن بلکه شرط است حصول علم بر وقت
 وقت و آنچه است قول اتفاقاً نموده هرگاه نماز بچنانند شخصی ما جیمه است
 چنانچه بعد ظاهر بشود خطا او اعاده بر او لازم نیست و بنا بر قول شافعی در

ارجح در قول او اینست که فضا کرده میشود اگر وقت خارج شده و اعاد میکند
 اگر وقت باقی است نماز را بچهار است نفی آنکه ثلثه بر اینکه باطل نیست نماز
 کسی که تکم نماید از روی سهو در نماز یا از روی جهل بجزیم یا سبقت
 بگیرد زیرا او باطل طول ندهد و بنا بر قول ابرو حنیفه نماز باطل میشود بسبب
 کلام از روی نسیان مگر سبب و اما هرگاه طول کشید کلام پس صحیح در نسیان
 بطلان است و گفتند است و الت اگر تکم نبرد برای مصیحت نماز باشد مثل اعلا
 امام بسبب میگوید هرگاه مثبت نشود و گفتند است و زانی اگر بگوید یا
 در این تکم مصیحتی مثل راه نموده کم شده و چیزی در نموده تا بینا پس باطل نشود
 و از آنچه است نفی آنکه بر بطلان نماز باطل و شرب مکر از روی نسیان
 بطلان آن مکر در نماز داخله و از آنچه است قول شافعی اینکه
 هرگاه قصد نماید کسی یا مؤذنی در نماز تسبیح بگوید اگر حریم باشد برای
 اعلا و دست بر زمین گذاشتن یا شد و بنا بر قول مالک این دو با هم مستحب
 هستند و از آنچه است قول آنکه بر اینکه هرگاه بفرمانند تسبیح بخوانند
 باطل نیست و نماز بنا بر قول ابرو حنیفه باطل میشود مگر اینکه قصد کند
 تنبیه امام را یا دفع حریم کننده مقابل یا بنماید و از آنچه است که هر از
 خوف خداوند گفتا که باطل میکند نماز در نزد بعضی آنکه و در نزد بعضی
 دیگر باطل نیست و از آنچه است قول آنکه اربعه اربعه است مستحب است
 نه سبب یا اشاره از مصیحت اگر سبب نماید بر کسی و بنا بر قول شافعی
 عطا در نماز بطلان ذراع از نماز و گفته است این مستحب است که

هرگاه
 تسبیح
 تسبیح

سبب

سبب را لفظا بنماید و از آنچه است قول آنکه ثلثه که باطل نیست نماز بسبب
 که شستن حیوان پیش روی و صلی اگر چه بوده باشد مرور کند زین خاص
 یا لاوغ یا سبب سیاه و بنا بر قول احمد قطع میشود نماز بسبب سیاه
 و از آنچه است قول مالک و شافعی که جائز است از برای مرد اینکه نماز بخواند
 در حالتیکه بپهلوی نمازین باشد و بنا بر قول ابرو حنیفه باطل میشود نماز در
 واقع شدن زن بجان مرد و از آنچه است نفی آنکه بر اینکه مکره نیست گشتن
 ما و عفره در نماز و نجی که اهل نماز شده است نماز را بچهار است قول
 امام ابرو حنیفه و شافعی بجهت نماز در مواضع نهی کرده شده از نماز در
 یا کراهت در این طریق مالک نیز فائز شده است مکرر در مفی نه شکافند
 پس که بشکافند بنیاد مکرر هست و چیزی و بنا بر قول احمد باطل است بنا بر
 اطلاق مطلقا **مترجم گوید** در مذمت محقق علیه السلام بخیر در شرایع مفید
 هرگاه کسی بغلبه ظن بدخله وقت نماز بخواند در صورتیکه تحصیل علم او امکان
 نیابد یا جنبها تحصیل این مظنه را نموده باشد پس ظاهر شرع خطا او اگر
 قبل از دخول وقت خطا او ظاهر شده نماز را اعاده نماید و اگر دخول وقت
 شود در حالتیکه در نماز باشد یا بعد از تمام نماز اعاده ندارد و چنین
 محقق علیه السلام مکرر و نماز را چنانچه در شرایع بیان فرموده و آنچه
 در این مقام مناسب است از آنها بدین تفصیل بترجم میشود از جمله بطلان
 نماز تکم نموده بر حرفا است عمدا که غیره را و در عا باشد خواه تکم نموده
 و نخواهد یا اینکه از روی مصیحتی باشد در صورت سهو و مطلقا باطل است

و تسبیح و تکبیر و غیره از آنجا که کسی برای دفع از تنی بطل نیست در جمیع دست
 بر زمین فعل لغو است و بطل نیست و اینها اکل و شرب و کرمه برای امور ^{تینا}
 هر سه عمداً بطل نماز است و سهواً بطل نیست در جمیع بنا بر بند هجرت علیه
 التوجه در سلاک در نماز واجب است و نیز میفرمایند مروی نمودن حیوان یا زنی
 یا لاغ یا سگ از پیش روی مصلی یا عتبطاً نماز نیست و هم چنین بگویند که نماز در
 هر گاه طلق نکند که داخل فعل کثیر شود یا سبب خرافه مصلی از قبل نشود بطل نیست
 و گراهم ندارد و اینها میفرمایند هر گاه شخص نماز بخواند در حالتیکه زخمی ^{ظرف}
 راست یا چپ داشته باشد خواه آن زخم عمیق باشد یا ناعلم نماز با نجاستها شایسته
 بطلان نماز مرد است اگر اهل بیت باشد یا فاسد بقدره ذرع
 گراهم می رنق میشد و اینها میفرمایند مواضعی که نمی باشد است از نماز در
 بعضی از قبیله که غضب نماز در آن صحیح نیست بعضی از آن مکره نماز در آن
 مثل قبرستان خواه فیوان شکافه باشد یا شکافه نباشد مطلقاً در غیر ^{سنن}
 نماز گراهم دارد تمام شد و جمیع صاحب تفریح **باب سجده التماس** این جمله
 مسأله که اختلاف شده است در قول امام احمد که تجزیه از خنیف است بر اینکه ^{سجده}
 سهواً واجب است **تینا** بر قول مالک **سجده سهواً واجب است** در نقصان و سینه
 در زیاده و **تینا** بر قول ابو حنیفه در روایتی است که **سجده سهواً واجب است** مطلقاً
 و آنرا **تینا** است **تینا** از خنیف در روایتی که موضع سجده قبل از سلاک است
 و این ارجح از قول شافعی است **تینا** بر قول مالک اگر بوده باشد **تینا** نقصان
 پس موضع او قبل از سلاک است **تینا** اگر بوده باشد از برای زیاده و تسبیح نماز

سلام اگر جمع شود بر مصلی و سهواً یکی تصور یکی زیاده و تسبیح موضع سجده
 و در این صورت و در نزد مالک قبل از سلاک است **تینا** اما احمد پس گفته است موضع
 سجده سهواً قبل از سلاک است **تینا** سگ بگویند از جمله نقصان در نماز خود
 سهواً یا شک نماید در عده رکعات **تینا** اگر در برغال بگم خورد پس در اینصورت
 سجده **تینا** بعد از سلاک و آنرا **تینا** است **تینا** مالک و شافعی و ابو حنیفه که
 سجده سهواً از برای منفرد گفته اند اگر کسی شک نماید در عده رکعات **تینا** و باقی
 کند در چپ یا علی یقین است و از ابو حنیفه دو امام دو روایت است یکی است که
 بنا کرد از برغال بخورد و گفته است حمد اگر حاصل شده است از او شک
 همین یک مرتبه باطل است و اگر عاده داشته است و او مکرراً از او شک صادر
 شده بنا گذارد بر آنچه ظن او غلبه نموده بحکم اجتهاد و اگر ظن او بر طرف ^{سینه}
 بنا گذارد بر او ظن و گفته است حسن بصیرت در این مقام **تینا** و اگر گذارد
 و سجده سهواً نماید گفته است از آن وقت شک نماید در نماز خود باطل
 شده است **تینا** **تینا** است **تینا** امام شافعی که اگر کسی ترک نماز تشهد اول یا
 پس پادشاه نماز بعد از آنکه برخواست و است ایستاده در اینصورت ^{عمو}
 نکند از برای او اگر بخاطر بر او بدینا از قیام عود نماید **تینا** سهواً **تینا** ^{تینا}
 اگر سجده کنی نرسیده باشد **تینا** بر قول ابو حنیفه **تینا** بر او آمد بعد از قیام قبل
 از قراة پس **تینا** است **تینا** و این است که رجوع نکند و **تینا** بر قول ابو حنیفه
 میکنند و امام که شروع بقرآه ننموده باشد و **تینا** بر قول حسن رجوع میکنند
 ما دامیکه سجده کنی نرسیده باشد و **تینا** بر قول مالک همینکه التماس ^{تینا}

زمین بلند شده بیکر نمیشود و اندر جمع نماید تا از پنجم است قول آمده ثلثه که اگر
 کسی در نماز برخواست از برای رکعت پنجم بخاطر شتر آمد یا بدینشین پس
 اگر در رکعت چهارم از برای تشهد جلو برنموده حال که برای رکعت پنجم نشتر
 تشهد خوانده و سجده سهمی بعمل آورد و اگر در رکعت چهارم تشهد خوانده
 باشد تمام سجده سهمی نموده و سله بیکر بدینا بر قول ای حنیفه در وقت
 اگر در رکعت پنجم که سهمی بجای آورد و در آخر رکعت آن نزدیک رسید بسجده
 بخاطر شتر آمد بر میگردد بحاله جلو برود اگر وقتی بخاطر شتر آمد که یک سجده
 نموده پس اگر در رکعت قبل که رکعت چهارم باشد بقدر تشهد جلسدا
 طول داده باشد یا طول است فرجی فکر دیده است جمیعاً است و در این
 جمله است اتفاقاً آنکه بر آنکه هرگاه کسی نماز مغرب یا سهواً چهار رکعت
 بخواند باید سجده سهمی نموده که هر نماز است نماز را و بنا بر قول آن
 رکعت دیگر بنین اضافه با و نماید تا پنج رکعت شده بعد سجده سهمی نماید
 زیاد نمردن رکعت دیگر برای اینست که نماز مغرب بشفع نباشد از اینجمله است
 قول شافعی و احمد که هرگاه کسی واجباً غنی خبر دهند با نیک ترک شده است از
 نور کفنی مثل رجوع بنا میکند بقول اینست بلکه واجب است برای عمل بقیه
 دنیا بر قول ای حنیفه و احمد و یکی از همد و آیا او اینست که باید رجوع بقول
 جماعه نماید تا پنجم است قول امام شافعی که سجده سهمی نیست از برای ترک سینه
 مگر برای غنی و تشهد اول و سله بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و بنا بر قول ای حنیفه
 سجده سهمی وارد است برای ترک تکبیر عید و برای ترک چرخ دوم و صلوات اسرار

آن اگر امام ترک اینها را نموده باشد در این قول مائل شده است مالک کن
 مختلفه میشود محل سجود در نماز و پس اگر چه نموده است در موضع اسرار و سجده
 نماید بعد از سله و گفته است احمد که سجده نماید از برای مثل این مقام پس
 و اگر هم ترک نماید پس بر او با سینه نشاند تا پنجم است اتفاقاً آنکه بر آنکه کافی است
 از برای سهمی اگر مگر شود در سجده و بنا بر قول ای حنیفه که باید باشد سهمی
 در جنبش شتر زیاد و نقصاً سجده نماید برای هر یک در سجده و بنا بر قول ای حنیفه
 پس سجده نماید برای هر سهمی در سجده مطلقاً تا از پنجم است قول مالک شافعی و احمد
 در یک از دو اینها اینست که ما موم سجده میکنند از سهمی و نیکتر سهمی نموده باشد
 او در سجده نمیکند امام او از برای سهمی و بنا بر قول ای حنیفه ما موم سجده نمیکند
 مگر در نیکتر سجده نماید امام **سجده** بنا بر مذهب حنفی علیه السلام چنانچه در کتاب
 بیان فرموده سجده سهمی و غایت واجب نیست و لیکن واجب میشود بر مسجدها
 استیجاب است یعنی کلام پنج دوم سلام در غیر محل خود از نماز سیم تشهد
 فراموش شده چهارم یک سجده فراموش شده پنجم در شکر بین چهار و پنج بعد
 از اتمام سجده تین و در غیر این مواضع مستحب است سجده سهمی از برای غنی
 و نقصان در نماز آنم از اینکه قولی باشد یا فعلی بشرط اینکه زیاد و نقصاً
 در واجباً رکعتی نباشد که در انصوری نماز باطل میشود و اعاده لازم در
 محتاج بسجده سهمی نیست پس از این تفصیل معلوم شد اتفاقاً حکم سجده سهمی
 در منفی است مابعد هتلمای او بعد اهل سنت و جماعه دنیا بر اینست که در
 عدد رکعت نماز زیادتی بیکر رکعت در نماز مغرب باعث سجده سهمی نیست و

سجده سیم بنا بر توفیق صاحب این بعد از سکه نماز است بلا فاصل و بجمعه
 صحیح و سجده واجب بیکه مطلقا سجده در سجده است که در دنیا بر مذهب سایر
 علماء واجب است و بنا بر مذهب شیخ و در وجوب آن نزد عروه اندوه کرده و در
 سجده بسم الله و یا الله و صلواتی علیه و آله الطاهرین است و تشهد خفیه
 با سکه بعد از سجده سیم است و واجب است با این قسم اشهد ان لا اله
 الا الله و اشهد ان محمدا رسوله الله اللهم صل على محمد و آل محمد السله عليهم
 و نیز میفرمایند بنگار استیاء سجده سهو معتدیه میشود اگر از دروغ باشد
 و هرگاه سهوی از برای امام و ما موم حاصل شود هر دو با هم سجده میکنند
 و هرگاه برای یکی در دیگری سهوی واقع شود خود بقیتهای سجده میکنند
 میفرمایند اخبار غیره خطاه واحد خواه جماعتی معصی یا بر وقوع سهوی
 صورتیکه خود معصی علم بر خطا آورد اشنه باشد متبع نیست بلکه بعلم حق
 باید عمل نماید تا مبادی شود بوجه کلام صاحب جمیع **باب سجده التلاوه** پس
 جمله مسایلی که اختلاف شده است در او مسئله سجده است برای قرآنه
 سجده قرآن و آن اینست که اختلاف عروه اندا عده بر اینکه با این سجده و
 یا مستحب پس گفته این خفیه که این سجده واجب است گفته است غیر این
 خفیه که سنان است و نزد تلامذه از برای قاری و مستمع و از آنچه است
 قول آمده تلامذه اینکه شنونده آیه سجده بکنند و آنکه طلب شنیدن نماید تا کند
 سجده در حق او و بنا بر قول این خفیه سماع و مستمع هر دو در این حکم یکسانند
 و از آنچه است قول آمده تلامذه اینکه تلامذه گفته آیه سجده اگر بریده باشد واجب

از نماز

از نماز و بی مستمع در نماز یا مستمع و این صورت مستمع سجده نمیکند و نماز
 و نه بعد از فراغ از نماز و بنا بر قول این خفیه بعد از فراغ از نماز سجده نماید
 و از آنچه است قول امام شافعی و احمد اینکه در سوره حج دو سجده هستند و بنا
 بر قول این خفیه و مالک نیستند در سوره حج مگر نماز سجده اولی فقط و از آنچه است
 قول این خفیه و مالک و احمد در یکی از دو روایت که سجده سوره حد از
 عزائم سجده است و سجده شکر نیست و بنا بر مذهب شافعی و احمد در روایت
 از او که این مشهور است سجده صورت سجده شکر است و مستحب است در غیر حاله
 نماز و از آنچه است اتفاقا گفته مشهوره بر اینکه در سوره مفضل است
 هستند در سجده و اشفاق و علق و بنا بر قول مالک در روایت مشهوره از او اینکه
 سجده در سوره مفضل و مواضع تفرقه است تا عده دارد بقیته سجده و اینها از
 سجده است سومی سجده اخیره از سوره حج و از آنچه است قول آمده تلامذه باینکه
 رکوع فایم مقام میخواند تلامذه میخوانند شود آیه سجده در نماز و بنا
 بر قول این خفیه قائم میشود مقام سجده استیاء با و از آنچه است قول مالک
 و شافعی اینکه مکره نیست از برای امام خوانند آیه سجده در نماز و بنا
 تلامذه میکنند و نماز غیر نماز که سجده را از او میکنند و اینطور گفته است احمد
 حتی اینکه اگر در قراءه اخفائیه نماز آیه سجده را آهسته خوانند سجده هم
 نکند و از آنچه است قول شافعی که هر وقت سجده کند امام از برای تلامذه پس
 متابعه نکند او را موم باطل میشود نماز او مثلا اینکه تلامذه تلامذه
 با و بنا بر قول غیر شافعی باطل نیست بیکه اینکه سجده موم سینه است

غماز و آنچه از اینجمله است قبل از نماز واجب است و سوره سوره سوره سوره
 تشهد و بنا بر قول این جنیفه و مالک بگوید برای سجده و رفع از آن گفته میشود
 سوره حمد و آنچه از اینجمله است قبل از آنکه اگر کسی قرائه نماید یا سجده و آن
 اینکه بوده باشد بر عین ظاهر سجده نکند در حال و نه بعد از ظهر و بنا بر
 بعضی شافعیه اینکه ظهر و عصر و صبح و اجزاء و ذکر کرده باشد که مکرر
 آید سجده را باید بعد از ظهر و با اجزاء و آنچه از اینجمله است قبل از جنیفه که در
 نحو فایده سجده را در یکجا است و این است از برای جمع و بنا بر
 بقیه امامت آنکه گفته نمیکند سجده برای آنچه سجده از سجده مرتبه دیگر بلکه
 مکرر میشود سجده بر همه تکرار قرائه **منع** که در نماز بر منتهی تحقق علیه است
 چنانچه در شرایع نیامی نماید سجده های قرآن در پانزده موضع است چنانچه
 واجب است آنها در سوره لقمان و حم سجده و بسم و تک است
 و پانزده دیگر مستحب است آنها در اعراف و مد و نخل و بقره و نخل و بقره
 در دو موضع و قرآن و نخل و ص و اذ النسماء انشققت هستند و سجده واجب
 در عرایم اربعه چنانچه در احکام قرائه سوره ذکر شد از برای قرائه
 و مستحب است از برای سامع بنا بر ظاهر در بابی مستحب است بجز حال از برای
 سه و چون در نماز عدا قرائه سجده واجب است امام آن احکام سجده در نماز را
 بنا بر ظاهر و نماز کلا ایضا معلوم میشود که هرگاه سهواً کسی سجده
 در نماز بخواند و بین نماز سجده نداد و باید بعد از نماز سجده نماید بنا
 بر اشیاء چنانچه علامه حلی علیه الرحمه در تذکره میفرماید از برای تحقق

استحباب

استماع آنچه سجده از آنکه سهواً در نماز آید را بخواند و اگر سماع خود مستحب
 سجده و اگر سماع گفته خود نیز در نماز باشد بعد از نماز سجده نماید استحباب آن
 میفرماید سجده نکرده بگوید تشهد و سلام نداد و استنبا قبل و طهاره بین
 شرط او نیست بنا بر ظاهر و بگوید آید سجده که در نماز است و بعضی از علماء
 امام شافعی که صاحب شرایع در این مسأله **باب سجده الشکر**
 بنا بر احکام سجده شکر است میگوید بجهت شکر از آنکه شکر را در
 نزد بخند نغمه یا در مقام دفع غم یا پس سجده نماید از برای خدا و در حال تنگدستی
 غمناک است بر اینها این طور گفته است محمد باوجود جنیفه و طهاره سجده شکر را
 بنا بر کرده اند بلکه نقل نموده است محمد بن یونس از او که کرده دانسته مثل
 اینکه مالک کرده دانسته در خارج از نماز و گفته است عبد الوهاب مالکی نسبت
 باسنن ابوه و این صحیح از مذهب مالک است و آنچه از اینجمله است قبل از آنکه گفته که
 مستحب است از برای مصیبت و تنگدستی و رحمتی بخواند آنکه سؤالات عمدتاً بخورد
 از خدا است نماز نماید یا بآیه عذاب برسد پناه بخند برده طلبد و در روز از
 خود بنماید بنا بر قولی جنیفه بکراهت این سؤال در نمازهای واجب **منع**
 بنا بر مذهب مالک امامیه چنانچه حقی علیه الرحمه در شرایع میفرماید سجده شکر
 زویح است مثل سجده شکر و مستحب است در وقت خنده نغمه و دفع نفوس و بعد از
 هر نماز میفرماید هرگاه شخص آیه قرآن بخواند برسد بآیه رحمتی سؤال
 از خدا نماید حمد را بخورد و در آیه عذاب سئوال دفع او نماید در نماز
 فوافل هم از استسئال سؤال تمام شد ترجمه کلا صاحب شرایع **باب صلواتی**

تکرار سجده

در بیان آنها نافرمانی و جمل مسائلی که اختلاف شده است و او قول مالک و شافعی است
 بر اینکه مؤکدترین نافرمانی در اینها در اینها است و بنا بر قول احمد اینکه
 مؤکدترین آنها دو رکعت نافلة صحیح است بنا بر قول اجماع حنفیه و در ثواب است
 و از آنچه است قول شافعی که مستحب است از برای شخص اینکه نماز نافرمانی را چهار رکعت
 بخواند قبل از ظهر چهار رکعت و بعد از آن چهار رکعت بخواند و بنا بر قول اجماع حنفیه
 که بعد از غروب چهار رکعت و در اینها هر دو را اگر چهار رکعت بخواند اگر
 چهار رکعت با وجود اینکه نشسته بوده است در دستش باشد اینها که قبل
 از وقت پس از آن چهار رکعت و در اینها هر دو را اگر چهار رکعت باشد اینها که بعد
 از چهار رکعت است قول اجماع حنفیه است در نماز بطوع و در نشسته
 اینست که در دو رکعتی سلا بعد پس از سلا بدهد در هر دو رکعت جایز است نیز در
 آنکه نشسته در حالیکه مخالف نموده اند اجماع حنفیه را بیکه او منع نموده است
 سلا در هر دو رکعت را و گفته است در نماز شب که هر سله باشد شخصی در رکعت
 نماز بخواند یا چهار رکعت یا شش رکعت یا هشت رکعت یا سلا عین ندارد و اما در
 نافرمانی پس سلا میدهد از چهار رکعتی و از آنچه است قول شافعی و احمد اینکه
 افضل و ثواب رکعت و اگر آن یا زده رکعت است و مستوران از حیث تکالیف است
 و بنا بر قول اجماع حنفیه نماز و نوسه رکعت است بیک سلا زنده بر این عیش و کفر از
 از این هم عیش و بنا بر قول مالک نماز و ثواب رکعتی است که قبل از نماز شفع است
 جدا از آن و حدیثیست از برای نماز شفع قبل از آن و اگر آن دو رکعت است
 و از آنچه قول اجماع حنفیه و شافعی است که نماز و ثواب رکعتی که بعد از نماز عید نماید

اعاده

اعاده و ثواب و نوزم ندارد و بقره احمد شافع نماز و ثواب رکعتی بعد از
 نماز و از آنچه است قول مالک در مشهور از و شافعی با سنیان فنی در نصف
 آخر از رمضان و آخر رکعت از من ثوابی و بنا بر قول اجماع حنفیه و احمد
 با حنیط و از آنچه قول اجماع حنفیه و شافعی با احمد است که نماز تراویح در ماه رمضان
 پسند رکعت است در این نماز اجماع افضل است و بنا بر قول مالک در اخی
 روایا یا از آنکه سعی میشود رکعت است و اگر در خانه عمل آورد و در مسجد
 بسوی من و با این طریقه رکعت است بر یوسف پس بعد گفتند است نیز که اگر
 کسی نماز باشد بر اینکه نماز تراویح و در خانه خود بخواند مثل این است
 که نماز را با امام خوانده باشد و بهتر است که نماز بخواند در خانه خود
 و از آنچه است قول مالک و شافعی و احمد است که جایز است قضاء نمازهای
 در او فائیکه نهی کرده شده است نماز در آنها و بنا بر قول اجماع حنفیه قضاء
 در آن وقتها جایز نیست و از آنچه است قول شافعی و در ارجح و در قول خود و احمد
 در یکی از روایات خود اینست که است از برای آنکه کسی فوت شده از او
 نافرمانی و در آنکه قضاء نماید و اگر چه در او فائت مکروه باشد مثل
 نماز واجب بنا بر قول اجماع حنفیه اینست که قضاء کرده میشود با نمازهای واجب
 از او فوت شده باشد واجب و بنا بر قول مالک اینست که قضاء عیش و کفر
 قول فدیلم شافعی است و از آنچه است قول شافعی و احمد است که نسبت از برای
 آنکه کسی داخل مسجد شده است حال آنکه بر پا شده باشد نماز از آنکه نماز
 عیبه مسجد بخواند و غیر عیبه و بنا بر قول اجماع حنفیه هرگاه مطمئن باشد

دو رکعتی باشد خاندان سلا بگوید مگر نماز و نور که یک رکعت است یک شهادت
 سلا و در اصطلاح علمای امامیه نماز و نورها یک رکعت متفرده اخیر نماز شب
 میگویند دیگر غیر این نماز و نور تا منند و در نمازهای نافل کلا فنون
 مستحب است نماز مستحبی را اگر این از با و سمعه نیاشد در خانه خارج
 بجای است نمازهای نافل را بجماعت خواندن بدرست است و جایز نیست نماز
نوافل نیز داخل بدرست است بجای از برای ماه و مقتاد و شبهه نمازهای سببه
 معین علاوه نافل های و شب فرموده است شاید که فرادی خواندن
 شیخ تفصیل آن در کتاب تفهیمه است بجای مناسب کران بنود و نوافل
 غیر و شب دا است هر کس خواهد جمع بجای آن نموده از انجا اختصاص
و از جمله انها از نحوه المسجد است که بعد از برود مسجد بنود که نشسته
بخواند در وقتیکه مانع از نور نماز جماعت و نیاشد مسجد فضا نمازها
نافل بدرستی است اگر فوت شود در وقت فضا نافل های شب نزد
بنماید فضا نمازهای واجبه و مسجد در وقتی منتهی جایز آورد و ان
منتهی که بجای وقت است علماء در کتاب که فرموده اند نوافل که سبب نباشند
باشد و ان مکروه است فضا سبب مثل نماز واجب و نماز
نزد نماز استحاده یا باین علیه که امتنش بطرف میشود و نهی که فرموده اند
در ان مقصود همین نهی که امتنش است نه تجری و از جمله ان منتهی که
فرموده اند نوافل ان باین دلیل مکروه است بعد از نماز صبح و بعد از نماز
عصر در وقت طلوع افتاب در نزد غروب ان در نزد نیام افتاب است

در رکعت

دو رکعتی از نماز صبح و اشغول شود بدو رکعت نافل صبح در خارج مسجد و تنگ
 اقامه نماز شده باشد این شخص خارج مسجد باشد و از جمله است قول ان چنین
 اینکه هر نوعی که نهی نموده است شاید از نماز در مسجد نیست فضا و نماز
و فقد نافل هم صبح نیست مگر در سجده تلاوه قرآن و بنابراین قول شافعی و غیره
هر نمازی که از برای او سبب مطلوب است جائز است فصل ان نماز در وقت مستحبی
مثل نماز نخچه و نماز طی و نماز در سجده و سجده تلاوه و در رکعت بعد از
وضوء و از جمله است قول ابو حنیفه و شافعی و احمد یک رکعت نافل بعد از دین
سجده و بنابراین قول مالک که را ندارد و از جمله است قول مالک و شافعی و
نافل در مکه معتدل از این نهی و بنابراین قول ابو حنیفه و احمد یک رکعت نافل در
نیز منبر گوید در مذهب علمای امامیه که از جمله انها حق علیه الرحمة است
چنانچه در شراعی پیا فرموده نمازها نافل و اتبه در شبهه نزد و ز سوی
چهار رکعت است باین تفصیل که نافل ظهر هشت رکعت است قبل از نافل
عصر نیز هشت رکعت است قبل از عصر و نافل مغرب چهار رکعت است بعد
از نافل عشا و رکعت نشسته است بعد از یک رکعت ایستاده و سجده
و یا زده رکعت نافل سجده است که هشت رکعت ان و نافل سبب میگویند و در
بعد از این را اشنع میگویند یک رکعت دیگر را نمیگویند و در رکعت دیگر را
صبح است که باین تفصیل سوی چهار رکعت تمام میشود و افضل نوافل در وقت
بعضی علمای امامیه نافل ظهر است در مذهب بعضی یک رکعت صبح و در وقت
بعضی نافل و نور تمام نمازهای نافل در رکعتی است و سبب نهی و این کردن

السماء فابرسد بزواله در غیر این او قادی که تا خلق خاندان کرامت می بردارند
 و هر جا باشد از بیاد و در کعبه معتدل و این تا قدر جا نواست تمام شد بر
 کلاً علماء امامیه در این مسائل از حدیث الله **باب حصوله الجماعة** در بیان
 مسائل نماز جماعت است پس از جمله مسائلی که اختلاف شده است در او
 این حقیقت است که جماعت نمودن در نمازهای واجب غیر از جمعه و روزنهار است
 و این مسئله نیز صحیح از مذاهب شافعی است و بنا بر قول مالک سنت است و بنا
 بر قول ثمالی شده اند جماعتی از اصحاب ائمه حنفیه و شافعی و بنا بر قول احمد نماز جماعت
 فرض عینی است علی شرط در سجده نماز نیست در نزد او و لکن اگر کسی نماز غفلت
 منفرد با وجود قدره با جماعت معصیت کرده است صحیح است نماز او و
 آنچه است قول شافعی و احمد اینکه از برای نمازها نماز است انما نماز جماعت
 در خانه های خود بنمایند بلکه گراه در این عمل و بنا بر قول ابو حنیفه و مالک
 بگراه نماز جماعت از برای نماز در خانه و از آنچه است قول مالک و شافعی که
 نیست بر امام نیست امام مدد غیر نماز جمعه بلکه مستحب است بنیاد و بنا بر قول
 ابو حنیفه واجب نیست بر امام بنیاد نماز مگر اینکه امام روز نماز نموده باشد پس
 اگر بوده باشند امام و بنیاد واجب نیست بنیاد استثناء نموده اند
 نماز جماعت عرفی و عینی و پس گفته است بنا است از نیت امام مدد در این سنه نماز
 علی الاطلاق و بنا بر قول احمد شرط است نیت امام مطلقاً و از آنچه است قول
 مالک و شافعی در واقع در قول او و احمد هر گاه نیت نماید شخصی منفرد داخل
 شد نماز جماعت را بطلان قطع نماز بیکه مشغول است صحیح است عدول او و بنا بر

قوله ابو حنیفه بنیة منفرد و دخول جماعة در حال نماز باطل میکند نماز او را
 و از آنچه است قول ابو حنیفه که آنچه را در وقت نماز با موم از نماز امام پس
 اول نماز او در تشهد است و آخر نماز او در قرائه است و بنا بر قول شافعی
 آنچه در وقت نموده موم از نماز امام ضلک یا حکماً اول او است پس بعد از آن
 در باقی وقت نماز او بنا بر قول مالک در شهر و از این چنینی که ترک نموده
 موم از نماز امام آخر نماز او است و این یکی از دو روایت است از احمد بن حنبل
کتاب در مذاهب عقول علی الرجم چنانچه در شرایع میفرماید نماز جماعت از جمله
 مستحباً مؤکداً است و فضیلتش از او بسیار دارد و واجب نیست بر هر کس
 عینی نیت بویچ کفایتی و محل این استحباب نمازهای یومیة اوله و جمعه بنا بر قول
 بویچ یا استحباباً واجب است و در عینک بنا بر اجتماع شرائط و انعقاد جماعت در
 و خانه یا صواباً نماز است کنه در مسجد افضل است نماز برای نمازها نیز بطریق
 اولی جماعت در خانه خود اگر ممکن شود جایز است و بنا بر این سبب هم بنیاد
 و بنیاد میفرماید نیت جماعت از برای امام نیست بلکه اگر منفرد نماز بخواند
 و جمعی رسید با او افتد نماز بنیاد نماز است که هیچ خیال جماعت را هم نداشته
 ناچودر سلب نیت آن و عدم اشترائت در غیر نماز جمعه و بنیاد بعضی
 امامیه میفرماید که شخصی منفرد میخواند در بین نماز عدول جماعت نموده
 موم واقع شود و ایضا میفرماید هر گاه دو بین نماز جماعت شخصی رسید
 اشداً نماز یا نماز بیکه الا حرام گفته و در وقت نموده امام و آن اول نماز
 موم است نماز یا بنیاد نماز خود و تمام نماز اگر چه بیکه کند یا دو که بعد

از سلا امام بخارا تمام شد و بر سر کلاه محقق و سایر علماء امامیه در این مسأله
 و از آنچه است قول ابو حنیفه و مالک و شافعی اینکه اگر کسی داخل مسجدی بشود پیش از آنکه
 امام مسجد را که فارغ شده از نماز مکه آید که نازه نماید و مسجد را
 دیگر بچکر است که آن مسجد را بیاید و در محل عبور هر مرد خلو و بنا بر قول احمد
 مکره نیست و از آنچه است قول شافعی که هرگاه شخصی منفره نماز بخواند پس او را
 نماید نماز جماعتی و مستحب است از برای او که هرگاه نماز را که منفره خوانده یا پیش از
 بجماعت بخواند و این طور گفته است مالک مکره و منفره اگر نماز خود را بجماعت
 خواند پس در آن نمود جماعت دیگر بنابر آنچه از مذهب شافعی اینست که اعاده
 نماید و این قول احمد است مکره و نماز صبح و عصر و بنا بر قول مالک در روایتی
 دیگر از او اینکه اگر کسی بجماعت نماز خواند و اعاده نمیکند یا اگر منفره خواند یا
 اعاده نماید و جماعت مکره و منفره گفته است شافعی مکره و صبح و عصر
 و گفته است شافعی و ابو حنیفه اعاده نمیکند این شخص مکر ظهر و عشا و از گفته
 حسن اعاده نماید مگر نماز صبح و عصر و از آنچه است قول امام شافعی در
 حدیث اینکه فرض شخص اعاده کننده نماز خود را بجماعت نماز اول است که
 منفره خوانده و نماز دوم که جماعت بخواند تطوع است و بنا بر قول شافعی در
 حدیث اینکه فرض او نماز دوم است و بنا بر قول او و از آنچه است قول احمد
 اینکه هر دو نماز فرض این شخص است و از آنچه است قول شافعی و احمد که اگر
 امام در نماز حاضر است و بنا بر قول امام موسی در حدیث که در رکوع یاد شد
 احتیاط است از برای او اشغال کشیدن بچیز و سببها موم با و بنا بر

قول ابن

قول ابو حنیفه و مالک مکره است و نظیر امام و این قول دیگر شافعی است
 و از آنچه است قول امام احمد و راجح از مذهب شافعی که هرگاه قصد نماید موم
 و شافعی امام خود را در بین نماز بداند عذری باطل نیست و نماز او و بنا
 بر قول ابو حنیفه و مالک باطل نیست و از آنچه است قول مالک و شافعی
 بجنه افشاء موموم یا امام در حال تنگی بین ایشان در برای پاشا و عبا
 و بنا بر قول ابو حنیفه صلاحیت از برای عجز ندارد و از آنچه است قول
 مالک و شافعی و احمد اینکه هرگاه کسی نماز بخواند در خانه خود بنماز امام و
 مسجد و در اینجا بوده باشد حایل نمیکند منع کرده شافعی از رویه صفت
 صحیح نیست و بنا بر قول ابو حنیفه و مشهور از او صحیح است نماز موموم
 اینست **منهم کون** در مذهب محقق علیه السلام جاز است منع نمودن
 جماعت نازه در مسجد بعد از اتمام نماز جماعت امام و این برای کسانیست که
 بعد از جماعت اول مسجد آیند بندگان است بلکه جماعت منعده و دیگر قسم
 جاز است بلکه تقدم و تاخیر و امام و اینها است و اینها میفرمایند
 هرگاه کسی در مسجد فرادی نماز خود را بخواند مستحب است اعاده آن نماز
 در مرتبه یا جماعت مطلقا خواه نماز ظهر و عصر باشد یا مغرب و عشا
 صحیح است نماز اولی که فرادی خوانده فرض است نماز ثانی او بجماعت **نقض**
 و مستحب است از برای امام اشغال و رسیدن موموم با و در رکوع هرگاه
 بقصد موموم را با خیال موموم یا پیشتر خود و اینها میفرمایند
 جاز است برای موموم فصلی فرزند و نماز بداند عذر و باعث بطلان نماز

۱۳۱

عشیره و پنجاه میفرمایند جایز است نماز خواندن ما موم و در خانه خود
 با جماعتیکه در مسجد میشنوی بشرط نبودن مائل که مانع از دین صفتی شدن
 از قبیل دیوانه پرده و غیره ولی هرگاه بین امام و موم نهی یا راهی صالحه
 باشد جایز است افتد و موم بشرط اینکه مسافه آن زیاد نباشد غیر
 و عاده تمام شد ترجمه کلام علی ای امامیه و از آنچه است قول ابو حنیفه
 مالک و احمد که جایز نیست افتد غیر نماز فریضه گذارینا فله گذار
 چنانچه جایز نیست نزد افتد فریضه بفریضه دیگر مثل افتد نماز
 ظهر بیم از عصر و بنا بر قول شافعی جایز است از آنچه است قول ابو حنیفه
 بعدم حکمه امامه طفل میت در نماز جمع و بنا بر قول شافعی جایز است افتد
 بطفل میت در جمعه مثل غیر جمعه از نمازهای دیگر اگر چه بالغ اولی است
 یا امامه از طفل بدن خلایق از آنچه است قول ابو حنیفه باینکه امامه بند
 غیر جمعه صحیح است بلکه گراه و بنا بر قول ابو حنیفه مکره است امامه
 بند از آنچه است قول امام شافعی که شخص چشم دارد و بینا با کور
 امامه مساویند بنا بر قول ابن سیرین و ابو حنیفه شخص بینا اولی است
 و اختیار عقد است این قول ابو حنیفه شیعیان ذکر از شافعیه است عما
 دیگر با وجود حکمه امامه اعی باله نفا و از آنچه است قول ابو حنیفه بیک
 امامه کسی که شناخته نشود بدا و بنا بر قول احمد که راه ندارد
 از آنچه است قول ابو حنیفه و شافعی و احمد در یکی از دو روایت بصره
 امامه فاسق یا کراهت و بنا بر قول مالک و احمد و شافعی و روایتی

امامه

امامه فاسق صحیح نیست اگر فاسق او فای پیدا شده باشد پس عماده بنیامی نماز
 که با او خوانده و اگر فاسق او فای پیدا شده عماده نماید و امیکه رفت نماز
 نگذشته باشد از آنچه است ثقا ثقه ثلثه بر عدم جواز امامه ذکر
قوانین عبره و بنا بر قول احمد جایز است کن بشرط اینکه بوده باشد پس
از آنچه است قول ابو حنیفه که شخص فاسق که فرا نیکو بدانند احکام
 اولویت دارد و امامه از آنچه است قول ابو حنیفه که صحیح نیست نماز
 در عقب بجمله انیکه غای هر دو باطل است و بنا بر قول مالک در اینصورت نماز
 فاسق باطل است بنا بر قول شافعی صحیح است نماز فای بدن خلایق و باطل است
 نماز فاسق بنا بر آنچه است قول شافعی احمد صحیح است نماز
 آنکه که در عقب بجمله بخوانند در غیر جمعه پس باید نماز شود از برای موم
 امام در جمعه صحیح نیست مگر بشرط اینکه عقد جمعه بغیر نماز بیشتر و بنا بر قول
 ابو حنیفه باطل است نماز آنکه که در عقب بجمله خوانده به رجال بنا
 مالک اگر بوده باشد امام فرا نیکو کنند حک خود را صحیح است نماز بنا
 و اگر عالم است باطل نماز مومین از آنچه است قول شافعی بعضی نماز بنا
 در عقب بجمله بخوانند نماز بنا بر قول ابو حنیفه احمد
 که مومین نیز باید عقد امام نمشسته نماز بخوانند نمشسته بنا
 در یکی از روایات او از آنچه است قول شافعی احمد بنا بنا
 رکوع و سجود کننده انیکه افتد نماز بخوانند بنا بنا
 بر قول ابو حنیفه و مالک بعدم جواز نماز بخوانند بنا بنا

است

چنانچه در شرایع میفرمایند شرط است و امام جماعه عدالت و بلوغ و انبساط
 نماز بخواند و بر او ایستاده گناه و حتی هم نباشد و نماز او در امام و شرط نیست
 بنا بر ظاهر پس با آن نیست افتد و نیز با امام فاسق یا نابالغ و افتد ایستاده
 بنشیند و کسی که قرآن صحیح باشد با حق که صحیح الفراه نباشد و نماز خواند
 آزاد بر بنده جایز است و افتد چشم و با امام نابینا که از راه دارد و امام ندان
 بر مرد مطلقا جایز نیست و افتد و اگر چه وسایلها عیال کند و برای و کوی
 جایز نیست و افتد بولدا آنرا صحیح نیست پس اگر مردی بنویسد یا امام یا این
 عمل باشد نماز با و صحیح نیست اگر عدم معرفت بر او است با سم و سمی یا غیر آن
 جایز است بلکه گراه و نیز میفرمایند جایز است افتد نماز واجبه که در بیجا کنار
 اگر چه مختلف باشد مثل افتد و محصل صلوة ظهر بحصل صلوة عصر و بالعکس نیز
 جایز است افتد اگر چند نماز در چند مکان و بنا بر مذهب اکثر علماء
 امامیه جایز نیست و ایضا میفرمایند هرگاه ماموم مطلع شود بعد از نماز که اما
 با وضو یا غسل یا تیمم نبوده اعاده ندارد و اگر در میان نماز عالم شود تصدق
 نماید تمام شد تو حیرت کلام صاحب شرایع در این مسائل و از آنچه است عمل مالک
 و شافعی و احمد اینکه سزاوار نیست از برای امام برخاستن برای نماز مگر بعد از فراغ
 مؤذن از آن پس در اینصورت بر میخیزد برای گفتن صلوة و بنا بر قول ابو حنیفه
 ایستد امام در وقت گفتن مؤذن در آن امری علی الصلوة و بنا بر بعضی علماء
 او را پس بر میخیزد که قدامت الصلوة گفتن بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید
 افتد امام در وقت نماز ایستد و از آنچه است عمل امام نه بلکه میفرماید با ایستد

در طرف راست امام پس اگر در طرف چپ ایستاد و کسی دیگر نبود در طرف راست
 باطل نیست نماز او و بنا بر قول احمد باطل نیست و بنا بر قول سعید بن المسیب
 ماموم از طرف چپ امام و بنا بر قول نخعی باطل نیست و پشت سر امام تا وقت
 اگر کسی آمد و از آنجا ایستد در طرف راست امام وقت کوع و از آنچه است عمل
 اند بر اینکه در نفر مرد که جماعه میکنند نصف میکنند پشت سر امام و بنا بر
 ابن مسعود امام با ایستد در بیرون و نفر و از آنچه است عمل ائمه ثلثه که اگر
 باشد در پیش بعد نصف میکنند مرد و عقب آن ماموم که زن است باطل نیست
 نماز هیچ یک از ایشان و بنا بر قول ابو حنیفه باطل است نماز مردی که در طرف
 راست و چپ پشت سر زن و نصف ده اند و نماز خود را باطل نیست و از
 جمله است عمل ائمه ثلثه که هرگاه کسی در نفر پشت حقه ایستاده افتد نماز
 او صحیح است با گراه و بنا بر قول احمد و بعضی دیگر باطل است نماز او اگر با کف
 و سینه بر کوع تنها باشد و بنا بر قول نخعی نمازی نیست از برای کسی که خوف
 در پشت حقه افتد نماز او باطل است قول ابو حنیفه و شافعی و راجح قول
 او که باطل است نماز کسی که مقدم بشود بر امام خود در مکان ایستاد و بنا بر
 بر قول مالک صحیح است نماز او و از آنچه است عمل امام مالک هرگاه کسی در خانه
 خود نماز بخواند اما میگردد در مسجد است صدای بگوید بگویی صحیح است نماز
 او مگر در نماز جمعه صحیح نیست افتد مگر در جامع یا راههای وسیع مستثنی
 بمسجد که متصل باشند با و بنا بر قول ابو حنیفه صحیح است نماز در جمع
 آن و بنا بر قول عطاء اعتیاد بعلم ماموم آبانها الله امام نه بمشاهد و بنحو ایستد

مستوفی باین قول قائل شده اند یعنی وحسن بعضی و شافعی **مخرج گوید** بنا برینند
 محقق علی لاریجانی مستوفی برای امام اینست که بر خیزد و رفتی که مؤذن قد قائل است
 گفته اند از برای ما موید یک نفر باشد استخیا و ادو ایستاد و بطرف راست امام ^{اگر}
 جمعی باشند یا زن باشند از اماموم مستوفی است پشت سر امام بایستند و هرگاه
 در صف جماعتی تا پیش روبرو یا صف یکسند یا جلوی مردها بیک جای ایستند
 صحیح نیست بلکه در عقب صفی مردها یا در صف یکسند و مکرر آنستند
 نموده امام هرگاه در صف کاتبان باشد از برای او ایضا میفرماید بجا نیست
 مقدم ایستاد اماموم بوامام در حال نماز هم چنین جایز نیست ایستادن شخص
 در مکانی که مشاهده امام یا یکی از مومنین را نکند خواه در مسجد افتاده
 کرده باشد یا در خانه و شینه حق تکلیف بیک مشاهده حرجی نیست مگر از برای
 زن اگر جائز داشته باشد استماع تکبیر خیر است تمام شد توجه کلام محقق ^{نیل}
الوجه بان صلوة المسافر در بین مسائلی مختلفه قضی و انعام مسافر است
 پس از جمله مسائلی که اخذ شده است و با قول ابو حنیفه است بر اینکه قضی نماز
 و روزه در سفر واجب است و بنا بر قول ائمه ثلثه در سفر جایز قضی نمود
 رخصه است یعنی اگر قضی نماید جایز است اگر نماید نیز جایز و بنا بر قول
 داود قضی جایز نیست مگر در سفر واجب از داود نیز منقول است که قضی
 مخصوص عمل خرف است در سفر و آنچه از جمله است قول ائمه ثلثه که جایز نیست
 قضی در سفر معصیه و هیچ نوع رخصتی از رخصتهای سفر در آن نیست
 هیچ حالتی و بنا بر قول امام ابو حنیفه جایز است قضی در سفر معصیت نماز است

جمله است قول ائمه ثلثه که انعام در سفر جایز است وقتیکه برسد سببه حمله
 و قبیل از محل بخواه رفتن سه روز نموده و بنا بر قول ابو حنیفه جایز نیست ^{بعضی}
 از مالک و جعفر بن کثیفه اند و آنچه از جمله است قول ائمه ثلثه که قضی جایز نیست تا
 آنکه بگذرد شخصی مسا فر بنیاد شهر خود را و بنا بر قول مالک در یکا از دروازه
 از او قضی جایز نیست تا اینکه بگذرد بنیاد شهر خود را و عبادی و نباشند
 طرف راست و چپ در دروازه دیگر از قضی جایز نیست تا اینکه بگذرد
 مقدار سه منزل و بنا بر قول جابر بن ابی ریحان از برای مسافر قضی جایز است
 در خانه خود و همی نام مادر نام و حق اراده سفر نموده در خانه خود نماز جماعت
 قضی خوانند و بر قول اماموم مومنین او اسود نای بوده که او وقت میکند
 کیفیت او و متعدد از احتیاج عبدالله بن مسعود نیز چنین روا شده اند و بنا
 بر قول جاهد اگر مسافر بپوشد دو روز برای سفر و روز قضی نکند و شب یا نخل
 و اگر بپوشد روز در شب قضی نکند تا اینکه روز داخل شود و آنچه از جمله است قول
 ائمه ثلثه که هرگاه اقلان نماز مسافر بقییم در جغیا نماز خود لازم میسوزد
 انعام و بنا بر قول مالک ایستادن بیکر که نماز و پشت سر مقیم سر لوله در غمیش
 او را انعام اگر از بیکر که نماز بخواند حق ایستاد اگر اقلان نماز بیکس که نماز جمع
 و این شخص بیت نماز ظهر قضی نماید که زم است او را انعام بیکه اینکه نماز جمع
 نفس نماز مقیم است و بنا بر قول احمد جایز است قضی مسا فر در پشت
 مقیم و بنا بر قول قائل است استخیا بن داوود و حمد الله و آنچه از جمله است قول ائمه
 ثلثه که هرگاه مسافر در کشتی نماید و اهل مال او همراه باشد از برای آن

فصلی بر قول احمد قضی نمیکند و چنین است مکاره که در آنجا سفر میکند بنا بر قول
 احمد و مخالف کرده اند اما در این مسئله ائمه ثلثه ایضا پس گفته اند از برای آن
 در حقیقت قصر با فطار و از آنچه است قول ائمه او بعد یعنی هم از جمعی علماء که میگویند
 از برای آنکه کسی که قضی در سفر میکند ناقله خوانند زیاد بود و آنرا مکره دانستند
 ناقله خوانند و بعد از آنکه بنا بر آنکه غمزه بر کسی که در میان ناقله میکند بکنند
 اگر طلب میشود شارع از ما ناقله خوانند را مباح نمیکرد از برای ما قضی با در سفر
 و از آنچه است قول مالک و شافعی هرگاه قضی نماید شخصی مسافر را تمام چنانچه در
 غیره و در خروج و در خول اقامه کنند محسب است و بنا بر قول ابی حنیفه مقیم
 محسب نیست مگر قضی که قضی اقامه یا نوزده روز بنماید پس بنیاد و در بنا بر قول
 ابن عباس قضی اقامه نوزده روز است و بنا بر قول احمد اگر قضی مدتی نوزده
 بشوند تا مدت زیاد از بیست نماز بخواند یا ایام تمام بنماید **میریم** که بنا بر قول
 محقق علی بن ابراهیم و سایر علماء امامیه چنانچه در شریع میفرمایند قضی از برای مسافر
 واجب است مطلقا مگر در چهار موضع معروفه کرد تا مواضع در حدیث است با فضیلت
 انعام و در سفر واجب است با مسطح یا مباح قضی واجب است در سفر معصیت و عوام
 قضی با نیز نیست میفرمایند مسافره و جو بی قضی طی مسافره مشرف است
 نه با یا یا زها یا یا یا یا در بکر و در هرگاه بقصد سفر طی این مسافره شخصی از خانه
 خود خارج شود این قضی بر او واجب است و بنا بر قول ابی حنیفه و قلع و شمار است
 با محقق است اما از آنکه از آنجا میفرمایند قضی از آنجا مسافر میفرماید
 و در و در قضی خود متابعه نماز امام دیگر با نیز نیست که متابعه امام را در انعام

بنماید

بنماید و ایضا میفرمایند شخصی که از سفر از قبیل مکاری و ملاح باید انعام نماید
 و قضی بر او واجب است و هرگاه از کثیر السفر کسی است که در خانه خود مده
 روزنامه نکند و از برای شخصی مسافر ناقله نمازهای چهار رکعتی که قضی است
 سا فط میسوق و بی ناقله مفرید صیغ و ناقله شبها فط نیست و بی ناقله اگر
 جایز است و ناقله غیره و او ایام مطلقا جایز است و حکم مسافر در روز
 بلدت غیره و حکم نماز دیگر است که باید قضی نماید مگر آنکه قضی اقامه کرده
 بنماید که در این صورت بعد از قضی تمام مینماید تمام شد بجز کلا صاحب
 شریع و از آنچه است قول ائمه اربعه هرگاه فوط شود از شخصی نماز در
 پس سفر نوزده و او را نوزده قضی نماید در سفر آن نماز را باید تمام نماید
 گفته است ابن منذر و این مسئله خلافی مدیده ام و بنا بر قول حسین بن
 و جریقی از برای قصر کنند جایز است قضی نماز تمام و قضی نماید نماز
 آنچه است قول ابی حنیفه و مالک هرگاه فوط شود شخصی نماز در سفر
 پس از برای او است قضی آن نماز در حقیقت و بنا بر قول شافعی و احمد واجب است
 بر این شخص تمام و از آنچه است قول ائمه ثلثه که با این جمع بین نماز ظهر
 عصر و بین مفرید عشا قضی نماید و بنا بر قول ابی حنیفه جایز است
 جمع بین دو نماز در سفر بوسیله سفر در هیچ حال مکرر و عرفه
 و مزد لغز و از آنچه است قول ابی حنیفه و احمد بعد از جمع بوسیله
 با این ظهر عصر قضی نماید و بنا بر قول شافعی جایز است جمع بین این
 دو نماز قضی نماید و بنا بر قول مالک از این دو نماز و بنا بر قول مالک

واصل است جمع بین مغرب و عشاء بعد با رانده در بین ظهر و عصر اعم از آنست
 با اول وقت و باشد با شد با حنفی باشد همینکه در نماز یا سوره اکتاف است
 آنچه است قول شافعی که یا نویسیست جمع بین دو نماز یا سطر عذر یکی غیر عذر
 یا اول و بنا بر قول مالک و احمد جایز است و دیده نشد است از ابوحنیفه که
 در این مسئله که جایز نیست جمع در نماز و اگر در غیر نماز و غیر آنچه گذشت
مترجم گوید در مذاهب حنفی و عملیه از علماء امامیه چنانچه در مشرعیین
 هرگاه سخن در سفر نماز قصای قوت شده در حسی و بنا بر این تمام بخوانند
 قصای قصر را در حسی قصر بخوانند و با جماع علماء امامیه جمع بین نماز
 ظهر و عصر و در بین مغرب و عشاء مطلقاً جایز است بدین مذاهب
 احتیاط و اختصاصاً بسفر و عذر یا اول و کل نماز تمام شد **باب در اختلاف**
 در بیان مسائل مختلفه در باب نماز خوف است پس در جمیع مسائلی که اختلاف شده
 در او قول ائمه نقلند است بر اینکه جایز نیست نماز خوف بجهت امید و سبب
 خوف و دانسته و بنا بر قول ابوحنیفه جایز است و آنچه است قول ائمه نقلند
 و غیر ایشان که نماز خوف بجماعه و فرادی هر دو جایز است و بنا بر قول ابوحنیفه عذر
 نیست و آنچه است قول ائمه نقلند بجا از نماز خوف در حسی پس نماز میخواند
 در بطایفه و در کعبه و بنا بر قول مالک نماز در حسی خوانده نیست و آنچه است
 قول ائمه نقلند که هرگاه قتال خردی که در کرم شود و خوف شده نماید نماز
 بخوانند هر قسم که ممکن است و ناخبر نیستند از نماز و انا اینک منتهی شود
 خواه بوده یا باشد پیاده و خواه سواره و در شب بیدار باشد یا غیر آن ایما

بر کعبه

بر کعبه و بجز نمازیند بسره های خود و بنا بر قول ابوحنیفه نماز بخوانند تا اتمام
 شود و آنچه است قول ابوحنیفه و شافعی و ظاهر از در وقت او که واجب است
 حمل سلاح در نماز خوف و بنا بر قول غیر ایشان واجب نیست و آنچه است قول
 ائمه بر اینکه قصای نماز خوف و در وقتیکه سیاه و دیدند و یکا اینک در
 نماز خوانند بعد معلوم شد خلت آنچه کرده بودند و بنا بر کعبه از در وقت
 در کعبه از در وقت احمد و قضا کنند و آنچه است قول مالک و شافعی و ابوحنیفه
 و محمد بن حنفی از این شیخ هر دو صحیح است بنا بر قول ابوحنیفه و احمد بکراهت این زمان
 آنچه است نشاناً ائمه بر هر دو تکیه نمودند بر مسئله این شیخ و بنا بر قول ابوحنیفه
 در آنچه حکایت شده است از او که این ترمیم حنفی پریشانی است **مترجم گوید**
 در مذاهب حنفی و عملیه از جمیع مترجمین بیان میفرماید نماز خوف جایز است از برای
 مطلق خوف چنانچه در ششمین باشد در مقام جلال یا از در و درنده و در حال
 وقوع خوف باشد یا علم بوقوع آن بعد از این و در کیفیت نماز مختلف میشود
 چنانچه کیفیت نماز خوف کرد و در مقام شده حرمیست که همیشه با نماز بگرد
 مقام خوف از در و وسیع میشود متفاوت است هر یک در محل خود در
 کتب تفصیله مرقوم است و آنچه محل حاجت نبود و میفرماید نماز خوف واجب است
 بجماعه و فرادی هر یک که خواسته باشند بخوانند و در سفر و حضور و در میان
 و اصل نماز خوف را در سفر و حسی هر دو باید قصر بخوانند و در مقام خوف
 بهر قسم ممکن است اعم از اینکه پیاده و یا برود یا سواره باشد و در کعبه
 بخورد نماید یا غیر آن و در قبیل باشد یا غیر قبیل یا در بخوانند و در وقتیکه تا

در

نماز

خوف و نال و نین واجیل است بر ما شناسی و از هر چه در حال نماز مکرر است مثل
 ان مانع از نماز باشد و پوسیدگی لباس بر روی تکیه بر او در حال حرب یا در آن وقت
 و هرگاه شخصی بر سطره یا سیاه از در بنگا و شمشیر یا زردی نماز خواند بعد
 معلوم شد که چیزی بنویسد نماز او صحیح است و ثناء نداده تمام شد و چون کلاه
 صاحب شرایع **باب صلوة الجمعة** در بیان آن نماز جمعه است پس از جمله مسائل که
 احتیاط شده است و او قوله آمده است بر آنکه نماز جمعه واجب نیست بر طفل
 و بر بنده و بر مسافر و بر زن مگر در روایتی از احمد که در عبد خاضع گفته است
 نماز جمعه بر او واجب است گفته است و او در این اشخاص جمعه واجب است و از
 آنچه است قول آمده قلند بر وجوب جمعه بر ما بینا اگر عمامه کشی یا بلبه از آنچه
 قول آمده ثلثه که واجب است نماز جمعه بر هر کس که بپوشد و نماز او و حال آنکه
 مکه خارج از شهر باشد که واجب نیست و در آن جمعه و بنا بر قول ابن حنیف و ابی
 نیست بر او جمعه اگر چه بپوشد و او را از آنچه است قول آمده ثلثه که مکرر است
 خواندن نماز ظهر بجماعت در حق کسی که ممکن نباشد ایضا از حضرت عیسی بن جمعه
 بلکه گفته است شافعی با سخی بجماعت نماز ظهر در حق این اشخاص و بنا بر قول ابی
 حنیفه مکرر است بجماعت نماز ظهر برای این اشخاص و از آنچه است قول شافعی که
 مواظب شود در نماز جمعه با و در جمعه پس ساقط نیست و نماز جمعه بر سطره نماز
 عید از اهل بلد بخلاف اهل قریه اگر جاضی شده باشند ساقط میشود از اینها
 و جایز میشود از اینها قول جمعه و مراجعت و بنا بر قول ابن حنیف و ابی
 بر اهل بلد و قریه با هم نماز جمعه و بنا بر قول احمد و ابی حنیف و جمعه بر اهل قریه

بر اهل

بر اهل بلد بلکه ساقط میشود فرقی جمعه از اینها پس بنماز عید و بنا بر ظاهر اینها
 و بنا بر قول عطاء ساقط میشود از اینها نماز جمعه و ظهر با هم در روز عید پس
 نماز عید است بعد از نماز عید مگر نماز جمعه و از آنچه است قول ابن حنیف و ما
 اینکه جایز نیست از برای آنکه کسی که لازم شده است و نماز جمعه سفر است
 ثبلی از ظهر و بنا بر قول شافعی و احمد جایز است سفر مگر اینکه سفر حج یا ادب
 و از آنچه است قول آمده ثلثه اینکه جمعه واجب است بر هر کس که بپوشد و نماز او
 و مال آنکه ساکن باشد در مکه یا نیکه خارج باشد از شهر یعنی در مکه که خارج
 باشد از وجوب جمعه و بنا بر قول ابن حنیف و ابی حنیف و ابی یوسف جمعه اگر چه
 بپوشد و نماز او و از آنچه است قول آمده ثلثه که مکرر است نیست بجماعت و نماز
 ظهر در حق آنکس که ممکن نشود او را آنکه جمعه بلکه گفته است شافعی با سخی
 بجماعت و او و بنا بر قول ابن حنیف مکرر است بجماعت در حق نماز ظهر
 و از آنچه است قول شافعی و کسی که موافقت نموده است او را اینکه مستحب است
 نافله خواندن و قبل از نماز جمعه و بعد از آن مثل نماز ظهر و بنا بر قول مالک و ابی
 که موافقت نموده او را نافله خواندن استخواندار و از آنچه است قول ابن حنیف
 و شافعی که حمام است بیع و شریعت بعد از آنکه در وقت خطبه خواندن خطیب
 دو ز جمعه میگویند لکن این بیع صحیح است و بنا بر قول مالک و احمد این بیع
 صحیح نیست و از آنچه است قول شافعی و احمد که جایز دانسته اند تکلم و از
 حیث خطبه از برای آنکه کسی نشنود خطبه و لکن مستحب است شامی و ابی
 مستحب و بنا بر قول ابن حنیف و احمد و ابی حنیف و جمعه بر اهل قریه

دخواه نشوند و بنا بر قول مالک عام و شریعت و کوش و اذاجیل است خواه دور
 باشد یا نزدیک و از اینجمله است قول ابوحنیفه و مالک و شافعی و در فتوی قدیم که
 حرام است تکلم از برای آنکه در شنیدن خطبه و احکام خطیبی مالک جایز دانسته تکلم
 بجهت خطیب یا صدیقه یا کسی که معطل است برای نماز مثل زجر و اخلاش زده کان
 از کرم کشید و اگر هم حکما نماید شخصی را بعینه جایز است برای آنکه شخصی که جز او مدان
 چنانچه عتقا با غیر این طور و نمودن خطبه و گفته است شافعی و مالک که حرام نیست
 بر هر دو و تکلم غیر بیکدیگر مکروه است و بس و مشهور است قول احمد و مالک که حرام است
 بر سماع غیر خطیب یا از اینجمله است قول شافعی که صحیح نیست جمع کردن مکانهای که
 وطن قرار داده باشند کس که منعقد میشود جمع بر آنها خواه بلد باشد خواه
 فرید و بنا بر قول بعضی از ایشا صحیح نیست جمع مکروه در قریه که متصل باشند باقی
 ایشا و از برای آن قریه مسجد و یا زاد بوده باشد و بنا بر قول ابوحنیفه نماز
 جمعه صحیح نیست مکروه و شهر بزرگی که از برای اهل آن پادشاهی باشد و از اینجمله است
 اتفاقاً ائمه ثلثه بر اینکه نماز جمعه صحیح نیست مکروه و محل قرار داده باشند پس
 هرگاه خارج شهر یا فریده یا فامه نمایند جمع را صحیح نیست و بنا بر قول ابو
 در چنین مکاتیب است جمع اگر نزدیک شهر باشد مثل مصلی عید و از اینجمله است
 ائمه ثلثه که صحیح است فامه نماز جمعه بلذ از سلطنت کنست است از نخل
 از سلطنت و بنا بر قول ابوحنیفه منعقد میشود نماز جمعه مکروه از سلطنت از
 اینجمله است قول شافعی و احمد که جمع منعقد نمیشود مگر چهل نفر و بنا بر قول ابی
 حنیفه منعقد میشود چهل نفر و بنا بر قول مالک نماز جمعه یکبشر از چهل نفر صحیح است

مکاتیب که واجب نیست بر سه نفر و چهل نفر و بنا بر قول ابوحنیفه و ابی یوسف منعقد
 میشود بیه نفر و بنا بر قول ابی یوسف و احمد مثل سایر نمازها اگر با کربوه
 باشد امام و یک نفر ما موی صحیح است و از اینجمله است قول ائمه که هرگاه جمع شود
 چهل نفر مسافر یا بیده و فامه نمایند جمعه را صحیح نیست و بنا بر قول ابی حنیفه
 صحیح است اگر بیده باشد در موضع جمع و از اینجمله است قول ائمه ثلثه
 که صحیح نیست امامت طفل تا بالغ و در جمعه اگر اتمام عدد بگیرد و پیش از **مصرح**
کوبد در مذبح محقق علیاً و محمد نماز جمعه واجب عینی میشود و بچند شرط چنانچه
 در شرایط آنرا با سایر احکام آن بیافزود و اول از شرایط واجب جمعه **مصرح**
 سلطنت عادل یا نائباً و اوست دوم از شرایط وجود چهار نفر ما موی است
 که با امام پنج نفر بشوند سیم از شرایط واجب خواندن دو خطبه است چهارم
 از شرایط جمعه است فردی صحیح نیست بیخ از شرایط اینست که در بین
 این جمعه با جمعه دیگر زیاده برود و فرسخ باشد پس در صورت اجتماع این
 شرایط واجب میشود نماز جمعه بر هر یک مکلف باشد و از او باشد مسالم از
 کوه و سبلی باشد و واجب نیست نماز جمعه بر غنی مکلف و زن و بیده و کور
 و سفل و مسافر که قصد فامه نکرده باشد و بعد از تحقق وجوب نماز ظهر
 میشود بر او شرط خواندن جمعه و هرگاه ممکن نشود بر این اشخاص حاضر شدن بجمعه
 جایز است نماز ظهر را بجای آن بخوانند بدین گراه و هرگاه جمعه با یک روز عید
 متفق شود هر کس نماز عید را حاضر شده باشد در حضور جمعه مختار است و
 میفرماید اشبه اینست که مختار بود بختم کس باشد که راهش او در باشد

و میفرماید در صورتی که خطوبه جمعه را از نیست بعد از زوال سفر که بزرگتر بعد از
 خواندن جمعه و هم چنین بیع و شری بعد از آن ظاهر جمعه است و آنرا خوانند بعد از جمعه
 از آن گراهند و در مستحب است از برای ما و موافقین که بنویسند خطبه و نماز و شکر خدا
 و شکر پس از این نوحه که لا تحق علیکم بعد از هر مسأله که در نوحه احوال علی ای اربعه
 سنه در بنا نماز جمعه هر فرم شده معلوم شد اختلاف آنها و بقیه آن بعد از
 پیشتر تمام شد نوحه که صاحب شرایع و از آنجمله است قول ابی حنیفه و مالک که
 هرگاه امام تکبیره الا سلام گفته داخل نماز شد با عدی که در جمعه معتبرند بعد از
 شدن نماز و پس از آن یک کعبه نماز خوانده و یک سجده با جمل آورده باید با قصد
 جمعه تمام و گفته ابی یوسف محمد که هرگاه عده معتبره در جمعه بعد از آنکه امام تکبیر
 الا سلام یا این گفت منقرض شدن باید بقصد جمعه تمام نماید نماز را و گفته است
 در خارج در قول خود و احمد که باید تمام نماید نماز را بقصد ظهر جمعه بود و در
 و از آنجمله است قول ائمه قلند که صحیح نیست عمل او بر آن نماز جمعه مکرر در وقت ظهر
 بر قول احمد صحیح است خوانند او قبل از زوال پس هرگاه شروع نماید در وقت ظهر
 بدهد تا اینکه وقت خارج شود باید بقصد ظهر تمام نماید آن نماز را در مذمت
 و گفته است ابی حنیفه ایستاد میکند بجزوج ظهر و گفته است امام احمد نماز
 ناغایند شدن آنستامینوا خوانند اگر چه فارغ نشود مگر بعد از غروب و از آنجمله
 قول مالک و شافعی و احمد که هرگاه در آن نماز با امام بیکر که در وقت جمعه را غم
 و اگر در آن نماید کمتر از یک کعبه را باید بقصد ظهر چه در کعبه نماز را تمام نماید
 و بنا بر قول ابی حنیفه ما موم مسجود رک می کند جمعه را بهر فردی که در آن نماز

نماز

غای امام و بنا بر قول طایفه و در آن غیبت مکرر در آن خطبه است و از
 آنجمله است آنستامینوا خوانند و خطبه قبل از نماز شرط است در وقت
 آنستامینوا بر قول حسن بن علی و خطبه سنه است و از آنجمله است
 شافعی و مالک در ارجح در وایت خود اینکه بد است از آنستامینوا و خطبه با نوحه
 نامیده بشود خطبه بحسب علی و در مستعمل بوده باشد بر نوحه و کن حمد علی بن علی
 و صلوة بود سلو خدا صلی الله علیه و آله و وحیده بنفوی و قرآه آیه که غمیده
 در نماز برای مؤمنین و مؤمنات و بنا بر قول ابی حنیفه و مالک در یکی از دو
 او که هرگاه تسبیح با قلیل بگو بدگنایت میکند و عا از آنستامینوا و اگر بگوید الحمد
 و یسوا کفایت میکند و داد یک محتاج بسوی بنویسند نیست و مخالفه غمیده
 این مسئله ابی یوسف محمد پس گفته اند ناچار است در خطبه از تلاوت که در عادت
 خطبه بنا مند او را و یا بن نیست خطبه مگر بلفظی که نا لفظ نماید خاطر مستمع و
 و از آنجمله است قول مالک و شافعی و ابو حنیفه بر کسی که فاد و باشد و خطبه
 خوانند و بنا بر قول ابی حنیفه و احمد قیام در حال خطبه و خوب بنا در و از آنجمله
 قول شافعی و ابو حنیفه و مالک در خطبه و غیر شافعی بعدم و خوب فاطمه
 جمله است قول مالک ابی حنیفه و شافعی در قول هر چه بعدم استمرا طهاره
 خطبه است و از آنجمله است قول شافعی و احمد که مستحب است از برای خطبه
 با ک در آن نمینویسند سلام نماید بر ما خیر بن و بنا بر قول ابی حنیفه و مالک
 سلام نمودن گراهند و از آنجمله است قول ابی حنیفه و مالک در ارجح
 از دو وایت او که جایز نیست نماز خواندن در جمعه بخلفی مگر آنکس که خطبه

میواند و هرگاه عذری برای خطیبیم رسید انوقت جائز است نماز خواندن دیگری
 و بنا بر قول مالک در وایت دیگر از او مطلقا جایز نیست نماز خواندن غیر خطیب بنا
 بر قول شافعی و راجح از در قول او جایز است در یک از دو روایت احمد از
انجیل است قول ائمه ثلثه که مستحب است خواندن سوره جمع و منافعی در روز جمعه
نماز جمعه بعد از حمد یا سوره فاتحه و غاشیه و بنا بر قول ابوحنیفه اختمها ملا در خواندن
در سوره و از انجیل است قول جمیع فقها بینه غسل جمعه و بنا بر قول او در حسین
بعدم سنت و از انجیل است مخصوص ائمه اربعه و مطلقا غسل را با آنکه برای جمعه
میشود و بنا بر قول ابو یوسف مستحب است برای هر کس خواهی حاضری بپوشد یا حاضری نشود و از انجیل
قول ائمه ثلثه که هرگاه شخص جنب غسل جایزه و غسل جمعه را بیک غسل عمل پاید و بجز آن
اودا و بنا بر قول مالک بجز نیست باید و غسل بنماید و از انجیل است قول ابوحنیفه و احمد
و شافعی و راجح از در قول او که هرگاه از برای شخص سجده نموده نماز جمعه در جمعه و شسته
و ممکن باشد سجده نموده بر پیشانی نماز است بیک سجده نماید و نقل دوم از سنن
انست که اگر بخواند سجده را تا آخر بیند از نماز جمعیت باطل شود و اگر بخواند سجده تا پیش
آورد و بنا بر قول مالک سجده بر پیشانی کسی مکروه است بلکه جایز نیست بجز طواف شکر آنجا
سجده بر زمین نماید و از انجیل است قول ائمه ثلثه که هرگاه از امام مأمور شود در
نماز یا نماز است از برای او فائده دارد و در حدیث راجح از مذمت شافعی چون از انجیل
و بنا بر قول قدیم شافعی جایز نیست و از انجیل است قول ائمه اربعه که جایز نیست عذر
در بدلی مکرر و وقت که جمعیت بسیار باشد و عذر باشد و استماع شد آنها
در یکجا گفتند است مالک که اگر در چند مسجد جامع برپا شد نماز جمعه پس جامع

اطاعت

اول است و نیست از برای ابوحنیفه و این مسئله چیزی و لیکن گفته شد شافعی
هرگاه بوده باشد از برای شهر جمعه و طرف نماز است و او امام و جمعه اگر
توجه باشد از برای شهر جمعی و یکطرفه و پس جایز نیست و جمعه در آن شهر و عبا
امام احمد و این مسئله اینست که هرگاه شهر بزرگی باشد بسیار باشد
اهلان مثل بغداد یا نماز است امامه و جمعه و او اگر جایز بیک جمعه زیاد
نداشته باشد جایز نیست و گفته است طحاوی که جایز است عذر جمعه مثل
سائر نمازها و جایز است از برای اهل شهر که در مساجد خود نماز جمعه بخوانند و
از انجیل است قول ابوحنیفه و مالک که هرگاه فرست شود نماز جمعه و نماز
در عرض و بخوانند یا بد فراد بخوانند بنا بر قول شافعی و احمد جایز است
بجماعه خواندن و در انصوری **مرحوم کوبی** در مذهب محقق علی بن احمد چنانچه در
شرایع میفرماید هرگاه امام تکبیر الاحرام نماز جمعه را گفتند آن عذر یکی
شرط انعقاد جمعه است زما و این حاضری بودند و بعد متفرق شدند واجب
بر امام بقصد جمعه نماز را تمام نماید اگر چه بیک نفر باقی ماند و هرگاه ماموم در
رکوع اول یا دوم نماز جمعه رسید و ثلثا انمود او را ک جمعه را نموده است
و اگر بعد از رکوع دوم برسد و رک نکند امام را در رکوع باین نماز
تمام کند و بیک جمعه از او فرستاده است و ایضا میفرماید خواندن نماز
جمعه قبل از ظهر جایز نیست وقت نماز جمعه وقت فضیله نماز ظهر است و
اجزا و ایضا خواندن در خطبه قبل از نماز واجب است بشرط است در
انقطاع جمعه و در هر یک از دو خطبه واجب است حمد خداوند و صلوات

و مرتبه و خواند سوره کوچک از قرآن و حاجی بیست و خطیب است در حال خطبه در
 صورت امکان و جلسه بیوز و خطبه نیز واجب است و طهاره شرط خطبه نیست بنا بر
 مذمت صاحب شرایع و باید خطیب با امام بکنفر باشند و وقت رسیدن بر باله میسر
 سلامت خطیب بر حاضرین مستحب است و ایضا مستحب است خواند سوره حمده
 منافقین در رکعت اولی و دوم نماز جمعه بعد از حمد و غسل جمیع مطلقا مستحب است
 برای نمازگزار و غیر آن و غسل جمعه را با غسل چنانچه بکند چه جایز است عمل آوردن
 و ایضا سیرها بیند که سجده بر پشت نشاند و نماز وقتی که از امام باشد جایز است
 باید صیقلند تا وقت آن نگاه بر زمین سجده نماید و هرگاه در بین نماز حدیث از امام
 صادر شود جایز است قرار دادن نایب هرگاه وقت نماز شده باشد و جایز نیست
 اقامه و جمعه در بلد عملا بکند تا صلوات برین دو جمعه زیاده از یک فرسخ باشد
 و هرگاه جمعه فوت شود از کسی تکلیفش خوانند تا نماز ظهر بشود بجا آن خوانند نماز
 ظهر را جایز دانستند تمام شد و هرگاه صاحب شرایع در این مسائل **باب**
صلوة العید باب در بیان مسائل خوانند نماز عیدین است پس از نماز جمعه مسائلی که از آن
 شده آرد و آن قول ابی حنیفه است و یکی از روایات دیگر نماز عیدین واجب است
 مثل جمعه و بنا بر قول مالک و شافعی مسته است بنا بر قول احمد نماز عیدین واجب
 کفایتی هستند و از آنچه است قول ابی حنیفه و احمد که از شرط نماز عیدین یکی
 عدل است و یکی استیقامت و در یکی از روایات احمد از امام هم شرط است مثل نماز
 جمعه و زیاده عنده ابی حنیفه اقامه نماز را در شهر که اینهم از شرط است
 و بنا بر قول مالک و شافعی کل اینها شرط نماز عید نیستند جایز دانستند آن

عیدین

عیدین و برای هر کس از مردم و دنیا که خراسند باشند فرادی بخوانند و آنچه است
 قول ابی حنیفه که مستحب است و نماز عید بعد از تکبیر الاحرام در رکعت اول سه
 تکبیر و بیکر بگوید در رکعت دوم پنج تکبیر بگوید و بنا بر قول مالک و احمد در رکعت
 اول شش تکبیر است و در رکعت دوم پنج تکبیر و بنا بر قول شافعی و در رکعت اول
 تکبیر است و در رکعت دوم پنج تکبیر بگوید است شافعی و احمد که مستحب است ذکر
 در بین هر یک از دو تکبیر گفته است ابی حنیفه و مالک که تکبیر را در دو تکبیر
 و از آنچه است قول مالک و شافعی اینکه مقدم داشته میشود تکبیر و نماز عید
 بر قرآن در هر دو رکعت و در یکی از روایات از احمد بن حنبل منقول است
 و بنا بر قول ابی حنیفه و احمد در روایت دیگر که مغایره باید بیان و در قرآن با
 پس تکبیر گفته میشود در رکعت اول قبل از قرآن و در رکعت دوم بعد از قرآن و از
 آنچه است قول ابی حنیفه و مالک که هرگاه فوت شود نماز عید با امام از شخصی بعد از آن
 و بنا بر قول احمد و شافعی و یکی از روایات ابی حنیفه نماز عید را از
 آنچه است قول شافعی که باید قضا شود با امام در عیدها و در رکعت نماز امام
 و بنا بر قول احمد قضا نماید نماز عید و مثل نماز ظهر چهار رکعتی و این روایت
 اختیار شده نزد حنفی و احیاح احمد است در روایت دیگر از ابی حنیفه و این
 نمودن دو رکعتی چهار رکعتی است و از آنچه است قول احمد که نماز عید در هر
 ظاهر بشود عمل آوردن افضل از مسجد است بنا بر قول شافعی نماز عید در مسجد
 بجا آورده افضل است هرگاه وسیع باشد و از آنچه است انما بعد بر اینکه
 مستحب است تلاکظ برای نماز عید بلفظ الصلوة جامع جامع و بنا بر قول ابی حنیفه

اینکه اذاک بگوید برای آن گفته است این مستحب است که کسی که اذاکت از برای نماز عید
 معاویه بود و از آنجمله است قول شافعی که مستحب است دعا از عیدین قراۀه سورۀ
 ق و رکعت اول و قراۀه سورۀ انفیث در دوم یا قراۀه سورۀ سج اسم ورد
 اول و نماستید در رکعت دوم و بنا بر قول مالک و احمد قراۀه سج اسم و نماستید فقط
 و بنا بر قول ابی حنیفه استخوانا و در تخصیص قراۀه بسورۀ و از آنجمله است قول شافعی در
 دو نقل او که هرگاه شهادت داده اند و در سیم از رمضان بر رویه هلا بعد از ظهر
 کرده میشود نماز عید موسعاً و بنا بر قول مالک قضا کرده نمیشود و مذاهب اهل علم
 قضا است پس اگر ممکن نشود جمع شدن و این روز نماز خوانده میشود صحیح و اگر
 در نود شافعی و کسی که قایل است بطلان او گفته است ابی حنیفه نماز عید فقط قضا
 کرده میشود در روز دوم و سیم و از آنجمله است نقلی که بر اینکه تکبیرین در عید
 مستحب است مگر در نود ابی حنیفه گفته است در عید فقط استخوانا و در بنا بر قول
 داود واجب است و صحیح گفته است این تکبیر یکبار است و گفته است این عید صحیح
 که تکبیر عید فقط پیش نماز باشد از عید اصحی بدلیل قول خداوند تبارک و تعالی ^{الکلام}
 الله علی ما هدانا لهذا و از آنجمله است قول ابی حنیفه و احمد که شنیده شده است در آل
و آخر روز عید که باین قسم تکبیر گفته اند الله اکبر الله لا اله الا الله و الله اکبر
اکبر و الله الحمد و در دایته یکبار از ابی حنیفه است که شخص عیناً و استخوانا تکبیر
سریتیه یا در مرتبه بنا بر قول شافعی سریتیه تکبیر را و بگوید که نه تکبیر را اول آن
میشود و سریتیه را آخر آن و احتیاطاً نموده اند احتیاطاً شافعی تکبیر را و اول آن تکبیر
سریتیه را و آخر آن دو مرتبه و از آنجمله است قول ابی حنیفه و احمد که ابتدا تکبیر

روزی عید هر از نماز صحیح و در عرفه است نماز اینکه تکبیر بگوید از برای نماز و در
 عید و گفته است مالک و شافعی و اظهر از دو نقل او که ابتدا تکبیر اظهر در
 عید اصحی است نماز صحیح از آخر ایام قشر تکبیر و در فرجه ام عید اصحی است نماز
 صحیح باشد یا عمل و در نود شافعی و عمل و نود احتیاطاً شافعی بر اینست که ابتدا تکبیر
 برای غیره یا تکبیر کرده و رکعت باشد از صحیح و در عرفه است نماز عید اصحی از
 ایام قشر و از آنجمله است قول ابی حنیفه و احمد و یکی از دو وایت او که
 هرگاه در این اوقات شخص با نفر دیگر نماز بخواند اعم از آنکه هر دو باشد یا عمل
 تکبیر بگوید و بنا بر قول مالک و شافعی و احمد در وایت دیگر او که منفردم تکبیر
 باید بگوید اما تکبیر در عقب از اول یا پس از آن نموده اند بر اینکه در عقب
 نوافل تکبیر گفته نمیشود مگر در قول واج شافعی **مترجم گوید** و در مذاهب صحیح
 چنانچه در مترجم میفرماید نماز عیدین واجب عینی نیست و در حدیثی است
 شد ابطی کرد و در وجوب جمع ذکر شده از قبیل عدده ما موافقین و اذن امام
 جماعه و غیر آن در صورتی که از مترجم مستحب میشود جماعه و فرادی
 و مستحب است دعا از عیدین بعد از قراۀه حمد سورۀ گفتن پنج تکبیر و گفته
 اول آن و چهار تکبیر در رکعت دوم آن که علاوه بر تکبیر متعارف نماز تکبیر است
 و مستحب است در عقب هر تکبیر ذکر خواندن بطور قنوت و وقت نماز از طلوع
 آفتاب است نماز و اظهر هرگاه از وقت خود بگذرد و نماز از شخصی پیشتر
 قضا اندارد خواه بواسطه عدم اقیان غرضه سؤال نماز عید فقط نوشته باشد
 یا بعدهای دیگر در هر دو عید و مستحب است در رکعت اول خواندن سورۀ

سجاسم در دروم سوره **تغابته** و مستحب است نماز کردن قبل از نماز عید
 بلطف الصلوة لانسد مرتبه و نیز افضل خواندن نماز عید است و در هر روز
 دو رکعت و اینها مستحب است در عید فطر بگردد گفتن در عقب چهار نماز که ابتدا
 آن نماز مغرب شب عید است آخر آن نماز عید است و در عید اضحی در عقب
 پانزده نماز که اول آن نماز ظهر و در عید اگر در منی باشد و اگر در شهر
 دیگر باشد در عقب ده نماز که اول آن نیز نماز ظهر و در عید است و بلفظ
 تکبیر **یا منضم میفرماید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله**
الحمد علی ما هدانا لهذا لو انشکر علی ما اولانا و در اضحی زیاد نماید و در قضا
من جملة الا نقام و میفرماید در الله اکبر سیم عمل نبرد است یعنی در وقت
دوازده مرتبه الله اکبر گفتن نوبت و آورنده گفتن تکبیر اول استخوان بر او عباد
کننده و منقر هر دو است خط در عقب نمازهای دیگر نیز معین شده
دارنده است گفتن تکبیر **باب صلوة الکسوفین در بنا احکام نماز کسوف**
خسوف است پس از جمله سالی که در این باب اختلاف شده است در وقت مالک
و شافعی و احمد است که سه در نماز کسوف این نیست که خوانده شود و در کتب
مثل نماز صبح و از آنچه است قول ائمه ثلثه که فراه این نماز بطریق احتفاء
و بنا بر قول احمد اینکه هر کس در پیش براه و از نماز و از آنچه است قول
و احمد و مشهور از او که استخوانها را از برای خسوف قدر کسوف شمشیر
در خطبه و بنا بر قول شافعی است از برای هر دو خوانند و در خطبه مثل نماز
جمعه و از آنچه است قول ابو حنیفه و احمد و آنچه مشهور است از او که هرگاه

اتفاق

الله انشد کسوف و او تا یکی که نماز سستی که از هر دو در آنچه بعد از او با
 در باب نماز نافله ذکر شد پس نماز در وقت خوانده نمیشود و در وقت نماز
 تسبیح بگوید و بنا بر قول شافعی مالک در یکبار و در وایتا و اینکه در همه
 اوقات میتوان خواند و از آنچه است قول ابو حنیفه و مالک بعد از استخوانها
 در صلوة خشکی بلکه هر کس از برای خرد بخواند و بنا بر قول شافعی و احمد اینکه مستحب
 جماعت خواندن نماز کسوف و از آنچه است قول ائمه ثلثه که غیر کسوف از ایات دیگر
 استخوانها در نماز خواندن آن بر او مثل زلزله و صاعقه و خلیه در وقت
 و بنا بر قول احمد از برای هر آیه جماعت نماز خوانده **تکبیر** و بنا بر قول شافعی
 فرادی بخوانند و بنا بر این طریق است عمل چنانچه خفوه علی و خلی الله عنه نماز زلزله
 فرادی خوانده است **منبر کوبید** در مذبح معنوسا بر علماء نماز کسوف و زلزله
 و زلزله و سایر ایات واجب مینویسند و باید و در کتب بخوانند و هر کس
 پنج رکوع و دو سجده است یا سایر بقا حیل آن که در کتب فقهیه مسطور است
 اینها عمل حاجت نبود و چهره در این نماز استخوانها در و جماعت نموده این نماز
 نیز مستحب است و چون این نماز داخل واجبات است اگر در اوقات منتهی بخواند
 بواسطه وقوع کسوف و از عید نماز هر چه را که در اوقات منتهی نماز مستحب است
 نموده اند خواندن خطبه در این نماز وارد نشده است مطلقا **باب**
صلوة الاستسقاء و باب در بنا نماز بار است پس از جمله سالی که اختلاف
 شده است و از قول ائمه ثلثه و ابویوسف و محمد بن الحسن است که مستحب است
 نماز استسقاء بجماعت و بنا بر قول ابو حنیفه نماز بجز طلب بار استخوانها

بلکه پرویز میرود امام دعا میکند پس اگر نماز بخواند خلق منفرد عیب ندارد
 و از آنچه است قول شافعی و احمد در اشهر از روی دعایت او با استخیا و خطبه از
 برای نماز استسقاء و باین بعد از نماز خطبه را بخواند و بنا بر قول ابو حنیفه ^{جمله}
 در روایتی مانند که منصرف است بواجب عدم استخیا خطبه در این نماز بلکه در وقت
 او دعا و استغفار و مطلوب است و از آنچه است قول ائمه ثلثه که مستحب است
 بخوبی با یکدیگر و آنچه عیاب است یا غیر آن در خطبه دوم از برای امام و عامی
 و بنا بر قول ابو حنیفه استخوانا در و بنا بر قول ابو یوسف بخوبی و او مشرف
 از برای امام نه از برای عام **مترجم گوید** در مذهب حنفی نماز طلب باران
 مستحب است بجا آید در صحراء وقت قله باران و مستحب است خوانند و خطبه
 بعد از نماز که مشتمل بر استغفار و طلب نزول رحمت باشد و مستحب است از
 برای امام فقط وقت خوانند خطبه بخوبی و تقلیب را با این قسم که طرف
 راست عیاب و بدوش چپ بیندازد و طرف چپ را بدوش راست **کتاب**
النجاة فی ما یجب و احکام غسل نماز و کفنی و در فن میت است پس از جمله مسائل
 که اختلاف شده است و او قول مالک و شافعی و احمد است در اوج و آیا ایستاد
 که آدمی بخین میسوزد بموت و بنا بر قول ابو حنیفه نسبت بسبب بخین میسوزد
 بسبب غسل دادن بآن میسوزد و ایضا قول شافعی و احمد است در روایتی اخبر
 هر دو و از آنچه است قول مالک و ابو حنیفه که افضل ایست غسل بدنند
 میت را بوجهی بدین پیراهن کفن عری او پوشیده باشد و بنا بر قول شافعی
 و احمد افضل غسل دادن میت است با پیراهن و اولی در نزد شافعی غسل دادن

در زبور

دروزی است و گفته شده است او غسل را از میت است در زبور سقفا و از آنچه
 قول ائمه که غسل را از میت با سره او یا است مگر بجهت ضرورت مثل سرش
 یا چوکی و بنا بر قول ابو حنیفه غسل را از میت با سره او یا است و از آنچه
 قول ائمه ثلثه که جایز است از برای مشوهر غسل را از زن خود را و بنا بر قول ابو
 حنیفه جایز نیست همانرا آنچه است قول ائمه ثلثه که جایز است از برای مسلم
 غسل دادن اقوام نزدیک خود را که کافر باشند و بنا بر قول مالک جایز نیست
 و از آنچه است قول ائمه ثلثه اینکه مستحب است از برای غسل دهند و ضرر داد
 میت را مثل زنده و مسلک نموده و ثلثه میت را و داخل کردن انگشت خود را
 در دو طرف دماغ میت و غسل را از دماغ او را و بنا بر قول ابو حنیفه این اعمال
 استخیا نکرند و چنانچه است قول ائمه ثلثه که مستحب است بافتن موی سر زنده
 بسه قسم پس بیندازد بر پشت او وقت غسل را و بنا بر قول ابو حنیفه
 میت را بوجهی خود بگذارد بدنه بافتن و از آنچه است قول ابو حنیفه و شافعی
 که هرگاه زن حامله فوئش و طفل در شکم او زنده باشد شکافه شکم او را
 و بنا بر قول مالک در یکی از روایات او حامله شکافه شکافه نماید و از آنچه
 جمله است قول ابو حنیفه اینکه سقط شده هرگاه مثل شود بعد از چهار ماه
 و دیده شود با و چیزی نکره و لاله بوزنده که داشته باشد از عطر میسوزد
 و شیخی خود را و غیر این بسو غسل بدنند او را و نماز بر او بخوانند و بنا بر قول
 مالک این طور است مگر در حق که پس شرط است اینکه در چه باشد میسوزد که مصفا
 او و اطلاق مانند و یقین نماید با و زنده که او و بنا بر قول شافعی در فوئش و شکافه

غالب خوانده نمیشود بلکه اینک ظاهر باشد و اما از زنده گنفته است
 غسل داده میشود و نماز بر او خوانده میشود و اما غسل پس از آن غرض اندامه
 او بعد بر اینک غسل داده میشود و از اینجمله است قول ابو حنیفه و شافعی و اصح
 دو قول او که واجب نیست غسل دهند بجهت غسل میت و بنا بر قول مالک قاضی
 و از اینجمله است قول ابو حنیفه و اصحاب شافعی که هرگاه خارج شود از میت چیزی
 بعد از غسل واجب است زاله آن بطلان اعاده غسل و بنا بر قول احمد واجب
 اعاده غسل از فرج پیرته و بنا بر چیزی دیگر از اینجمله است قول ابو حنیفه و مالک که
 مکره است کشیدن موی زیر بغل میت و تراشیدن پیشانی او و او چیزی کشیدن
 او بلکه کشیدن غوره است مالک و گفته است غیر بر میشود کسی که این افعال
 بنمایند گفته است شافعی در فتوی جدید و احمد که با کسی نیست با این افعال
 حق غیر محرم و در قول قدیم که احتیاط غوره گفته است این افعال که اهل
 و نقل غوره است یعنی که هشت نفر از صحابه بودند که میچیدند شورا را
 و از اینجمله است قول شافعی در املاء و احمد اینکه جایز است گرفتن ناخن
 و بنا بر قول ابو حنیفه و مالک و شافعی در فتوی قدیم چنان نیست و از اینجمله
 قول ابو حنیفه و احمد در یکی از روایات او که بر شهید نماز خوانده میشود
 و بنا بر قول مالک و شافعی نماز بر شهید خوانده نمیشود بجهت استغناء آن از
 شفاعت کننده و از اینجمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه کلد بر بند کسی را چهار
 پاچود و دنبال مشرکین یا از اسپ بطلد و برسد با واسطه خود شویس یا بر
 عکبر بر در میا معرکه یا بد غسل دهند او را و نماز بر او بخوانند و بنا بر قول

شافعی

شافعی غسل داده و نماز خوانده بر او لازم نیست و از اینجمله است قول ابو حنیفه
 که مستحب است اینکه چیزی بسود و او غسل میت بوده باشد و بنا بر قول مالک
 و شافعی مستحب است یکا از اعسال میت با سدر و اخل آبی و بنمایند و این
 اینجمله است قول مالک و شافعی اینکه مستحب است کفن نمودن مرد میت را در
 قطعه پارچه سفید و این هر سه و القافه قرار دهند و بنا بر قول ابو حنیفه
 مستحب است کفن لنگ و دوا است اما از برای زن مستحب است کفن نمودن
 او در پنج قطعه لباس که پیراهن و میز و لفاغه و مقنعه باشد و قطعه
 پنجم در آن بیجاسند و مذهب شافعی و احمد گفته است ابو حنیفه که این
 افضل است اما اگر قناعت نماید بیه یا چوبیس و پویشی یا لای پیراهن
 و زیر لفاغه قرار دهد و گفته است مالک نیست از برای کفن حدی
 بلکه واجب است بر شایسته میت است و از اینجمله است قول شافعی و احمد که
 کفن نمودن زن در لباس معصفر و زعفر و حرمی و بنا بر قول ابو حنیفه که
 ندارد و از اینجمله است قول ابو حنیفه و مالک و احمد که کفن زن اگر صاحب
 مال باشد از خودش یا بد باشد اگر صاحب مال نبوده باشد پس گفته است
 مالک بر مشهوره زوم است و گفته است محمد بن الحسن کفن این زن در
 المال است مثل اینکه هرگاه شوهر معسر باشد در این صورت با لای
 کفن زن در ویش مال است و گفته است احمد واجب نیست بر زنیج
 کفن زوجه در حال و بنا بر مذهب شافعی محل کفن در اصل نرگ است
 پس اگر صاحب ترکه نباشد پس بر کسی است که نفقه او میدهد از ترکه

و اما در شوهر بگفته اند اهل تحقیق از احتیاط شایسته کفن زن بر شوهر است بهر حال
 و محتاط این قول است و از احتیاط است قول آنکه کراهت است واجب کفائی است
 و بنا بر قول اصبح از احتیاط مالک نماز میت سته است و از احتیاط است قول
 شافعی که نماز میت مکروه نیست و اوقات سهیبه از نماز در آن دنیا بر آن
 قول ابو حنیفه و احمد کراهت دارد و بنا بر قول مالک مکروه است نماز میت ^{در روز}
 در روز غریب آن فقط و از احتیاط است قول شافعی و احمد بعدم کراهت نماز
 بر میت در مسجد و بنا بر قول ابو حنیفه و مالک مکروه است **مهرم** ^{مهرم} ^{مهرم}
 از کلام محقق و سایر علما اما مینه ظاهر میشود ایست که موثرب باعث نجاسه
 آدمی میشود و ایضا در مذهب محقق مستحب است غسل و از میت بلبه پیراهن
 بپوشد لکن مستحب است العویه در زیر سقی یا چادر و در نیز میفرماید غسل
 میت با آب سرد سته است مطلقا و با آب گرم کراهت دارد و نیز با نیت
 برای غسل دادن زوجه خرد و جایز نیست غسل را از مسلم میت کافر را
 و وضو را از میت واجب ندارد و مسواک کردن و غسل را از میت و ماغ میت
 و داخل کردن آنکشت را در ماغ او و یا فاشن سوی سر او سه شق نمودن آن
 مکروه است هرگاه طفل در شکم زن میت زنده باشد لازم شکافتن بچند
 شکم است پیوسته او را از نیز واجب است غسل را از طفل سقط شده هرگاه
 زیاده از چهار ماهه سن او باشد مطلقا و نماز ندارد و از برای غسل
 نیت لازم است حیث غسل را از میت هرگاه بعد از غسل از میت نجاسه
 خارج شود قطعی آن لازم است دیگر اعاده غسل لازم ندارد و هم چنین

کندن

کندن موی زنی بر بغل میتند **نواشیدن** موی بدن او و **چیدن** شاد و فاخته او کراهت
 دارد و نیز میفرماید میت شهید را غسل نمیدهند لکن نماز بر او خوانند ^{بشود}
 و کسی که در جهاد قضی بکند حیوان یا بی اسطه افتاد از اسپ نیز در فتنه ^{دور}
 خود شوی بر بدنش حکم شهید بر او جاریست که نماز و وضو نماز دارد و ^{در}
 غسل میت واجب است و یکی از سه غسل آن که با آب مخلوط باید باشد ^{وضو}
 واجب است کفین ^{میت} و آب سه قطعه لیا که عامه و دیگران و لنتک باشد
 زیاده بر این سه قطعه چیزی های دیگر مستحب است و ایضا کفن مستحب
 که سفید باشد و از پنبه یا فته باشد و لیا و لنتک شده و کفین نمودن
 کراهت دارد و ایضا کفن زن بر شوهر واجب است اگر چه از خرم ^{مهرم}
 باشد و کفن مرد از اصل مال الزکوة او واجب میشود مقدم بر فرج ^{مسلمین}
 کفن نمودن میت واجب نیست و با مستحب است و خواب بسپارد و در ایضا
 میفرماید نماز میتند واجب کفائی است بر مسلمین و در او قاضیه ^{نماز}
 در آن مثل وقت طلوع و غروب باغنا نماز میت کراهت ندارد و بعله اینکه کراهت
 در این اوقات از برای نافله بگذراند چنانچه قبل از این ذکر شد
 و نماز میت کراهت واجب است و نماز میت داد و مسجد عمل او را ^{جائز}
 بگذرد کراهت و از احتیاط است قول آنکه دیگران فوج و ندبه از برای میت
 و ناکر ^{برای} و بجای اعلام ^{بجی} او که با سو یا ونیت در روز شافعی ^{این}
 حنیفه و مالک بلکه مستحب است ^{آخر} بر سدره ^{شخص} جماعه مسلمین
 و بنا بر قول احمد مکروه است ^{در} و ایضا ^{بکر} از ابو حنیفه فوج بر میت

غسل

گراهندند و در امام که مخالفه منزع در او نباشد و از آنچه است قول ائمه ثلاثه شافعی
 در فتویٰ عظیم است که در حق بائنه است و نماز بر میت از وی آن و بنا بر قول شافعی
 در فتویٰ عظیم بدو حج و میت و اویة دارد و نماز از او ایستاده است ابوحنیفه
 اطلاق بر اعیان اینست که اگر بمال حاضر نباشد بر اعیان میت حاضر نماید اما کسیکه
 و از آنچه است قول ائمه ثلاثه که هر گاه کسی میت نماید شخصی نماز بر او بعد از وفات
 بخواند او اویة بر وی هم نرسد و بنا بر قول احمد مقدم میشود بر هر چه در آن است
 قول مالک اینکه پسرا در مقدم است بر پسری در نماز و بر او و او است ایستاده
 و پس از آن است از شوهر اگر چه بدو شوها شد و بنا بر قول ابوحنیفه نیست و بنا بر
 برای شوهر در نماز بر او و بر خود و مکره است از برای پسری که تقدم بخوبی بدو در
 بر او خود و از آنچه است قول ائمه و بعد بر اینکه طهاره در نماز بر میت شرط
 صحه آن است و بنا بر قول شعبه و محمد بن سیرین بر طریقی است نماز میت بر شوها
 و از آنچه است قول شافعی و ابو یوسف و محمد بن حسن که سنت است اینکه با دست
 امام در نماز میت نرسد مرد و نرسد عجز زن و بنا بر قول ابوحنیفه و مالک است
 نرسد سینه مرد و عجز زن که مراد پائین نرا ذکر است و از آنچه است قول ائمه و بعد
 بر اینکه تکبیر نماز میت چهار است و بنا بر قول محمد بن سیرین سه تکبیر است و بنا
 قول حذیفه بن یحیی است نماز میت مسعی میگوید رسول خدا صلی الله علیه و آله در
 ند تکبیر و هفت تکبیر و بی و چهار گفتند پس مردم تکبیر بگویند از امام ایستاد بگوید
 پس از زیاده بر چهار تکبیر بگوید باطل غلیظ نماز او و گفته است شافعی اگر در عجب
 امام نماز بخواند کسی زیاده بر چهار تکبیر بگوید ما موم در زیاده مثل ایستاد و

نکنند

نکنند و گفته است احمد بنا بعد نماز امام و نا هفت تکبیر و از آنچه است قول ابوحنیفه
 و مالک که بلند نکند شخصی و دست خود داد و تکبیر مفایر و وشا ند خود مکرر
 تکبیر اول فقط و بنا بر قول شافعی و دست داد و هر تکبیر بلند نماید و از آنچه است
 قول شافعی و احمد که قرآن بعد از تکبیر اول واجب است و نماز میت و بنا بر قول
 ابوحنیفه و مالک قرآنه نباید نمود و نماز میت چیزی از قرآن و از آنچه است قول
 ائمه ثلاثه اینکه در نماز میت و دست بگویند و بنا بر قول احمد و شافعی نرسد
 یک سله فقط از طرف راست بگویند و از آنچه است قول امام شافعی که هر گاه
 فوت شود از نماز موم بعضی نماز با امام ایستاد نماید بنما در جهه که رسید و ایستاد
 نکشد تکبیر امام را که با و تکبیر بگوید و عوارین یکا از دو روایت مالک نیز از این
 جمله است قول احمد که هر گاه فوت شود کسی با نماز بر میت نماز بخواند بر قبر او تا
 یکجا بعد از وفات و این قول مذاهب جماعی از شافعیه است و بنا بر قول بعضی
 دیگر از ایشان نماز بر میت میت خوانند و اما میگوید پیوسته یا شد و میت گفته است
 همیشه و در ایام میت خوانند و از آنچه است قول شافعی و احمد بجز نماز بر غائب
 و بنا بر قول ابوحنیفه و مالک عدم صحه نماز است و از آنچه است قول ائمه و بعد
 اینکه مکره نیست و فن که میت در شب و بنا بر قول حسن گراهند و در آن
 آنچه است قول شافعی و احمد که هر گاه یا قند مشر و عضو نماز میت غسل داده
 میشود و بنا بر قول ابوحنیفه و مالک نماز بر او خوانده میشود اگر اکثر از میت
 باشد و از آنچه است قول ابوحنیفه و شافعی که امام نماز میخواند بر کسی که قائل
 خود باشد و بنا بر قول مالک و احمد کسی که خورد و آکشته باشد یا بسبب چیزی حد

بر او خوانده

مرده باشد امام نماز بر او بخواند و بنا بر قول نماز بخواند امام بر کسی که غنیمت است
 نماید بجز آنکه هر را خود بر دارد چون ستم امام و سایرین هم در دوست و بر کسی
 نکرده باشد خود را و بنا بر قول زهری نماز خوانده نمیشود بر کسی که کشته شده
 و جم یا قصاص و کراهت داشته است عمر بن عبد العزیز از نماز بر کسی که قتل نفسی
 کرده باشد و گفته است از نماز بر چنینی متنی بخوانند و زنا و هر مردی است
 که نماز بر او خوانده نمیشود و از حسن حرمت است که نماز بخواند بر نفساء
 و از آنچه است قول مالک واضح از مذهب شافعی که هرگاه شخصی جنب شهید شده
 غسل داده نمیشود و نماز بر او خوانده نمیشود و بنا بر قول ابو حنیفه غسل نماز دارد
 و بنا بر قول احمد غسل دارد و نماز ندارد و از آنچه است قول مالک و شافعی در
 ارجح در قول او که کشته شده از اهل عدل در قتل یا غیبت شهید نیست پس غسل
 داده میشود و نماز بر او خوانده میشود و بنا بر قول ابو حنیفه غسل نمیدهند
 او را و نماز بر او هم بخوانند و از احمد در این باب و در روایت است و از آنچه است
 قول ائمه ثلثه که هرگاه کسی از اهل بیعت کشته شود در حال حرب غسل داده میشود
 و نماز بر او خوانده میشود و بنا بر قول ابو حنیفه غسل و نماز بر او نیست و از آنچه است
 قول ائمه ثلثه که هرگاه کسی بظلم کشته شود بحد حرب غسل بدهند و نماز بر او
 بخوانند بنا بر قول ابو حنیفه هرگاه کشته شود مجربیه آهن غسل نمیدهند او را
 و اگر کشته شده باشد بمقتل غسل میدهند او را و نماز هم بر او بخوانند و از
 جمله است قول شافعی و غیره که راه رفتن پیش جنازه افضل است و بنا بر قول
 هرگاه سوره تسبیح جنازه نماید پشت سر جنازه راه برود و اگر پیاده باشد

ع

هر طوری بخواند راه میرود و مکروه دانسته است شنی حمل جنازه را بین عمر بن
 و گفته است شافعی حمل بین عمر بن افضل است از تسبیح و از آنچه است
 ائمه ثلثه هرگاه کسی در دو یا مجرب و نوزد یک از خشکی نباشد که او میدهند
 او را بین دو و نخته از چوبید نماز دهند و دریا که شافعی بواسطه سبکی بگنای
 برسد ولی هرگاه بدانند که در ساحل دریا مسلمانان باشند این عمل را میکنند بلکه
 آنها به بینند در فن نمایند او را و اگر در ساحل دریا کفار و ساکن باشند
 سنگین بنمایند او را و در دریا بینند از نجا برسد بنده دریا و بنا بر قول
 محمد سنگین میکنند او را و نماز دهند در مجرب حال اگر معتقد باشد و فن
 آن را از آنچه است قول ائمه ثلثه که در وقت دفن سر میت را بگنایند و نوزد
 قبر پس بطور کشتن او را داخل قبر میکنند و بنا بر قول ابو حنیفه میگنایند
 بر پهلوی و غیر از طرف قبله پس یک قدم میکنند او را بر قبر معترضان و از آنچه است
 قول ائمه ثلثه که بر پیشین و روی بر بطور تسنیم اولی است یعنی بر آمده کی
 داشته باشد و سلطان طویله چرا که مسطح نمیشود چوب شیب و واقف شده است
 از آنچه است خلا آن اولی است و بنا بر قول شافعی و اوج از و قول او مسطح
 نمیشود و بر او است و از آنچه است قول ائمه ثلثه بیدم کراهت راه رفتن بنمایند
 در بین قبر و بنا بر قول احمد کراهت دارد و از آنچه است قول ابو حنیفه
 که فرجه بر میت سینه است قبل از دفن نه بعد از آن و این قول فاضل است
 شود و بنا بر قول شافعی و احمد فرجه سینه است قبل از دفن و بعد از آن ناسه
 دو و از آنچه است قول مالک و شافعی و احمد بکراهت جلی از برای غیره است

و بنا بر قول ابن حنیف کراهه ندارد و آنچه استغناء است غلبه کند که قیروا بنیائی
 نکند و حج کاری هم خوب نیست و بنا بر قول ابن حنیف بنیائی کجاست و عیال است
 و آنچه استغناء است قول آمده با ستمی قرآن در نزد قیروا بنیائی بر قول ابن حنیف
 دارد **صبر** **حرم** **کرم** و در مذهب حنفی علیه الرحمه روجه و ندبه و نداه بر میت اگر برین
 باشد حرام است اگر بر غیر یا طلم باشد مثل اینکه صفا حسنه میت را ذکر کنند
 عیب ندارد و طالع غمزه مسلمان و بر فرزند مسلمی استخیا دارد و میفرماید
 میت را استخیا از بر میتی از مال و اولویت دارد و حق از کسی که میتی
 غمزه باشد و بر نماز او احتیاج از میتی از اولیا کسی است که اولیا غمزه
 باشد و طلم بر او استخیا از بر میتی بر او استخیا از بر میتی بر او و غمزه و بر او
 پدوماد و نماز استخیا از اینها و شهر اولویت دارد و از همه افاد و
 زنا خود و نماز و تقدم غیر بدین از اولویت برای نماز میت جایز نیست تماماً
 و در نماز میت در صورت اجتماع شرائط امامه جان است تماماً اصل اگر
 حاضر باشد از همکلا و طلم است و میفرماید طلمه و شرط حنفی نماز میت نیست
 و طلم استخیا است و غیر استخیا است و امام در نواری طلم میت اگر چه باشد
 و در نواری سینه میت اگر زن باشد و نماز میت پنج تکبیر واجب است دیگر
 زیاده بر این بر امام و ما موم تکبیر نیست و مستحب است بلند کردن دست
 در حال تکبیر تا محاذی دست شود و عاده در بینه تکبیر بر میت با خواندن حمد و سوره
 نیست طلم استخیا دارد و عای محض و در بین تکبیر و دیگر است که سلام و نماز
 مطلقاً دارد نیست و هرگاه نماز بر میت خوش شود بعد از دفن تا یکشنبه در

برین

بر قبر میت تا نماز خوانند از شبانه روزی که بگذرد غنیوا خوانند و ایضا
 میفرماید هرگاه ما موم در بین نماز با امام برسد هر جا که رسید اقتداء نماید
 بعد از بقا و خود فراد عظام نماید و علامه حلی میفرماید شرط است و نماز
 بر میت حضور جنازه پس بر عتبات نماز غنیوا خوانند و نیز میفرماید اگر
 دفن میت در شب یا ایضا حقیق میفرماید هرگاه بعضی از اجزای میت باقی
 شرح پس اگر سینه میت در او باشد غسل و کفن و دفن و نماز بر او لازم است
 و طلم سینه میت اگر در او نباشد و لکن استخیا او داشته باشد غسل و کفن
 و دفن دارد بلیغ نماز و ایضا علامه حلی میفرماید واجب است نماز بر کسی
 فانی نفس خود باشد و واجب است نماز بر ولدان و زوجه نفسا و بر کسی
 که عینا بنده شهید شود بر زمین و قصاص شده و کسی که غنیوا بنیائی نماید
 علامه فرموده است که مغنول در قتل ایضا غسل ندارد و لی نماز دارد
 و مقتضای باغی و آنچه باغی بر امام است هم چنین از بقاء اگر کشته
 شود حکم مغنول کفایت دارد و ندکه غسل نماز ندارد و کس که بنا حق
 ظلم کشته شود میفرماید نماز و غسل بر او لازم است و هر چه کشته
 شود تفاوتی ندارد و ایضا حقیق میفرماید مستحب است بر تشیع کشته
 جنازه کرد و عقیده با در طرف ان راه برود و در حمل جنازه نیز
 توبیع استخیا دارد و هرگاه کسی در دریا فرو شود بعد از غسل او
 و کفن کرد اگر بسیار حلا و ساندید ان ممکن نباشد او را بدو یا افکند
 بطوریکه بینه آب برسد مستحب است که مرد میت و پانین پای قبر بر

زمین که او نهد و بیل را طول و داخل غیر نماید و زن صیبه را پیشتر و بقیه
از طرف قبله کند و نهد و ضم او را داخل غیر نماید و پیشتر بیل و بطور سطح
سند است و چکا و عدل غیر قریب که امر دارد و حکم امر دارد و در وقت زوری
نیور و میفرماید تقریب بر میت مستحب است و جایز است قبل از دفن و بعد از آن
و جلوس بر او غزیه هم جایز است بدین که امر و خرا شدن قرآن در نزد قبر
جایز است بدین که امر **کتاب الزکوة** در بیان مسائل زکوة است پس از جمله
مسائل که اخذ شده است و در اول این حقیقه است که میگوید واجب است
بر عید مکاتبه بیک در زراعت و نه در چیزهای دیگر و بنا بر قول مالک
و شافعی واجب نیست بر او زکوة و بنا بر قول ابو یوسف و ابی حنبله است زکوة بر او
و از این جمله است قول ائمه ثلثه که ساقط نیست زکوة از مرتد تا بخر و واجب است
از زکوة در حال اسلام او است و بنا بر قول ابی حنبله زکوة از مرتد ساقط
و از این جمله است قول ائمه ثلثه که واجب نیست زکوة در مال طفل و در مال
و خایج مینماید زکوة را علی از مال آنها و بنا بر قول مالک است که از اندامی از
صحابه و بنا بر قول ابی حنبله نیست زکوة در مال طفل و در مال بیکر و
در ذمات این دو طایفه و بنا بر قول ابو یوسف و ابی حنبله است زکوة در
مال اینها و حال لکن خایج نیست زکوة تا اینکه بالغ شود طفل و افاقه حاصل
شود بر او دنیا نه و از این جمله است قول شافعی و احمد که هرگاه شخص مالک
فضا بقیه پس بعد از فضا بعد در اثنای سال بفرشد یا تبدیل نماید
او را اگر چه بقیه جنسون باشد منقطع نیست مده یکسال او و بنا بر قول

اج

ابی حنبله بسبب بیل در طول و نقره منقطع نیست و سال آن در وقت
براسطه مبادله منقطع نیست و بنا بر قول مالک اگر مبادله بجز بقیه
نشد قطع نیست و اگر بقیه بقیه شود و در وقت است و این
و از این جمله است قول ابی حنبله و شافعی که اگر تلف شود بجز فضا یا تلف نماید
او را قبل از تمام سال منقطع نیست و سال آن و بنا بر قول مالک واحد
اگر این شخص بقصد فرار از زکوة تلف نماید فضا را قطع نیست و از آن سال
و عا ج پیشتر اخراج زکوة در وقت ممکن است و در آخر سال و از این جمله است
قول شافعی و فرقه جدید راجح واحد در یکی از دو دعایت او که مال معتق
و کم شده و انکار شده اگر بجا حبس بود نما زکوة میدهد از مده گذشت
که در پدا و بنوده و بنا بر قول ابی حنبله و فرقه صحابیه و شافعی است
فلیوم اینک از سر بگذرد سال و او وقت عمره آن مال و زکوة ندارد و آنچه
گذشته است در دید نمی بوده و این قول یکی از دو دعایت او است و بنا بر
قول مالک بر او است زکوة و احدی که عود نماید از این جمله است قول شافعی
و احمد و ظاهر و آیا اینک درین مستغرق بر تمام فضا یا بعضی آن را مانع از
وجوب زکوة نیست و بنا بر قول ابی حنبله و قول قاسم شافعی مانع است از وجوب
زکوة و از این جمله است قول شافعی اینک زکوة واجب است در عین مال نه در وقت
و بنا بر قول ابی حنبله زکوة نقلی بین دو مال مثل نقلی جنایه بکره انسان
غنیست ملک مالک از جنس آن مال مگر برسانند بمستی و این یکی از دو
دعایت او است و قول ظاهر و بنا بر قول مالک این زکوة بیده نقلی

داد و میباشد جزو ازاله در من با ودا از برای صاحب الجایز است که زکوة را
 از غیران بدهد از آنچه است قول ابو حنیفه و شافعی که با نیز نیست مقدم بینه بر
وقت اخراج زکوة و بنا بر قول احمد مستحب است مفارنه نیت بر وقت اخراج زکوة
 پس اگر مقدم بدارد بزمانی آن نیت جایز است تا اگر طول دهد جایز نیست مثل
 نیت طهاره و نماز و حج و در وقت اخراج حنیفه اینک را بدست و مفارنه
 نیت هر دو زکوة را یا تا آخر آن بقدر واجب از آنچه است قول مالک و شافعی
 که اگر کسی واجب شود بر او زکوة و مقدره داشته باشد بر اخراج آن جایز نیست
 از برای او تا آخر زکوة پس اگر تا آخر اندازد ضمانت است و ساقط غیثی از آن است
 تلف مال و بنا بر قول ابو حنیفه ساقط میشود زکوة بر اسطر تلف مال و دیگر
 مضیی بر او و بنا بر قول احمد مکاد است سبب غیثی ولی شرط وجوب غیثی
 هرگاه تلف شود مال بعد از انعام سال قرار میگیرد در زمه او خواه امکا ادا
 داشته باشد یا نداشته باشد از آنچه است قول امام ثلثه که هرگاه واجب
 شود بر کسی زکوة و بجز بقیل از او آن اخذ میشود از زکوة او و بنا بر قول ابی
 حنیفه ساقط میشود غیثی از آنچه است قول ابو حنیفه و شافعی که اگر کسی قصد
 فرار از زکوة را نمود مثل اینکه هبه نمود از مال خود چیزی را بکسی یا از غنای
 بعد خریداری و قبیل از سال ساقط میشود از زکوة اگر چه بیکر و در معصیت
 نموده و بنا بر قول مالک و احمد ساقط غیثی از زکوة از آنچه است قول امام
 ثلثه که تعجیل در ادای زکوة قبیل از انعام سال جایز است هرگاه بقیل نصدا است
 باشد و بنا بر قول مالک از زکوة قبیل از انعام سال مطلقا جایز نیست مهر

در روز

در وقت غنیمت چنانچه در شرع میفرماید باجب نیست زکوة در مال بنده مکات
 مشرطی و در مال مکاتب مطلقا اگر چیزی آن از او شده باشد بالنسب چنانچه از او
 از او شده واجب است در مال هر قدر خطری کرد در بین سال مرید شد زکوة
 و اگر بعد از انعام سال مرید شود واجب است و در مال مرید مکی واجب است زکوة
 و از وقت اولاد سال منقطع غیثی بلکه با انعام سال واجب است بر او زکوة
 و در صورت وجوب باید در سه مسلم زکوة مریدان از مالش بدهند نیز در مال
 طفل و در زکوة واجب نیست بلکه اگر طلاق و نفقه مال طفل در دست طلاق
 باشد تجارت با و نماید مستحب است زکوة او را بدهد مال دیوانه هم این است
 در هر دو صورت ولی باید زکوة را از مال آنها بدهد استحبابا و هرگاه در بین
 سال مال شود کسی نصدا یا بید و معاوضه نماید با آن نصدا و نفقه تذلل
 میشود سال او خواه معاوضه بجنس و باشد یا بجزی چنانچه هرگاه در بین سال
 بعضی نصدا یا انعام آن تلف شود یا تلف نماید منقطع شده است سال او و اگر بعد
 انعام سال باشد هرگاه نفرط نموده باشد ضمانت است اگر نفرط نکرده باشد
 ضمانت ندارد و نیز میفرماید در مال غنیمت یکم شده و انکار شده بعد از غنیمت
 زکوة آن مئه را کرده و دست او بنوده واجب نیست اگر کند افضا و بسنقر
 بکل نر که یا بعضی آن مانع وجوب زکوة غیثی و نیز میفرماید زکوة واجب است
 در عین مال نه در زمه پس اگر ممکن باشد و ساقط زکوة را بمغنی و نرسا
 نفرط نموده است اگر تلف شود ضمانت است ساقط غیثی از او بطلب
 مال و شرط است نیت در ادای زکوة که معاذ با وای آن باشد هرگاه زکوة

بر مال کسی واجب شد قوت شد بود رتبه اول لازم است از آنکه بدهند اگر
 شخصی بقصد فراد از ذکوة مال خود را هیه نماید یا بفرودند بعد بجز قبل از آن
 سال سابقه میشود از آن ذکوة لکن داخل جیل است این عمل خوب نیست
 میفرماید بچهل دروای ذکوة قبل از وقت عجب جایز نیست و عجبی از ذکوة
 نیست **باب ذکوة الخیر** در بیان ذکوة حیوانی و جمیع مسائلی که اخلا شده است
 در او قول ابوحنیفه و شافعی است که هرگاه برده باشد و نزد کسی بیخ نفر از
 شتر پس خارج نماید یکی از آن را بر او ذکوة بخیر است و او بنا بر قول مالک
 و احمد بخیر نیست هرگاه برسد شتر کسی بر بیست و پنج و بنوده باشد مال
 او بیست خاص یا این مبلغ پس گفته است مال لازم است او را و او بیست
 و بنا بر قول شافعی و احمد بخیر است باین خرید یکی از این دو در او و عوفی
 گفته است ابوحنیفه کفتم میشود او را بیست خاص یا قیمت آن و او بخیر است
 قول ابوحنیفه و مالک که هرگاه در فقر مالک شتر بدین نصدا و مخلوط نماید
 او را واجب نیست و ذکوة بر هیچ یک از آن دو نفر و بنا بر قول شافعی بر هر دو
 ذکوة لازم است مثل اینکه چهل گو سفند در بین آن دو نفر باشد واجب است
 ذکوة در آنها **مصرح گوید** در مذبح محقق علی از همه جنایات در شرایع میفرماید
 نصدا اول شتر بیخ است و در بیخ نفر شتر واجب است و اگر یک اسو گو سفند
 ماده که اقل سن او هشت ماهه باشد و او شتر و در شتر نو سینه است
 و هرگاه شتر شخص برسد بر بیست و پنج شتر یا از بیخ گو سفند ذکوة او است
 و اگر بیست و شتر بشود واجب است و اگر بکفر بیست خاص که عبادت او شتر است

که یکسال از آن نام کرده باشد و داخل سال دوم شده باشد بیست خاص گفته اند
 از این جهت است که مادر او در این وقت حامل است هرگاه بیست خاص بداند
 باشد جایز است و عوفی و ابن ابی عمیر فرمودند که عبادت او شتر و سال تمام
 کرده یا بیست است که مادر او شتر صاحب شتر است هرگاه هیچ یک نداشته باشد
 عوفی است و سخن بدهد بعد از ذکوة و قیمت این را هم اگر بدهد بخیر است
 و علامه حلی در تذکرة فرموده است هرگاه بیست مالک بکفتم باشد مثل اسکندر
 بیست ماسو گو سفند باشد یا شتر و غلغلی نماید ذکوة آن بر آنها واجب نیست
 چیزی شرط و چیزی نیست که مالک نصدا بکفر باشد **باب ذکوة النبیان** در بیان ذکوة
 نبیانا است پس بیست ماسو یا که اخلا شده است در او قول ابوحنیفه است که در
 اختیار زمین میرد یا از نما و ذروع ده یا جای بیست ذکوة بدهند اعم از آن
 آیا یا سما بخیر و یا بیست شایب بدهند مگر همینم و گیاه و فی و بنا بر قول مالک
 و شافعی ذکوة واجب است در کل آنچه زکده داشته و در خبره میکنند مثل گندم و جوی
 از آن و خرما و انگور و بنا بر قول احمد در آنچه کل میکنند و خبره سینا است
 از غره و ذراع حقی و با دام و حیوان ذکوة و سابقا است غنایه خلا در نزد مالک
 و شافعی و احمد بیست است در نزد احمد واجب است ذکوة در کبوتر و یا دام و بیست است
 کتا و گنای و گرا و یا خرده در ذکوة و سابقا مالک در اینها ذکوة واجب نیست
 و فائده خلا ائمه ثلثه با قول ابوحنیفه نیست که واجب است در نزد او ذکوة از
 کل چیزها و در نزد آن سه نفر واجب نیست ذکوة در سینه ها و انا بچهل است
 قول ابوحنیفه و مالک و احمد و در اینها و یکی از دو قول شافعی که واجب است

زکوة در زمین و بنا بر قول احمد در اشهر و در وایا و شافعی در ارجح قول
 او مالک در وایا بیکران واجب نیست و زمین و از آنچه است قول ابی
 حنیفه و احمد که در زکوة غسل واجب است بنا بر قول مالک و شافعی در
 جدید و ارجح در غسل زکوة نیست پس اختلاف نموده اند ابو حنیفه و احمد با ابن
 حنیفه گفته است اگر این غسل در زمین خراج عمل املاک است عشر در آن
 و احمد گفته است در است عشر مطلقا و نصا زکوة در نوزاد احمد سیصد
 شصت طلب بغداد عا ست در نوزاد ابو حنیفه در قلیل و کثیر عسلده بیست
 و از آنچه است قول شافعی که واجب نیست زکوة مکرر و نصا از هر جنبه
 جنبه واجب نیست ضم نمیکنند و بنا بر قول مالک کتدم و جوار در اكمال نصا
 با هم ضم میکنند ضم میکنند بعضی قطنیه و با بعضی بکر و اختلاف را در رد
 از احمد در این مطلب با از آنچه است قول احمد ثلثه که ستم است شایسته
 بر مالک آن وقت ظهور و صلاحیت عمر بجهت اسان عمل او و فقرا و از جهت
 زمه خود و بنا بر قول ابو حنیفه صحیح نیست و از آنچه است قول مالک
 و شافعی در و ارجح از مذ هبله که واجب است عشر در زمین خراج با شراج
 اینکه خراج در عین زمین است و عشر در ذراعان و بنا بر قول ابو حنیفه
 نیست عشر در زمین صاحب شراج و جمع نیست عشر خراج بویستخص پس اگر زکوة
 مال یک نفر باشد و زمین مال دیگری واجب است عشر بر مالک ذراعان در
 شافعی مالک و احمد و ابویوسف و محمد و بنا بر قول ابو حنیفه عشر بر صاحب
 زمین است و از آنچه است قول احمد که اگر مالک زمین اجاره دهد و را پس

عمر

عشر ذراعان بر ذراع است و بنا بر قول ابو حنیفه بر صاحب زمین است عشر
 و از آنچه است قول شافعی با احمد که اگر برده باشد برای مسلم زمین که خراج
 بر او بنا شد پس بفرستد او را بشخصی نمی بسو نیست بر او خراج و عشر هم
 در ذرع او نیست و بنا بر قول ابو حنیفه واجب است بر او و عشر و بنا بر قول
 محمد بن حسن یک عشر بر او واجب است بنا بر قول مالک بیع او جا نیز نیست
 کوی دو مذهب تحقق علیه از حدیثی بخیر و شرایع میفرماید واجب نیست زکوة
 در آنچه از زمین میوید مگر در کتدم و جوار و حرمها و حرم بزود و این ملکها
 عشر واجب است اگر با بسماقی یا اینهمه چشمه برود بنده اگر بیستاب
 بدهند مثل کاه و جاه و غیره نصف عشر است زکوة آن و با بلیه حدیثی است
 و نصا در اینها در هزار و هفتصد رطل عراق است و در سایر چیزها
 مستحب است در زمین و غسل زکوة واجب نیست در زکوة شرط است
 که هر جنبه از زکوة بحد نصا برسد پس ضم در جنبه با هم جایز نیست در
 نصا و زکوة در زمین خراج واجب است لکن بعد از وضع خراج زکوة
 او احسا با بیکره و در زمین اجاره داده شده زکوة آن بر مستاجر
 ذراع کننده است نه بر مالک و عدل مدحی در تذکره میفرماید شایسته
 جایز است بر مالک بعد از ظهور و صلاحیت آن و میفرماید مکرره است بیع
 عمر بر مسلم زمین و اید عهده که بفرستد بیع آن جایز است با بلیه حدیثی
 در آن زمین دو عشر بدهد بطریق حرم عمر با زکوة الذهب لفقیر در
 بیای زکوة طلا و نقره است پس از جمله مسایلی که اختلاف شده است و او قول

آنکه قلند است بر اینکه واجب میشود زکوة در آنچه زیاد بشود بر نصاب
 محسنا آن و بنا بر قول ابوحنيفة زکوة نیست در آنچه زیاد شود بود و نیست هم
 از نقره یا پست مشقال از طلا تا اینکه برسد آن زیاد و بچهل درم و چهار
 دینار و بیست و شش درم چهل درم که زیاد شود یک درم زکوة و در چهار دینار
 بود و قیرا و از آنچه است قول ابوحنيفة در مال خدا محمد در یکی از دو دینار
 او که طلا را در تکمیل نصاب نقره میثرا نقره و بنا بر قول آنکه کسی قائل است
 بعدم جواز قسم یا قول این سه نفر مخالف است و از آنچه است قول ابوحنيفة
 و احمد که هرگاه شخصی طلبی از کسی داشته باشد آن مدیون هم مقرب باشد
 از ادای بدهی نداشتند باشد واجب نیست بر صاحب طلب زکوة تا مگر بعد
 قبض آن و بنا بر قول شافعی در فتوی جدید که لزوم است زکوة او را هر سال مید
 اگر چه قبض نکند او را و بنا بر قول مالک نیست زکوة بر صاحب الد و آنچه در فتوی
 اگر چه نزد مدتی چند سال بماند تا اینکه قبض نکند او را پس زکوة یکسال او را مید
 اگر چه بین قرضها تمویج باشد گفتند جماعتی که نیست زکوة در دینار تا آنکه
 قبض نمایند او را پس بعد از قبض و گذشتن یکسال بر او زکوة آن را میدهند
 از جمله جماعت قائلین باین قول عالیه و مکروه و این را ابوحنيفة و شافعی
 در فتوی قدیم و از آنچه است قول ابوحنيفة و مالک شافعی و احمد و ظاهر در
 دینار تا مکروه است از برای آنست که بجز صدقه خود را و هرگاه صد
 بیع آن صحیح است و بنا بر قول صاحب احمد بیع آن باطل است و از آنچه است
 قول آنکه قلند که هرگاه بوده باشد از برای صاحبی که در یکی از مسخین

جایز

جایز نیست حسنا نمون او را در عوض زکوة بلکه بیدردینی که بر او داد زکوة
 با و بعد بعد از مدتی با و در نمایند از عوض خود نیز ثانی و بنا بر قول مالک
 جایز است ثننا صر زکوة در عوض خود و از آنچه است شافعی و احمد و اصح قول
 اینکه واجب نیست زکوة در زینت صحاح که از طلا و نقره باشد اگر بوده باشد
 آنچه پیشتر در عماریه میدهند و بنا بر قول شافعی در فتوی دیگر اینکه واجب است
 در زکوة زکوة و از آنچه است قول شافعی و مالک در اشهر و در وایتا و اگر آری
 باشد از برای هر زیدی که آماده کرده باشد برای اجاره و از زینت زکوة در
 او نیست و بنا بر قول اصحاب مالک زکوة در او هست عبا بن قیس قائل شده است
 زهری که از آنکه شافعیه است بنا بر قول او جایز نیست عبا بن قیس و از آنچه
 اجاره و از آنچه است قول آنکه که جایز نیست شافعی و روکنون پس سقف
 خانه بطلا و نقره و بنا بر قول بعضی اصحاب ابوحنيفة جایز است چنانچه داخل
 شافعی در خانه محمد بن الحسن و در سقف خانه او را که باطل است و غیره مالی
 مطلق کرده بود **شرح کوه** در مذهب مخفون چنانچه در شرع مبره مالک
 واجب نیست در طلا نقره تا وقتیکه برسد بعد نصاب و بعد نصاب طلا
 دینار است در نقره و ویست درم بعد از در سید طلا باین حدقه قیرا
 طلا زکوة افاشته یک درم و زیادتر از این مقدار در طلا زکوة نیست تا چهار
 دینار زیاد بر او شود پس در این چهار دینار و در قیرا طلا زکوة بدهند هر
 چهار چهار زیاد شود در هر چهار دینار و قیرا است یک درم بین اینها زکوة
 زیاد نیست مثل اینکه زکوة بیست و دینار و بیست شده و بیست شده مثل

هم است به بیست و چهار که رسیده و غیر اطاق زیاد میشود و هم چنین است ذکوة
 در نفره که باید برسد بیست و هم بشود و هم ذکوة او است و هر چه بود است
 دو هم زیاد شود ذکوة بر او نیست تا برسد بچهل و هم پس بگوید هم ذکوة او را بگوید
 مقصود اینست که در زیاد ذکوة نیست تا با این مقدار برسد بشرط است در
 تکمیل نقصان ملک مثلا اینکه خود بعد از آن برسد نه یا نفره او را ختم نمایند و در
 نفره چنین است نیز هرگاه کسی طبعی ششمن مفرغ داشته باشد که معنی
 از او ای او هم نکند ذکوة بر او نیست یعنی بعد از قبضان ذکوة مذکور نزد مدیون
 بوده بر صاحب حال لازم نیست مگر میفرماید مالک ششمن صدقه و اگر بستی بود
 که از او در بعضی از مستحقین بجز مکره است و خطی و اگر بر غیر می باشد
 باشد جایز است تقاضای حق و استحقاق ذکوة را نیز میفرماید و
 ساختن شده از طلا و نفره چه مباح الاستعمال آن وجه غیر آن ذکوة مطلقا
 نیست خواه برای زینت و بجزل باشد خواه برای عیال و عاوه داد باشد
 و مطلقا نمی تواند مفعول غیره استغناء ندانید است **باب ذکوة التجاره**
 و در بیان ذکوة تجاره است پس از جمله مساوی که اختلاف است در او قول ائمه
 که هرگاه بجز بند و اجعه تجاره واجلی است بر مالک آن ظهره او و ذکوة تجاره
 وقت تمام سال از او و این بدهد بنا بر قول ائمه حنفیه ذکوة ظهره است
 از او و از آنچه است قول ائمه حنفیه و احمدی و شافعی که مناع تجاره و هرگاه
 امیدوار نیست در او باشد مثلا و کشیده میشود بر او از جمله رواج
 یا از پس قیمت میکند هر سال او را و ذکوة میدهد بر قیمت آن سال از

و بنا بر

و بنا بر قول مالک همد ساله نفی نمی کند ذکوة غنیه ها را اگر چه سالها
 بماند تا اینکه بفرود شد او را بطلک یا نفره پس ذکوة بدهد چه یکسال آن مکر
 اینکه بماند سال آن بجز آن که خرید یا فرزند پس قرار میدهد از برای خود
 یکماه از سال را پس نفی می کند در آن ماه آن بجز او که نوزاد است ذکوة او
 بدهد یا نقد یا کرده یا شد از برای او و از آنچه است قول ائمه حنفیه
 و شافعی و یکی از قول او که هرگاه بجز کسی شاعی را برای عیال و بکثیر از نقصان
 ذکوة با یاد عیال نماید نقصان او را و در طرف سال و بنا بر قول شافعی مالک
 اعتبار کرده میشود کمال نقصان او و از آنچه است قول مالک و احمدی که ذکوة تجاره
 تعلق بر قیمت میکند و بنا بر قول شافعی و یکی از قول او اینکه ذکوة تجاره تعلق
 بمال او در مثل تعلق بشود در هر حال مثل تعلق و من و در قول ائمه حنفیه و شافعی
منبر که می در مذهب حنفی چنانچه در شرایع میفرماید در مال التجاره ذکوة
 واجب نیست مطلقا خواه بنده باشد خواه مناع و بده ذکوة ظهره
 بر مولد بشرط آنکه است و خطی است و نقصان که مرچوبه باشد در تمام سال
 و در ذکوة زمال التجاره است و هر چه ذکوة از آن کشند و رسیده بکس باشد و شایسته
 پس اگر ناقص شود از نقصان در بیست سال اگر چه بیک روز باشد سنجید ساقط
 میشود و چنانچه با او مساوی کرد این باب علمای او بعد از اهل سنت اختلاف اند
 در او و فرغ و وجوب ذکوة بدهد نفع خوان در مذهب مالک با سنجید با بدهد
 از این جهت ذکر نشده و نیز میفرماید ذکوة تجاره تعلق بر قیمت مناع دارد
 بعین آن **باب ذکوة العتق** و در بیان ذکوة عتق است پس از جمله مساوی که
 شده است در او قول مالک و شافعی است در مشهوره از آنست که در ذکوة

ذکوة

دو معنی از ذکوة و بیع ده یک است بنا بر قول ابی حنیفه و احمد در واجب و با
بیع یک است بنا بر آنچه است قول ما لاند شافعی که ذکوة معنی اختصاصا بطلاقه
دادن است که از معنی عینا این دو چیز بیرون آید و در نماز چهار واجب نیست و در این
دینا بر قول ابی حنیفه ذکوة معنی حق تعالی داد و بهر چه از زمین بیرون آید و در نماز
چیزهایی که منطبع شود یا نشو مثل جلد و حصان نه مثل فیروزج و امثال آن
دینا بر قول احمد ذکوة تعالی میگردد معنی منطبع و غیر منطبع مثل سنگ مس
مترجم گوید در مذمت تحقق چنانچه در شرایع میفرماید و معانی مطلقا ذکوة
نیست خواه طلا و نقره باشد یا غیر آن چه منطبع و چه غیر آن و در معاد خمس
واجب میشود و معنی فایز خمس بر سبب آن است مساوی علیا اما میده نیز منتهی
فانرا شده اند **باب ذکوة الفطر** و بنا بر حکم ذکوة فطر است پس از جمله سبب
که اختلا شده است و او قول ما لاند شافعی و جمیع راست که ذکوة فطره
فرض است بنا بر قول ابی حنیفه واجب است و فرض نیست چو در فرض و در
مگر که واجب است بنا بر آنچه است قول ما لاند شافعی و احمد بنک واجب است بر
فرض که در بنده مشرک باشند ذکوة فطره آن بنده را میدهند و در و ابی
اینست که هر یک از دو مشرک از عین حصه ذکوة خود یکساع کامل بدهد بنا
بر قول ابی حنیفه ذکوة فطره بنده مشرک واجب نیست بر هر دو مشرک و از
قول ابی حنیفه که لازم است بخوا تا ذکوة فطره بنده کافر خود را و بنا بر قول
احمد ثلث ذکوة فطره واجب نیست بر او تا مگر از بنده مسلم او را آنچه است
قول ما لاند که واجب است بر هر ذکوة فطره فلاحه مثل جوی یقفلان

و بنا بر

و بنا بر قول ابی حنیفه فطره زن واجب نیست بر شوهرها و آنچه است قول ابی
حنیفه که هرگاه بعضی از بنده از او بعضی دیگر از او نباشد واجب نیست
فطره بر خود شوهر نه بر مالک نصفه دیگر بنا بر قول شافعی و احمد لازم
میشود آن بنده را نصف فطره بجهت از ادای او بنا بر قول مالک در یکی از دو
روایت او بنیکه بر او نصف فطره او لازم است بر بنده دیگر فطره لازم
نیست بنا بر قول ابی حنیفه و واجب بر هر یک از او بنده یکساع است و از
آنچه است قول ما لاند شافعی که معتبر نیست در وجوب فطره که شخص فطر
دهنده مالک یکصفا از نقره کرد و نیست و در هم باشد بلکه گفته اند هر کس
که زیاد یا با ذکوة یکشاید و در عید خود شود واجب بدهد آنچه است که بنده
ذکوة فطره باشد واجب میشود بر او که فطره بدهد بنا بر قول ابی حنیفه ذکوة
فطره واجب نمیشود مگر بر آنکس که مالک باشد فضا یا زیاد از خانه بنده
و اسبب سبب او آنچه است قطعا ابی حنیفه که واجب میشود فطره بسبب طایع
صیحه و ز اول ماه سنو و بنا بر قول احمد و ابی حنیفه از قول آن دو امام و دیگر
ذکوة فطره واجب میشود بفرقی افتاد است عید و آنچه است انفا اعم بر آنکه
جان نیست تا آخر فطره از روز عید و بنا بر قول ابی حنیفه و ابی حنیفه و ابی حنیفه
تا آخر آن از روز عید و گفته است احمد سید و ام کر با سبب عید و آنچه است
و از آنچه است قول ما لاند که با بر است و او ذکوة فطره از بیع قسم که
کندم و جود خود ما و موین و از آنکه داخل قوت با سبب این از و بنا بر قول
ابی حنیفه جان نیست تا او گفتن بفرستد و فطره و چیزی است و آنچه است

وگفتند است شافع هر چه واجب است و اعشار بر ای ذکوة مال پس صلوات بر او
 از برای اعشار ذکوة فطره از او مثل زوز و ذره و دخان و امثال اینها و آنچه
 قول مالک است شافع که با نوبت است او و قاعدت در ذکوة فطره و بنا بر قول ابن حنیفه
 باین است فطره و از این دو و بعد از این قول تأمل شده است تا علی که از آن
 شافع است و با نوبت است است بر حنیفه و از قیامت داد و فطره و از آنچه
 قول مالک است که افضل در ذکوة فطره و از آنجا است که از کتوم بهتر باشد
 تراست و بعد از شافع کتوم افضل است و بنا بر قول ابن حنیفه هر کدام از اینها که
 قیامت از یاد تراست و افضل است بنا بر آنچه است قول آنکه ثلثه که واجب است
 فطره و از اینک صاع حصه و سلی صاع و لیلیه از هر جنسی تا جنایکانه
 سایر و بنا بر قول ابن حنیفه چیزی است تا نصف صاع از کتوم در فطره و از آنچه
 قول شافع و بعد از آنکه معنی ذکوة فطره میباشد سبب است طایفه پانچ
 معنی ذکوة مالیه باینها بود و بنا بر قول اصغر بن جابر است هر قسبی است
 فطره و ساکنین بشرط آنکه صاحب فطره خود بدهد پس اگر فطره را نزد امام ببیند
 لازم است بر او امام که بجهت احتیاط برساند بجهت زیاد بود فطره در نزد امام پس
 تنگ نیست از برای او و سائینک بجهت احتیاط تا نماند و بنا بر قول مالک و حنیفه و اول
 جابری است هر فطره پس قیصر واحد جابری است تا ذکوة فطره جامع بیک سکنی و احتیاط
 نوره است باینکه این مندر و او بر سستی شریف **نعم** که در مدینه است حق چنانچه
 در شرایع میفرماید ذکوة فطره واجب است بشرط آن ذکوة بیده که مشمول
 باشد بر این دو مولد هرگاه نفقه او را هر دو بدهند بر هر دو لازم است فطره آن

و اگر یکجا زد و مشربک نفقه او را بدهد بر آنکه نفقه میدهد او فطره و
 ذکوة بیده کافر بر مولای مسلم واجب است که نفقه خود و مولد باشد و ذکوة
 نیز بر ذبح واجب است ذکوة بیده که بعضی آن از او و بعضی آن غیر از او باشد
 آنچه از او شده است از او بخورد مثل از او است بالنسبه و از فطره و ما
 بقی بر او است انهم بالتسبیر و شرط در وجوب فطره مالک است تصان فطره
 بلکه شرط آن مالک بود قوت است لایانته است بالفعل یا بالقوه و اولی
 وجوب با حراج فطره و یک ماه شوال است تا وقت غایب عید و اگر در این
 مده تا حین انذار و اخراج فطره واجب نیست و دیگر بعد از این سلفه پیش
 از شخص کرا نیکد و وقت خود خارج نموده باشد و بجهت حاضر نبودن مستحق
 تا حین او آن را نماید عیب ندارد و جابری است حراج فطره از آنچه قوت آن
 بلد فطره در شده باشد از قبیل کتوم و جوی و غیره و موثر و بروج و کشتی
 و از غیرها افضل از هر است و در آن قیامت آنها نیز جابری است و در او را تا
 نیز جابری است و جابری در ذکوة فطره هر نفری یک صاع است که عباده از نه در
 عراق باشد و معنی ذکوة فطره معنی ذکوة مال است که هشت صاع بود
 و جابری است نفسیم فطره یک نفر بجهت احتیاط یا اختصار بیک صاع بدهد این
 جابری است فطره یک نفر یا بیک نفر و زیاده مینماید و در فطره جمعی از این بیک
 نفر جابری است که چه بیک نفر غنی شود **باب قسم الصدقات** در پیا تقسیم
 صدقات است پس از جمله مسائلی که در این باب اختلاف و دانسته است قول آنکه
 ثلثه که گفته اند جابری است صدقات را بیک صاع یا هشت کانه که

دوران بیافزوده و بنا بر قول شافعی بگذراند و نسبت صدقه هشت منق
 اگر تقسیم کننده امام باشد و عامل زکوة هم حاضر باشد اگر حاضر نباشد بر
 صدقه قسمت میشود پس اگر بعضی از اصحاب موجود نباشند باقی که موجود
 قسمت میشود و هم چنین اگر صاحب نظر خود شوق تقسیم نماید یا بجهت
 اگر متصرف باشد اهل استخفاف در بلوغ و طریقه که هست بجهت رسیدن واجب است
 و او بسبب نفر از هر جنسی یا اگر هیچ یکی از اصحاب در بلوغ نباشد واجب است
 نقل زکوة ببلوغ دیگر یا اگر بعضی از اصحاب نباشند قسمت آنها در بریاتی که جانشین
 میشود و از آنجمله است قول ابن جنین که حکم مؤلف و قلمو هم نسخ شده آورد یکی
 از دو روایت از احمد و مشهور از زهدی است که باقی نیستند بجز
 صحیح بخاری و نیز از مسلمین از ایشان روایت دیگر است که اگر محتاج شود
 در بلوغ و غیره از بنا شده از اصحاب اهل آن بلوغ حکم میکنند امام از برای
 ایشان بجهت وجود علم حکم در صورت احتیاج و بنا بر قول شافعی در ظاهر اول آنکه
 سهم مؤلف را بعد از حضور و سلو باید بدهند و سهم ایشان غیر منسوخ است
 و روایت دیگر از احمد این قسم است و از آنجمله است قول مالک شافعی آنکه
 آنچه را که عامل اخذ میکند از صدقات از عرض زکوة استند از بیای عمل و بنا
 قول غیر این در نفر از بیای عمل است آنکه بیاورید و میدهند و از آنجمله است
 قول ائمه ثلاثه که جایز نیست آنکه بوجه باشد عامل صدقات مستدینه در
 انفرجه و نیز در قول احمد جایز است و از آنجمله است قول ائمه که رعایت
 عین مبنی است پس جایز نیست دفع سهمی از صدقات بسوی ایشان و باین زکوة

بخزند

بخزند بنده کامله را پس از او نماید و عاقبت از احمد هم نیز این نظر است و از آنجمله
 قول ائمه که مراد بقلع خلاف ندادن و به دفع سپیل الله و بن السبیل است
 گامیبا شدند بنا بر قول در ظاهر و روایات و اینکه از جمله سپیل الله است
 و از آنجمله است قول ائمه ثلاثه که هر چه زکوة غیشقی از برای خادم یا غنی
 از مال زکوة و بنا بر قول شافعی غنی غیشقی از برای او یا غنی و از آنجمله است قول
 ابن جنین که مالک که بوزن سپیل داده گذار است نه انشاء سفر بکنند و این
 فائز شده اصحاب و ظاهر و روایت بنا بر قول شافعی هر دو اینها داخل
 این سپیل است خواه راه گذر باشد یا انشاء کنند سفر باشد و از آنجمله است
 قول ابن جنین که حامله که بوزن سپیل از برای شخصی دیگر هم زکوة خود را عطا نماید
 بیک نفر اگر بنا بر نکند او را بسوی غنی یا از بنده کی او را یا زادی برساند
 بر نقل شافعی اقل آنچه عطا میشود از هر جنسی بسبب نفر است و از آنجمله است
 نقل مالک شافعی در ظاهر و نقل او و احمد در ظاهر و روایات و که جایز است
 نقل زکوة ببلوغ دیگر است و آنرا نموده است مالک که هرگاه واقع شود با اهل
 بلد حاجتی پس نقل میکنند امام بسوی ایشان پس سپیل نظر واجب است و بشرط غنی
 احمد در تحریر نقل آنکه عیوه باشد و بلوغی که قصر میشود و او نماز
 یا بنویسد مستحقین و در بلوغی که نقل کرده میشود از او گفته است ابن جنین
 مکره است نقل زکوة مکرر آنکه نقل نمایند او را بسوی غیر آنکه محتاج باشد
 با طائفه که ایشان حاجتشان پیشتر باشد از اهل بلد پس در اینصورت
 مکره نیست و از آنجمله است قول ائمه اربعه و غیر هم آنکه جایز نیست

و از

ذکره یکا فرمایند و آنستند است نه از این روایت شریکه واده ذکره و ایا اهل
 زمه و اب حنیفه بخوبی بخورده است دفع ذکره و کفا و ابوی فی صیغ و ابا حنیفه است
 قولا اب حنیفه که غنی اینچنانی که جایز نیست دفع ذکره و ابوی و آنکسی است که مالک
 باشد نصیب و از هر نوع مالی که باشد و بنا بر قول اب حنیفه دو مشهور است که
 آنکسی است که مالک جمل دروم باشد پس گفته است غنی علیه السلام که ندیده ام آنکه
 گفته باشد مالک جمل دروم و اخلا غنی و ایا بلکه گفته است میتوان ذکره قطع و ا
 عطا غنی با آنکه مالک جمل دروم باشد و گفته است از برای مالک جایز است که غنی
 نماید از صدقه اگر چه غنی باشد و در مدعیان غنی اعتبار همیشه بکفایت
 پس از برای شخصی جایز است آنکه اخذ نماید با عدم کفایت اگر چه مالک جمل دروم
 با زیاده باشد و ندیست از برای شخصی آنکه اخذ نماید ذکره را در صورتی که
 کفایت برای او اگر چه بکلی از جمل دروم باشد چنانچه مقرر است در کتب معتبره
 شافعی و گفته است احمد غنی آنکس که مالک بخیاه دروم باشد یا مالک با
 قیمن او را از طلا و در روایت دیگر از او آنکه غنی آنکسی است که مالک جمل دروم
 داشته باشد که او را کفایت نماید از قبیل تجاره یا اجرة عفا و یا سنا یا غیر
 اینها و از اینجمله است اعتبار حق مساویه که اگر چیزی بقدر کفایت از سئوالات
 داشته باشد غنی محسوب است و میگویند در جمل دروم که غنی مالک بود بخیاه دروم
 در کسی است که او را با زیاده از سئوالات از اینجمله است قولا اب حنیفه و مالک
 که جایز است دفع ذکره بسوی کسی که فاد و باشد بر کسی بجهت خود و غنی و بنا
 بر قول شافعی واحد جایز نیست هائذ ذکره بجهت خود شخصی و از اینجمله است قولا اب حنیفه

و احمد

و احمد در یکا از روایت او که هر گاه دفع کند کسی ذکره خود را بر کسی دیگر
 شکر که غنی بوده بخیر است این ذکره او را و بنا بر قول مالک و شافعی در اظهار از روایت
 او آنکه بخیر نیست او را و قولا احمد در روایت دیگر این طوری است که از اینجمله است
 انفا ائمه برای آنکه جایز نیست از برای پسر دفع ذکره به پسر یا مادر او اگر چه بالا
 دروند و با غیر از او متولد شود اگر چه متولد نمایند و مالک جایز است دفع ذکره
 بسوی پسر و جد و اولاد و خوارج و در نزد مالک این اشخاص واجب الحقیقتند
 و از اینجمله است قولا ائمه ثلثه و در یکا از روایت احمد که جایز نیست از اینجمله است
 قولا ائمه ثلثه که جایز نیست از برای مرد دفع ذکره به بنده خود و بنا بر قول ابی
 حنیفه جایز است هائذ ذکره به بنده خود و غیره اگر بوده باشد آن انا فقیر
 و از اینجمله است قولا اب حنیفه و احمد در روایت دیگر جایز نیست از برای
 زن غنی دفع ذکره بزوجه خود اگر استعنا ندیده بآن دو نصفه آن زن ذکره
 در غیر نصفه زن و نفعی کند او را مثلا و لا نصیب خود از غیر این زن و امثال این
 پس جایز است هائذ اینجمله است قولا مالک و احمد در اظهار از روایت او که جایز نیست
 دفع ذکره بسوی بنی عبد المطلب و قولا اب حنیفه جایز است دفع ذکره
 محض چنانچه در شرائع معتبره آمده جایز است هائذ ذکره بیک صنف از هشت
 صنف مستحقین ذکره ولی تقسیم بهمها آنها نیز جایز است و جایز است هائذ
 ذکره جمیع بیک نفر از بیک صنف از اصناف ثلثه بیک دفعه اگر چه غنی شود و نقل
 ذکره از بلد خود ببلد دیگر جایز نیست مگر در صورتی که ببلد دیگر از هشت
 صنف حکم مؤلفه تاو بهم که جماعتی از کفارند بواسطه هائذ ذکره بیک باسلا

و جهاد نمایند و عهد حقیقی و رسولی و ائمه اطهار و ثواب است بعد از عید ایام
 عصر حکمی در زکوة برای این طائفه نیست و میفرمایند یکی از احکام غایب عاملین زکوة
 میباشد که آنچه را می دهند از زکوة است و چند شرطی برای عامل است یکی
 اینکه مسلم باشد شخصی که از عامل قرار می دهند بیکر سید نباشد یعنی
 نسبت نباشد و میفرمایند یکی از احکام اهل استخفا زکوة کرده و یا به و یا تو قاف کرده است
 اینست که بنده و یا بجزند و یا زکوة و یا زاد نمایند این در وقتی که نوازست و در
 بلد غیر مسکون نباشد و یا همراهِ آن سفر سبیل الله حجاج و استیج هم بنا بر او
 داخل است و این سفر را از این سبیل شخصی منعط از بلد وطن است اگر چه در سبیل
 خود غنی باشد و محقق علیه التجره تفصیل ندارد و همچنین از وقتی که او در این سبیل
 سافر است و خلافاست و اینکه منتهی سفر داخل حکم این سبیل هست یا نیست
 از غایبین شخصی حق واریست که ملاحظان زیاد از غایبین باشد پس معلوم
 که غنی باعث منع زکوة از غایب نیست و ایضا جایز نیست داد زکوة بیکافر و میفرمایند
 شخصی که جایز نیست داد زکوة با کسی است که زکوة فطره بر او واجب است و این
 شخصی است که قوت سالانه خود و عیال خود را داشته باشد با فعل یا بالقوه و قسری
 که داد زکوة با او واجب است و در غیر اینست و در غایبین سبیل و ذی استخفا تفاوت میکنند
 و شرط فطره و همسایه با فقرا و دیگر تفاوت ندارد و همینکه شخصی مؤمنند بیکس از خود
 عیال او بچسبند شوننداشت مستحق زکوة و اعانه است چه همسایه باشد چه غیر
 پس نباید بر او جایز نیست داد زکوة بکسی که قادر بر صنعتش و کسبش باشد اگر چه
 مریض و چیزی نداشته باشد و میفرمایند که بعد از داد زکوة معلوم شود که

کونده

کونده آن مستحق نبوده اگر قوت داشته باشد پس بکس و بعبثی برسانند و اگر
 ممکن نشود از او ساقط است و بود که کونده وین او میماند و ایضا میفرمایند
 جایز نیست داد زکوة بواجب التعمیر مثل بده و مادر و اگر چه باک و دوند و با او اگر
 چه منزل نمایند و ببنده داد زکوة چون واجبه التعمیر است جایز نیست داد
 غنیه زکوة او بر شوهر شو لازم است که بدهد پس بوزن که واجبه التعمیر
 باشد زکوة لازم نیست حاصل نماید بکم بشهر خود مینواید زکوة بدهد یا نه
 و ایضا مینماید داد زکوة عامی با واد و عبد المطلبها شی جایز نیست داد
 هاشم زکوة هر یک از آنها را بکس و یا عیب نلاد و بی زکوة سید بسید رسد
کتاب التصاب در بیان مسأله روزه است پس از جمله مسأله که احکام است
 در او قول احمد و شافعی است و راجح در وقت او که زن حامله و صاحب شیر اگر
 مقام ضروری بر طفل انظار نمایند لازم نیست انظار قضاء و زکوة و کفاره داد
 از هر روز بیکدیگر و بنا بر قول ابوحنیفه کفاره بر این دو زن نیست و بنا بر قول
 ابن عیاض واجب است کفاره بر او را بداد قضاء و از آنچه است قبل آنند بلکه
 گاه کسی صیغ نماید در حال تنگداری و زکوة با او پس فرمایند جایز نیست داد انظار
 نمود و بنا بر قول احمد جایز است از برای او انظار و احتیاط نمودن از این جهت
 و از آنچه است قول ابوحنیفه و احمد اینکه مسافر وقتی که مراجعت نماید روزی
 یا اینکه مریضی در خانه او باشد یا طفل بالغ شی یا کافر مسلم شی یا زن
 حائض یا کس شود در بین روز لازم است ایضا انظار مسکن بقیه و زکوة
 بر وقت مالک و شافعی و راجح اینکه مستحب است مسکن بر او این استخفا و از آنچه است

قول آمده ثلثه که در بزم کلاه مسلماً شود واجب است بر او وضو آنچه فرموده شده یا
 او را از روزه حاله و روزه او و بنا بر قول ابوحنیفه واجب نیست و از آنچه است
 آمده ثلثه که در جمیع است و روزه طفل و بقیه ابوحنیفه صحیح نیست و از آنچه است قول
 ابوحنیفه و شافعی که چنین وقت که فائده شود واجب نیست بر او وضو آنچه
 فرموده شده است و بنا بر قول مالک واجب است در یکی از دو روایت از احمد
 نیز و چون است و از آنچه است قول ابوحنیفه و شافعی از مذکور شد شافعی اینک در حدیث
 اینها که امین بن بشیر را سزا شد در بسیاری و پیروز روزه داشتن بر
 آنها نیست بلکه واجب است غنیمت بر این و نفرز بسوی و بقیه مالک و روزه و
 هر دو ساقط است از اینها و بقیه قول از شافعی هم چنین است پس نه در
 نزد ابوحنیفه و احمد و حنفی است از کفتم یا خبرها برای هر روز و روزه
 شافعی بگذاشت برای هر روز و از آنچه است قول آمده ثلثه و یکی از روایات
 از احمد که واجب نیست روزه داشتن وقتی که حامل شود ابر یا عیار و یکی در
 مطلع ماه در شب تمام از شعبان و بنا بر قول احمد را ظهر و آفتاب او نور از شعبان
 واجب است روزه و گفته اند معاین است بر او که نیست روزه و معنای این
 در این روز و از آنچه است قول ابوحنیفه که ثابت نیستی ماه رمضان و وقت
 که اسماً حساً باشد مگر شبها و جمیع کثیری که علم بهم رسد چنانچه است و اما در حدیث
 ابرو پو ثابت نیستی بعل و احد اعلم از اینکه ان ملک شاهد هر باشد یا از آنجا
 آزاد باشد یا بنده و بقیه مالک بقیه معنی و در این باره یکروز و نفر شاهد
 شاهد عام و بنا بر قول شافعی و احمد را ظهر و روایت هر دو ثابت نیستی

روزه

روزه ماه بیکتف عمار و از آنچه است قول آمده او بعد که اگر کسی ماه و آنچه
 منفرجا به بیند روزه بگیرد بسبب که در بد ماه مثل را شفا افلا و نماز شبها
 و بنا بر قول حسن و ابن سیرین واجب نیست بر او روزه گرفتن بسبب که ماه شعبان
 و از آنچه است قول آمده ثلثه که در جمیع نیست و روزه گرفتن بر او باشد بر قول
 احمد که بوده باشد اسماً حساً کراهت را در روزه داشتن و اگر بر باشد
 و از آنچه است قول آمده ثلثه اینکه ماه را اگر در روزه بیند پس از آنست
 محسوب است و بنا بر قول احمد که قبل از زوال دیده شدی از شب گذر شده محسوب
 و اگر بعد از زوال دیده شد پس در وقت است و او را از آنچه است قول آمده
 ثلثه که در با اسناز برای روزه گرفته در وقت تعیین عمل از تعیین وقت
 و مستحبان یا اداء و قضاء آن و بنا بر قول ابوحنیفه تعیین شرط نیست بلکه اگر
 نیت روزه مطلق یا روزه مستحبی یا بدعا نیز است و از آنچه است قول آمده
 ثلثه که وقت نیت در صوم رمضان ما بین غروب آفتاب است تا طلوع فجر دوم
 و بنا بر قول ابوحنیفه وقت نیت واجب نیست که در شب باشد بلکه یا از آنست
 آورد در شب پس اگر در شب نیت نکند مجزی است و اما نیت در روز نایت
 نفاذ هم چنانچه قول است در نذر معین و از آنچه است قول آمده ثلثه که روزه
 رمضان حاج است هر شب از آن سبب نیت آنها و بنا بر قول مالک که نایت
 میکند یک نیت در شبها و اما با این طوری که روزه یکبار را میگیرم و از آنچه است
 قول آمده ثلثه که روزه مستحبی صحیح نیست قبل از زوال و بقیه مالک
 نیت و قبل از زوال برای روزه مستحبی صحیح است واجب با احتیاط و نحوه آن

فردی و از آنچه است قول ائمه در بیه که روز جمعه است و بقیه ای در بیه و سلم
 ابن عبد الله باطل کرده و چنانچه گفته شده و اول بار پس باید مسان کند و قضا
 هم بکند و بقیه عروه و حسن اگر تا آخر نماز غسل یا بید کند باطل است و روزه
 و بقیه سختی اگر چنانچه در روزه واجب باشد قضا نماید و از آنچه است قول او را می که
 غیبت بود و روزه با باطل میکنند بنا بر قول ائمه باطل میکنند و جمیع است و اگر
 فراموشی از آنچه است قول او چنانچه در اکثر ما لکن و منافیه که باطل نیست و روزه
 نیت خروج از او و بقیه احمد باطل نیست و از آنچه است قول مالک و شافعی اینکه ظاهر
 میشود و روزه بسبب که در آنکه بر شود در آن شخصی احتیاج و بنا بر قول احمد در
 اشهر روایا و اینکه ظاهر نیست و مگر بعضی فاحش و بقیه حسن ظاهر میشود و حتی
 که در او روزه قضا از آنچه است قول ائمه نکره که اگر باقی مانده باشد بین دندان
 شخص بلعای بی عقل شود یا آبها با عت افطار نیست و اگر عاقل شود از غیر میکند
 آن و اگر فرجه او را با باطل میشود و روزه او نمینا بر قول ابو حنیفه باطل نیست و اندان
 او را بعضی علمای بشارت خود گرفته اند و بعضی دیگر بقدر دانند که در دست گفتند که
کوبد و مذهب مشهور چنانچه در سیرایع میفرماید از حامله و روزه افطار در ماه
 و قضا جایز است در صورتی ضروری بعد از آن قضا و کفاره برایش لازم است و کفاره آن
 روزی یکصد است و کفاره یا نان شش روزه و در هر گاه بیسفر بود از حد ترخیص کند
 جایز است افطار نماید و نیز شخصی مسافر اگر در ماه رمضان در بین روزها در خانه
 خرم شود یا بر بفرود بین روزها در ماه رمضان صحیح است باطل بالغ شود یا کافر مسلمان
 یا حیوانی و قضا طاهر شود مستحب است برای ایشان مسان بقید آن روزها که

مرد مسلمان شود واجب است روزها را که در حال ده افطار نموده قضا نماید و اینها
 مستحب است طفل معتاد را عازب بدهند بر روزه داشتن و در روز اول حیاست و اینها
 شخص بی عقل بعد از آنکه قضا روزه که افطار نموده شایع نیست و شخص نیکو
 تا خوشی او بطل کشید تا رمضان بگذرد قضا روزه آنرا قضا است و کفاره روزه
 از آنچه افطار نموده یکصد بدهد هر گاه در بین دو روزه قضا صحیح یا بدو تا آخر
 قضا او با قصد بان قضا نماید او را و کفاره ندارد و در صورتی که اهل قضا
 نمودن نادرستند و قضا دیگر قضا و کفاره هر دو دارد و اینها میفرمایند
 و اسنان آخر ماه شعبان را که عمل شک باسد بیزد قضا جایز نیست و بقیه
 مستحب است و کفاره ندارد و دفع شد شک بسبب بی خوابی یا غم این و نیز میفرمایند
 ثابت میشود روزه ماه رمضان بشهادت دو نفر عادل و شهادت یک نفر کفایت میکند
 چنانچه اگر او داشته باشد یا قضا یا شهادت است که بخد شیاع برسد هر گاه کسی در
 ماه روزه بیند بیدار ماه واجب است روزه داشتن در اول ماه افطار نموده در اول
 شب اول اگر چه پیشها باسد بیدار هر گاه در روزها دیده شود از سبب اینکه
 محبتی است چه قبل از ظهر یا بعد از آن و هم چنین مردی برون نیز افطار
 می نمایند قضا از اینها سا خطا است و کفاره باید بدهند و اینها میفرمایند
 نیت در ماه رمضان واجب نیست تمام مطلق نیت چنانچه در وقت نیت میفرمایند
 در شب یا بیدار بشرط استمرا آن تا اول از جز روزه و اگر فراموش نمود در
 شب نیت و تا قبل از ظهر میباید نیت نماید و روزه مستحبی با مطلقا مستحب
 در روز نیت نماید تا ظهر و روزه نذر عین نیت و مثل روزه رمضان است

و سقیم یا بد قصد اخطا در حاله و روزه بنا بر اینست که عطف غلبه و شیطانی است که بعد
 از این قصد با نیت روزه نماید و روزه داشته آن با جنایه بعد از این نیست و
 و دروغ گفتن در حاله و روزه مبطل نیست مگر که در بیعت و رسولی نقص در
 روزه و ثواب و بهم میسرانند هرگاه از غنای باقی مانده بیند و نیکو شود در حال
 و روزه فرد بر عمد با عت بطلا و روزه است و عمداً که در عت با عت بطلا است و
 در صورتی با اختیار و برود و عت مبطل نیست تمام شد آنچه که محققان از اینجمله است
 قبله آنکه که حقیقت با عت بطلا و روزه است مگر در دو ایضا از مالک هم چنین است
 چنانکه این چنین در کوفه با حلیل پاکست این چنین بدعا که هر سه مفسرند در نیت
 و نیت هم برای غیر شایع در این مسئله کلامی را از اینجمله است قول آنکه ثلثه
 اینکه حیاطه با عت بطلا و روزه نمیشود و بنا بر قول احمد جماعه گفته و جماعه
 کرده شده هر دو روزه شایا باطل است و از اینجمله است قول آنکه ثلثه که نیت از
 کوفه و طعام و اثر و در کوفه در کفاره جماعه در روزه و رخصت از روزه عت
 بر نیت نیست و بنا بر قول مالک طعام او است در کفاره و نیت است و نیت
 و از اینجمله است قول شافعی و احمد که کفاره و نیت است در کفاره و نیت است و نیت
 و رخصت بر شوهر است و بنا بر قول ابو حنیفه و مالک اینکه بر هر یک از زن و شوهر
 کفاره ایست جداگانه پس اگر در روز و روزه از ماه در رخصت جماعه نماید از روزه با
 او را در کفاره و نیت مالک و شافعی و گفته است ابو حنیفه اگر کفاره از
 جماعه و نیت اول و نیت دوم باشد لازم است او را نیت کفاره و اگر کفاره از
 جماعه و نیت اول داده باشد کفاره دوم را نیز میدهد و از اینجمله است ائمه

ائمه او بعد از نیت کفاره واجب نمیشود مگر در ادای روزه و رخصت و بنا بر قول ائمه
 و کفاره اینکه در رخصت و رخصت هم کفاره لازم میشود و از اینجمله است قول ائمه
 ثلثه که هرگاه طلوع صبح شود و حال اینکه شخصی شغل جماعه باشد پس نیت مالک
 خود را خارج نماید باطل نمیشود و روزه او دنیا بر قول مالک باطل نمیشود
 اینجمله است قول ابو حنیفه و شافعی و احمد در یکی از روایات و کوفه است
 بر روزه در حرام است مگر اینکه مشهوره او را بنشیند دنیا بر قول مالک حرام
 بر حال او از اینجمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه بوسه نماید پس نیت از نیت
 شغ با عت اخطا نمیشود و گفته است احمد که اخطا روزه در بوسه با شغ
 پس بجهت انزال من اخطا و نمیکند و نیت ائمه ثلثه و گفته است مالک بجهت انزال
 هم روزه باطل است و از اینجمله است قول ائمه ثلثه اینکه از برای مسافر اخطار
 غریب با کل مشرب جماعه جایز است و بنا بر قول احمد جایز نیست اخطار جماعه از
 برای مسافر هر زمانه جماعه کند مسافر پس برای کفاره لازم است در نیت
 و از اینجمله است قول ابو حنیفه و مالک اینکه اگر کسی اخطار نماید در روزه
 و حال اینکه صحیح و مقیم باشد لازم میشود او را کفاره و رخصت و بنا بر قول
 شافعی و در روزه او و بقیه احمد کفاره بر او نیست و از اینجمله است قول ائمه
 ثلثه که اگر کسی از روزه و نیت و نیت او در حاله و روزه اکل و مشرب نماید باطل
 شود و روزه او و بنا بر قول مالک باطل است روزه او و لازم میشود او را
 قضا و از اینجمله است قول ائمه و بعد که اگر کسی فاسد نماید روزه یکروزه
 رخصت او با کل مشرب عمداً نیست بر او مگر قضا، یکروزه و در نیت او و بقیه

و بعه حاصل میشد قضا مکرر بگردد و از روزه روز سوم برای بکره و بقل
 این مستیله ذمه بگردد و با بیکماه روزه گرفتند بنا بر قول شیخ قضای بکره نیست
 مکرر بگردد هزار روز روزه و بقره علی با بن مسعود قضا نمیکند و از روزه
 داشتن تمام ده روز با بخل است قول ابی حنیفه و شافعی که اکل و شرب بجماع
 باطل نمیکند روزه و از بقل مالک باطل میکنند بطل است جماع از روی
 باطل میشود در اکل و شرب و کفار هم واجب میشود و از بخل است قول ابی
 حنیفه و مالک که اگر سبقت کرد آب مغمضه است نیتا بسوعه و نیتا روزه
 و از بقیه با لفظ باطل است روزه او بنا بر قول احمد و شافعی در راجح در قول
 او باطل نیست و از بخل است قول مالک و شافعی و احمد که اگر کسی خنک کند قضا
 و مضنا و در مالک امکانا اینکه داخل شود و مضنا و بکر لازم میشود او را با
 و جرح قضا از برای هر روز یکبار و بقل ابی حنیفه و ابن عباس است تا خنک
 هم بر او نیست تا خنک و غرده است غرض این قول را و گفته اند غده نیتا
 قضا و روزه با نیت خاذا بخل است قول احمد و گفته اند یا خنک و روزه و
 شش روز بعد از عید از ماه شوال و بقل مالک است نیتا نذر و گفته
 احمد و مرغانند بیدم کسی از استیاض خورد که این ایام را و روزه بداند
 و میرسیم این که شوق و جوب این روزه بر مردم است نیتا با بخل است
 قول ابی حنیفه و مالک اینکه نیست چیزی بعد از واجب عینی افضل از طلب علم
 پس بعد از آن چهار و بنا بر قول شافعی نماز افضل اعمال است و بقل
 احمد که گفته است نیتا نم چیزی بعد از فراغ افضل از جهاد و از بخل است

نیتا شافعی و احمد که اگر کسی مشرک و در روزه با غا ز نطق نما بدین جا نیتا
 بر او واجب و قطع آن و قضا بر او نیست لکن مستحب است انعام آن عمل و بقل ابی
 حنیفه و مالک انعام آن واجب است بقل محمد بن حسن اگر داخل شد و روزه
 نطق بر او بود و خورد پس تکلیف نما بداد با فطرا و سو کند و هدایا فطرا
 و بر او است قضا و از بخل است قول ابی حنیفه و مالک اینکه مکره نیست
 روزه گرفتن بعد از صبح و بنا بر قول شافعی و احمد بنا بر سفر کراهت دارد
 این روزه و از بخل است قول احمد و گفته اند مکره نیست از برای روزه و
 مسلت نیتا و بنا بر قول شافعی مکره است از برای روزه و از مسلت نیتا
 بعد از دل و خنک و در نیتا خنک بر او است و عدم کراهت است نیتا
 مذہب محقق چنانچه در شرایع میفرماید حقنه بمان با عت بطل و روزه است
 دل حقنه بجا مد و چکا نیتا و با بکر و حلیل و انقیه کشید مبطل نیستند
 و کراهت دارند و میفرماید بجامه نیتا مبطل و روزه نیست و اگر کسی
 خرد ضعف بهم رسد برای روزه و او بجهاد و انقیه مکره است که نیتا
 خون و انقیه میفرماید و کفار و روزه و مضنا شخص غیر است بیهوده
 نوع که یکی از اینها و بقل او را از نیتا بنده است دوم اطعام
 نفره سکین است نیتا و در ماه منوالی روزه گرفتار است و غیر نیتا
 یکی از این سه نوع کفار و برای فطرا و روزه یک روز از مضنا است نیتا
 قضا و مضنا هم کفار است اگر بعد از نیتا فطرا نماید یا غیر برای فطرا
 در روزه او، سوچ کفار بود هرگاه شخصی در حال روزه جماع نماید اگر

نموده است و در خبر خود را بر قبوله در کفاره بومر که از دم میشود یکی برای خود و یکی
 برای دیگری باشد و اگر بگذارد اگر از وجه تعیین نماید زوج داد و جماع هر دو با یکدیگر
 بدیند هر یک برای خود شروع و بنگار جماع در ایام متعدده از وقتها که از نیت
 متعدده میشود مثلاً نیک در روز و مثلاً جماع نمود باید و کفاره بدین
 گاه در بین جماع و شب و صبح با نیت شخصی که صبح طالع شد اگر بگذرد ملاحظه
 یقین بر اینکه بعد از جماع و غسل از شب باقی مانده غسل شود و زوجه او با طلاق
 و نیز میفرماید بوسه نمودن و انزال مندی یا و نیت با عت بطلان زوجه نیست
 خواه از روی شهوة باشد یا نیت باشد و نیز انظار و نیت در شخص صحیح و یقیم
 و زوجه را در روز ماه و منتهای با عت قنایه و کفاره است و در بعضی مخطرات
 و بعضی دیگر قنایه و اندک کفاره نماند اما اگر در شرب جماع قنایه و کفاره هر دو
 دارند بحسب صحیح و فدی قنایه یکروز و زوجه یکروز است و زیاد بر این نیست
 و از برای مسافر یا بیستاد نظار و بیهم مخطرات اخفصا بعضی در بعضی ندارد و در
 شخصی زوجه و از همه اکل یا شرب یا جماع نماید باطل نیست و زوجه او صحیح است
 و در صحیح زوجه انظار و نیت با عت بطلان است و در بین اکل و شرب جماع نیست
 فرود نیت بخل و مضه غنه و استنساخ و نیت بطلان نیست و در
 استنساخ و مضه غنه و نیت بطلان است و میفرماید با عت قنایه زوجه
 بدین حدتها و مضه دیگر با عت کفاره است از نیت هر روز یک از گندم یا عین
 و قنایه و بعد از این باید بکرمه و جایز است قطع نماز و زوجه مستحبه مطلقاً و در
 صورت تکلیف نیت است انظار و زوجه مستحبه افضل اعمال بدینند نماز است از

بولی

برای شخصی علاوه بر آنکه باید از جمله زوجه های مستحبه و زوجه گرفتن مستحب و در
 شوال است بعد از زوجه عید و در هر سال و زوجه گرفتن جمعه منفره است مستحب
 و مستحب است برای نماز و در حاله زوجه نیت مستحبه است تمام شد و بر چه لازم تحقیق
باب اول اعتکاف در بیان احکام اعتکاف و تعیین شب قضا است و مراد از اعتکاف و
 نمودن در مسجد است برای عبادت پس از جمله مسائلی که اخذ شده است و در اول
 اتمه ثلثه است و بر اینکه شب قدر واقع است و ماه رمضان حقیقی و بنا بر قول ابی
 و تمام سال تحقیق است و از آنچه است قبله مالک و شافعی که صحیح نیست اعتکاف مکروه
 مسجد را و در اول افضل مسجد جامع است و بنا بر قول ابی حنیفه صحیح نیست اعتکاف مکروه
 مسجدی که از امام جماعت و او بسوی و گفته است اعتکاف صحیح نیست اعتکاف مکروه و شافعی
 نکرده و از آنچه است قبله شافعی در فتوی جدید است که صحیح نیست اعتکاف زوجه در مسجد
 و از آنچه است قبله حنیفه و مالک که آنرا و او مشهور از خود و آنچه اعتکاف پیش
 شده و او پسو نیست از برای شرب و منع زوجه را از انعام آن عمل و بنا بر قول شافعی احمد
 از برای او هست که منع نماید او را و از آنچه است قبله ابی حنیفه و مالک احمد
 اینکه جایز نیست اعتکاف مکروه زوجه گرفتن و بقی شافعی صحیح است بقی و زوجه را
 و از آنچه است قبله احمد و یکی از روایست او که اعتکاف صحیح نیست بقی انعام
 یکروز و بقی شافعی واحد در روایت دیگر او اینکه نیست از برای او زمان
 معتد و پسو جایز است اعتکاف بعضی از روزها و از آنچه است قبله اتمه او جبه
 مکروه است و روایتی از او که اگر کسی نذر نماید اعتکاف ماهی و بعینه لازم میشود
 او که توالی تکلیف میشود اگر اختلاف بکند و از آنجا قضا کند آنچه را که نذر

نوعه و گفته است حمل لازم است و اگر از ابتدا بگیرد و اگر نهد نماید اعتکا
 ماه معتقی و مطلقا نیز است از برای او اینکه انبیا نماید با پدر و بی یا معتقد و در
 شافعی و احمد گفته است ایمن حنیفه و مالک لازم میشود او را چه در بی عمل آورد
 و در یکان از و در ایستاد احمد بن حنبلین است و از آنچه است قولها گفته اند که اگر
 کسی نیت اعتکا و زمعتی نماید بید شریف صحیح است و بنا بر قول مالک شافعی
 مگر اینکه اضافه نماید شبیه یا در روز و اگر نهد و کند اعتکا و در روز مناسبت لازم
 نیست اعتکا شبیه چنانکه در اگر بیاید و در روز است با هم و بقیه ای حنیفه و شافعی
 در واضح در قول اینک لازم میشود او را اعتکا آن شب نیز و از آنچه است قولها
 و مالک که اگر کسی اعتکا خود در غیر مسجد جامع و بی نیت نماید برای نماز جمعه باطل
 نیست و اعتکا او بقیه شافعی و واضح در قول باطل است اعتکا او مگر اینکه شرط
 خروج و در نیت اعتکا ابتدا نموده باشد و از آنچه است قول شافعی و احمد اینکه
 معتکف اگر شرط غیر خروج خود و آنچه عارضه شود امری در قریه مثل عبادت در
 و تسبیح چنانچه جایز است از برای او خروج و باطل نیست و از آنچه است قولها
 حنیفه و احمد شافعی و واضح در قول او اینکه معتکفا که مباشرت نماید با زن در
 غیر فرج باطل نیست اعتکا او اگر انزال بشود و بنا بر قول مالک و شافعی در قول
 دیگر باطل نیست خواه انزال بشود یا نشود و از آنچه است قول احمد گفته اند که اگر
 نیست از برای معتکف بی غیر خود و غیر خود نیز باید باقی اعملا و بقیه احمد در ذکر
 دارد **مهرج** که در هر طریق عملی اما مینه شب قدر در تمام سال بخفی است و در
 در ماه رمضان دارد و در عشر اخیر او است و آنکند و در سر شب دارد که در

چهارم

و بست و یک و بست نسیم است و در مذهب حنفی چنانچه در شرایط میفرماید صحیح
 نیست اعتکا مگر در مسجد جامع خواه معتکف در باشد یا زن پس بیا بر این اعتکا
 زن در مسجدی که در خانه خود قرار داده صحیح نیست و شرط است و اعتکا
 زن از زن شوهر پس بید از زن شوهر صحیح نیست و در صورتی که از زن شوهر
 منع نماید زن را از رجوع اعتکا بعد از دخول در آن اگر در روز اول باشد
 و رجوع میتواند اگر در روز دیگر در رجوع نیست باید سرد و در تمام نماز
 این در اعتکا سنتی بود و اعتکا واجب نیست و شب در آن منع شوهر سبب جزا
 و رجوع برای زن نیست و شرط است و آن دروزه که بنویسد و بید روزی صحیح
 و نیز شرط است و اعتکا مده سه روز و اعتکا در یک روز در و در صحیح
 نیست چه شب باشد یا بید شب شبهای سه روز جز آن است که اگر اعتکا
 یکماه و اگر کسی نهد نماید و قسم است یک قسم اینست که یکماه مطلق بید نماید
 و منابع نهد نموده در این صورت در غیر سرد و زعفران جایز است باین
 سه روز معتکف شدن بعد بر چیزی بفاصله چند روز یا از سرد و معتکف
 شود تا با بی طوره یکماه و تمام نماید و قسم دوم دیگر اینکه شرط منابع یکماه
 نموده باشد در این صورت عملی شرط نماید و زعفران جایز نیست پس اگر احتلال
 بتتابع نموده یا با فاصله بگیرد و خروج از مسجد محل اعتکا از برای عبادت در حق
 و تسبیح چنانچه جایز است چه شرط خروج کرده باشد چه نکرده باشد و چنانچه
 شده از مسجد برای نماز در غیر مسجد جایز نیست چنانچه شرط نیست که معتکف
 در مسجد نماز بخواند و خروج برای جمعه در مذهب حنفی که شرط میباشد اعتکا

در مسجد جامع و اینست حرام است بر معتکف جماع در شب و روز نماز عتکاف
 خواه انزال منق یا نشو و استنماع و میاشد و غیر فرج نیز مطلقا جایز نیست
 و مبتلا و نیز حرام است بر معتکف بریدن برهای خورشید و عطرها و لب و بر شکر
 رفیع بلکه گراهه جایز است **کتاب الحج** در بیان مسائل احکام حج آنچه از جمله
 که اخذ شده است در وقت ایحذیفه و مالک است بر اینکه عمر سته است و قد
 نیست فینا بر وقت احمد و شافعی در اوج در وقت او عمر عمل واجب است مثل حج از
 ایحذیل است قول ائمه ثلثه که با آنرا فصل عمر در هر وقت مطلقا بدین حد و در عده
 بدین گراهه و بنا بر قول مالک مکروه است عمر در یکسال و در مرتبه و از ایحذیل است
 قول ائمه ثلثه که مستحب است مبادرت حج از برای کسی که واجب شده است بر او پس اگر
 تاخیر اندازد حج واجب است عند عجز او و در نوزد شافعی بلکه ایستاده واجب نیست در نوزد
 او بر نوازش و گفته اند ائمه ثلثه بر وجه یاد بر نوزد تاخیر و نوازشه عیشی و نماز
 که واجب است فینا از ایحذیل است قول شافعی و احمد که اگر شخصی بعد از عتکاف از حج عیتر
 ساقط عیشی و از حج بلکه واجب است بر او حج از او سالها و اعم از اینکه
 وصیت کرده باشد یا نکرده باشد مثل وینا بر قول ایحذیفه و مالک
 اینکه ساقط میشود بسبب حج از او و لازم عیشی و در نه او و حج کرده
 از او مگر اینکه وصیت نموده باشد پس حج می نمایند از او و از ایحذیل است
 قول ایحذیفه و احمد که حج کرده میشود بینا به از میت از خانه او و میت
 مالک از هر جا که وصیت نموده یا و در وقت و حج از مذهب شافعی از میت
 کاه آواز ایحذیل است قول ائمه ثلثه که صحیح است حج طفل بدین اذن و ولی او

ک

اگر میتز و عاقل باشد و طفل غیر میتز و غیر عاقل احرام می بیند از عتکاف
 و لیس و بقیه ایحذیفه صحیح نیست احرام حج بر طفل و از ایحذیل است قول ائمه
 بلکه مزج از برای آنکس که عتکاف بخواست با شد در راه مگر وینا بر قول مالک
 اگر عاده بسؤال کرده باشد واجب است بر او حج و از ایحذیل است قول ائمه ثلثه
 اینکه صحیح است حج کسی که اجبر شده باشد از برای خدمت در راه مگر وینا
 احمد صحیح نیست حج او و از ایحذیل است قول ائمه ثلثه که اگر کسی حیل و انصب
 نماید پس بر او حج نماید یا مالی یا عصبی نموده در سفر حج غایب است
 صحیح است و بعدا صحیح است بر سله این عمل و بقول احمد حج او صحیح نیست
 نیست او و از ایحذیل است قول ائمه ثلثه که واجب عیشی حج بر کسی که از
 باشد بر او عاقبت و امن نموده راه وینا بر قول مالک واجب است بر او حج
 اگر بوده باشد عاقبت او یا شاره و حکم و از ایحذیل است قول ائمه اربعه
 اینکه واجب است سفر و در راه برای حج اگر ظن غالب بر سلا داشته
 باشد و بنا بر قول شافعی در یکا از وقت او واجب نیست از ایحذیل است
 قول ائمه ثلثه که شخص اجزای حج بنفس خود از جهت ناخوشی یا زمین گیری
 که امید دفع ناخوشی و اندام شده باشد یا عجز او بجهت پیری باشد پس اگر
 داشته باشد اجرة آنکس که عتکاف می نماید لازم است او و حج و اگر
 این عمل را بجا نیاید قرار گرفته است و چون برزده او وینا بر قول احمد
 نیست بر او حج بلکه واجب است حج بر کسی که بوده یا شد مستطیع بنفس خود
 خانه و از ایحذیل است قول ائمه اربعه مگر ایحذیفه که اگر کسی حیل و انصب

شخصی اگر از عرض او حج نماید دفع می شود حج از حج کرده شده از او دوری
 این چنین دفع شده از حج کننده و تا بقیه دفعه بر او حج کرده شده از او است
 و از آنجمله است قیامه قلند که شخصی اعمی اگر بنا بدینصدا کشد و الا قسم او را
 کرج نماید جایز نیست از برای او تا آنکه کفایت و قبول این چنین است که از دم
 میشود و در احوال او پس ناید بیکر کسی را که از عرض او حج نماید از آنجمله است
 قول این چنین در اللہ شافی در واقع قول او که جایز نیست تا بیکر کفایت از صحت
 حج نطق بخلاف حج فریضه پس جایز است در این بالا و تا چنانچه گذشت در اول باب
 و بنا بر قول شافی در فتوی ای که جایز است تا بیکر حج نطق از صحت و از آنجمله است
 قول شافی و احمد و مظهر و دواین و اینک که جایز نیست از برای کسی که مسافر
 نشده است از او حج کرج نماید از برای غیر پس اگر از عرض دیگر حج نماید
 و بر او فرسخ بوده باشد منصفی میشود از برای فرسخ خود شریفا بر قول احمد
 در روایت دیگر اینکه منعقد میشود در انصاف احرام این ناید خود دیده
 از غیر خود و بنا بر قول این چنینه و مالک اینک که اگر از هر دو بر او حج
 جمله است شافی و احمد اینک که جایز نیست حج تا فلان روز بیکر حج فریضه بر او باشد
 اگر احرام ببندد بنا بر قول منصفی میشود پس فرسخ و قبول این چنینه و مالک جایز
 حج نطق از برای آنکس که بر او است حج احرام او منعقد میشود با آنچه قصد فرسخ
 داشته است تا غیر عبد الوهاب با لکن نزد من جایز نیست بیکر اینک حج فریضه بر او است
 نیست در این مصنفی میشود چنانچه وقت نماز و صحت میشود **مهر کرم** در وقت
 محقق چنانچه در شرایع میفرماید عمر حج واجب مثل و حج از برای مستطیع

در وقت عمر بیکر تبه در وقت معتدی که دارد و در عمر مفرد که بر او
 حاضرین کعبه است استحباً و در ماهی بیکر تبه و مکروه است فعلی که بفاسد
 کمز از او در روز با عمره دیگر بعد از تحقق و حج بر شخص واجب فریضه
 و تا غیر آن بدین اعتبار جایز نیست هر گاه کسی بعد از حج و تکلیف
 ساقط غیشی حج از او بایدا از اصل ترک او قضا نماید از عرض او حج
 کرده باشد یا تکرره باشد و حجی را که از عرض معتدی بیکر نماز او بر او با آن
 بیکر بایدا باشد حج طفل صحیح نیست و احرام او صحیح نیست اگر بمین باشد
 واجب نیست بر او و صحیح است آنکه در طفل از عرض او محروم شود شخصی که
 سائل بگفت باشد حج بر او واجب غیشی و عمل سئل چون احرام استحباً او
 هم معلوم نیست تا بچندان باشد با شد و کسی که بزرگ و حاجیری بر او
 خدمت حاج بیکر در حج او صحیح نیست و مسقط حج بعد از استنکاح از
 غیشی و هر گاه شخصی مستطیع یا خرمی یا مال معتدی بیکر در حج او صحیح است و مال
 عاجل است حجه عمل نصب اگر بمال استطاعه یا مال یا خرج عیسوی حج نماید حج
 نیست و بعد از استنکاح بایدا بحد حج نماید و ایضا بر مستطیع و غیر حج بعد
 از استنکاح نمون لازم است این دو مسئله در شرایع بنظر نویسنده
 مذکره علامه حل نقل شد و نیز محقق میفرماید بعد از تحقق استنکاح سفر
 راه دریا اگر منحصراً باشد راه شخص با آن واجب است و فتوی بیشتر مثلثاً
 بر سلامت شل راه خشک و شخص عاجز از رفتن حج بر او مسقط عرض بازمین
 کبری که اسلحه بودی بر او نباشد یا بر اسلحه بیوی زیاد قوه نداشته باشد

میفرماید هر چه بیخ از نفس آنها ساخط است خطا بدینا نبیکرند بعد
از گرفتاری نانی واقع میشود چنانکه منوب عنه و از برای نایب غیر از این
نیست و شخص که در استماع گفتن بیشتر بوجوه بوند که او را ببرد اگر کسی بزم
نوسد یا توه ببرد کسی را نماند باشد واجب نیست بر او حج و نایب گرفتن بر او
میتواند باشد از میت و حج واجب شد صحیح است و نیز میفرماید این
نیست نایب شد کسی که وجوب حج از او ساخط شده باشد اگر در انصوری
حج نماید نایب است ساخط نیست حج نه از خود شونده از منوب عنه و این صحیح است
آنکه حج واجب بر او باشد یا نباشد اگر حج نوبت حج واجب از او ساخط نیست
تمام شد بجز طم محقق و از اینجمله است قولی آمده که مکرر نیست حج نوبت
بپکی از این اقسام و کیفیتاً سه گانه مشهوره علی الاطلاق از حج افراد حج
قرآن است و بنا بر قولی این جنیفه مکرر است حج قرآن و تمتع بر اهل مکه و از
اینجمله است قولی آمده که حج افراد افضل است از قرآن و تمتع و بقیه شافعی
و احمد و یکی از و قول او اینکه حج تمتع از افراد افضل و از اینجمله است قول
این جنیفه و مالک باینکه جایز است و حال حج بر عهه قبل از طهارت و وقت نیت
شافعی و یکی از و در و است و اینکه جایز نیست قبل از طهارت و بعد از طهارت
جایز است با لا نفی و از اینجمله است قولی آمده و بعد از آنکه واجب است بر او
قراباتی که سفند مثل قراباتی تمتع و بنا بر قولی طهارت و سو و او نیست بر او
قراباتی و بنا بر قولی بعضی آمده قراباتی شرماده لازم است و از اینجمله است
شافعی و احمد و در و این ظاهر بر مسجد حرام گنا هستند که بوده باشند

کلی

که از مسافه نسی از مکه و بنا بر قولی این جنیفه کسی است که بوده باشد در
نواز میقتل بسوی حرم و بقیه مالک حاضر بر مسجد الحرام اصل مکه و در
و از اینجمله است قولی این جنیفه و شافعی که خندق و حیوان حیوانی تمتع واجب
میشود بسوی حرام حج و بقیه مالک واجب نیست و نایب که در حج عهده را
بفایده و اما وقت حوازی حج بسوی گفته است این جنیفه و مالک اینکه جایز است
در حج هدی یعنی حیوانی که برای حج همراه می آید و در وقت نیت شافعی
گفته است وقت در حج هدی از فارغ شدن نوبت است و از اینجمله است قولی
مالک و شافعی که جایز نیست در روز کربن سدر و زان برای کسی که کرم کرد
باشد هدی مکرر بعد از احرام حج و بنا بر قولی این جنیفه و احمد و یکی از و
او از برای این شخص جایز است در سه روز وقت احرام بجز و از اینجمله
قولی این جنیفه و شافعی و ظاهر و قول او که جایز نیست در سه روز در
ایام القدر و بنا بر قولی مالک و شافعی و وقتی بیدم و احمد و یکی از و در
او اینکه جایز است در سه روز او را ایام القدر و از اینجمله است قولی مالک و احمد
او که جایز است در سه روز یا ایام القدر و بنا بر قولی اینجمله است قولی آمده که وقت
نیت در سه روز و بقیه شافعی و وقت نیت و بنا بر قولی این جنیفه
اینکه ساخط نیست در روز او و قرار میگیرد هدی در وقت او و بر راجع از
مندی هدی هدی اینک در روز میگیرد این سه روز بعد از این و جایز است
تا حیوانی در سه روز و بقیه است اما اگر تا حیوانی بسبب عهده باشد جایز است
و لازم میشود گرفتن او بعد از وقوع عهده و هم چنین اگر تا حیوانی نداشت

هدی از سال ناسال دیگر لازم میشود تخت و تخت و اگر با لشهدی خود را در
 حالیکه در روز و روز پس در نوزاد تخته مستجاب است انتقال بسوی هدی کفنه
 این ضیفه لازم است و در انتقال هدی دا انچه است قول شاقی و راجع
 از قول او و عمل آنکه وقت روز هفت روز وقت مراجعت حاجی است بخانه
 خود و مراد از این روز سه روز و هفت روز و مجموع بیست هدی است کرده
 معین شده سه روز قبیل از عید هفت روز دیگر بعد از مراجعت کنند
 بخانه خود و در قول دوم از برای شاقی جایز است و روز که در این هفت
 روز قبیل از مراجعت بخانه بسوی و ابتدای وقت جوانان روز و نیز در
 قول است یکی یک و یک و یک از یک و یک مالک است و دوم و و و
 از یک است اگر چه یک باشد و این قول این ضیفه است دا انچه است قول
 مالک و شاقی آنکه متن و متن که نا غ میشود از اعمال مهر کرده یک عمل اتم
 از آنکه را نه باشد هدی با خود یا نیارده باشد و قبیل این ضیفه
 اگر سوی هدی نموده باشد جایز نیست عمل شاقی دا و عید نرس با قیما
 بر احرام خود محر میشود برای تج و داخل میکند تج و بر عمر سوی او قران
 میشود پس بعد تحلیل میکند از تج و عمر هر و سوی که باید و منه تج تج
 در سرایع میفرماید هر یک از سه قسم تج که تمتع و فرد و قران باشد
 که اگر نندارد تج نمودن با نهار و هر یک از این سه قسم محقق جایز است
 که تفصیل آن در کتاب فقهیه مقوم است و میفرماید لا تفعل ان سایم تج
 و باین این سه قسم تج تمتع است و باین میفرماید لا خال تج بر عمر جایز نیست

چون هر یک عمل مستغنی استند نزد باین و ان ضیفا واجب نیست بر تج کنند
 بنوع قران قریبا مثل قریبا تج تمتع و میفرماید لا خبر بن مسجد الاحرام کنند
هستند که بوده باشند در مسافه مکنوا از مسافه دا ز وه میل از یکه
و باین وقت جوب قریبا تج تمتع و قت باین احرام است و وقت تج
 آن روز عید است باین بر تج علا مه حلی و نزد که و باین حقوق علا مه
میفرماید روز سه روز از روز یک باید قریبا است از برای کسی که مکن
تشیق او و قریبا تج علا مه روز و مجموع و برای پنهن کسی باید قران
کرده روز آن و قبیل از عید یک روز و هفت روز و یک روز و تج مراجعت از
سفر و سید بخانه خوب یک روز و تج سه روز و هفتم و هشتم و نهم و دی
انچه است باید کرنن این روز قبیل از احرام برای تج جایز است و قبیل از
احرام عمر جایز نیست هر گاه روز عرقه نژاد روز و تمام ناید اینکه
دوره روز اول ذی الحجه و انتها روز یک باید بعد از ایام الشریق
این سه روز و یک روز آخر ماه ذی حجه و قت در همینکه محر و داخل شد
و یک روز باید از ساق است عق قریبا باین روز مه ان ست و روز این سه روز
در ایام الشریق جایز نیست هر گاه در باین روز سه روز قریبا برای ان
پیدا شد واجب نیست قریبا تج است و میشود میشود میفرماید روز هفت
روز باید وقت مراجعت بخانه خوب یک روز و تج آن جایز نیست مگر اینکه
در مگر اگر بماند بفقد مدت یک ماه که بگذرد و یا اینکه بفقد سید بخانه صبر
تمام بعد دایم یک روز جایز است علا مه میفرماید لا تمتع و اغ شوق از

اعمال عمره که در بینه است محل و اگر در نماز آورده باشد جایز نیست
 برای و تحلیل و آن وقت قمار نمیشود تمام شد بر وجه کلام محقق و علامه **باب**
الموت و در بینه است محرم است پس از جمله مسائل که اختلاف شده است در آن
 قول آمده نلکه است اینک وقت احرام حج مستتر است تا در سبب ذی الحجه
 و از آنچه است قول آمده نلکه که هرگاه شخص احرام حج بده بندد در غیر ماهها
 حج گناه دارد و از برای او مانع او منعقد میشود و بقول احتیاطی است منعقد
 میشود عمره او لکن حج منعقد نمیشود و بقول او در هیچ یک منعقد نمیشود
 و از آنچه است قول آمده جنیفه است که افضل احرام نسبت آن است از برای آنکه
 خود و بقول غیر این جنیفه افضل محرم شده است از میقات و نیز در بعضی
 قول آمده است که شافعی و از آنچه است قول آمده نلکه که اگر کسی داخل
 مکه شود بغیر احرام لازم نمیشود و از احتیاط و بقول این جنیفه لازم میشود
 او و از احتیاط مگر اینک بوده باشد مکی **مخرج کربلا** و در مذبح محمود و علامه
 وقت احرام در سه ماه است که شوال ذی القعدة و ذی الحجه باشد و انتهای
 آن بعد از فراغ عمل است در این ماه و محرم شده و در غیر این سه ماه جایز
 نیست اگر محرم شود قبل از این سه ماه احرام حج برای او منعقد نمیشود
 بلکه احرام عمره منعقد میشود و ابتدای عمل احرام از میقات گاه او قبل
 از میقات محرم شده جایز نیست اما جنیفه است که در مکه بدین احرام
 اگر حج کننده بدین احرام داخل مکه شود لازم میشود او را احتیاط و از برای
 کسب حجی شغل و کسب و غیره مراجعت میکنند یا نیز داخل بدین احرام

تمام

تمام شد موجب کلام علامه و محقق **باب الاحرام و محظوراته** در بینه
 مسائل احرام و محرمات آنست پس از جمله مسائل که اختلاف شده است در آن
 آمده نلکه است اینک مستحب است غزوه بر غزوه شخص خود را از برای احرام
 و بینه بر قول مالک جایز نیست مگر اینک باقی نماز برای او را بخند پس اگر
 از بوی خوشی استعمال نماید که و آن بعد از پوشیدن احرام باشد **حکم**
 غسل آن و از آنچه است قول آمده نلکه است اینک احرام پوشیده میشود عیب
 در دو کس نماز محضی احرام و بقیه شافعی و در صحیح قولین که باید محرم
 وقت حرم کرده او افتاد حیوان سوار علی و اگر پیاده باشد وقت منجز
 شده بر او که میرسد تا وقت محرم شود و از آنچه است قول آمده نلکه که
 احرام شخصی بینه منعقد میشود اگر تلبیه بگوید بیدانند منعقد میشود
 نمیشود و بقول ابو داود منعقد میشود احرام شخص بقیه و تلبیه با هم یا بسوی
 هدی یا نیت قافله است قول این جنیفه و مالک بر جوب تلبیه و بینه بر قول
 شافعی و احمد سنه است تلبیه که حق و اما این جنیفه گفته است که واجب است
 و قولی که در نماز نیاورد پس اگر سیاه هدی نمود و نیت احرام هم نمود **حکم**
 اگر چه تلبیه نکرد اما مالک قائل بر جوب تلبیه شده است مطلقا و واجب
 دانسته است قریبا و در تواتر او از آنچه است قول آمده نلکه که محرم
 می نماید تلبیه و در نزد ائمه حنفی و عقیقه و بقول مالک قطع تلبیه
 قبل از زوال روز غیر باید بکنند و از آنچه است قول این جنیفه و شافعی
 که جایز است از برای محرم اینک سایر نماز بجز آنکه مستحب نماز است و از

از بخل و غیره و بنا بر قول مالک در اسلام این طوری سایه بر سر خود افکندند حاجت
 برای حج و برای استغفار در هر دو قسم و از بخل است قلوا آنکه نلنگد کذا
 بر حج و فدیه اگر پیشند قبا و در شان خود و داخل نکند دست خود و او را استغفار
 و بقلوا این جنیفه فدیه بر او نیست و در انصاف و از بخل است قلوا است ساقی و احمد
 که نیست فدیه بر کسی که پیشند زیر جامه و وقت بنویزند لنگ برای احرام و بنا بر
 این جنیفه و مالک واجب است بر او فدیه و از بخل است قلوا آنکه نلنگد که هر گاه
 بوده باشد از برای شخص حج و بقلوا این نیز است از برای او پیشند موزه و در
 که قطع نماید سوزه و اگر پیشند از کمین و این نیز باشد نسبت بر این فدیه مگر
 مکرر و نزد این جنیفه و از بخل است ساقی و احمد که احرام نیست بر هر
 پوشیدن صورت خود و در حال احرام و بقلوا این جنیفه و مالک احرام است و از
 بخل است قلوا آنکه نلنگد بر عیم استعمال بری خوش بود ظاهر لبا و بقلوا این
 جای است عمل بری خوش بود ظاهر لبا و بقلوا این نیز است ساقی و احمد
 و نلنگد و یا حین و از بخل است قلوا این جنیفه و مالک که جای است از برای
 خوردن طعامی که بری خوش بود و او باشد در خوردن آن فدیه نیست اگر چه ظاهر
 بری او و بقلوا ساقی و احمد فرقی نیست در استعمال بری خوش بود از بقلوا و مالک
 و از بخل است قلوا آنکه نلنگد که حقا داخل خوش بود عطا نیست بقلوا این جنیفه
 بری خوش بود است فدیه واجب نیست با استعمال او و از بخل است قلوا آنکه
 بر عیم و عین مالی بر او غنا خوش بود مثل و غنم کل و یا سمی و با استعمال
 اینها فدیه واجب نیست و اما در غنما اگر بری خوش بود است با شدن مثل

و
 القدر طیب معروف
 او اعتبار ناسخ

میخ

شبیج در اعضای ظاهر مثل حسن و دود سینه و با استعمال نمودن
 احرام است قلوا در استعمال بواطن جایز است و گفته است حسن بن صالح ساقی
 استعمال او در جمیع بدن و در پیش ساقی کرید و در مذبح و چنانچه در ساقی
 میفرماید جایز نیست خوش بود خوش بود و بر او غنی کرد و او بری خوش بود
 بعد از احرام و قبل از احرام اگر بری و باقی بماند تا احرام و نیز استعمال در غنم
 بری خوش بود هم نلنگد استه باشد احتیاطا جایز نیست ساقی است احرام بستن
 در عقب نماز ظهر یا فریضه دیگر اگر اذاعتا پیشند و اگر نشود و در کعبه نماز
 سنتی برای پیشند احرام خوانند و بعد محرم شد و وقت محرم شد ساقی
 نمودن از میقات است برای سواره و پیاده و بشرط است ساقی احرام اینکه
 نیت نماید در نیت تعیین حج با عمره و نیت حج را بنماید ساقی اربعه
 هم واجب است و لی هیچ یک از انواع حج که تمتع و افراد و قرآن است
 احرام آنها بقلوا نیت منعقد نمیشود و اما احرام برای حج تمتع و افراد ساقی
 بر نیت بقلوا تلبیه نیز منعقد نمیشود و در حج قرآن غنی است شخصی در
 بین تلبیه و نفلید یا اشعاره که بقلوا نیت این در منعقد نمیشود
 و بعد از ابتدا نماید یکی مستحب است ساقی و اما قطع تلبیه و وقت زال
 در غنم است ساقی و در عمره وقت پیدا شدن و بقلوا ساقی است
 و سایه نمودن چیزی بر بالای سر محرم جایز نیست اگر مرد باشد در حال
 احرام نداشتن باشد پوشیدن قبا و اقلو با جایز است و فدیه ندارد و
 پوشیدن زیر جامه و وقت بنویزند لنگ جایز است بقلوا فدیه و پوشیدن سر برای

راه و نماند اگر لبای حج

مرد عدا حرام است و پوشیدن سوزن و آنچه پشت خنجر را بپوشد یا بزنند
 پوشیدن صورت او برای مرد و زن جایز نیست در حال احرام و مطلق سر خود را
 پوشیده و صورت را با زخم نماید حرام است استعمال بوی خوش و در حال احرام
 لبان و دندان هر چه با شد سوسوی تلویغ کعبه اگر چه در طعام خوردن یا شستن
 و لبان جایز است با کراهت و استعمال خنا جایز است با کراهت و استعمال دهن
 معطر و غیر معطر جایز نیست در حال احرام مطلقا تمت و از آنچه است
 ائمه ثلثه که هرگاه محرم عقد نکاح بنماید چیزی نیست بقیه این جنیفه صحیح است
 و از آنچه است قنای و ساقی و سحر که جایز است برای محرم رجوع زوجه خود بعد
 از طلاق و بقیه اجماع جایز نیست رجوع در احرام و از آنچه است قول شافعی
 و احمد که اگر محرم شکا و عی و خطا بکشد واجب است در آنجا او بپوشد کتف
 و اگر آن شکا و مالک داشته باشد قیامت او با بدهد و قبول مالک در جنیفه
 واجب نیست جزا و سبب بختا و از آنچه است قول مالک و شافعی که جزا نیست
 از برای دلاله نمائنده بشکار اگر چه حرام است اعانه بر قتل صید و بقیه
 این جنیفه واجب است بجز دلاله کشنده هر یک جزا کاملی حتی اگر بشکار کنند
 با احرام جماعتی باشند پس بجز دلاله نمائنده کسی آنها را اعم از اینکه محرم باشد
 یا عمل آن دلاله کشنده واجب است بر هر یک از اجماع و بجز دلاله نمائنده
 جزا کاملی و از آنچه است قول مالک و شافعی که حرام است بر محرم اکل شکار
 که برای خوردن کرده باشند و بقیه این جنیفه حرام نیست بلکه اگر خنا من
 صید بشود پس او را بخورد واجب نیست بر او جزا و دیگر گفته است احمد

واجب است

واجب است جزا و دیگر و از آنچه است قول ائمه ثلثه که برای محرم حرام نیست
 قتل صید یعنی ما کول و آنچه منقول شود از او و بقیه این جنیفه برای محرم
 کشان هر خشکی و بقیه این جنیفه واجب نیست مگر بکشتن خر و ما از آنچه است
 قول شافعی که بر محرم کفاره لازم نیست اگر ناسپا یا جمله بری خوشتر بود
 استعمال نماید و بقیه این جنیفه و مالک ندیده بر او واجب نیست و از آنچه است
 قول ائمه او بعد که اگر محرم سهوا بیواهن بیوشد باید از طرف سار و باید
 بپوشد و بقیه بعضی شافعیه پاره نمایند و از آنچه است قول ائمه ثلثه
 که اگر محرم سر خود یا غیر خود را بنواشد یا ناخن بکشد از روی نسیان یا جهل
 پس قنای بر او نیست و بنا بر قول شافعی در رجوع و قول او بر این جنیفه است
 قدر و از آنچه است قول ائمه ثلثه که جایز است برای محرم شستن سر عمل
 و ناخن کردن و چیزی بر او نیست و بقیه این جنیفه جایز نیست از برای
 محرم این اعمال بر او است حد قدر در فعل این و از آنچه است قول ائمه ثلثه
 که جایز است از برای محرم اینکه غسل دهد سر خود را بسند خطمی و بقیه این جنیفه
 جایز نیست تعسیل بسند و خطمی و قنای بر او لازم نیست اگر این عمل را بتمام
 و از آنچه است قول ائمه ثلثه که اگر دست محرم چپک باشد لازم است از آنکه
 آن و بقیه مالک لازم نیست او را یا از آنکه چپک صدقه و از آنچه است
 قول ائمه او بعد که حرام است بر محرم سره نمودن بسند سنگ و بقیه
 سعید بن مسیب منع نموده است از حرمه انزال و از آنچه است قول ائمه
 ثلثه این که نیست بر محرم چیزی در فصد و در حجامه و بقیه مالک در فصد

و تمامه صدقه باید بدهد **مهر** که در دنیا بر مذهب محقق چنانچه در سترابع
میفرماید هرگاه شخصی محرم زنی را عمد نماید صبیح نسبت عمد او و طه زن مطلقه
اگر در حال اسرام و جوع نماید و طلا و جوی با نیز است و هیچ و هرگاه شخصی
از روی غلط قتل صید یا بنماید واجب است بر او فدیة و فدیة هر صید محقق
بچیز عیاشی که در محل خود مغز و گردیده و لذت هم فدیة بر قاتل و بر اولاد
کننده بصید هر دو است اگر قاتل صید جماعتی باشند بر هر یک فدیة جدا
لازم میشود و اگر شخص محرم قاتل صید بعد از کشتن صید از کوشش است و بجز
بر او در کفاره لازم میشود و صید که بر محرم بر اسطه قتل او کفاره لازم
صید بی با خشکی است که حلال کوشش باشد و عاصی آنچه از او منک
شود و طه و صید حرام کوشش کلیة کفاره نیست بلکه بعضی از کفاره
دارد و بعضی دیگر ندارد و تفصیل آن در اینجا لازم بنویس و هرگاه محرم از روی
نسیان یا جهل بری خوشی یا روغن استعمال نماید فدیة بر او واجب نمیشود
پوشید بر او این سهول بر محرم فدیة لازم نیست بعد از منکر شدن بکند او را
و نیز هرگاه سهوا یا جهل شخص محرم ناخن بکشد یا سرخورد یا بکشد یا بکشد
فدیة بر او لازم نمیشود و علامه حلی و تذکره میفرماید جایز است برای محرم
تراشیدن سر یا ناخن کردن و غیره و این جایز است فستق سر و بدن بسید در خطی
و شستن چون دست هم جایز است برای محرم و سر مه کشیدن محرم بسبب
حرام است چنانچه محقق میفرماید هرگاه محرم در مقام ضرورت عمدا و در مقام
غیر ضرورت سهوا یا جهل یا قصد نماید فدیة و صدقه بر او لازم نمیشود

باب

باب ما یجب غنظ و اما الاحرام در بیان آنچه واجب میشود بجز ما احرام
بسیار از جمله مسائلی که اختلاف شده است و او قول امام ابوحنیفه و احد است
در یکا از دو روایت او که فدیة واجب نمیشود بر محرم مگر بنواشتیگر در بیع
بقول مالک واجب میشود مگر بنواشتیگر آنچه حاصل میشود بسبب بیع او نیست
از سر و بقول شافعی فدیة واجب نمیشود بسبب بنواشتیگر سه و اند مورد در یکا
از دو روایت احمد هم بنویسند است و آنچه است قول شافعی و احمد در یکا
محرم بنواشتیگر نصفه سرخورد و در صبح و نصفه دیگر او را در عشاء لازم میشود
او را در کفاره بخلاف طیبه لباس و در اعیان و نفقه و بنا بر قول ابوحنیفه
اینکه جمیع مخلوقها غیر قتل صید اگر برود یا باشند در وین مجلس پس بر هر یک
یک کفاره لازم میشود اعم از اینکه کفاره از فدیة داده یا سدید داده باشد
و اگر در مجلسی متعدد بوده یا سدید اجیست از برای هر مجلسی کفاره علی
حده مگر آنکه تکرار آن بسبب بیع یا فدیة باشد مثل ناخن کشیدن یا بیع قسم گفتن
مالک در صید اما او و غیر صید پس قول او مطابق قول شافعی است و از
آنچه است قول مالک که اگر کسی طری نماید در بیع قبل از تحلیل او فاسد
میشود مناسک او و لازم میشود او را بدنه و واجب است بر او تمام بنا
فاسد و قضاء ضروری بقول ابوحنیفه اگر برود یا شود طری او قبل از تحلیل
فاسد شده است حج او و لازم است او را کوشش فدیة کفاره بدهد اگر برود
با سدید از قوف فاسد نشده است حج او و لازم است او را شستن
ماده کفاره بدهد ظاهر مذ هب لکن مثل قول شافعی است و از آنچه است

قول تافی و اجنبیه که گفته اند مستحب است از بوی اعلی و موطن ما ایکنه منقرا
 بعد از نماز من و شکر بعد از نماز و بوی برآی قضا امناسله در موضع و علی
 و بقیه مالک احمد حاجی است مفرقه و از اینجمله است قول اجنبیه که اگر بر علی
 نماید محرم و کفاره از و علی اول را نماند و علی نماید لازم است
 کفاره بر و علی ثانی مگر اینکه در و علی و بقیه بگوید و بقیه مالک احمد از و علی
 کفاره واجب نیست و بقیه شافعی واجب است کفاره و بقیه احمد از و علی
 اول کفاره بدهد و و علی ثانی شکر ماده بدهد و از اینجمله است قول ائمه
 ثلثه که اگر محرمی در و علی خود را بپوشد یا علی نماید و غیره فرج نسوا الشی
 ح و او فاسد نیست و لازم میشود او را داد شکر ماده و از اینجمله است
 ائمه ثلثه که جایز است خریدن فریانی که محرم همراه میبرد از محرم و بنا
 قول مالک لایق است از بوی فریانی ایکنه از مکارحل خریدن همراه بپوشد محرم
 و از اینجمله است قول ائمه ثلثه که اگر جماعتی شریک شوند در قتل حیدر لازم
 هکلی و بقیه اجزاء و بقیه اجنبیه لازم میشود هر یک و اجزاء کامل علی حده
 و از اینجمله است قول ائمه ثلثه که کثیر بزواجی مثل او است جزائی ندارد و علی
 کرده میشود بگو سفند و بقیه مالک کثیر بزواجی قیمت او را حیدر کند و بنا
 میشود و بقیه و در جزائی و کثیر بزواجی و از اینجمله است قول ائمه ثلثه که در
 بوقا و این را که واجب میشود بر مفرغ در چیزی که در تکبیر شده است و علی
 کفاره است و بقیه اجنبیه لازم میشود او را و کفاره و در قتل یک حیدر
 و جزا بر او لازم است پس اگر فاسد نماید جزا خود را لازم است و قضا

بطور

بطور حج قران و کفاره و قرانی بوعقران و قرانی در قضا و باین طور و قائل
 شده است احمد و از اینجمله است قول ائمه ثلثه مگر قول راجح شافعی که هر که شخص
 محل یا بصدقه عمار و حرم جایز است از بوعقران و حج ان و غیره و از اینجمله
 اجنبیه جایز نیست حج و شکر فراد و از اینجمله است قول شافعی که لازم
 میشود شخص را در قطع و رخت بزواجی از حرم که در تکبیر کاوی جزا او را بدهد
 و بقیه مالک نیست بر او در قطع و رخت چیزی که در قطع نماید جزا بر او نیست
 و بقیه اجنبیه ما که در رختی که در رختی نشانه اند قطع نماید جزا بر او نیست
 و اگر در رختی خود روئیده و قطع کند پس بر او است جزا و از اینجمله است
 ائمه ثلثه اینکه جایز است قطع گیاه حرم از بوعقران چهار یا از برای
 دوا و بنا بر قول اجنبیه جایز نیست از اینجمله است قول اجنبیه و بنا
 اینکه در رخت مدینه منوره حرام است بزواجی او مگر قضا و بنا بر قول
 چنین حرام است قتل حیدر حرم مدینه و بقیه مالک احمد شافعی در رخت
 حیدر ضامن است باین طور که گرفته میشود لبا خائل و قاطع در جزای این عمل
منبرج گوید در مذهب حنفی چنانچه در شرایع میفرماید واجب میشود کفاره
 و فدیه بر محرم بیسب تراشیدن موی سر هر یک و چه بعضی اگر چه چیزی باشد و نقد
 ان یک کوفند است یا اطعام ده مسکین یا اسر روز و روز و دیگر از قضا
 موی اگر در یک وقت باشد فسخ کفاره لازم نمیشود و اگر در وقت باشد
 کفاره متعدد لازم است و در استعمال بوی خوشی چه با لبت باشد
 چه بوی دیگر چه داخل طعام خوردن کفاره لازم است و دیگر در عیال

و بقیه مالک احمد
 شافعی که هر که شخص
 محل یا بصدقه عمار
 و حرم جایز است
 از بوعقران و حج
 ان و غیره و از
 اینجمله اجنبیه
 جایز نیست حج
 و شکر فراد و از
 اینجمله است
 قول شافعی که
 لازم میشود
 شخص را در
 قطع و رخت
 بزواجی از حرم
 که در تکبیر
 کاوی جزا او را
 بدهد و بقیه
 مالک نیست
 بر او در قطع
 و رخت چیزی
 که در قطع
 نماید جزا
 بر او نیست
 و بقیه
 اجنبیه ما که
 در رختی که
 در رختی
 نشانه اند
 قطع نماید
 جزا بر او
 نیست و اگر
 در رختی
 خود روئیده
 و قطع کند
 پس بر او
 است جزا و
 از اینجمله
 است ائمه
 ثلثه اینکه
 جایز است
 قطع گیاه
 حرم از بوعقران
 چهار یا از
 برای دوا و
 بنا بر قول
 اجنبیه جایز
 نیست از این
 جمله است
 قول اجنبیه
 و بنا اینکه
 در رخت
 مدینه
 منوره حرام
 است بزواجی
 او مگر قضا
 و بنا بر
 قول چنین
 حرام است
 قتل حیدر
 حرم مدینه
 و بقیه
 مالک احمد
 شافعی در
 رخت حیدر
 ضامن است
 باین طور
 که گرفته
 میشود لبا
 خائل و قاطع
 در جزای این
 عمل

منتهی کفاره منعقد و تکرار در یک مجلس تمام کفاره دارد و کفاره آن
 یک کسبند در حج نوح است هر گاه حرم و بطریق اید با زوج خود عمداً قبل از
 ادوالم حرمین لازم است او را یک شرماده کفاره بدهد و حج او نیز باقی
 میشود و قضای آن دو سال آینده واجب است تا تمام حاج فاسد را نیز بنیاید
 و واجب است بزین و در وقت قضای این حجه فاسده که جدا از یکدیگر
 باشند در اعمال حج از تکاویحی تا بعد از فارغ شدن و بیکبار و بطریق تکرار
 کفاره لازم است مطلقاً و در تفصیل زن در حال احرام یا در طرد و غیر
 فرج با انزال کفاره لازم میشود و با عتقاد حج غمش و در کفاره
 یک نفر شرماده آذ کفاره تفصیل بیک سو کسبند است و نیز در کفاره
 حرمین و کفاره حرم جایز است علی باید او را از حرم خارج نمود
 حرمین بیاید همراه خود و ایضا محقق میگردد هر گاه جماعتی در قتل صید
 شریک شوند بر هر یک از آنها یکبار کامل واجب میشود و هر گاه شخصی حج
 کبوتر حرم و مثل او را صید نماید یک کفاره بیک سو کسبند آمده
 و اگر محمل در حرم قتل کبوتر بنیاید یک کفاره است کفاره او در احکام کفاره
 صید نمیتوان بوجه گفته مفرد و قاتل و قاتل نیست و در آنچه از
 کفاره آنست که در شد یک حکم دارند و بر شخص عمل قتل و فرج و نفسی در صید
 حرم جایز نیست حکم محمل در این باب حکم حرم است و در قطع و قتل
 بزرگ از حرم بیک سو کفاره او سبب درخت کوچک بیک سو کسبند
 و در کفاره کفاره حرم کفاره نیست علی معصیت وارد و ایضا بر کفاره

حرم مدینه جایز نیست قطعه و قتل صید و با باسی نیست کفاره هم ندارد
 تحت **باب صفه الحج والعمرة** در پی حقا حج و عمره است پس از جمله مسائلی
 که اختلاف شده است در او قول شافعی است که اگر کسی قصد دخول مکه نماید از یک
 حج مستحب است از برای او که حرم شود با حرام حج یا عمره و بقیه او چندین بار نیست
 از برای کسی که نظر از مینماید است یا اینکه تجار و غایب از مینماید بطرف حرم بماند
 و بقیه مالک و شافعی در قلم است که جایز نیست تجار و غایب از مینماید یعنی احرام
 و دخول مکه هم جایز نیست بماند احرام مگر از برای کسی که مکرر داخل شود چنانچه
 وصیاء او از آنجمله است قول ائمه ثلثه که مستحب است خوانند دعاء و بلند نمودن
 دو دست در حال دعا و طرا و دوم نیز سبزه است و چیزی آن بفرمان لازم است
 و بقیه مالک بر داشته و سبزه در حال دعا استخوانا ندارد و طرا مقدم و بجا
 و چیزی آن بفرمان لازم است خدا از آنجمله است قول ائمه ثلثه که طهاره و ستر
 عورت شرط است در حج و طرا و اگر کسی در طرا مشغول شود وضو میکند و ^{اذا غاب}
 بنا کفاره تمام نماید و بقیه او چندین طهاره در طرا شرط نیست ^{فانما}
 قول ائمه ثلثه که سجده بوجه الا سور سبزه است مثل بوسیدن بلکه او تفصیل
 و زیاده است بقیه مالک سجده نمی بدهد است خدا از آنجمله است قول شافعی
 که باید و کن عیاق را استلا نمود و بوسیدن او جایز نیست و بقیه او چندین
 استلام نماز و بقیه مالک استلام او لازم است مگر در ستهای خود را
 بیوسیدن بردها بگذارد بعد از استلا و بقیه او سبزه است و او از آنجمله
 قول ائمه که در رکوع شایسته در هر طریقی استلا می ندارد و بقیه اینها

و با بود این زبیر که اسئله این دور کن لازم است فانما یجمل است قول الله
 که عمل و اضطرار است بقول مالك عمل اضطرار شناخته نشد فانما یجمل
 نیستند بلکه به ام از کسی این فعل را در نفسی زمل و اضطرار در وقت عجز بود
 مسئله من بعد رقوم میگرد و فانما یجمل است قول الله او بعد که راه نزل نما
 کسی زمل و اضطرار را پس چیزی بود نیست و بقول حسن بعضی در ما جیشی بود
 فریاد لازم است فانما یجمل است قول الله چه در عمل اگر قرآن در وقت است
 و بقول مالك که هر دو را در فانما یجمل است قول الله جنس و شافی در وقت عجز
 که این دو عمل است فانما یجمل است قول الله و شافی که عجز کن است در
 حج و بقول ابن حنیفه و احمد و یکی از دو روایت است فانما یجمل است قول
 الله فانما یجمل است قول الله که در وقت عجز است فانما یجمل است قول الله
 او جنس هر چیزی بر او نیست اگر عکس این سخن را عمل بیاورد یعنی ابتدا از عجز وقت
 بصفای نماز و فانما یجمل است قول الله که جمع در وقت عجز نه از شب نیست
 مستحب است بقول مالك واجب است فانما یجمل است قول الله که در وقت عجز
 پیاده که در وقت عجز نه مساوی است و بقول احمد و شافی در وقت عجز است
 افضل است فانما یجمل است قول الله که در وقت عجز نه از مغرب و عشا
 بزود لغز هر یک را در وقت عجز نه از نماز است بقول ابن حنیفه که این چنین
 نیست و فانما یجمل است قول الله که این نیست بقول ابن حنیفه است بقول
 ابن حنیفه جایز است هر چه از جنس میز بوده باشد و بقول احمد و بقول احمد
 هر چیزی فانما یجمل است قول الله شافی و احمد که وقت عجز در داخل است و نصف

میر

شاید اگر کسی نماید بعد از نصف شب جایز است بقول ابن حنیفه و بقول
 و هر چه جایز نیست مگر بعد از طلوع آفتاب فانما یجمل است قول الله که قطع کرد
 میشود تلبیه بر می آید بقول احمد از آنجا که سنن عقیده و بقول مالك قطع
 نزال و زعفران همیشه میر بقول احمد و بقول احمد و بقول احمد و بقول احمد
 جایز نیست دخول مگر از برای حج کننده و غیر آن بقول احمد و بقول احمد
 داخل شد مگر بقول احمد از برای حج کننده و غیر آن بقول احمد و بقول احمد
 شد با زخای سبب بیکاه نکل شد و هر چه میتواند بقول احمد از برای حج
 و بقول احمد که کد است احرام مجید لازم است و بقول احمد که نگردد و دخول
 و خروج مگر در وقت مثل حیاء و هینم فریضه جایز است داخل شدن بقول احمد
 و بقول احمد میفرماید مستحب است بر او است و سنتها برای دعا و وقت در وقت خانه
 و بقول احمد نیز واجب است سجده را در بفرمانی از نماز و دعا بقول احمد میفرماید
 طهارت و ستودن و شکر است و بقول احمد واجب است در وقت سنتی طهارت
 حصر نیست مستحب است استلام او بقول احمد او بعد تا کید در استلام و کعبه
 و بقول احمد و تقبیل او در وقت سنت است و در صورت عدم امکان تقبیل او دست
 خود را بعد از مالیت تقبیل نماید بقول احمد بر چهره و شرع را در نشده است
 و بقول احمد هر چه در وقت که میفرماید زمل و اضطرار در وقت است بقول احمد
 مستحب است اند و مراد آنان پیچیدند و او یا برد است بخوبی این سخن کرد
 بود و از بقول احمد که در وقت نماز او از پس پیشوی می آید آورده بود بالای
 در وقت چنانچه در قرآن در وقت نماز است بقول احمد و بقول احمد میفرماید

سوی بین صفا و مرویه واجب دانان کجاست است در تریبید را با این قسم واجب است
 که ابتدا از صفا عمده ختم برده نماید و بکسر با نیز نیست تا از جمله واجب است و وقت
 بفرمان است وقت احتیاط و عیان از زوال ظهر است تا غروب قبا و قدری از
 شب که بگذرد جمع بپایند و در شب و روز که مستحب است بجز آنکه در وقت نماز
 و نماز است از برای وقت نماز و در طریق اما متبوع در همه حال جمع بپایند و نماز
 و عشاء جایز است خصوصا در شب و روز که مستحب است در شب و روز
 نماز و در شب عشاء و ایضا از آنجا که در وقت و در جمعه از طلوع آفتاب است
 تا غروب و در شب جایز نیست و ایضا در جمعه و غیره سنگ از چیزهای دیگر است
 و ایضا میفرماید وقت قطع تلبیس از برای احرام حج زوال ظهر و زعفران است
 و از برای عمره وقت مشاهده کعبه است و از آنجا که است قول ائمه ثلثه که
 مستحب است تریبید و افعال و در عید قربان پس در جمعه عقیده را که در
 بعد از آن قربانی نماید و بعد از آن حلق نماید و بگوید احرام من نفع تریبید
 واجب است و از آنجا که است قول ائمه حنیفه که واجب است تراشیدن سر تراشیدن
 و بجز آن است بقیه مالک واجب است تراشیدن سر را اگر آن و بقیه
 شافعی واجب است تراشیدن سه دانه مو را و فصل تراشیدن کل است و آنکه
 آنچه است قول ائمه ثلثه که تراشیده سر را بپایند و تراشیدن سر است
 نماید و بقیه ائمه حنیفه بپایند و بجز تریبید نماید و عتبات و عتبات است طرف
 تراشیده دانه تراشیده شده از برای او و از آنجا که است قول ائمه ثلثه که
 اگر کسی سر او مو نداشته باشد مستحب است مالین تیغ بر سر او بقیه ای

حنیفه

حنیفه است و او را از آنجا که است قول ائمه با حنیف است و هدی و آن است
 که همراه بود چیزی از حیوانات و آنچه در حج آن و هم چنین مستحب است اشعار شد
 اگر شتر یا گاو باشد با این قسم که طرف راست پشت او را فدای بپوشد
 شافعی و احمد و بقیه مالک طرف چپ را با بپوشد نشانه کند و بقیه ای
 حنیف است اشعار حرام است و از آنجا که است قول ائمه ثلثه که مستحب است است که
 نظایر بگردن که سفید بیندازد و وقت همراه بر آن برای قربانی بقیه
 مالک است آنچه نداد و این عمل برای او سفید بگذرد برای شتر است حنیف و در وقت
 و از آنجا که است قول ائمه ثلثه که هدی را اگر نذرت نموده باشد قابل پیشی
 بر اسلحه نذرت ملکیت از او و حق نذرت میشود پس صاحبش نمیدانند و او
 بفرشده یا بپوشد و بقیه ائمه حنیفه جایز است بیع آن و تبدیل آن
 بدیگر و از آنجا که است قول ائمه ثلثه که جایز است شامی یا غیره را با او
 از شیر هدی بعد از رفع حاجت بپوشد و بقیه احمد جایز نیست شامی
 آن و از آنجا که است قول ائمه حنیفه که واجب است از قربانیهای عینا و آنچه
 از گوشت او خورد حرام است و بقیه ائمه حنیفه خوردن میشود از قربانی
 حج قران و تمتع و بقیه مالک خوردن میشود از جمیع قربانیهای واجب
 الاجزاء و غیره واجب که محض قربت باشد و از آنجا که است قول ائمه ثلثه که
 مکروه است فرج در شب و بقیه مالک جایز نیست و از آنجا که است
 قول ائمه ثلثه افضل اماکن از برای قربانی عمره حروه است و از برای قربانی
 حج مکه است بقیه مالک فرج در مره جز نیست و از آنجا که است قول

ائمه ثلثه که وقت طرازی از صف اوله شب عیدت بیان است تا فصل از آنها
 روز خراسان و آخری برای او نیست و بقله ای خنیقه اوله وقتان طلوع خورشید
 و آخر او درم از ایام اللشرف است پس اگر تا آخر اندازد تا سیم ایام اللشرف
 لازم میشود او را قرانی و از آنجمله است قولی که واجب است اینکه ابتدا
 نماید و روی چرخ با پنج پهلوی سپید خنیقه است پس بعد بنویسد پس بعد
 عقیده بقوله ای خنیقه هرگاه روی چرخ را بر خلاف این ترتیب نکند بنا
 اعاده میشود و اگر اعاده نکرد بر او چیزی نیست و از آنجمله است قول ائمه
 ثلثه که نفل بحسب مستحب است بقوله ای خنیقه از مناسک است و این
 طوری گفته است عمر بن الخطاب رضی الله عنه و از آنجمله است قول ائمه ثلثه
 که اگر کسی حرکت نکند از مغرب و روز و در نماز واجب است خواندن
 او در اینجا و روی چرخ در صبح و بقله ای خنیقه باید حرکت نماید و امام که
 صبح بر او طالع نشین و از آنجمله است قول شافعی و احمد هرگاه حایض
 سنی زنی قبل از طرازی فاضله حرکت نکند تا اینکه تطهیر نماید و بعد از آن
 نماید لازم نیست مشغول و اگر چه سوزاید شتر را برای او بلکه حرکت نماید
 با سایر بوی و سوزانند دیگر بسوزد و بقله مالک لا تأمست حیض
 بر صاحبان اکثر ائمه حیض بسوزد و روزی که بر او بقله ای خنیقه
 طهاره شرط طرازی نیست پس بعد از حیض طرازی نماید داخل شتر با حاجت
 و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که طرازی و معاف واجب است از واجبات مگر در
 حوائجی که اقامه نموده باشد بلکه که از برای او و برای نیست و بقله ای

خنیقه

خنیقه طرازی و معاف ساقط میشود بسبب اقامه **منهم کویده** و منعه بقیه
 در مشایخ میفرمایند ترتیبی در افعال و در عیدت و واجب است باین قسم
 اوله روی چرخ عقبه نموده بعد از آن خن را بزم نماید بعد سر برآورد بعد از آن
 طرازی نماید و در وقت نماز واجب است در تراشیدن روی سر بنفد و است که
بملا ابتدا اگر چه بنواستند چند و آنه باشد و تراشیدن تمام سر فصل است
 و کسی که سر او روی نداشت باشد چیزی است او را کشیدن تیغ بر او رود
 در تراشیدن سر ابتدا بطرف راست یا چپ بر او تراشیده نفل را
 نکارد و از هر طرف با نیز است تراشیدن و اینها مستحب است و هر که
 همراهی آوردند در حج قران بخند قرانی اگر سنی باشد اشعار و تقلید آن
 را اگر کافر باشد تقلید آنها و اشعار اینست که طرف راست که ها شنود
 ندعی بشکافد که خون بر تو آید صوره او با چینی آورده نماید تقلید
 اینست که نفل خود را که نماز با خوانده باشد بکند قرانی و اینها
 نماید و نیز میفرماید هدیه قران خایج نمیشود از ملک آورنده آن
 جایز است عقیقه و او را تبدیل او مگر اینکه نذر نموده باشد او را
 بخصی که در اینصورت خنیقه میشود و از ملک او خایج میشود
 و نفسی در او جایز نیست و اینها جایز است شتر پیشه کوه سفند همگ
 بعد از اینکه زیاد بیاید زبوره او و جایز نیست خوردن آن گوشت
 قرانیهای واجب و اگر چیزی خورد بعد از آن خورده قیمت او را نقد نماید
 و مستحب است خوردن آن گوشت قرانی هدیه مسیحا در حج قران و قرانی

حج تمتع نیز مستحب است خوردن از گوشتش و ذبح قربان در روز نایب
 بشود و گاه ذبح هدی تمتع در منی است و گاه ذبح هدی قربان در و مکه است
 اگر مقام از منی باشد و با حجام عمره و اگر مقام از حجام حج عمره باشد
 در منی محل ذبح او است و ایضا علامه حلی در مذکور میفرماید طحا افانسه
 و زیاده و کمن است و واجب است مثل طحا کدوم و اول وقت آن طلوع فجر
 روز عید است و آخر وقت او در روز دوم اذایم نماز است و این نیست تا حین
 آن از این روز و ایضا محقق میفرماید واجب است توبه در روز چهارم
 ننگد باین نحو که او ابتداء نماید بجزه که او بیکبار است بعد بجزه و طی بعد بجزه
 عقبه و بیکبار بجزه توبه است و ایضا مستحب است بخصیبت بجزه و بیکبار
 حصبا کرد و باطل است از برای عاود و در گذر نماز مستحب است ایضا هرگاه
 شخصی در نوبت روز دوم اقامه کرده و از ده هم ماه است و در نوبت اول
 نماید تا غریب فتنه است بجزه هم معین میشود و او خواهد بود آن شب و ایضا
 تا طلوع آفتاب بگذرد و در شب چهارم نیست و ایضا هرگاه قبل از طلوع
 افاضه حایض منقذ نماید بماند و حکم نکند تا پاک شود بعد طحا را
 با طهارت بعمل آورد و بوشو و اول وقت غیثی چنین بشود و برای او بنیاید بلکه
 با حرم جایز است برود و آن زن مشهور دیگر که فرزند سوار شود و ایضا علامه
 حلی در مذکور میفرماید مستحب است طحا و دعای برای کسی که او داده خروج از
 مکه داشته باشد و از برای آنکه کسی که قصد ماند نماید و دعای ندارد تمت
باب الاحصار و القصد در بیان احکام ممنوع شدن از حج است سببها

یا در شمی

یا دشمن بودن بجزه سالی که اخلاص شده است در او قبل شایسته است که شخص
 محصن تحلیل میکند در مکه حصی بلیغ و بلوغ است و سببها در بیان این چنینست
 صحیح نیست ذبح در اینجا که محصن شود بلکه ذبح صحیح است و حرم بسنی او سبب
 عدله با کسی که همراه هدی میفرستد و از قبیل عدله ذبح و اینست ایضا هرگاه
 وقت عدله ذبح یا غیره را نبرد آنکس که همراه هدی نبرد شخص محصن در اینجا
 تحلیل میکند و بقیه مالان در مکه حصی تحلیل کند و بر او ذبح و حلق لازم نیست
 و از اینجا است نقلی شافعی و ظاهر قولین که واجب میشود بر محصن قضاء
 اگر تحلیل از فرزند نکرده باشد نه از قطع و بقیه مالان که شخص محصن از
 حج فرزند شود قبل از احرام ساقط میشود و از فرزند قضای نیست بر آنکه
 باشد متاسف است او نطوع در نوزده مالان شافعی و بقیه ای چنینست واجب است
 قضاء بجزه الاعم از اینکه فرزند باشد یا نطوع و این یکی از روایات است از اصحاب
 و از اینجا است نقلی شافعی که قضای نیست بر محصن بر خود و نطوع مگر اینکه
 نطوع را بقتضای منی باشد بقیه مالان حمله بیک تحلیل کرده غیثی
 و بقیه ای چنینست جایز است تحلیل او از اینجا است اتفاقا عمد او بعد از آنکه
 بیند احرام بدینند بقیه از آن آقای خود پس از برای اقامت تحلیل او بنیاید
 قول ظاهر منعقد غیثی احرام او و کتبی هم در این حکم مثل علامه مکر است
 بوده باشد از برای او شوهر عیسا و عیسا کرده میشود اذن سنی با آن
 هر دو بقیه محصن بنیاید عیسا کرده غیثی اذن شوهر با اذن مولی
 و از اینجا است نقلی اعمه ظنم که جایز است احرام زن در فرض حج بقید

شهر و بنا بر قول شافعی در اوج از دو وقت اینک با این نیست از برای قدری
 شکر بفریضه مگر با زدن شهر **مزمع** که بدو در مذبح محقق و سایر احوال ^{مستحب} است
 در شرایع صیغه یا بدین معنی از حج اگر کسی منع و شمن باشد و او مقتصد ^{مستحب} است ^{از او} ^{مستحب}
 میکند که با علم اعمال سه و جماعت اطلاق محقق بر هر دو نموده اند چنانچه
 در مسئله اول اطلاق محقق بر منوع بسبب شمن شده است پس بنا بر قول
 محقق هرگاه شخصی حج کند بواسطه منع و شمن تنزیل احوال و با اعمال بعد
 تمام نماید در هر جا با تحلیل نوحه و وعده از حج نماید سر نیز باشد خواه در
 حرم باشد یا در حاکم اگر بواسطه منوع شود بعد از احرام در آنجا ^{حلیل}
 جایز نیست بلکه مدعی خود را میفرستد با هر کس که می رود و وعده قرآن
 برای برنده قرآن و وعده که در سید و در آنجا که محل قرآن است مثل
 همین که قرآن شد شخص هر دو جای خود تحلیل مینماید و ایضا میفرماید
 واجب است بر معتقد در محقق قضا ^{حج} که تحلیل نوحه در رساله دیگر اگر
 حج او واجب بوده باشد و اگر ستم باشد قضا بر او واجب نیست ^{حج}
 شخص هرگاه در احوال احرام با خلاقند خود بشرط نماید که اگر در بین احرام
 بواسطه منوع یا دشمن ممنوع شدیم تحلیل تمام با زدن و انصوح بعد از تحلیل
 اگر حج او واجب بوده قضا بر او لازم است اگر طوع بوده قضا لازم
 نیست چنانچه علامه حلی در تذکره فرموده است قضا عله نه صیغه ^{حج}
 که احرام عید منع میسوق اعم از اینکه با زدن آفایو باشد یا بطلان
 دلما اگر با زدن حرم شد دیگر عینا نداد و تحلیل نماید تا اینکه عمل تمام ^{حج}

خود

خود شرح شد و اگر بپزد آن اذکار هر شش در بین احرام مینماید و او تحلیل
 نماید و نیز صیغه های دیگر جایز است احرام زن برای حج واجب بر او بیند از آن وقت
 و جایز نیست شهر را که منع کند و بجز خود را از عمل واجب احرام در حج
 طوع یا بطلان زن شهر برای زن جایز نیست شهر هم مینماید و مانع نماید
 از حج طوع عت **باب الاضحية والعقيقة** و در باب احکام قرآن عید ^{عقیده}
 طفل است پس از تحلیل مسائلا که اخذ شده است در او قتل اعمه ثلثه و در
 صاحب این حنیفه است که گفتند انداخته میسند و گفته است بقل ای حنیفه
 احتیبه واجب است بر عقیبه بین اهل شهرها و اعتبار نموده است در عقیبه او
 قضا را و از آنجمله است قول شافعی اینکه داخل میشو وقت فرج بطلع آفتاب و
 عید و گذشتن مقدار نماز عید و در خطبه اعم از اینکه امام نماز عید را
 بخواند یا بخواند بنا بر قول اعمه ثلثه بشرط صحت فرج نماز و خطبه خواندن
 امام است مگر اینکه این حنیفه گفته جایز است برای اهل سواد اینکه قرآن
 نمایند و حتی که طالع عمر فرج را ذکر کنند است عطا داخل میشو و قضا حنیفه
 بطلع آفتاب فقط و از آنجمله است قول شافعی که آخر وقت برای احتیبه آخر
 ایام القشری است بقل مال الله ای حنیفه اینکه آخر وقت احتیبه آخر روز
 دوم ایام القشری است بقل سعید بن جبیر جایز است از برای اهل
 شهرها قرآن در روز عید قاصد و بنا بر قول شیخ با نیز است تا آخر قرآن
 تا آخر ماه ذی الحجه و از آنجمله است قول اعمه ثلثه که هرگاه قرآن عاجز باشد
 خون عقیقه فرج او بفرش ^{حج} ایام القشری بقرآن بقرآن میکند او را بطلان

روایت

به نیت خضوع و بقیه ای حنیفه فرج ساقط میشود و در دفع میشود و بقیه ای است
 او را بخیل است قول شافعی و احمد اینکه مستحب است از برای کسی که او را در قربا
 دارد که سرخ و واقف باشد و ناخن و انگشتر و در عشا و فذ الخیر تا و نسی که در
 نماید پس اگر بکند این قربانی نماید مکره است گفتند است این حنیفه صباح
 در کاهن ندارد و استحباب ندارد و قتل و بیکر احمد این طور است و از بخیل
 قلیا آمده فلش که اگر شخص ملزم شود قربانی معینی او بوده باشد صحیح و مسلم
 پس در وسیده او عینی منع کرده نمیشد اجزا او در قربانی و بقیه ای حنیفه جز
 نیست و از بخیل است قول احمد و بعد که کوهی چشم حیوان قربانی منع نمیشد اجزا
 او را و بقیه بعضی از اهل ظاهر با عن منع نمیشد و از بخیل است قول مالک و شافعی
 که حیوان از برای اغنیه جزئی نیست و بقیه ای حنیفه جزئی است و از بخیل است قول
 شافعی که جزئی نیست قربانی که حیوانی که در او چیزی از آن بریده باشد اگر چه بسیار
 جزئی باشد و بنا بر جماعتی از متأخرین اصحاب شافعی اجزا او است و بنا بر قول مالک
 و حنیفه اگر کمتر از آن بواسطه قطع و فذ باشد جزئی است و اگر بیشتر و فذ
 باشد جایز نیست و از بقیه احمد و آنچه زاده بود ثلث قطع شده در روایت
 و از بخیل است قول احمد فلش که جایز است از برای مسلم فایب که هنوز در قربانی
 با کراهت در ناله غنای ذمی و بقیه مالک جایز نیست نایب خوردن ذمی و در
 و از بخیل است قول احمد فلش که هرگاه بجزد که سفند یا شخص نیت قربانی بخیر
 احتیجه محسوب نمیشد و بقیه ای حنیفه جزئی نیست قربانی محسوب میشود و از بخیل
 قول شافعی که ترک تسمیه عدا یا سهل ضرر ندارد و بقیه احمد اگر در ایح عمل تسمیه

جایز

جایز نیست خورده از گوشت او را که فراموش نماید پس در او روایت است
 و این طور در ناله شده است مالک و در نزد او روایت سیم است که حلال
 میشود مطلقا اعم از اینکه ترک بسم الله و اعلام نماید یا سهل و مذهب حکما
 مالک چنانچه گفته است قاضی عیالوها اگر ترک تسمیه عملایش خورده
 نمیشود گوشت او و بقیه ای حنیفه اگر ترک تسمیه عملایش خورده گوشت
 او جایز نیست و اگر سهل ترک شود جایز نیست و از بخیل است قول امام
 شافعی که مستحب است صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله در نزد فرج و بقیه احمد
 مشروع نیست و بقیه ای حنیفه و مالک مکره است صلوات فرستادن در نزد
 فرج و گفتند احمد فلش مستحب است اینکه در وقت فرج گفتن اللهم هذا
 منك والیک تقبیل منی و گفته است این حنیفه گفتن این کلام کراهت دارد و از
 بخیل است اتفاق احمد و بعد بر اینکه مستحب است خورده از اغنیه نظر می رود و بقیه
 بعضی از علماء واجب است خوردن آن را و از بخیل است اتفاق احمد و بعد بر اینکه
 جایز نیست فرجهای پس است قربانی مذکور کرده شده یا مستحب و بقیه ای حنیفه
 جایز است پس بر است قربانی با سبب آن مکره عاویه داده میشود صحیح و در حاجت
 همسایه و غیره مثل ببرد بزرگ و در بزرگ و در بزرگ و در بزرگ و از بخیل
 قلیا آمده فلش که برای قربانی عید مستحب است بخیل است بخیل است بخیل است
 بقیه مالک افضل است بخیل است بخیل است بخیل است بخیل است بخیل است
 فلش که جایز است اینکه در شربک شود و هفت نفر در یک شربک بقیه ای حنیفه
 هر یک از آنها منفرد باشند یا از اهل بیگانه باشند و از بخیل است قول امام

و شایسته که عقیده مستحبی است بقلوب حقیقیه مباح است و نمیکویم مستحبی است
 دینا احمد در شهر در وایت او اینکه عقیده سنی است در وایت دیگر
 او که گفته است در وایت او و جویب او و جویب او و جویب او و جویب او
 این مذهب حسن و او را سنی نامند و از جمله است قول ائمه ثلثه که سنی است
 عقیده از برای پسر قرمانی نمودند و در کتب سفند از برای خود نوشتند که سفند
 و از برای خود نوشتند که سفند و بقلوب مالک عقیده میسرود از برای پسر یک کوفتند
 مثل در خنوار و از جمله است قول شافعی و احمد و بیهم استخوان شکسته استخوان عقیده
 و اینکه طریح نماید اجزا، عقیده را که قطعه نموده بر بزرگ باشد جبهه فقال
 بسلا متی بولد و بقول غیر این دو نفر مستحب است شکسته استخوان عقیده از
 جبهه فقال بر بوسید استخوان و گفته شد آن و گفته شد نواضع و خا متی نمودن
 آفتاب شریه **مشم** کن بد و مذهب حقیقی و سایر علمای چنانچه در شرایع میفرمایند
 احتیبه سنی مؤکده است و داخل میشود و قشایان نیز اول وقتش و بطلوع آفتاب
 و وقتش و آخر وقتش آن در متنی تا چهار روز است که اول آن روز عقیده است
 دو سالی بیکه و ناسه و ناسه و ناسه و ناسه و ناسه و ناسه و ناسه و ناسه و ناسه
 فرج بگذرد جایز است فرج احتیبه بنی قضا و هرگاه احتیبه معنی خود بدیدند
 او هم و سید جایز است فرج آن و سید بل آن و اجب غیشی و نیز میفرمایند جایز
 برای کسی که او را داده احتیبه دارد و تراشید سر سید ناخن و در وقت اول از غیبه
 بدلتا حرم است که راهز و احتیبه میفرمایند از ماست و احتیبه تمام بود اعضا
 و اجزا اول پس احتیبه مثل و کور و دم بود و جرحی نیست و مناط و در قطع و جرم

عقیده

عقیده است همین که ناقص بگویند او را جرحی نیست و نیز میفرمایند بشرط است و
 اسلا در ایچ و جایز است نایب که فتن از برای فرج و طمان نایب یا بد مسلم باشد
 و جایز است بر ذایح گفتو بسم الله در وقت فرج پس هرگاه عمدا ترک نماز احتیبه
 حرام میشود و جایز نیست خنوار از کشت او هرگاه ترک تسبیح او و تسبیح
 بشود حرام نمیشود و صلوة بر بفرمایند علیه السلام از سنن ادا احتیبه او در هنگام
 فرج و میفرمایند هرگاه که سفند و احتیبه بنی قضا و جویب بنی قضا و جویب بنی قضا
 دیگر احتیاج بنی قضا و جویب بنی قضا و جویب بنی قضا و جویب بنی قضا و جویب بنی قضا
 آید و جبهه جویب الخ و بعد از آن گفتن اللهم هذا منك واللیک فقیه بنی قضا
 مستحب است خنوار ندعا از کوشش قرمانی و تقسیم نمودن آن بفقرا و افضل
 اینست که پوست کوسفند قرمانی و نیز بقعه بدهد مکرده است خنوار
 آن را و ایضا افضل قرمانی نمودن است بعد از آن کا و بعد از آن کوسفند
 یعنی یکا از این سه و قرمانی یا بدین و ولی تو بدیل خنوار این طور است که ذکر
 شد و جایز است مشرک نمودن جویب در بیک قرمانی و دیگر اختصاصا بفقرا نمودن
 زیاد بود بر این عده هم جایز است چنانچه بکفر هم جایز است فرج کوسفند متعدد
 و حقوق و شرایع میفرمایند که عقیده نیز مستحب است مثل احتیبه و تسبیح
 عقیده نمودن بیک واسو کوسفند است خواه برای پسر باشد خواه دختر
 مستحب است بعد از آن اعضای کوسفند عقیده را از مفاصل و شکسته استخوان
 آن کراهد و در و طریح غریب آن استخوان را در کله بدو از فرج تقسیم شود غایت
باب العقیده در بیان احکام نذراست پس از جمله مسائل که اختلاف شده است در وقت

آنکه نلشده است اینکه لازم نیستش شفق را بسبب نذر مصیبت کفار و دنیا برود
 احمد رو یکی از روایت نذر مصیبت منعقد میشد و با فعل اوله نیش
 و حاجب میشد بسبب کفار و از آنچه است قله شافی که هر که کسی نذر نماید
 زنج نرود خود را یا هلاک نفس خود را لازم نیستش او را چیزی و بقیه ای نیست
 و احمد رو یکی از روایت اوله لازم میشد او را زنج که سفند و با این قسم
 قابل شده است مالک و بقیه احمد رو روایت دیگر لازم میشد او را که از
 عین و از آنچه است قول آنکه نلشده که هر که کسی نذر نماید نذر مطلقا صحیح
 واضح از مذمبها نفع صحه نذر مطلقا است و در قول او برای عدم صحه
 نذر است تا اینکه تعلیق نماید او را یعنی آن نذر را بشود یا صحه و از آنچه است
 قول آنکه نلشده که اگر کسی نذر نماید زنج بنده خود را لازم نیستش او را چیزی
 و بقیه احمد رو یکی از روایت لازم میشد او را زنج که سفندی و روایت
 دیگر از احمد لازم کفار عین است و از آنچه است قول ابن حنیفه و مالک که
 اگر کسی نذر نماید زنج را لازم میشد او را و فای با و لا غیر و بقیه شافی رو یکی از
 دو قول اوله لازم میشد او را کفار و غیره آن و قول دیگر شافی اینکه بخیر است
 بین و فای بنذر و بین کفار عین و از آنچه است قول شافی که نذر در زجر در
 لجاج صحیح است مثلا اینکه بگوید اگر بکم نمودم یا ذل شخص پس حضور رضای خدا
 بر منست و در ذکر فای با صدق و از آنچه است در اینصورت صحه است بین و فای با این
 نذر و بحر حال بخیر نیست او را و از کفار و بقیه مالک و احمد اینکه خبری است از
 کفار و گفته میشد اینک بنای عمل بر این قول است و از آنچه است قول شافی که اگر

کسی

کسی نذر نماید اینک جمیع اموال معینت خود را تصدق نماید لازم است او را
 با و بنا بر قول اصحاب حنیفه اینک تصدق نماید بثلث جمیع اموال مذکور خود
 است یا با و در قول دیگر اینک تصدق میکند بجمیع آنچه از ماکولات دارد و بقیه
 مالک با بید تصدق نماید بثلث جمیع اموال مذکوره و غیر آن و بقیه احمد رو
 از روایت او اینک تصدق میکند بجمیع ثلث اموال خود و در روایت
 دیگر رجوع میشد بسوی نذر کننده در آنچه نیت نموده است و مالی در دنیا
 مالی و از آنچه است قول مالک و احمد شافی و واضح در قول او اینک اگر کسی
 نذر نماید نماز خواندن در مسجد الحرام و معتبر و لازم میشد نماز خواندن
 در او و هم چنین است کلمه در مسجد المدینه و مسجد الاقصی و بقیه ابن حنیفه
 نماز تعیین داده میشد در مسجد بلخ حال و از آنچه است قول آنکه نلشده
 که هر که کسی نذر نماید روزی یک روز یا بعیند پس اظفار کند بجمیع روز
 قضاء نماید آن روز را و بقیه مالک هر که بجمعه نذر نماز شی اظفار کند لازم
 میشد او را قضاء و از آنچه است قول مالک و احمد که هر کسی نذر نمود قصد
 بهت الحرام و او بنموده باشد از برای او نیت حج و عمره یا نذر نمود و فای با بیت
 الحرام و لازم میشد او را قصد حج عمره و لازم است که از خانه خود برود
 و بقیه ابن حنیفه لازم میشد او را چیزی مگر وقتی که نذر و مشی بسوی بیت
 الله و با نماند قصد او را و از آنچه است قول شافی رو یکی از روایت
 او را بحنیفه که اگر کسی نذر نماید نماز بسوی مسجد المدینه یا مسجد الاقصی
 منعقد میشد نذر او و بقیه مالک و احمد شافی و واضح در قول منعقد

میشود و لازم است عمل بان و از آنچه است قولاً این چنینه و مالک که اگر کسی
 نذر فعل با حرام نماید مثل اینکه نذر نماز یا اجرای صیغه نماز یا اینکه بگوید
 خود یا سوار اسپ خود شوم یا آب بخورم یا بیستم پس چیزی بر او نیست بقلی است
 لازم میشود و او اکتفا به عین اگر مخالف نماید اگر چه لازم نیست عیناً اگر در
 فعل امثال این نذرها و بقلی است منعقد میشود نذر او در حرام است یعنی
 وفای بند و در عین اکتفا به عین **مخرج** که در مذکور است چنانچه در شرک
 میفرمایند و بدو قسم است چنانکه متعلق نذر یا شکر نذر و فعل طاعت
 یا اینکه بگوید یا محض نذر است بقلی معلق نذر بشرط و صحتی
 کلیه آن اینست که طاعت باشد و رجحان شرعی داشته باشد و مقصد نافر
 هم بوده باشد پس باین ترتیب معصیت منعقد میشود و براسطه مخالف چنانچه
 نذر اکتفا به لازم نیست و نذر درج اولاد یا پندیده یا فعلی نفس خود یا دیگر
 داخل معصیت است و منعقد نمیشود و کفاره بر مخالف این نوع نذرها نیست
 چنانکه کفاره در مخالف نذر شرعی است که منعقد شده باشد و عمدتاً مخالف نذر
 باشد و اجابتی و بنا بر این قاعده نذر و قنوت حج یا نذر نماز خواندن در
 مسجد یا نذر و قنوت بر هر کس بگذرد صد حج و عمره یا نذر و روزه یوم معتقی
 یا روزه بسوی مسیحی و غیر اینها چنانچه طاعت است منعقد نمیشود و مخالف نذر
 روی عمد در هر حالت اینها کفاره لازم میشود و در نذر و طاعت که مقید
 و صفتی نباشد میفرمایند اشد انقضای آن است مثل نذر نماز خواندن یا
 مقصد نذر و امثال این پس هر گاه نذر نماز یا هر یک از آن را قصد نماید

لازم است

لازم است نفعی بان و اگر بپوشا باشد تمام مال را قیمت نموده بدقتا یعنی
 برساند تمام شش و هر گاه نذر نماز یا سفر حج یا غیر آن یا در حقیقتی که اگر
 تکمیل نمود یا فلان بر من روزی یا صدقه لازم باشد منعقد نمیشود و نذر
 حج لازم است و نذر از جایی که محل نذر است اگر تعیین نکرده باشد نذر
 از جایی یا از بعضی نذر نذر فعل مباح منعقد نمیشود مثل نذر نماز یا نذر
 رفتن یا سفر یا شکر چنانچه رجحان شرعی ندارد و در مخالف نذر این مذکور است لازم نیست
 تمت در بیان نذر عا از احکام یا با طهر یا شرب یا استسپاس از جمله مسائلی
 که اخذ نشده است و در وقت ائمه ثلثه است بحرام بود که شکر طاعت و الاغ
 اهلی و بقلی مالک که از نذر در ذکر اهله و فرزندان و تحقیق اصحاب مالک گفته
 حرام است و بقلی حسن مال است و نذر کوشش خاطر و بقلی ابن عباس مالک
 حرام و اهلی و از آنچه است نفعاً ائمه ثلثه بر حرام شکر کوشش هر صاحب اختیار از نذر
 که غالب میشود بر اسطه انداختن او و عقوبت بجهت صید مثل عقاب
 و باز و سنا هین و هم چنین حرام است از طیر و بی ناخن آنچه نذر است خواندن
 مثل کس و زخم و کلاغ و ورن و سیاه عنی کلاغ و زاعز و بقلی مالک
 حلال کوشش است مطلقاً و از آنچه است نفعاً ائمه ثلثه در مشهور از ایشان
 اینکه اگر اهلی نیست و آنچه نذر شده از کشتن آن مثل خاک و همد و سب
 و بوم و پیغاه و طاووس و بنا بر قول شافعی و ارجح و در حرام است کوشش
 و از آنچه است نفعاً ائمه ثلثه بجهت خوردن هر صاحب چنگالی از سباع که
 کرده میشود با و بر عنی و مثل سب و پلنگ و کرک و قیل و غیره و در بقلی

باز

مذکور است

مالک مباح دانسته اگر شش این مذکور آید یا کراهه را یا آنچه است قول اصحاب
 تعیین بر اینست که شش را در بقیه سبکی در فناء و جلیبه مختار حلال است که
 اوست تا آنچه است قول شافعی و احمد بحدیث که شش در بابه و کفنا و بقیه
 مالک کراهه را در خون بر شش این در بقیه اوجیه حرام است که شش این
 در و آنچه است قول مالک و شافعی با یا حدیث که شست سوسمار و موش و شش
 و بقیه اوجیه کراهه را در خون بر شش این در بقیه احمد که شست سوسما
 مباح آورد و موش و حیوانی در روایت است تا آنچه است قول اعمه بلکه شش
 خون و حشر الاضداد و خون مثل مویز و ملس که می که منفرد شده باشد
 از محل تکرار خون و بقیه مالک کراهه را در نه حرمه و حیوانی است عمل کراهه بر
 حال عدم انفراد آن و آنچه است قول اعمه که ملح میند خون دره منسوس
 بهر حال و بقیه مالک خون دره منسوس از ملح آنچه را که خون دره باشد و بقیه
 و آنچه است قول مالک و شافعی که حلال است خون بر شش و شست
 اوجیه حرام است خون بر شش او بقیه مالک باکی نیست خون بر
 که شست خلد و ما را که تذکره شده باشد و خلد و ابه که در است که شباهت
 دارد و آنچه است قول اوجیه حرام است شافعی در آنچه در قول او که حرام
 خون بر شست شغال و بقیه مالک مکروه آید و آنچه است قول اوجیه حرام است
 در آنچه در قول او که کراهه حرام است و بقیه مالک مکروه است فقط و بقیه
 احمد در یک از دو روایت او نیز مباح است در روایت دیگر حرام است
 و آنچه است قول اوجیه حرام است خون دره منسوس از حیوانی بجز مویز و ملس

باشد

باشد از جنس ماهی نجسه و بنا بر قول مالک آنست که جایز است خون بر شش
 از خونینک و سگ آبی و قریباً ته و خون آبی که خون کراهه را در و نوزد مالک
 و روایت نموده اند که توقف نموده است مالک در او و بنا بر قول احمد
 میشود جمیع آنچه در بحر است مکفون و قریباً ته و کونج و محتاج است غیر ما
 در نوزد و بسوی ذکوة مثل خون در ریاضی و سگ او و بنا بر قول بعضی اصحاب
 شافعی و اینست آنچه نوزد است که خون دره میشود جمیع آنچه در بحر است
 گفته اند بعضی از ایشان که خون دره منسوس سگ آبی و غیره موش و آن و نه عقربان
 و نه ما و آن و هر حیوانی که شبیه آن در حرام بوده باشد خون دره منسوس
 بجز ما و آن و بعضی شافعی که آنچه در بحر باشد حلال است که شش در ما
 و خونینک و لکن شافعی و آنچه است قول اعمه بلکه کراهه که شست حیوان
 نجاست خورا و شست و کوسفند و غیر این در و بقیه احمد حرام است خون بر شش
 و شیرو تخم اینها **مخرج اول** در مذهب محققینا آنچه در شرایع میفرمایند خون بر
 میسوس از حیوانا استیه شش و کاه و کوسفند و کراهه را در خون بر شش
 اسپ قاطر و لایع اهل و هم چنین از میان حیوانات پرنده حرام است که شست
 از آنها یکی از اصحاب پرنده است که صاحب چچکا لغوی باشد که در اصطلاح
 غالب شش بر پرنده دیگر مثل با زوجه و عقا و شاهین و یا اینکه صاحب
 چچکا لحنی است مثل نسو و رخه و در غراب و دو روایت است میفرمایند
 و یکی گفته اند حرام است غراب بقیع و غراب بزی که در گوهرها مسکون آید
 و حلال است که شست ذاع که غراب ذوع باشد و بعضی از پرنده ها موش

و سبب فتوح می شود و نند علی بیاعه کلیه نداد و مثل حرمت خفا و طواوس
 و گوشت همدگر اهز و او و در خطا و در وایت است و اسبب کراهت است
 و فاخته هم کراهت دارد و بیغنا و سوام آوم چنین میفرماید سوام از میان حرام
 آنچه درنده باشد و علامه آن اینست که صاحب خا یا نیش باشد اعجم
 از اینکه قوی باشد مثل سبب و بلنک و کک و خرپس یا خنثی باشد مثل
 گننا و سغلا و خرگوش و کبیر و فیل هم حرام است گوشت آن و هم چنین در
 حلیند حرمه گوشت زرافه و کبکب ققیه که حاخر بود ذکره و فیل
 مطابق آنچه از جناب آقای حاج ملا علی سائل شده میفرماید ظاهر حرمت است
 و غیر حشر آکله حرام گوشت هستند مثل سگ و مار و موش و خوک و غیره
 و عکس گرم و خا و پست و خلد هم مثل موش است و حرمه و بی علی حلال است
 بر لبه اینکه زنده گرفته شود چون تلک کبکب میخ کردن است او است زنده و هم
 میفرماید خورده غیشی از حیوان قاندر با نیمی که می باشد
 در اصل چه فسلق باقی باشد یا ویند و باقی حیوان قاندر یا از پیل سگ
 و خوک و قر باه و خرچنگ و مار و عقرب و سنک دپیت خورده غیشی
 و نیز میفرماید هر یک از حیوان قاندر که گوشت خواه پرند باشد یا غیری پرند
 اگر نجاست خوار باشد حرام است گوشت آنها قبل از استبراء و از برای
 هر یک استبراء مخصوص است مثلا استبراء مرغ خاکی صد روز است
 که باید علف یا وانه پاک بدارد و بعد استبراء مرغ آبی پنج روز است
 و استبراء شتر چهل روز است و کوا و بیست روز و کوسفند و روز که بعد

جای خنثی
 حرمه است

استبراء

استبراء حلال میشد گوشت آنها تمام شد و از آنچه است قول شافی که جانبا
 از برای مضطر خوردن گوشت مینه و واجب غیشی و بقیه غیر شافی واجب است
 خوردن مینه در حال اضطرار و از آنچه است قول ابی حنیفه و شافی در
 از و قول او که جایز نیست از برای مضطر تسبیح از مینه بلکه بقدر
 سد رمق باید خورد و بقیه مالک و احمد و یکی از و قول او که جایز است
 از برای مضطر تسبیح شده از مینه و بقیه شافی در آنچه قول او که اگر
 انظما و حلال دارد در نزدیک داشته باشد جایز نیست غیری از سگ
 و در قول دیگر شافی که گفته است اگر کسی در راه منقطع باشد از
 بجای مینه ندیسر بخورد از مینه و پر دارد از برای تسبیح خود و از
 آنچه است قول مالک و اکثر اصحاب شافی و جماعتی از اصحاب ابی حنیفه که
 از برای مضطر یا فتنه مینه و طعام و غیره طعام غیور بخورد اگر
 بوده باشد صاحب لایعنا لید بشرط ضمای مینه و فونک نماید و بقیه
 دیگر از اصحاب ابی حنیفه و بعضی اصحاب شافی است که مینه را بخورد و طعام
 فونک نماید و از آنچه است اتفاقا آمده و بجه که روغن مایع نجس و مغذی است
 تطهیر و قیمت او هم حرام است و بقیه بعضی از اصحاب که روغن نجس مالک میشد
 بفسل و از آنچه است قول ابی حنیفه و شافی که میباح است پیه های
 اینچنانه که حرام نموده است خداوند تکلف بر میورد در وقتی که ذبح کند
 از حیوردی باشد و بقیه مالک و یکی از روایات و حرام است در
 روایت دیگر مکرر است و از برای احمد هم دو روایت است مثل مالک

این مسئله را اختیار نموده اند جامعاً از آنجا که در جمیع مواضع و در هر جا که
 بعضی از ایشان استنجوی را از آنجمله است و طایف حنیفه که هرگاه کسی مضطرب شود
 بخورد بشراب بجهت تسکین باد و این نیز است خورده آن برادر و یکی از اقوال
 شافعی نیز چنین است و بقیه شافعی در احتیاط از در وقت اول مطلقاً منع است
 خوردن شراب و بقیه اخبار شافعی از برای عطش و با آب و برای مداوا و با نیت
 و احتیاط و نموده اند این قول جامعاً در آنجمله است و البته گفته اند که جایز است
 از برای کسی که بگذرد و بیایه ملک غیر شود و آن باغ دیوار نداشته باشد
 بخورد از میوه نازده آن بدین ضرورت مگر باذن مالک آن و اما در مقام
 ضرورت پس بخورد بشرط احتیاط و بقیه احمد در یکی از روایات و اینکه مباح
 از برای خوردن از میوه آن باغ باشد ضرورت و احتیاط هم برای او در عیش
 و در روایت دیگر اینکه در مقام ضرورت مباح است و احتیاط هم نداد و از آنجمله است
 قول امام ثلثه با سبباً میفرماید که مسلم شخص مسلمان را بطور واجب هرگاه در
 غایب نزد یکی او و بنوعه باشد صاحب کفا و ضرورت هم برای او نباشد و بقیه احمد
 واجب است چنین میفرماید که کسی را جایی است و سه شب مستحب است در هر
 امتناع نماید از این واجب میباید شد و نیز بر فرموده او از آنجمله است قول امام
 که نیکوترین کسبها از اعتد و صناعت است و بنا بر مذهب شافعی در ظاهر و در
 قول او اینکه افضل کسبها کسب با اوقاف است و در مذهب حنفی چنانچه در
 شراب میفرماید جایز است از برای مضطرب خوردن گوشت میته بقدر رسد
 بطوریکه دفع اضطرار را از خود بنماید و هرگاه در مقام اضطرار یافت شود

و طعام

و طعام غیر پس اگر صاحب طعام غایب باشد شخصی مضطرب را مانع از خوردن
 طعام نباشد و قوه و اذیت طعام را نداشتند باشد باید نوزد میته را
 طعام غیر را بخورد و در مقام امکان قیمت طعام ضعیف بر اولاد هم میشود
 حضور صاحب طعام و مذاکره طعام و با بعضی بندگان غرض عدم قدره شخص
 بر اخذ طعام خوردن میته جایز است و هم چنین میفرماید که نظیر در غرض مانع
 هیچ قسم نمیشود و بر عینا سخن باقی است و نیز میفرماید که در آنچه
 آن بچه و نساء و عبا باشند حرام از آنچه ایشان فرزند و اجزای بچه بین کوف
 و پیه نیست کلاً حرام است و با بشر بخورد در صورت اضطرار از آنجمله است
 عطش را مداوا خوردن قوی نمانده اند و میفرماید که شیخ طوسی در مسئله
 میفرماید که جایز نیست دفع ضرورت بشراب و نیز بخوبی از مسک و نیز بقیه اخبار
 که با آن چیزی از مسک باشد کلاً و بشراب با آن جایز نیست و جایز در مقام
 اینکه بجهت ناختن چشم بشراب مداوا نمایند و نیز میفرماید جایز است از برای
 کننده بیایه اینکه از میوه آن بخورد بشرط طهارت و در کتب فقیه و اخبار از
 کلاً اعلام و احادیث مستفاد میشود اینست که میفرماید شخصی مؤمن مستحب است
 مطلقاً و افضل کسبها بجهت تحصیل معاش کسب تجارت است **کتاب القصد**
 پس از جمله مسائل که اختلاف شده است و در قول امام ثلثه است که جایز نیست فرج
 کردن حیوان بدندان و ناخن و بقیه اخبار حنیفه صحیح است فرج نمودن دندان ناخن
 در صورتی که بوده باشد و منفصل از شخص فرج کننده و از آنجمله است قول
 مالک که واجب است قطع نمودن چپا و در کمر مرد حلقوم و در جای باشد و بقیه

و طعام

شافی واجب است قطع حلقوم و مرء فقط و بقلی ابو حنیفه واجب است قطع سینه
 که حلقوم و مرء در جا بوده باشد و از آنچه استقلی ابو حنیفه و شافعی که
 ذبح نماید حیوان را از پشت سر او و بالای تمامه و در حیوة مسقره و در
 برینا حلقوم حلال است و اگر حیوة باقی نماید پس حلال نیست سناخه میشوم
 حیوانی مسقره بجز کشیده یا خرچ خور و بقلی مالک و احمد حلال میشوم و در
 صورتی که بعد از آنچه استقلی ائمه قلند که اگر خرغ نماید خرچ و اگر ذبح با
 برقی یا ذبح نماید خرچ و اگر خرغ میشوم حلال است یا اگر از هر بقلی مالک اگر خرغ نماید
 مشغول و یا خرغ نماید که سفند نماید بلیت صورتی که خرغ میشوم و حمل نموده اند
 بعضی اصحاب مالک عدم اکل و یا بر کراهت و از آنچه استقلی ائمه قلند که اگر ذبح
 نماید حیوانی مالک کن شی را پس بیا بندد و شکم او بره سینه و حلال است آخری و از
 و بقلی ابو حنیفه حلال نیست **منجم کردن** در وصفه حقیق چنانچه در مشربیه
 واجب است و ذبح بر بلیت اعضا او بعد که عیاره است از مرء و حلقوم و در
 در عجزای طعام و شراب است و حلقوم مجرای فضل است و در جا و در کاست
 احاطه بچاقوم و در فلان طرف و بجزئی نیست در صورتی که امکا بوی بعضی از
 این اعضا و هم چنانچه میفرمایند هیچ نیست تذکیر ذبح نموده حیوانی مالک باهن
 مقام امکا در صورتی که بوی آهن و غیره از خرغ ذبح با این است هیچ نموده
 با خرغ قطع نماید نگاهار اگر چه خوبه و خشمش بوده باشد و یا واقع میشوم
 ذبح بناخوردند و در مقام صورتی که بعضی گفته اند میشوم و بعضی گفته اند میشوم
 اگر چه منفصل هم باشد و میفرمایند از برای حلیت ذبح چند شرط است اول اینکه

باید

باید ذبح کننده او را مسلم باشد یا در حکم مسلم پس بیا بر این ذبح نماید حلال است
 دوم اینکه ذبح و باهن باید نموده و مقام امکا چنانچه ذکر شد قبل از این
 سیم اینکه باید در وقت حلیت و ذبح کند در صورتی که امکا پس اگر هم از آن نماید
 حلال میشوم چنانچه او را مسلم باشد بسم الله گفتن در وقت ذبح پس اگر بعد
 نوبت نماید حلال میشوم و اگر فراموش کند عیب نماید و پنجم اینکه باید مشغول و خر
 نماید و سایر حیوانات را ذبح پس اگر شرعاً ذبح کند یا اگر سفند و خر نماید
 حرام میشوم و طریقه ذبح اینست که حیوان را فرو برد بگوید یا بگویند
 و محل ذبح حلق حیوان است و از پشت سر یا برین نیست ششم اینکه شرط است
 حرکت و حیوانی پیدا ذبح دیگر در صورتی که خرغ ذبح خور لا ذم نیست
 و هرگاه حیوانی ذبح نماید و در شکم او و گنده باشد ذبح او ذبح ما در آن
 همین گرامه و از ذبح شد بجز او بلیت ذبح حلال است بشرط اینکه حلق او تمام
 باشد تمام شد و از آنچه استقلی ائمه قلند که با این است حیوانی شکم
 بسک تعلیم داده شده اعم از اینکه سیاه بوده باشد یا غیر سیاه و بعضی
 از ذبح کننده ها میگویند که تعلیم داده باشد و بقلی احمد صحیح نیست حیدر بسک
 سیاه و بقلی ابو عمر و عابد بن ابی حنیفه حیدر نموده بسک فقط و از آنچه
 قلند ائمه قلند است شرط است و بسک تعلیم داده شده که اگر او را بر این حیدر
 و هاکند بطلب ببرد و هرگاه نکره دادند او را با سینه در گاه حیدر بگویند
 نکره داد او را و بصیرت او را و نخورد او را و بقلی مالک هیچ بلیت از آنها
 شرط نیست همین قدر که بسک تعلیم داده شده باشد کافی است و از آنچه

تولید حیفته و احمد اینکه شرط است در سگ شکار و غایت که مکرر شده باشد
 از او شرط مذکور چند مرتبه تا اینکه او را معلم بنامند و مثل این آن آرد
 مرتبه این شرط از او بیرون آمده باشد و بقل مالک و شافعی بجز مالک بکر تیر
 شرطی مستفاده و از او کافی است و باین بکر تیر او را معلم میگویند و از آنچه
 نقل شده باین که مستحب است بسم الله گفته شود و نود و نود فرس تا از جا برود
 در گاه نون نماید بسم الله و بعد از آن غنیشی و بقل مالک اگر عدا نون نماید
 حلال غنیشی و اگر فراموش نماید پس و او در و رو این است و بقل ای حیفته
 شرط در وقت نماز نه نود سگ برای صید اینکه شخصی اگر بده باشد پس
 اگر نون نماید که با بچه فراموشی حلال میشود و اگر عدا نون نماید پس
 غنیشی و بقل احمد و ظاهر و یا با او اینکه اگر نون نماید ستمید و وقت
 روانه کرد سگ با انداختن تیر حلال غنیشی خوردن از صید مطلقا تمام
 از اینکه نون بسم الله عمدا یا سهوا بگوید و در و شعیب و یحیی
 ستمید شرط است و با احدی بهر حال پس اگر نون نماید از عمدا یا سهوا
 غنیشی و از آنچه است قول احمد ثلثه اینکه هر گاه سگ شکار و غنیم
 نماید صید او نکند او را پس بیاورد او را حال اینکه در او حیوة مفقود
 باشد پس بگوید بقل از آنکه زمان او سعت داشته باشد که او را حلال است
 و بقل ای حیفته حلال غنیشی و از آنچه است قول ای حیفته و مالک و شافعی
 دو دوایست هر دو شافعی و واضح در و قوله خود که هر گاه جان صید را نکند
 بواسطه نقل و سگین شکار بر او حلال میشود و بقل احمد و ابو یوسف

غنی

و غیر اینها حلال غنیشی و از آنچه است قول ای حیفته و شافعی و واضح در و نقل
 او و بقل احمد اینکه سگ شکار و اگر بخورد از صید حرام غنیشی و هم چنان
 آنچه بخورد از آن میگوید از این از آنچه خورد غنیشی از کشتن او و بیاورد
 مالک و شافعی و قوله دیگر او حلال است که شکار او را از آنچه است قول
 احمد ثلثه که با احدی برنده ما در خون صید خود مثل سگ است حکم آن که
 حلال غنیشی خوردن صیدان و بقل ای حیفته حرام غنیشی آنچه را که بخورد
 با احدی برنده او را و از آنچه است قول شافعی و احمد واضح و قوله آن که
 اگر نشانه نماید شخص شکار و با فرستد بر او سگ را پس زخم کند او را
 و غایب از او شود پس بیاورد او را میت زخم او هم از زخمهای کشته با
 یا نباشد حلال غنیشی و بقل ای حیفته اگر در وقت زخم بود اشنة
 او را میت بیاورد حلال است اگر بعد از او زخم باشد حلال است و اشنة
 نموده اند این قول را جماعتی از اصحاب شافعی آنچه است که حدیث دارد در این باب
 صحیح دانستند و از آنچه است قول احمد ثلثه که هر گاه دایر اشنة بگذارد
 پس بپزند او را صید و غیر حلال غنیشی و بقل ای حیفته اگر بده باشد
 در او دام حربه و بواسطه حقه آن حربه کشند پس حلال است و از آنچه
 قول احمد ثلثه که هر گاه حیوانی از حیوانان است و طوری که در وقت
 بر کف آن نیاید پس زکاة آن زمانیکه قدرت بر او یافتند مثل زکاة
 و حیوانی است بقل مالک زکاة او مثل زکاة حیوان است و از آنچه است
 شافعی و احمد دیگر از دور او را که اگر صیدی با او در نصف نماید او را

قول

انداختن با وحلا است هر پل از دو قطعه ان به حال و بشوای چینه
 دو قطعه ان حلا غنیشی با مساوی باشند و پل مالک اگر بوده باشد
 قطعه که سر با دست کنتر از نصفه سر حلا نیست اگر بز و کتواست
 حلا است ان بز و کتوان قطعه که چکن حرام است انرا از انچه است
 قلا ائمه ثلثه که هر گاه صید از دست صیاد بیرون رود ملکیت از
 صید ذایل غنیشی و بقیه اسد هر گاه در دست او صیاد در حرا ملکیت
 او از صید ذایل غنیشی و انرا از انچه است قلا ائمه ثلثه که هر گاه صید نماید
 کسی پرنده صحران و قرار دهد او را در مکانی که برای پرنده ساختند
 پس بیرون قرار دهد و مکان غیر ملکیت این شخص را و ذایل غنیشی
 و بقیه مالک اگر بواسطه طلب مکانش گرفته تا آنکه از ملکیت او بیرون
 می رود و منتقل می شود و عود نماید ملکیت صاحبی که تالی تمام شد
 و بیع اقل مختصر کتاب می شود و مذهب محقق چنانچه در شرح
 معرفه ما بدجا نواست شکار نمودن بجمیع اهل حق که ممکن باشد تحصیل
 شکار بانها از قبیل سن و با ذوق و آمو و شکی و غیر هم لکن خوردن
 غنیشی از حیوانا صید شده ما دامی که نذکیه بدیج نشد بعد از یافتن
 او و از نقه پس که بعد از انداختن انی با و بیاید او را متبایا غیر ذیل
 از نذکیه حلال غنیشی مگر آنچه را که سن تعلیم داده شده کشته باشد
 و در سن معلوم سیاه و سفیدان تفاوت ندارد و معلوم شده سن شکار
 سه شرط است یکی آنکه جنایا تعلیم شده باشد که اگر بفرستند او را برای

صید

صید بیرون و اگر نکه دارند او را با بسند شرط دیگر است که وی را که
 میگرد خورد و دیگر است که خورد او را هم خورد و شرط است که او را مگر
 بجز به کرده باشند بر او این اعمال همین که بیکر تبه این اعمال را متقاد باشد
 معلم محبت غنیشی و واجب است در وقت فرستادن سن یا انداختن با ذ
 و بیرو بسیم الله که ان که اگر بعد از نذکیه نماید حلال غنیشی و هر گاه زخم غن
 سن معلم حیوانی را و کشتن او را پس اگر حیوان مسنفره در او نباشد کم
 زخم شده را دارد و اگر بوده باشد حیوان مسنفره و زخم و سن فرج
 او را داشته باشد حلال غنیشی مگر نذکیه را که وسعت نداشتند با
 زخم بجهت فرج او پس حلال است هر گاه سن شکار و حیوانی را بواسطه
 افتاد بر او از نقل تلف نماید حلال غنیشی بلکه حلتیان بواسطه زخم زدن
 می شود و هر گاه با ذوقا حیوانی را شکار نمایند محتاج بدیج است بلیان
 حلال غنیشی خواره بعد از خروج غنیشی از شکار خورده باشد یا خورد
 باشد هر گاه سن شکار و حیوانی را زخم نماید پس بعد از زخم خوردن
 غایب شود پس چنانچه او را میت حرام است خوردن ان و هر گاه حیوانی را شکار
 و عام و نذکیه شکار نمایند محتاج بدیج است پس اگر در میان نذکیه بیرون حرام است
 خواه بخوردی خورد غیر ذیل بواسطه حمله حربه که در میان دام است و هر
 حیوانی را شکار شود یا بجا و کوه الحاقند که نتوان بیرون آورد حکم خوردن
 شکار را بهم میرسانند و نذکیه ان مثل حیوانا شکاری و حیوانی و هر گاه
 حیوانی بواسطه انداختن انی که برای شکار محیا کرده اند و نصف نمایند

پس اگر در قطعه مخرک نباشد مرد ^{ملاک} و مستند اگر یکی مخرک باشد در دیگر
 پلان مخرک حلا است و نیز میفرماید که گاه حیل در آن کس شک و غمازاید
 از دست او بیرون رود یا در مکانی مثل بیج محل سکنتای بکوی بکفا و از اینجا
 بیوج ملک نمی بود پس اگر از آنرا مالکیت در او باشد بیفرایند
 زوال ملکیت از او نمیشود و ملک صاحب بخلد است اگر آنرا و ملکیت در
 او نباشد پس ملک حسیل کننده آن میشود مگر اینکه مالک دانسته باشد
 تمام سند **کتاب البیوع** کتب بیع در مسائل که در این باب اختلاف است
 پس از جمله مسائل که اختلاف در او شده است قول شافعی و مالک است
 در اینکه صحیح نیست بیع نموی طفل که صبی باشد و بقل ای حنیفه و احمد صحیح
 اگر هم تر باشد میا بعد او لکن ای حنیفه میگوید شرط است در انعقاد بیع
 صبی از دو طرف قبل از بیع بقول شافعی و بیع و احمد شرط دانسته است
 از دو طرف و در انعقاد بیع طفل دیگر قید سقیقت از دو طرف و از آنجمله است
 قول ائمه ثلثه که صحیح نیست بیع مکره و بقل ای حنیفه صحیح و از آنجمله است ارجح
 از دو طرف شافعی و قول ای حنیفه و احمد در یکی از دو روایت که بیع معاوانه
 منعقد نمیشود و بقل مالک منعقد میشود و اختیار نموده است این قول را
 این صبیاع و نیز در عیما عنی از شافعیه و قول دیگر شافعی ای حنیفه و احمد
 اشعار این بیع است و از آنجمله است قول بعضی از علماء اهل سنت که شرط
 تلفظ نموی بصیغه بیع در چیزهایی که قابل نباشد مثل کرده نان یا در
 سبزی و بقل بعضی دیگر در این هم تلفظ بصیغه شرط است و از آنجمله است

قول

قول ائمه ثلثه که بیع منعقد میشود بلفظ استماع مثل اینکه بگوید بفرود
 یا بجز از من پس در جواب آنرا مثل بگوید بفرودم بنویسیدم از تو و بقل ای حنیفه
 یا این بیع منعقد نمیشود اصله و از آنجمله است قول شافعی و احمد که هر
 بیع منعقد میشود ثابت است خیار و مجلسی و برای بیع و مشورتی ما
 که منفرد نشوند لزوم بیع و ایس که اختیار نمود یکی از او و از آن بیع
 با وجود میماند برای دیگر خیار و نا اینکه مقارقت نماید مجلسی با اختیار نماید
 لزوم بیع و او بقل ای حنیفه و مالک ثابت نیست خیار و مجلسی و بفرایند
 و از آنجمله است قول حنیفه و شافعی که جایز است شرط نمودن خیار و سه
 روز در بیع و بالا تر از سه روز جایز نیست و بقل مالک جایز است
 بشود و یک عمر حاج بان باشد و احتیاج مختلف میشود با اختلاف اهل البیوع
 میوه ها میگوید باقی نمایند پیشتر از یک روز جایز نیست شرط خیار و در او
 زیاده بر سه روز و بقل احمد و ایوسف محمد ثابت میشود خیار و بیع
 متعاقبا متبعا یعنی شرط نمایند مثل قرار داد مدته و از آنجمله است قول ائمه
 ثلثه که هر گاه شرط نمایند خیار و از بیع متک تا شیخ اخل عیشی
 در مدته خیار و بقل ای حنیفه شیخ اخل عیشی در این نوع شرط است
 آنجمله است قول ائمه ثلثه که هر گاه در بیع نموی هر گاه بگذرد مدته
 غیر از احتیاج و شیخ یا اجازه و بقل مالک لازم نمیشود بیع غیر دکن
 زمانه و مدته خیار و بلکه لا بد است از احتیاج و نموی یا اجازه که در آن بیع
 و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که فاسد است بیع نموی بشرط یا این نوع که بفرود شد

و شرط نماید که هرگاه شرط او را در مده سه روزه ندهد پس در بین
 ایشان نباشد بجهت اینکه این شرط فاسد است و هم چنین اعلام در وقتی که بگو
 فرختم بنویس که هرگاه در تمام بر تو من واد مده سه روز پس بفر
 باشد بین ایشان بی و بقول ابر حقیق این نوع بیع صحیح است و میباید شد
 آنکه اگر فاسد روزی و از من و استثنای ندهد بیع وافع نباشد بجهت این
 خیار و استثنای بینهائی و میباید شد قیافه آن که اگر من که با تم رد نمود
 مده سه روز نمودم بیع وافع نباشد بجهت این خیار و بیع بینهائی
 چنین است که آنکه گفته که لازم نیست تسلیم نمودن در مده خیار و بقول
 مالک لازم نیست و انا بخله است قول آنکه گفته که هرگاه ثابت شد برای
 کسی خیار و ضعیف مینماید بیع واد و حضرت صاحب بیع و در غیبت او بقول
 ابر حقیق نیست از برای افسوخ بیع مگر بجهت در صاحب و انا بخله است
 قول ابر حقیق و شافعی که هرگاه شرط نماید خیار و بجهت واد و بیع باطل
 میشود شرط و بیع هر دو و بقول مالک جایز است قرا و میدهد او بیک
 او بدقی مثل مده خیار و امثال آن بجهت عده و بقول احمد و ظاهر قول
 از صحه این دو و بقول ابن ابراهیم بیع صحیح است شرط باطل از انا بخله
 قول آنکه گفته که هرگاه صاحب خیار و فروت سنی منتقل میشود خیار
 بسوی خاد او و بقول ابر حقیق خیار و ساقط میشود بیع صاحب خیار
 و بجهت فروت منتقل میشود ملک از او بسوی مشرعی و مده خیار و اگر بی
 باشد میت یا بیع و انا بخله است قول آنکه گفته است که جایز است از برای

بیع

بیع و طی کثیره و مده خیار و جایز نیست این از برای مشرعی و بقول احمد
 جایز نیست و طی کثیره از برای بیع و نه از برای مشرعی **مشرعی کثیره**
 مذهب محمد چنانچه در شرایع میفرماید بیع طفل صحیح نیست اگر چه بیع تمام باشد
 و اگر چه باذن ولی باشد و هم چنین بیع مکره صحیح نیست و هم چنین بیع بیگانه
 معا طه منقذ غیش و در بلد تلفظ و اجرای عقد نیز میباید صحیح نیست خواه
 جزئی باشد یا کلی و باید اجرای عقد بیع بلفظ ما خیر باشد بلفظی که در لفظ
 خواستار و اسند عا و اسند با شد میباید واقع غیش و نیز میفرماید
 بوقع انجا و قبل در عقد بیع میباید منعقد میشود و بی خیار و بخله است
 متبا یعنی ثابت است مادامی که متفرق نشوند و اگر اختیار لازم بیع با
 هر دو بنامین لازم میشود بر هر دو و اگر یکی از او اختیار لازم و نامین
 یکی لازم میشود در فدا بیکر و میفرماید از جمله اقسام خیار و بیع کلی
 خیار و شرط است خیار و اقرار و اذاجایز است و اجابت که مده
 آن معین باشد و در اغلب سه روز میشود و بیع بیگانه که در بیکر
 فاسد است مثل میوه های بیکر و است خیار و او هرگاه در معامله شرط خیار
 بنماید یا شرط خیار غیش و بیع اذاجایز است و ساقط میشود و اگر در معامله
 خیار قرار دهد مده معین همین که مده تمام شد مشرعی مستیلا و باید
 بیع نماید بیع اجازه بیع چون با تمام مده لازم میشود محتاج بفسخ یا اجابت
 نیست و هرگاه مثالی بفرماید بشرط اینکه اگر فاسد روزی باشد و ندهد
 باطل باشد یا اگر پیش از و تمام باطل باشد این نوع معامله جایز و نفی

بیع و شرط آن هر دو صحیح میباشد و خیار و فسخ از دم نداد و حضور صاحب
 آن را در غیاب او صحیح است جائز است میفرماید در خیار و شرط از دم است
 که شرط بیع لوی نباشد چه الم شرط با عت بطلک بیع میشود و نیز میفرماید
 گاه غیر را نکستی خیار از برای او ثابت بوده مشق میشود بر او و اگر
 نفع از انواع خیار که باشد و نیز علامه حلی در تذکره میفرماید جائز است
 از برای بیع کتبی و طی آن در مده خیار و از برای شرط عین است
 و طی و باعث سق خطیاد او میشود عمد شد **باب ما عجز به** و مالا
 یجوز در بیع چیزهایی که بیع آن جائز است چیزهایی که بیع آنها جائز
 پس از جمله مسائلی که اختلاف شده آرد و قوله شافعی و احمد است که جائز
 نیست بیع اعیان نجس مثل سگ و خوک و شراب و سرکه و کبوتر و تلف
 شقی سگ یا کسی تلف نماید او را قیمتی از برای او نیست و هم چنین بیع
 در نزد ائمه ثلثه بیع نجس که چه غسل داده شود بایست بقیل او در سف
 جائز است بیع و غنچه نجس که چه غسل داده نباشد جائز است بقیل او بیع
 سگ و سرکوب و جائز است آنکه وکیل نماید مسلم از خود او در بیع شراب و بنید
 و در شرع آن و بقیل بعضی اصحاب مالک جائز است بیع سگ مطلقا و بقیل
 بعضی دیگر اشیاء مکروهه و بقیل بعضی دیگر از اشیاء جائز است بیع سگ که
 از دم داده شده آرد و نکند و اشخاص آن را جائز است قوله ائمه ثلثه که
جائز است بیع عبد مدبر و بقیل او حنیفه جائز است بیع اگر مدبر مطلقا
 و از جائز است ائمه ثلثه که جائز است بیع موقوفه و بقیل او حنیفه

جائز است

جائز است بیع وقف ما دمی که متصل نشود با حکم حاکمی که خارج نماید و وقف
 از صفی خود و داخل وصایا نماید جائز است قوله شافعی و احمد که
جائز است بیع شیء زدن و بقیل او حنیفه و مالک جائز است بیع او را
 جمله است جائز است بیع با احمد در یک از دو روایت او اینکه جائز است بیع
 خانه ای مکه بجز اینکه داخل بلد و نجس که صلحا فتح شده آرد و بقیل او حنیفه
 و احمد و اصح دو روایت جائز است بیع آنها و از جائز است بیع
 شافعی در ارجح دو قول او که صحیح نیست بیع آنچه را که مالک آن نباشد
 بغير اذن مالک او و بقیل او حنیفه و احمد در یک از دو روایت او که
 صحیح است و متن وقف بر اجازه مالک او است جائز است بیع شافعی این
 قسم است بخلاف آن که او موقوف نیست بر اجازه و در نزد او حنیفه
 و بقیل مالک موقوف است بیع و شری هر دو بر اجازه و از جائز است
 قوله شافعی و محمد بن حسن که جائز است بیع آنچه مستقر نشده باشد
 ملکیتان بر شخص مطلقا قبل از قبضه آن اعم از آنکه عقار باشد یا
 منفک و بقیل او حنیفه جائز است بیع عقار قبل از قبضه آن و بقیل مالک
جائز است بیع طعام قبل از قبضه آن و اما غیر طعام پس جائز است بقیل
 احمد اگر بوده باشد بیع مکمل یا مؤخر یا با هم جائز است بیع آن
 قبل از قبضه آن و اگر هم مؤخر بود باسد جائز است بیع آن جائز است
 ائمه ثلثه که قبضه در متعقلا بقیل است و در چیزهایی که نقل نشود
 مثل عقار و غیره در وقت بخلیه آرد و بقیل او حنیفه جائز است بیع آنها

بجمله است و از آنچه است قول ائمه ثلثه که صحیح نیست عمود مجزیه
 از بندها ایلباسی از لباسها و بقل ای حنیفه جایز است عیدی از میان
 سه عیدی ایلباسی از میان سه لباسی شرط خیار و از آنچه است قول
 و شافعی در ارجح و در قول خود که صحیح نیست مع عینی که غایب باشد از
 منبای عین و وصف هم نشود از برای ایشان و بقل ای حنیفه صحیح است و ثابت
 میشود از برای مشنوی خیار و در نزد رویه آن و باین قول خائل شده
 احمد در آنچه در روایتها از او اخذ نموده اند اصحاب ای حنیفه در آنچه
 ذکر میشود و نوع آن را تمامید مثل قول شخصی که بگوید فرختم بنواختر در توی
 است و من است و از آنچه است قول ائمه ثلثه که صحیح است خرید و فروش
 شخصی که در جاده او و در هن او و همه او و ثابت میشود برای او خیار
 و فقی که لسو نماید او را و بقل شافعی در ارجح و در قول او صحیح نیست قول
 فریب و مکر آنکه چیزی را قبلا از کوهی دیده باشد و از چیزی های باشد
 که قابل تغییر نباشد مثل آهن و از آنچه است قول ائمه ثلثه که صحیح نیست
 بیع با قلاب در میان پوست بالایان و بقل ای حنیفه جایز است و از آنچه
 قول ائمه ثلثه که صحیح است بیع کندم در سنبله خود و بقیه شافعی در ارجح
 و در قول او صحیح نیست و از آنچه است قول ائمه ثلثه که جایز نیست بیع
 در پوست و بقل مالک جایز است که بیع نماید چند روز معلوم اگر بداند
 نمد و در شیشه آنرا و از آنچه است قول ائمه ثلثه که مباح است بیع قرابند
 کراهه و بقل شافعی احمد در یکی از روایات او کراهه دارد و بعضی

نموده

نموده ابن قاسم جزیه بفریم آن و از آنچه است قول ائمه ثلثه که صحیح
 بیع آنکه از برای شتر با کراهه و بقل احمد صحیح نیست و از آنچه است قول
 ائمه ثلثه که حرام است آنچه گرفته بجهه جهانبندان حیوان نماید و بقل
 مالک جایز است اگر منی عوض جبهه این عمل و از آنچه است قول ائمه ثلثه که
 جایز است از برای بیرون بردن و برادر که هر دو بنده باشند در بیع و بقل ای
 حنیفه بفریب جایز نیست و از آنچه است قول ائمه ثلثه که اگر بفریب
 بنده و بشرط آزادی صحیح است بیع آن و بقل ای حنیفه در مشهور
 از او صحیح نیست و از آنچه است قول ائمه ثلثه که حرام است بیع در بیع بین مادر
 و اولاد قبل از بلوغ و بقل ای حنیفه بیع صحیح است قبل از بلوغ نفق
 حرام است **میرم کوبید** در مذهب محقق چنانچه در شرایع میفرمایند بیع امیای
 نجسه جایز نیست مثل سگ و خوک و شراب و سگین و هر که نجسی باشد
 که قابلیت تطهیر داشته باشد بیع آن جایز است و بیضا میفرمایند باین
 نیست بیع وقف مکرر در صورتی که بیاید او یا بداند خلع فروع شود که
 میخری از بی شود و هم چنین بیع عبد مد بوم میفرمایند جایز است خواه مطلق
 باشد یا مشروط و بیضا جایز است بیع شیء زن مطلقا و بیضا میفرمایند باین
 نیست بیع خانهای مکه معظمه بجهه اینکه داخل اراضی مقدسه **العنونه**
 و بیضا میفرمایند بیع ملک عفو داخل در عقد فضلی است و جایز
 ولی صحت آن موقوف با اجازه مالک او و بیضا علامه حلی مدینه
 میفرمایند جایز است بیع چیزی که قبضه نشده باشد بنا بر کراهه مطلقا

و محقق میفرماید **باید** از جمله اشکال خواه در منفوق باشد و خواه در غیر منفوق
 و ایضا میفرماید بیع نیست بیع اعیان مجزیه مثل بنده از میان چند بنده و میفرماید
 بیع نیست بیع غنایه از منافع دین برصفان و میگوید از رویه خیار ثابت است
 هرگاه بر خلاف وصف برآید و ایضا میفرماید بیع و شراعتی بیع است از اجاره و
 رهن او هم بیع است و ایضا بیع کفوم در سبیل و بیع با قیام و امثال آن در بیع
 بالاجری بیع است و ایضا بیع بیع شیء و بیع بیع نیست و بیع آنکه در بیع کردن
 شراعتی بیع نیست و ایضا میفرماید بیع قرآن بیع نیست مگر آنکه کافه طرد
 او را قصد کند و نیز میفرماید که هرگاه در اجاره کردن برای چهار نیک خو
 شتر عباد و جایز است و بیع بنده و بشرط ازاد کردن و جایز است و بیع
 که بنده باشد در بیع و محرم تقوی و در بین مادر و ولد در بیع قبل از
 سن هفت سال تمام **باب نفی الصفه** و ما یفسد البیع در بیع
 نفی الصفه و چیزی که بیع را فاسد میکند اتفاقاً عذر اند علی اهل
 سنت بر آنکه هرگاه بفروشد بنده و بشرط اینکه و لا یتسوا به او و باطل نیست
 و احدی یکی که از اصحاب سافعی است میگوید بیع او صحیح و بشرط او باطل است
 نظیر آنچه گفته اند و احسن و این اهل بیع میگویند هرگاه بفروشد بنده و
 اینکه بیع در او ساکن باشد که جایز است بیع و فاسد است بشرط آن **باب**
الکراهیه در بیع احکام و با است پس از جمله مسائل که اخذ شده است در اول
 سافعی است که میگوید هرگاه در بیع و در هبه مقصود بود این در بیع است
 از آنجا که از جنس آن بقیه بیع حقیقه عذر و با در این دو بود هر دو است از

حقیقت وزن یکدیگر پس با وی میشت و با و در سا بر موزن اما عذر و کند
 و چون در بیع و موزن در اول جلد بیع سافعی بود آنها است معلومه بیع است
 و با و در آب شیرین و روغنها بنا بر بیع و بنا بر اول قدیم سافعی آنها داخل
 مطعمها یا مکسکه یا موزن تا هستند و اما هر گاه گفته اند و با علی بناد و بلکه
 تخصیص داده شده است آن بیع و گفته است بیع حقیقه عذر و با و در آنها
 بود و اما کمال کرده شده و در بیع جنسها تا جمله در این یاد و روایت است
 یکی مثل اول سافعی است و دیگر مثل اول بیع حقیقه و گفته است و ایضا هر چه
 باشد در او زکوة و بیع بیع نیست یکسری بیع است و گفته اند جماعتی از
 صحابه کرده و با بیع بیع است پس حرام نیست بقا صل و در نقد است و با
 جمله است قولنامه فلتنه که جایز نیست بیع در اجماع بیعها و بیع
 دیگر پس با بیع آنکه بیع بیع با و معانی و با بیع بیع حقیقه و احمد را ظهر و
 روایت است آنکه در بیع نقدی میکند بیع بیع و هرگاه عشران کم بوده باشد این
 و از آنچه است قول سافعی که در بیع بیع و حدید و در صحنه بیع بیع است
 با اینها دارد بجز آنکه عذر و طلاق و بیع غنایه است چنانچه گفته است
 بیع حقیقه و احمد را ظهر و روایت است آنکه در بیع نقدی میکند بیع بیع
 در صحنه و از آنچه است قول مالک و سافعی که جایز نیست بیع حیوان ماکول
 بکنشست جنس خود شود بقیه بیع حقیقه جایز است و از آنچه است قول مالک
 و سافعی بر آنکه جایز نیست بیع آورد کند عمیل خود شود بقیه اصله بیع
 و بقیه بیع حقیقه جایز است بیع بیع از این دو و بیع بیع اگر مساوی باشند

در نوحه زبری **شرح** کنی بد که هب حق چنانچه در شرایع میفرماید
 بنده بشرط باقی بود و لایه باع بر او صحیح نیست قطره و خن خانند بشرط
 سکونت باع در او مطلقه معینی صحیح است و در باع با عده کلید و با میفرماید
 علاوه بر در دهی فصد و سایر اجناس و وزن است پس در باع ثابت میشود
 در در چیزیکه بکلی و وزن در آید و از یکسوم باشد خواه مطعوم باشد یا
 غیر مطعوم و نیز میفرماید باع در اهرم مفسد بعضی از آن بعضی دیگر در صورت
 که مقدار غشوان معین و معلوم نباشد صحیح نیست تمام چنان و با ثابت است
 در حدید و نحاس و طلا و نیکه داخل یکسوم و موزن میباشند و ایضا میفرماید
 باع که پشت حیوان ماکول بگوشتی از جنس خود صحیح نیست و داخل معامله در صورت
 دین باع آوردند بمثل خودش صحیح نیست و در بیع است همه معامله و بیع
 در صورت بیع مجامعتی آبا و اجداد و یکبار از آنها چیزی معنی در باع همین است
 و الا معارضه جنس و جنس با لیس و با عده داخل در باع نیست **باب بیع**
الاطوار و القمار و در بیع اشجار و ثمر آن است پس از جمله مسائلی که اختلاف
شده است در او قوله ائمه قلند است که هرگاه بفرسند کسی نخلی او بر او شکوه
با نری باشد داخل بیع است اگر شکوه بی نری باشد داخل بیع نیست و غیر ثمر آن
ظاهر نباشد بقله او حقیقه ثمر نخلی از برای باع آید چنانچه در بقله ابن ابی
لیلی ثمره از برای مشغول است بجز مال او از آنچه است قوله ائمه قلند که هرگاه
بیع نماید کسی ثمره ظاهره و با نری که بعد ظاهر شود بیع آن صحیح نیست و بقله
مالک صحیح است و بقله ابن قولی ائمه قلند است که هرگاه بفرسند شخصی و نخلی را

استند

و استثناء نماید شاخه از او و صحیح نیست و بقله مالک صحیح است این مباحیه **باب**
بیع المصنوع و از ثمره با عیب و بیع با عیب و بیع با عیب مسائلی که اختلاف
شده است در او قوله ائمه قلند است که ثابت میشود خیار و در بیع معصوم و بقله ابن
حقیق خیار و ثابت میشود و از آنچه است قوله ابو حنیفه و احمد که در ثمره عیب
برو تا نخاست و بقله مالک و شافعی و در عیب نوری است و از آنچه است قوله
ابو حنیفه و شافعی که هرگاه حادث شود در مسعور عیب بعد از قبضه میباید و ثمن
ثابت میشود خیار و از برای مشغول بقله مالک عمده خیار و تا سه روز است
مگر در جفام و بر صورت جنین و سر عده و ضمناً آنها تا یکسوم است پس ثابت
میشود از برای مشغول خیار هرگاه یکسال بگذرد **شرح که در در مذهب حنفی**
چنانچه در شرایع میفرماید هرگاه کسی بیع نماید نخلی می نری و ایضا ثمره آن ظاهر
شده باشد پس ثمره آن مال باع است هرگاه ثمره آن ظاهر نباشد پس ثمره
آن مال مشغول میشود مگر است که شرط نمایند در وقت بیع مثله که ثمره مطلقاً
مال باع باشد یا مشغول به هرگاه بفرسند بیع نخلی و منتظلم نماید مثل ایاده
یا بعد یا معاوضه پس ثمره آن مال باع است مطلقاً و این حکم غنچه نخلی
و مسائلی اشجار و پس ثمره آن در هر حال مال باع است هرگاه با نری بعضی از ثمره
آن ظاهر شده باشد و بعضی دیگر ظاهر نشده باشد بیع جمیع آن صحیح است
و استثناء نمودن شاخه از درخت در مقام مباحیه جایز است در صورتی
معین نموده آن شاخه بطوری که از جوه الخاوی شود و ایضا میفرماید در بیع
معصوم خیار و ثابت میشود و معصومی که بسفند و ستر است که پس است او را نخلی

کشی در او جمع شود و بزرگ شود تا بگوید شریک زیاد داد اینم ^{لست} ^{فوق} ^{از} ^{مطلوب}
 و خیار و هنج برای مشتری ثابت است بعد از اطلاع بان و نیز میفرماید در حق
 میباید با سبب عیب خیار و ان بر تراختی است یعنی بعضی طلاع بر عیب که نام او در
 نماید باعث سقوط خیار نمیشود ^{و هم چنین میفرماید} ^{مستند} ^{عیب} ^{در} ^{میسبب} ^{بعد}
 از قبضه و در حق با عیب سقوط و در میسبب از برای مشتری و خیار و خیار تا سه
 روز است و خلی عیب های دیگر ندارد و حد عیب مطلق است در این مقام ^خ
 حذام و برین باشد یا عیب دیگر **باب البیوع المنقیه عنها** در بیعت
 بیعی که در حق شده پس از جمله مسائلی که اختلاف شده آرد و او قولی ^{لکن}
 که هرگاه شخصی چیزی را بخیس پس از او بیعت شود چیزی در ساقه ^{معیبت}
 کا و سله او بطل مالک باطل است ^{مستند} ^{است} ^{مطلوب} ^{ساقه} ^{بیعت} ^{از}
 بیع عینه یا کراهه و این بیع با این طور است که بفرماید منای ^{بمختار} ^{مقتد}
 پس بخرم از آن کس بفرماید که بخرم با سله از آنچه فرخنده با و بقیه ^{این} ^{جنیفه}
 و مالک و احد جا این نیست این نوع بیع و شریک از آنچه است ^{مطلوب} ^{این} ^{جنیفه}
 و ساقه که حی ^م ^{اشعیر} ^و ^{بقول} ^{مالک} ^{هر} ^{گاه} ^{یک} ^{از} ^{اهل} ^{سوق} ^و ^{ان} ^{سیده} ^{شود}
 بی نیاه و نقصان گفته میشود از برای او که با بفرماید بقیه با از او
 اینکه کناره که و خایج شود اهل با از او آنچه است ^{مطلوب} ^{اعه} ^{ثلثه}
 که بیع مکره صحیح نیست ^{مطلوب} ^{این} ^{جنیفه} ^{اگر} ^{کراه} ^{کننده} ^{سلطان} ^{با} ^{ساقه}
 نیست اگر عین سلطنت باشد صحیح است پس اگر کسی نماید سلطنت ^{بر}
 پس بفرماید بیعی مناع او و او مال اینکه او او بیع او را نداشتند با

بیعت

بیعت مکره آرد آنچه است ^{مطلوب} ^{این} ^{جنیفه} ^و ^{مالک} ^{بخر} ^{از} ^{بیع} ^{سلک} ^{با} ^{کراه}
 پس اگر بفرماید سلک با منصف عیش بیع ان اگر ممکن باشد انتفاع با و
 نزد هر دو مجامد و گفته اند شافعی و احمد که با نیز نیست بیع سلک بی حی
 از وجه و قیمتی نیست از برای او اگر گفته شود یا تلف است ^{مهر} ^ک ^{در}
 مذهب شیعه و چنانچه در شرایع میفرماید بیع بخش صحیح است با کراهه بیع
 بخشو نیست که شخصی طایفه بیعتی بنا کند و قصد خریدن هم نداشته باشد
 محض کول زود مشتری بفرماید ترا بخرم یا بخرم یا بخرم یا بخرم یا بخرم
 علی حرام و معصیت است ^م ^{چنین} ^{است} ^{هر} ^{گاه} ^{شخص} ^{بفرماید} ^{من} ^{بخرم} ^{یا} ^{بخرم} ^{یا} ^{بخرم} ^{یا} ^{بخرم} ^{یا} ^{بخرم}
 نامده معنی بعد بخرم او را از آن مشتری بفرماید که بخرم یا بخرم یا بخرم
 که فرخنده این هم صحیح است ^و ^{در} ^{مذهب} ^{علما} ^{ای} ^{امامیه} ^{این} ^{بیع} ^و ^{بیع} ^{عنه}
 نمی نامند بلکه بیع عینه می نامند یعنی است که مدبرین از این خریده و بعد
 بفرماید از او درین خود را او نماید و این نوع بیع نیز صحیح است و نیز
 میفرماید که تسعیر با بویله و مقام حاجت خلق چیزی بکنند ^{مستند} ^{مستند} ^{مستند}
 قوه بلای تصدین فرخ آن و بیعت بیع و بیعتی سلک حی نیست مگر سلک شکا
 و بیعت میفرماید بیع مکره صحیح نیست اگر کراه کننده سلطنت با غیر سلطنت باشد ^{مطلوب} ^{تفاوت} ^{نماید}
 و در سلک ماسیه که سلک کل با سله و سلک حافظ ذراعت در خانه میفر
 محل نرد و است استبه منع بیع او با جاره او با نیز است و به در وقت
 چهار نوع بر عین مالک ان لازم میشود **باب اختلاف المتبايعين**
 و هلاک المسبح در بیعت اختلاف با بیع و مشتری است در صورت هلاک مسبوعه
 پس از جمله مسائلی که اختلاف شده آرد و او قولی ^{ساقه} ^{بیعت} ^{در} ^{صورت} ^{اختلاف}

مبايعين که ميکنند بر هر دو وارد ميشود ابتدا کرده ميشود بگويد بايع و از آنکه
 قول شافعي و مالک و احمد و ديکي از دو روايت او که هر گاه مبيع در حال شرف بايع
 مشرقي اخذ شود در قدر قيمت او نمائيد هر دو بايد سوگند ياد نمائيد بعد
 فسخ ميشود ان بيع و رجوع ميشود بقيمت مبيع اگر تميمي باشد و اگر مثلي باشد
 واجبست بر مشرقي مثل آن و بقل او حنيفه و هلا مبيع تحت الفتح است بلکه
 قول مشرقي معتبر است گفته اند ز فربا بن ثور قول قول مشرقي است بجز اول
 گفته اشعري و ابن شريج قول قول بايع است و از آنجمله است مذهب شافعي و تابع
 احوال که هر گاه بفرسده عيني را بقيمت معين بيزمه پس خنثا نمائيد پس بگويد
 بايع پس بگويد ميشود مشرقي بر تسليم نمي و بقل او حنيفه و مالک اينکه
 مشرقي بجز کرده ميشود اول و از آنجمله است قول ابو حنيفه و شافعي که مبيع
 گاه بنوعه باشد کيل کرده شده و يا وزن کرده شده يا شمرده شده پس از
 ختم مشرقي است و از آنجمله است قول ابو حنيفه و مالک و شافعي که هر گاه مبيع
 بايع تلف نمائيد بيع ان فسخ ميشود چنانچه تلف شده باشد با فسخ ميشود
 و بقل احمد اينکه بيع منقح ميشود بلکه بر بايع آقيمت او اگر قيمت کرده باشد
 و بر بايع امثلا اگر بوده باشد مثلي و از آنجمله است قول ابو حنيفه و شافعي و
 اصح دو قول او که هر گاه مبيع عمره باشد پس بعد از تخليه تلف شود اينکه از
 ختم مشرقي است و بقل مالک اگر بپرده باشد عمره تلف شده کنز از تلف
 پلوي از ختم مشرقي است يا اگر آنچه تلف شده تلف مبيع يا زياده باشد
 بقل از ختم بايع او بقل احمد اگر آن عمره تلف شده باشد با قد سما و ي پستان

در احوال عباره تور بود از
 عباره تور بود از
 ان امر شريف بود از
 مضاف است به عباره
 ميم نيم با و در امر تور است
 ميم نيم با و در امر تور است

از ختم بايع و اگر بفاش بپرده باشند او را آن عمره و اسلما از ختم مشرقي است
مريم که بپرده و مذهب حنفي در مقام مخالفا ابتدا ميشود بگويد تا کسی اول
 ادعاء نموده خواهد بايع باشد يا مشرقي و ايضا ميفرمايد هر گاه مبيع تلف
 باشد و خنثا نمائيد بايع و مشرقي در قدر نمي ان در اين مقام مخالفي
 بلکه قول مشرقي معتبر است با سوگند و ايضا در صورت فروختن عيني بيلغ بيزمه
 تا خنثا بايع و مشرقي در قدر مده ياد و تا خنثا بيلغ مبيع مبيع ميان
 نيست بلکه قول بايع معتبر است با سوگند و ايضا ميفرمايد هر گاه مبيع مکيد
 مورث و معدن باشد و باين سخن بجز کسی من از ختم مشرقي است و بنوعه
 حلي ميفرمايد و تذکره هر گاه مبيع و بايع تلف نمائيد بيع منقح ميشود و ايضا
 محقق ميفرمايد هر گاه مبيع عمره و منافع باشد بعد از تخليه تلف شود از
 مال مشرقي محسوب است و نیز ميفرمايد هر گاه بايع و مشرقي بعد از بيع امتناع
 نمائند از تسليم مبيع و نم هر دو را اجبا و ميکنند تسليم و اگر تکليف اين دو
 امتناع نمائند و اجبا و بايد عمره تحت **کتاب السلم و القرض** در باب
 احکام بيع سلم و قرض است پس از جمله مسائل که اخذ شده آرد و قول ابو حنيفه
 که ميکنيد با اين نيست بيع سلم در چيزي که تقاوه نمائيد يا تغير کند مثل اناز
 و خربزه مطلقا چه وزن باشد و چه عدد و بقل مالک اين نوع بيع با آنرا
 مطلقا و بقل شافعي با آنرا وزن و بقل احمد در اشهر دو روايت او با آنرا
 عدد و گفته آ احمد آنچه در اصل بکيل بيع و شرعي ميشود با اين نيست سلم در
 وزن و آنچه اصله را در وزن باشد با اين نيست سلم در او کيل و از آنجمله است

قول شافعی که جایز است با مده و بقول احنافیه و ما لا یحلها الا بائنا
 بیع سلم حاکم یعنی بقدمه بلکه با استند او از مده اگر چه زمانی باشد
 و از آنچه است قول ما لا یحلها الا بائنا و ما لا یحلها الا بائنا
 بیع سلم و قرض و حیوان از قبیل غلام و بیایم و طیور غیر از کثیره که حلال باشد
 آن برای قرض و بقیه احنافیه صحیح نیست سلم و قرض و حیوان و بقیه
 و این چیزی طبعی جایز است بقیه که منکر کثیره که جایز باشد و حیوان بقره
 و از آنچه است قول ما لا یحلها الا بائنا است بیع غلام تا زمانه و در وقت آن
 و قرض و نماز و عید و امانت و بقیه احنافیه و شافعی و ما حاکم ظهور
 در آنجا بی نیست و از آنچه است قول ائمه فله که سلم در وقت جایز است و بقیه
 احنافیه جایز نیست و از آنچه است قول احنافیه و شافعی با نیک سلم در زمانه
 جایز نیست و بقیه ما لا یحلها الا بائنا و از آنچه است قول ما لا یحلها الا بائنا
 بیع سلم مکرر و آنچه وقت عقد سلم موجود باشد و بیع غلام و بقیه احنافیه
 مده هم باقی باشد و بقیه احنافیه جایز نیست مگر اینکه موجود باشد و حیوان
 تا وقت او و از آنچه است قول ائمه فله که جایز نیست بیع سلم در جوار
 کرم یا با باشد و از آنچه است قول احنافیه و شافعی و احمده منع نموده
 شرک و تولیه و او سلم بیع و بقیه ما لا یحلها الا بائنا **مشترک که بیده و صدق**
 محقق چنانچه در شرایع میفرماید جایز است بیع سلم در انا و در چیزی به وسایر آنکه
 در سینه و در حیوان تا چه غلام و کثیره و چه طیور یا شده شرط آورد بیع سلم
 بر کف و وزن آن و جایز است بیع سلم در چیزی که اصله را کف باشد و نیز با بقیه

۲
ص ۲۷۹

جایز

و جایز نیست بیع سلم در گوشت و ما و حیوان و ملائمه و غیره در بیع سلم تعیین مده
 معینی که احتمالاً زیاد و نقصان و او نباشد اگر چه مده نوز و یکی باشد لکن بیع
 ما لا یحلها الا بائنا است عقد اخلاص و منوع عقد سلم عینش و بیع سلم فریضه و چیزی
 که بر زنده باشد همین که موجود شد بیع جدا گانه میشود از سبب بیع بیع
 بیع برای بیع سلم بومده تا زمانه و در بیع بیع لکن تا نوز و زوجه را صحیح است
 و تا عید نصاب و عید و اگر در این مسأله معین باشد و بیع بیع صحیح است و نیز
 میفرماید بشرط نیست بیع سلم و بیع آن جنس سلمی در وقت عقد بیع بلکه در
 وقت تسلیم و تمام مده یا بده و آن غالباً باشد و نیز میفرماید بیع بیع بیع
 در بیع سلم جایز است با اگر اهرت **در بیع مسأله استقام** قرض است قبل از آنچه
 قول ائمه فله که جایز است و بقیه احنافیه جایز نیست و از آنچه است قول
 شافعی در آنچه و حیوان که جایز نیست و غیره تا عید و جایز است و تا در یکی از
 دو رویا یا حاکم این قول است و بقیه ما لا یحلها الا بائنا و از آنچه است قول
 شافعی و احمده که جایز است و بقیه احنافیه قرض و عده هدیه را از آنکه با و قرض
 داده یا خورد طعام او و غیر این از سایر نفعها که جایز است بیع بیع
 قبل از قرض و در قول شافعی جایز نیست و بقیه احنافیه و ما لا یحلها الا بائنا
 اگر چه شرط هم نکرده باشد و عمل نموده است شافعی حدیثی که در نفعها حق است
 یعنی قرضی که گشاده نفعی باشد یا است بر زمانه که شرط این نفع را
 بنماید وقت قرض تا پس گرفته باشد یعنی بشرط جایز است و عبادت کفایت
 اینست که هرگاه هدیه بفرستد قرض کننده بوی قرض دهنده جایز است

بدان کرامه و مستحق است از برای قرض کنندگان بیکدیگر و نمایندگانشان تا بخرند و اگر قرض
 نکرده بچند روز در وقت این با و مگر به نیست از برای قرض دهند که بماند او را
 تمام شده باده و روضه و از آنجمله است قول مالک اینکه اگر بپرده باشد از برای
 شخصی چیزی بر شخص دیگر از جهت بیع یا قرض و قبل بپرداختن آنست از برای
 ادا بیکدیگر رجوع نمایند در ناچیل و قبل از اتمام مدتی مطالبه نمایند بلکه لازم
 نیستی او را که چیزی نمایند تا اتمام مدتی که حملت قرار داده برای مدتی هم
 چنین است اگر بپرده باشد قرض و قبل بپرداختن آنست از برای آن و باقی قول
 فائز است که ابی حنیفه مگر در رجاء بپرداختن و بقیه سابقه است که لازم نیستی
 شخص را در جمیع صور عدم مطالبه بلکه پیشتر از اتمام مدتی قبلی را
 نمایند در مسئله دوم میگوید درین حال من قبل نیستی **منهم که بپرد**
مذهب محقق چنانچه در شرایع میفرماید چیزها یکی که قرض و اذنیهاست
 هر چیزی نیست که مضبوط باشد و صفی و قلد و لیس و آنرا قرض و اذنیهاست
 و وزنا و هرگاه مدتی قرار دهند برای قرض لازم نیستی بلکه قبل از اتمام
 مدتی مطالبه جایز است چنانچه میفرماید در مال هرگاه اجل برای اداء قرار
 قبلی اجل نمیکند و میفرماید با آنرا قبل بقرض و هدیه مدتی برای دین باختر
 طعام او و حلال کل قرض و نفع آنست با این که شرط نفع نماید و وقت قرض
 در آنست **کتاب الرهن** در بیان مسائل رهن است پس از جمله مسائل آنکه
 اختلاف شده آرد او قول مالک است و اینکه عذر رهن لازم نیستی و عین
 قبلی و اگر امتناع از قبضه او نماید چیزی کرده میشود و از آنرا در تسلیم

و بقیه

و بقیه آنچه شایع است و اعمدا بیکدیگر لازم نیستی و رهن مگر بعد از قبضه آن و از
 آنچه است قول اعمد طلعا بیکدیگر صحیح است و رهن مشاع و بقیه ابی حنیفه صحیح
 نیست و مسأله آنست که در رهن ابی حنیفه که رهنه از چیزهای با سئو است که قبول
 نسبت نماید مثل ملک و باغ یا قبل قسمت نماید مثل بنده و از آنچه است
 قول شافعی که استند آنست که رهن در دست مرتجع شرط نیست بقیه ابی حنیفه
 و مالک استند آنست که شرط است پس هر زمانه که خارج شود رهن از دست
 مرتجع بهر وجهی از رجوع باطل میشود و رهن بجز آنکه ابی حنیفه میگوید
 هر زمانه که عود نماید رهن بود و بقیه آنرا همان باطل نیستی و از آنچه است
 قول مالک در مسئله رهن شافعی و راجع آنرا که هرگاه رهن گذارد
 شخص بنده را پس از اداء نماید و از پس آن صاحب بکنت باشد عتق او
 نافذ و صحیح است و لازم نیستی او را قیمت آن بنده بقیمت وقت اداء
 او نموده و میباید قیمت او رهن و اگر رهن شخص معسر باشد و بپوشا
 نافذ نیستی از آن عتق او و در قول دیگر از مالک آنست که هرگاه
 بعد از عتق صاحب مال شود یا مرتجع او نماید یا بخرد و اگر بپوشا
 نافذ نیستی عتق او و اگر نشود نافذ نیستی بگفته است ابی حنیفه
 و اعمد نافذ نیستی عتق بهر حال لکن عید مرتعی باید صحیح نماید و قیمت
 خود از برای مرتجع حال آنکه افعای معسر باشد و از آنچه است قول
 ابی حنیفه و شافعی و اعمد که هرگاه رهن گذارد شخص چیزی را بخرید
 نوبت آنست که بعد بکسب نماید و بیکدیگر عتق نماید و رهن که رهن و

بیشتر نمائند آورده و در این صورت قول را بهتر با سنگند در صورتی که سخن از
 ابتدا زاده بوده تو ما و نیز میفرماید سخن اینهاست در هر دو نه نوزاد و حکم
 آنها را و در بلفه هونه ختمای بر سخن وارد نمیشد مگر بشعری یا تقریظ و در
 صورتی که تقدیر تقریظی سخن ضامن میشود قیاس هونه را در این قیاس
 که تلف شده و در صورتی که هونه بنقریظی سخن و اختلاف در قیاس
 بین راهن و سخن میفرماید استیسه قبلی قولی سخن است با سنگند **باب**
الاشیاء در بیان احکام اشیا پس از جمله مساوی که اختلاف نموده اند در او قولی است
 و منافق و احتمالاً که هر چه مفلسه در نوزاد طلب غراما بشرط احاطه درین برود
 تکلیف حاکم است حاکم مستثنی این عمل است تا از برای حاکم است منع مفلس
 از دقتی تا اینکه صورتی نرسد بحکام و صاحب طلب درین میفرماید
 مفلس از مافی که امتناع نماید از بیع آن و تقسیم میکنند در این غراما
 بجهت هر یک و بقیه ای حقیقه جرح کرده نمیشد بر مفلس بلکه حبس میشود تا
 اینکه او نماید بود و پس از برای او مالی باشد دقتی نمیکند حاکم در
 و غیر و شدن را مگر اینکه درین او درام باشد و مال او در نا نبود
 صورتی که در نا نبود فاضلی میفرماید و درین او امیکند و اگر مال او درام
 باشد و درین او نیز درام باشد پس او میکند درین او را بعد از امر آن
 و از آنجمله است قول مالک و شافعی و ظاهر و قول او که نافذ نمیشد و تقبی
 مفلسی در مالش بعد از جرح بر او چه تا گهی یا عنونی یا غیر اینها از دقتی تا
 و بقیه احمد و ظاهر از دور است و نافذ نیست دقتی تا مفلسی در عنونی

خاصه

خاصه و بقیه ای حقیقه جرح بر او نمیشد بجهت کل دقتی تا افاعم از آنکه آن
 دقتی فغتمل فسخ باشد یا نیاشد پس اگر با جنبها دفاضی جرح بر مفلس
 نافذ است از دقتی تا او آنچه احتمال فسخ در او نباشد مثل بیع و اجاره و
 وصفیه و مثلاً این و از آنجمله است قول مالک و شافعی و احمد که هر گاه نوبه
 در نوزاد مفلسی تا در صاحب متاع او را بیاید بحال اینکه سخن او را نکرند
 و مفلس هم زنده باشد پس صاحب متاع سزاوار تر است تا از سایر غراما
 بیاید او ببرد و عنونی او سایر طلبکاران نبیند و بقیه ای حقیقه صاحب متاع
 نیز مثل سایرین آید و بین هر یکی تقسیم شود و هر گاه صاحب متاع بیاید بعد
 قریب مفلس متاع خود را که سخن او را اخذ نکرده باشد پس آنمه ثلثه کند
 صاحب متاع و قریب و سهم سایر طلبکاران بقدر الحصه و گفته شافعی
 بقدمها تا صاحب متاع سزاوار تر است تا سایرین یا خندان و از آنجمله
 قول آنمه ثلثه که مفلس هر گاه اقرار نماید بقیه بعد از جرح بقلی میکند
 او و شریک نمیشد مگر آن غراما که جرح کرده اند بر میدهند و بقیه شریک
 میشود با آنها بشرط اینکه اقرار بدین قبل از جرح از مفلسها در شده باشد
 و از آنجمله است قول مالک و شافعی و احمد که هر گاه نایب سدا عسا و مفلسی در نوزاد
 حاکم بیرون آورد او را حاکم از حبس آنچه بقدر آن در غراما باشد متاع بین
 ایشان و مفلسی بیرون نرسد تا بیاید سدا عسا و از این جمله و جمله او بلکه
 جمله داده میشود تا اینکه وسعت بیاید سدا عسا و بقیه ای حقیقه حاکم
 او را از حبس بیرون آورد و بیاید از نیست که متاع شود بین او و صاحب متاع

شافعی

بعد از بیرون آوردن از حبس پس طلبکاران ملازمه او را می نمایند و متعین میکنند
 او را از ضیق و اخذ میکنند و او را در آن کسب نماید بعد از الحاقه و از آنجمله است
 قلی مالک و شافعی و احمد بنک که شاهد عسا و شنیده میشود قبلاً از حبس بود
 ظاهر از مذکورین جنیفه نیست که شنیده میشود مگر بعد از حبس و از
 آنجمله است ابو جنیفه و احمد که هرگاه مفسس نماید شاهد نماید بر عا
 خود و دیگر سوگند داده میشود بعد از این و بقی مالک و شافعی سوگند
 داده میشود بخوابش و طلب نمودن او یا طلب شرح کوی و مذکور
 محقق چنانچه در شرع میفرماید بجز کوی و بوی مفسس و تصدیف شغل حاکم
 شرع است بشرط آن که از جمله آنها کفایت نکردن مال و دست برداری نیست
 با احاطه در بی تمام مال و شرط دیگر التماس طلبکاران بجز التماس نمودن
 بنا بر آنکه برون التماس و خواهش طلبکاران بجز صحیح نیست از حاکم و از برای
 حاکم است منع نمودن مفسس از حضور تا که مضمی با دایرین باشد و سخن
 غلام املا مفسس را در صورت امتناع یا در حاکم شرع میفرماید و قسمت
 میکند و ایشان میفرماید مضمی تا مفسس صری و بدین بوسه اند بعد از صحیح
 و نافذ نیست از قبیل بیع هبه و عین و ایشان میفرماید هرگاه با بیعی متاع خود
 بیاورد در نزد مفسس بجز کد تخم او را نداده باشد سزاوار تر است
 متاع خود از سزا بطلبکاران و سایرین با و شریک در قسمت نیستند
 و حکم غلام معتق نیز چنین است ایشان میفرماید هرگاه مفسس قرار نماید
 بدینی که سابق بجز بر زنده او بود و خواهش برای آنکس که او را خود متکرم و در غلام

یا سا

یا سایرین بعد از الحاقه و ایشان میفرماید شاهد عسا و قبلاً از حبس شنیده
 میشود و بعد از بیرون عسا و حبس نیز نسبت بلکه مرخص میکنند و حاکم و
 برای او جمل است تا مقام و سعادت و در صورت ادعای عسا و جانی است
 حبس نمودن تا ثابت نماید عسا و خود را و اگر قبلاً حبس شده بود و دیگر سخن
 لازم ندارد و در صورت بیرون عسا و مطلق باشد که اطلاق بر مایمن
 امر مطلق نکند یا شنیده باشد از برای غرامه یا برآ سگند دادن مفسس بر
 نداشتن ترک و این حکم در صورت نداشتن مدتی است مال ظاهر و در
 صورت بود مال اشیای لازم ندارد بلکه حکم او با حبس است تا ادای بقیه نماید
 یا فروختن مال او است و حاکم او ادای بقیه او نمیداند از جمله مسائل که
 نموده اند در او ابو حنیفه که بلوغ مرد میباید با احتیاطاً با انزال
 پس اگر بافتند این وصف هر زمانی که تمام نماید شش نوزده سال با بالغ
 و قبلاً گفته اند هفده سال او اما بلوغ زن پس حیض و احتیاطاً و ابو حنیفه
 و اگر اینها نباشند پس با تمام شان نوزده سالگی یا یکی از آن سه چیز است
 جمله است ابو حنیفه که در نیدن موی عانه باعث افضای حکم بلوغ
 نمیشود و بقی مالک و احمد باعث افضای بلوغ میشود و در احوال مذکور
 سابق اینکرو نیدن موی عانه باعث حکم بلوغ است از برای شخصی که فرزند
 مسلم و از آنجمله است ابو حنیفه و مالک و احمد که در مرد اینست
 که اصلاح مال خود را بفرماید بجز رعایت نسبی و عدل و او را و بکره اند
 و بقی سابق و بشد اصلاح و بین و مال است و فرقی نیست بین مرد و زن

و این گفته است مالک منقول می شود چنانچه اگر چه با لغت شود در حاله
 تا اینکه شکر کند و خلق نماید زوج با و برود با شد حفظ کننده مال شو
 چنانچه قبل از شوهر خود مال خود را حفظ میکرد و گفته است احمد و محمد
 از و در این خود که فرقی نیست و باید شد بی مرد و زن و رعایه و عدم از
 برای مالک و یا در صورتی که بگوید که یک سال یک سال از شوهر
 کرده که در خانه زوج بماند و او را دعا از او منکر شود و از آنجمله است که گفته
 شد که طفل هر وقت با لغت شوهر و شوهر برسد بگوید دفع می شود بوسیله مال او
 پس اگر با لغت شوهر و شوهر نداشتند با شد دفع می شود بوسیله مال او بلکه
 بگوید علیها و بقیه ای ضیفه و در هرگاه برسد سن طفل برسد ^{سال}
 دفع می شود بوسیله او مال شوهر حال **مرحوم گوید** در دفع می شود چنانچه در
 شرایع مدینه ما را از جمله کسانی که بگوید علیها هستند یکی از آنها اصغر است
 و دفع جز از صغیر بود و وصف می شود بلوغ و در شد و دانسته می شود بلوغ
 طفل بر و یک سال و حسن و بر عاتق اعم از آنکه مسلم باشد یا کافر زن باشد
 با حرج و بخرید می تواند وضع معناد برای زن و مرد و بوسید است با نوز
 سال از برای مرد و سن نه سال از برای زن و حیض و حمل برای زن و دلیل این
 نیست بلکه با اینها و قایل است بلوغ می شود و هم چنین در شد طفل
 دانسته می شود یا صلح مال شوهر یا صلح مال در مرد و زن متفاد است
 مثلا صلح مال در زن اینست که شوهر خود را مال خود نکند
 و امثال یکارهایی باشد که مناسب باشد از و زن و با نوز و سی و

واصله

واصلح مال در مرد بطور مناسب و او کار و شغل است و هر یک که این
 دو وصف در مرد یا زن بهم برسد چنانچه از دفع می شود و قابل این می شود
 که مال شوهر با تسلیم نماید **کتاب القتل** در بیان احکام صلح است
 پس از جمله مسائلی که اختلافی در آنها اند و اول آنست که گفته است که هرگاه
 نماند تا اینکه بر او حقی است دعا نماید بر او کسی صلح است اصلا در
 و بقیه شایع صلح نیست و از آنجمله است قول آنست که صلح بر عملی صحیح است
 و بقیه شایع صلح نیست و از آنجمله است قول آنست که صلح بر عملی صحیح است
 ادعا نمایند سقوی را که واقع است بین اطراف غریبه یا لای و اینکه سقف
 ملک صاحب اطراف او این است و بقیه شایع با حدان سقف متوال است
 بهین هر دو نفر و از آنجمله است قول آنست که هرگاه خویش شوهر غریبه یا
 با یا لای که ملک دو نفر باشد هر یک علی حده و داده نماید صاحب غریبه
 با لای که تقیر نماید و واجب نمیشود بقیه با صاحب غریبه اسفل و بر بنیاد
 و تسقیف و با صاحب غریبه اعلی ملک خود را با سازد بلکه صاحب غریبه
 اعلی با لای غریبه اسفل را از مال خود با سازد و مستحبی است منع نماید صاحب اسفل
 از انتفاع تا اینکه آنچه را بخرید خود بکند و بقیه اصحا شایع هر یک که غرض
 صاحب اسفل و منع هم از انتفاع می شود نماید و او اگر بگوید از او صاحب
 عمل ساخته باشد عمل اسفل را بنا بر اصل او در قول جدید که شریک
 بر غیر می شود اجبار نمود و بنا بر قول قدیم او که بخنادر در نزد جماعت از اصحاب
 او است چیزی کرده می شود شریک بر او عمل از با بی دفع ضرر و حفظ ملک

از تعلیل یا از آنچه است قول ای حقیقه و شافعی که از برای مالک جانراست می
 در ملک خود یا بخرید و بهمساید میرساند و بقیه مالک و احد که منع نموده اند
 این تصرف را و گفته اند نیز نیست و از آنچه است قول مالک و احد که در کمال نیست
 بام کسی اعلی باشد از نسبت بام غنی لازم میشود صاحب پیش بام اعلی و استخوان
 سوره که منع نماید و از مشرف سکه برمساید خود و بقیه ای حقیقتی
 شافعی لازم نمیشود و در ساختن سوره و از آنچه است قول ای حقیقتی
 که هرگاه بوده باشد بین دو نفر یا در استخوان در ولایت یا در کجا چای پس
 معطل شود یا در برای مشرک باشد و خراب میشود پس مطالبه نماید یکی
 از دو مشرک دیگری را بر تعمیر بنیاد و امتناع نماید یا مطالبه عتسینه
 دو لایه و چاه و نماید و امتناع نماید میشود چیزی نمود و او بقیه غنی این
 دو چیز کرده نمیشود **مترجم گوید** و در مذبح محقق چنانچه در شرایع میفرماید
 صلح در مقام انکار مدعی علیه صلح است جدا نیز صلح محقق هم جا نیز صلح است
 و میفرماید هرگاه صاحبخانه سفلی و غرنده بالا سقفی را بین دو طاق
 ادعا نمایند بفرع حکم میشود در این مقام و انضا میفرماید هرگاه عمارت
 یا دیواری مشرک باشد بین دو نفر یا بین طور دیگر مرتبه بالا از یکی باشد
 و یا بین از دیگری و یکی از آنها خراب شود و بنیاد هدم شد صاحب مرتبه اعلی
 اطراف خود را بسازد نمیشود مشرک را اجبار و بر ساختن مرتبه سفلی نماید اگر
 آنهم خراب شده باشد بجز آنکه بر بالای او عمارت خود را بسازد و حکم صاحب
 مرتبه سفلی بنیادین است و هرگاه بازر مشرک سهم آن دیگری را تعمیر نماید

باید

باید محفل غایب او میشود و اگر بدین اذن ساخته باشد نمیشود انبیا و اسبق
 از استماع نماید و انضا میفرماید که جایز است برای شخصی چیزی در ملک خود نماید
 یا بزایع نصیبی تا اگر چه باین واسطه ضرری بهمساید او برسد و هرگاه
 بام شخصی مشرف باشد بر خانه یا بام همسایه لازم نمیشود او را که ستن
 یا دیوار بر بام خود بکشد برای منع اشرف بلکه نگاه کردن حرام است و منع
 از نگاه کردن لازم و انضا حکم نهر و چاه و در ولایت در صورت استخوان حکم
 خانه است چنانچه بنیاد شد **کتاب الحلاله** و در بنیاد انکار حلاله است
 بنیاد بجز مسائلی که اخلاقی نموده اند و او قول ای حقیقتی و شافعی است
 بر اینکه معتبر نیستند و حواله رضای محال علیه و در وایت دیگر از آن **حقیقتی**
 که اگر محال علیه دشمن باشد که لازم نمیشود او را قبل حواله و از اصطلاحی
 که از آنمه شافعی است نقل شده که لازم نمیشود محال علیه را قبل حواله
 مطلقا خواه دشمنی باشد یا نباشد و از او در این طور حکایت شده
 و از آنچه است قول علماء تماما که صاحب حق هرگاه قبل نماید حواله را بر حواله
 مالی ذمه حواله کننده بر میمیشود و بقیه ذمه الله ذمه او بر
 نمیشود و از آنچه است قول شافعی و احد که محال علیه نمیشود بعد از قبول
 و رجوع بر حواله کننده نماید و فقی که نرسد پس و حق خود **مترجم گوید** و در
 مذبح محقق چنانچه در شرایع میفرماید قبل حواله بر محال علیه لازم نیست
 لکن هرگاه بمیل خود قبول نمود و او لازم نمیشود و نمیشود رجوع نماید خواه
 دشمنی باشد یا نباشد و محقق حواله میفرماید ذمه حواله کننده بر میمیشود

اگر از آنکه حال علیه غنی باشد یا فقیر هرگاه حال علیه قبل حاله را غنی
 و او غنی را غنی را که قبل غنوه اگر زنده او مشغول بوده بحاله کنتی یعنی ملایم
 او بوده با اما غنی زنده او داشته و دیگر رجوع معنی ندارد و اگر مدتی بنویسند
 محض بنویسند قبل حاله غنوه میخوانند رجوع نماید و این مسئله داخل عنوان
 حواله نمیشود بلکه در ضمن است **کتاب الضمان** در بیان احکام
 ضمان است پس از جمله مسائل که اختلاف شده است در او و قوله آنکه اربعه است
 اینکه حق مشغول نمیشود از مضمی عنه لیسوعا من غیر قبل ضمانت بلکه
 درین با قاست بر زنده مضمی عنه و سابق نمیشود از زنده مکر یا از غنی
 و بقول ابی بلی و ابی شریه و ابی ثور و ابی ذر و ابی نفیسه و ابی سنان
 قوله آنکه ثلثه است بر مضمی عنه او در دین مضمی عنه بنفستان
 مثل شخص خود بقول احمد در یکی از روایات بر مضمی عنه و از آنجمله است
 قول ابی حنیفه و مالک و احمد بر اینکه ضمانت با آنکه او هم چنین ضمانت با آنکه
 و بقول شافعی در مشهوره از ابی حنیفه و ابی حنیفه و ابی حنیفه و ابی حنیفه
 و از آنجمله است قول مالک و شافعی و احمد و ابی یوسف و محمد که هرگاه غیر
 شخصی مدتی در غلظت نداشتند با شد که فاء دین او را بنمایند باین است کسی
 دین را از غنوی او نماید و بقول ابی حنیفه و ابی حنیفه و ابی حنیفه و ابی حنیفه
 قوله آنکه ثلثه بصحیح ضمانت قبل طالی و بقول ابی حنیفه من نوع ضمانت
 صحیح نیست مگر در یک موضع و او نیست که بگوید شخص در بعضی از بوعی
 یا کل و نه خود ضمانت پس بود و غنما من پس باین است که اگر اسم

دین بنویسند

دین را بنویسد و اگر در حال حقیقت چنین بگوید لازم نمیشود که قبیل او چیزی
 و از آنجمله است قول آنکه ثلثه بصحیح گفته اند باینکه کسی که ادعا بر او میکند
 و بقول ابی حنیفه صحیح نیست این نوع گفته اند و از آنجمله است قول ابی حنیفه
 و شافعی که مکلف هرگاه غائب شود یا فراموش یا پس بر قبیل چیزی غیر
 از احضار او نیست لازم نمیشود او را مال او اگر نمیشود یا شد قبیل
 احضار و مکلف بعینه محله داده میشود در مدتی که حقیقت مدتی فتنه
 عقیده در مراجعتش اگر او را آورد و قبیل او اگر بنیاد در او واجب میکنند
 تا پیدا نماید مکلف او و بقول مالک و احمد اگر جانی کند مکلف را از
 پیش بر او مال و غنما مال در نزد شافعی مطلقا و در غنیه و از آن
 جمله است قول ابی حنیفه و احمد که هرگاه شخصی بگوید اگر جانی نکردم فردا
 مدتی بود پس آنچه بر او است من ضمانت پس در این صورت اگر جانی نکرد
 او را یا اینکه آن مطلوب بر او آنچه بر او است ضمانت میشود و بقول شافعی
 و مالک ضمانت نمیشود **مترجم گوید** در مدتی که حقیقت چنین در شرع
 مشغول میشود بنفستان حتی که بر زنده شخص باشد باینکه ضمانت بر مضمی
 عنه میت باشد ما صحیح و صحیح ما بنده ضمانت با آنکه باین است که ضمانت با آنکه
 جانی نیست بشرط است در ضمانت و ضمانت و ضمانت و ضمانت و ضمانت
 نیست و نیز میفرماید ضمانت است از دین میت بعد از فوت او جانی است
 و در مسئله گفته اند میفرماید باین است گفته اند باینکه کسی که ادعا بر او دارد
 و نیز میفرماید هرگاه مکلف غایب شود یا فراموش یا پس بر قبیل غنی احضار

اوپتی نیست تا که متعدد شق احضا و مکلفی او را با آنجا حدیث نمایند
 الزام نمایند با احضا و مکلفی او را آنچه بر او شده بقدر مده و فتنه و غیره
 محلت میدهند کفیل او را حاضر نماید و کرده و او هرگاه شمع کویا که
 فلان را حاضر نکنم ناجیه مثلا آنچه بر او است بر من لازم باشد غیر
 نمود چیزی بر او لازم نیست چنانچه تعلیق بر او در عینش و اگر شرط را
 مقدم بدارد مثل اینکه بگوید فلان مبلغ بر من باشد اگر ناجیه فلان را حاضر
 نکنم در اینصورت اگر حاضر نکند آنچه را شرط نموده باید بداند تمت
کتاب الشریکه در بیان احکام شریکه است پس از جمله مساوی که اختلاف
 نموده اند و او قلی مساوی و احد است اینک شریکه مفادش باطل است بقول
 ابوحنیفه جاتی و موافقه نموده او را مالک برای من مطلبی که با اختلاف
 در صورت مفادش وجود و نوزاد حقیقه شرایط متعدده هست از برای
 مفادش و از آنچه قلی ابوحنیفه را حدیثی از شریکه وجود و بقول مالک
 باطل است و صورت آن اینست که دو نفر شریک در اسامی ندانسته باشند
 بگوید یکی از آن دو نفر بگری شریک منسوبم ماد و نفر بر اینکه آنچه حیرت
 ما هر یک دو زمه بشراکه باشد و منفعت آن هم نیز شراکت باشد و از
 جمله استحقاق مالک و شراکت هرگاه در اسامی مساوی باشد و شریکه
 عنایه شرط نماید یکی از آن دو شریک اینک بوده باشد از برای او از منفعت
 زیاده بر آنچه برای شریک دیگر است پس این نوع شریکه فاسد است و بقول
 ابوحنیفه صحیح است اگر این شرط باعث زیادتی صدق در تجارده و باعث

زیادتی

زیادتی عمل باشد **شرح کویا** دو مذکور محقق چنانچه در شرایع مینویسند
 شریکه مفادش و شریکه وجود هر دو فاسد است مفادش و فتنه اینست که دو نفر
 امور خود را بیکدیگر بقبول نمایند قرار دهند آنچه از هر یک را در عمل
 پیدا نمایند شریک باشند هر جنوری بیک برسد آن دیگر شریک
 باشد و مفادش شریکه وجود اینست که دو نفر بی مایه و صاحبان متبا و چیزی
 بخرند بر زمه که دو نفر آن شریک باشند و اینصورت مفادش هرگاه در شریکه
 عنایه که از اسامی شریکهای صحیح است و اسامی مساوی باشد و منفعت
 هم باید مساوی باشد یکی از دو شریک زیاده نفع را بود بگری شریک
 نماید فاسد است مگر اینکه در مفادش زیادتی مشغول و عملی نماید **کتاب**
الوکاله در بیان احکام و مساوی و کاله است پس از جمله مساوی که اختلاف
 نموده اند و او قول ائمه ثلثه آن صحیح نیست فرا و کلیل بر و کل شریک
 حکم و بقول ابوحنیفه صحیح است مگر اینکه شرط نماید بگوید یکی از آن دو
 ضرر و کل خود نماید و از آنچه قول مالک و شافعی صاحبان است و کاله همان
 صحیح است اگر چه در اختلاف خصم او بشرط اینکه نبوده باشد کلیل و شمان
 برای خصم و بقول ابوحنیفه و کاله حاضر صحیح نیست مگر بر جنای خصم مگر
 اینکه مؤکل بر جنای مساوی باشد پس در شرح پس جاتی و اینصورت
 و از آنچه استحقاق مالک و شافعی صاحبان هرگاه و کلیل نماید شخصی
 در استیفاء حقوق خود پس اگر در خصم حاکم باشد جایز است اینوکاله
 و احتیاج نیست در اینوکاله نشاء معنی آنم از آنکه و کلیل کرده باشد

رکباج

دو استیفاءی تا از یک نفر بعینه یا جماعی و بشرط نیست حضور و انگیزه استیفاء
 حق از او میشود در صورتیکه کالده اگر نماید کسی را و غیر مجلس حکم ثابت میشود
 او بشاهد و اینها بر حکم نیست بطریق کسی که مطالبه از او میکند مجلس حکم
 و بقیه ای حقیقه اینکه اگر برده باشد خصمی که وکیل نموده ادعا بران خصم نماید
 یک نفر پس حضور او بشرط و کالده استیفاء اگر جماعی باشد حضور
 یکی از آنها شرط است در صورتیکه کالده از آنجمله است قول مالک و شافعی
 و احمد که از برای وکیل یا تورا عزل خود بجنوب مؤکل و بقیه حضور و کالده
 بقیه ای حقیقه نیست از برای وکیل نسخ و کالده مگر بجنوب مؤکل و آنجمله
 قول مالک و شافعی اینکه از برای مؤکل یا تورا است عزل نموده وکیل خود را
 اگر چه بطلان علم وکیل باشد و بقیه ای حقیقه و احمد در یکی از روایات
 اینکه منعزل نمیشود مگر بعد از علم بزل و آنجمله است قول مالک و شافعی و احمد
 و ابویوسف و محمد که هرگاه وکیل نماید کسی را در بیع مطلقا لازمه این
 و کالده بیع نموده است ایشون مثل و بقیه بطلان و اینکه هرگاه بر کالده بیع نماید چیزی
 که مغایر نمیشوند سایرین بان نوع یا عمل آن نقدا یا نسبه یا نوبت
 مگر بوضای مؤکل و بقیه ای حقیقه یا تورا بفرمیده هر طوری که بخواهد مؤکل
 یا نسبه بطلان عن المثل یا یا بجز مغایر نشوند خلق بمثل آن و بقیه بطلان بقیه
 و از آنجمله است قول مالک و شافعی و احمد که اگر شخصی حق از غنی برده او
 باشد یا نرزه او عین غار بده یا و در بده باشد پس کسی نهد او بر او بدهد
 صاحب حق را وکیل نموده در قیض آن از تو در صد بدهد کالده او را بنیاد

وکیل خرید و شاه که نماندند باشد و اینصورتی که کرده میشود تسلیم
 آنچه برده او است و اما در عین و در بدهد پس گفتار است محمد حبیب کرده میشود
 بر تسلیم عین مثل باقی لازمه و از آنجمله است قول احمد ثلثه که شاهد کالده
 شنیده میشود بطلان حضور و بقیه ای حقیقه شنیده نمیشود مگر بجنوب
 و از آنجمله است قول مالک و شافعی و ظاهر و قول او و احمد و شافعی و احمد
 او که کالده صحیح است و استیفاء قصدا و غیب خصم و بقیه ای حقیقه و کالده
 در قصاص صحیح نیست مگر در حضور خصم و از آنجمله است قول ای حقیقه و شافعی
 اینکه صحیح نیست خرید وکیل از نفس خود و بقیه مالک اینکه از برای وکیل
 یا تورا که قبل بیع از نفس خود بخرید خود نماید بنیاد و قول احمد
 و ظاهر در روایت او که این بیع جایز نیست بجز حال او و از آنجمله است قول
 احمد و ای حقیقه اینکه صحیح است وکیل طفل غنی را هرگز و بقیه مالک و شافعی
 صحیح نیست **مهرج کوبید** و مذهب بجنوب یا بخرید و شرایع میفرماید اگر او ^{کوبید}
 بر مؤکل صحیح نیست مطلقا و کالده از شخصی حاضر صحیح است بطلان رضای خصم
 مطلقا و هرگاه شخصی را وکیل نماید در حضور حاکم بر استیفاء حقش
 از شخصی از شخص حاضر نباشد یا تورا و احتیاج با بنیاد و در اگر غنی
 محضی حاکم باشد یا بنیاد همی انما بدهد کالده و دیگر حضور خصم در
 کالده شرط نیست میفرماید یا تورا از برای وکیل اینکه عزل نماید خود را
 از کالده چیزی مؤکل او حاضر باشد یا نباشد و یا تورا از برای مؤکل
 عزل وکیل یا بنیاد بشرط حضور وکیل یا اعلام او که بطلان حضور و اعلام

عزل میشود و بعضی اوقات از علم بزرگ نماند و هرگاه کسی در کمال غرض شخصی
 به سبع مطلقا با بدین منوال بگوید پس نماید و بعضی این جا نیز نیست
 مگر با مضاعف و کل خود هرگاه کسی با دعای کماله مطالبه جزئی از شخصی نماید
 و آن شخص هم قصد حق او را نماید اگر آن حق عینا باشد از قبیل و در غیر
 عادیه یا نیز نیست چنانچه در غیر عین و اگر آن حق بزمه باشد چنانچه
 اخذ از آن شخص چنانچه او را و لکن میفرماید در این مسئله فرود آید و کویا
 جانین باشد اخذ آن اجیاد و اخصا میفرماید کماله در استیفای صفا
 صحیح است و در حقیقت شخصی را صفا میفرماید کماله طفل غنی میفرماید
 و اگر پس ده سال برسد یا بتر و آنچه جانین باشد برای او بعضی مثل
 و جنین و صلوة و طلا و اخصا خود را نیز برای نفس خود از خود چیزی را صحیح
تمت کتاب الاقراء و در بیان احکام از اولی جمله مسائلی که اختلاف
 نموده اند و در قول ائمه ثلثه آنکه از او بدین در صحیح و مرخص است
 پس اگر تو که او وفا ببرد و بدین گفتند غما میکنند هر یک بقدر دین خود
 ببرد و بقیل ابی حنیفه عزیم صحیح مقدم بودیم مرخص است و استیفا
 در غیر پس اگر زیاد نماید چیزی جز بپواید نیست تا که زیاد بیاید
 چیزی غیریم مرخص است میسوق و از آنچه است قول ابی حنیفه و شافعی
 در آنچه در وقت خود که بقیل است اقراء در بعضی بجهت او و بقیل اصل
 غیشی اصل و بقیل مالک اگر اقراء کننده منعم نباشد ثابت میشود اگر
 منعم باشد غیشی منال این آن است که بپوده باشد خنوع و پس بپاید

پس اگر

پس اگر اقراء از برای پس بپاید و باشد منعم غیشی و اگر اقراء از برای خود
 او باشد منعم غیشی و از آنچه است قول ابی حنیفه که اقراء کننده بشرط
 میسوق بلنا صفا یا کسی که ثابت نشده باشد مستحب و آنچه در دست
 اوست بجهت اقراء خود بشرط آنکه این مناصفها در وقت است از او
 که با و میسر است اگر اقراء با و نماید بپاید و دیگر با اقامه نماید برای این
 و بقیل شافعی صحیح نیست اقراء و اصله و اخذ نمیکند چیزی از اوست بجهت
 بشرط نسبه و از آنچه است قول ابی حنیفه که اگر اقراء نمایند بعضی در نه
 بدینی بر میت و قصد حق نکند او و باقی و ربه لازم میشود اقراء کنند
 از اولی را جمیع دین و بقیل مالک احمد و شافعی در اشهر و بقیل او
 لازم میشود اقراء کننده و از دین بقدر حصه او از میراث متوفی
 و از آنچه است قول ابی حنیفه که صحیح است استثناء از غیر جنین بشرط آنکه
 بپوده باشد این مستثنی از آنچه ثابت میشود و زمه مثل کیل که از این
 هر روزی و معدودی مثل کوبیده که بگوید هزار و دهم مگر بلیک کند
 و اگر بپوده باشد از آنچه ثابت میشود بپوده مگر قیاس و مثل تو با عبد
 صحیح نیست استثناء او و بقیل مالک احمد و شافعی صحیح است استثناء از غیر جنین
 الاطلاق و ظاهر کلام احمد عدم صحیح مستفاد میشود و از آنچه است قول
 ائمه ثلثه که اگر اقراء کننده بگوید از برای فلان شخصی است و نوزده من
 هزار و دهم در کیسه یا ده و طل خرما و در اینها یا لباسی در بقیه پس
 اقراء نموده آید و هم و خرما و لباسی در ظرف آنها و در قول اهل عراق

اقرار بجمع غمزه آنرا بخیل است که آنکه نلکه که هرگاه اقرار نماید بنده که
 اذن نماند او را و ملائمت و بخاره بخیزد که بقلی بکند بسبب عقوبتی پندار
 مثل قبل عمدتاً و سرقت و قذف و شرب خمر قبول میسوز اقرار او و امانت
 میسوزی بر او صدقاً و اگر اقرار با نموده و بقلی احدی بیکه قبل غمزه اقرار
 او در قتل عمد یا مین قاتل شده اند نزد محمد بن الحسن و در او چنانچه
 قبل میسوز اقرار او بمال مکرور و زنا و سرقت که در این دو قبلی میسوزی اقرار
 او را قاطعاً است که آنکه نلکه که اگر شاهد بیاورد کسی از برای زید
 بر عذر هزار درم او شاهد بیکه برود و هزار دینار ثابت میسوز هزار درم
 بشهادت این دو شاهد برای او است که سگ کند یا در نماز یا شاهد
 که هزار درم فریاد و اسهاده داده و بقلی اذ حیثه بیکه ثابت میسوز
 از برای او بول اسطین شهادت چیزی صلح بجهت بیکه حکم کرده غمزه
 نوزاد اذ حیثه بیکه شاهد با سر کند **مهرم** که در مذبح چنانچه
 در شرایع میفرمایند اقرار بدین در صحت و مرض و ساقا اگر تو که اقرار
 کننده دفاع تمام دین بکنند دین و او میکند و اگر تمام دین
 نکند غمزه میکند بگذرد نفق و تا آخر اقرار حاله جزو صحت و اذ حیثه مایه
 اقرار مرض و برای او قبلی میسوز چنانچه برای اجنبی قبل است مگر
 مرضی مسموم باشد اقرار او در نلکه نافذ است تا که مسموم نباشد از اصل
 مال نافذ است هرگاه بعضی در نلکه اقرار نماید بدین بر میت بمان
 در نلکه تصدیق او را نکند لازم غمزه تمام دین بر اقرار کننده بلکه بعد

حده

حده او از تو که در حیثه او بقدر سهم او از دین بر او لازم میسوز **افضا**
 میفرمایند در مقام اقرار استثناء از حیثه غیر جنس صحیح است **مستفاد**
 از چیزی مایه باشد که عین آن بزوجه ثابت باشد یا قیمان و امان
 از حیثه مثل اینست که بگوید برای فلان بر منست صد درم مگر پنج
 و از عین جنس مثل اینکه بگوید بر منست از مال فلان هزار درم مگر پنج
 گندم آنوقت قیمت گندم را افاد کم میکنند و هرگاه کسی اقرار نماید که
 در نزد من از مال فلان هزار درم است و یکسه یا ده من خرما
 و در بناقی ظرفان داخل اقرار غمزه بلکه اقرار غمزه صحیح است
 و اذ حیثه میفرمایند اقرار بعد غمزه از در بخاره مقبول نیست مطلقاً
 در مال باشد یا در غیر متعلق بسبب عقوبتی بیلی او مثل قبل
 و عین آن و میفرمایند هرگاه شاهدی شهادت بدهد که از برای زید بود
 عمر هزار درم و دیگر برود و هزار شهادت بدهد این مسئله چندین
 دارد بیکه هرگاه تعدی هزار درم باشد بیکه از در شاهد زیاده
 ادعای او شهادت بدهد مقبول غمزه بلکه آنکه مطابق ادعای بلی
 شهادت داده مقبول است بولای شاهد بیکه سو کند یا بیداد نماید
 انست که بیک شاهد عادل با سگ بجز بیته اثبات این مطلب میسوز
 و بشرق و دیگر مسئله محل حاجت بنزد **کتاب اورد بویه** در
 بنا حکما امانت است پس از جمله مسائل که اختلاف نموده اند و در نلکه
 آنکه نلکه که هرگاه مستوع قبض نماید امانت امانت امانت شاهد

درد آن قبل میشتی قول او بعد شاهد و بقول مالک قبل میشتی قول او
 بدلی شاهد و از آنجمله است قلم مالک که هرگاه در نزد کسی مانتی باشد پس
 خرج نماید و یا تلف نماید بعد مثل آن و در جای دیگر او پس تلف شود
 آن مرد و بعد قبل مسئوع ضامن بر او نیست بجز آنکه در نزد مالک اگر
 مخلوط شود و امانت یا در نایب یا کتوم بماند آن بعد عکس امتیاز
 داده نشود ضامن بر او تلف و میشتی و بقی این حقیقت اگر امانت
 از محل خود بردارد و عین آن را در نموده بجای خود بگذارد و ضامن
 نمیشتی تلف آنرا و اگر در مثل او را بنماید ساخط نمیشتی از او ضامن
 خواهد بود امانت را بعینه بماند یا در مثل او را بنماید از
 آنجمله است قول مالک شافعی با حد که هرگاه در نزد کسی مانتی غیر نقد
 باشد مثل ^{بسیار} اسلحه یا ^{بسیار} بختی کند و با سبب مالک پس بعد در تمام
 او را صاحب آن ^{بسیار} محض است یعنی اینکه قیامت او را استعمال کند بگوید
 یا اجرة سوار بر او بگوید گفته است قاضی عبدالرحمن این چنین میسر
 اینست که اگر این امانت از چیزی هائی باشد که کیلوزن نداشته باشد
 مثل آب و استعمال نماید و پس تلف شود لازم نیست قیامت او ^{بسیار} مثل
 او بگذرد بلکه با استعمال او منتهی محسب میشتی و خارج از امانت پس
 نمودن بیک آن باعث سقط حکم از او نمیشتی و بقی این حقیقت که گفته
 نماید بعینه او را در بیک دفتر نماید پس تلف شود ضامن نمیشتی و
 از آنجمله است قول مالک در حقیقت و حد که هرگاه تسلیم نماید امانت

بسی

بسی عیال مالک آن در خانه خود یا از کسی که از ^{مالک} امانت را نفقه
 آنها اگر چه بدین عهد باشد ضامن نمیشتی بجز آنکه در بانها و در بانها
 امانت است و بقی شافعی اگر امانت بدین عهد میزند غیر صاحب آن
 ضامن است **شرح** که اگر در مذهب حنفی چنانچه در شرایع میفرماید بقی
 میشتی قول مسئوع در رد امانت بدین شاهد با سوگند خواهد بود قبض
 و در بعد شاهدان او گرفتار باشند یا نکرند یا باشند و اینها میفرماید
 هرگاه مسئوع امانت را تلف نماید یا خرج نماید پس بعد مثل او را در جای
 بگذارد پس آن مرد و در تلف میشتی بقی فعل او را مخلوط نماید امانت را بماند
 بطوریکه امتیاز داده نشود و هر دو صورت ضامن او را نیز میفرماید
 در صورت تعدد امانت و گذاردن او را بعد از تعدد و مکان او که
 بود و تلف شدن آن ضامن بر تعدد کننده او را است و در صورت است
 امانت در آن بجا حبش ثفا و قیامت او را باید بدهد اگر چه بی امانت
 کرایه آن را باید بدهد و در صورت تلف امانت بقی بر مسئوع است
 در مثل آن اگر مثل است در قیامت آن اگر قیامت است و نیز میفرماید
 مسئوع امانت را در نماید و بجا نفقه مودع ضامن او بر ^{بسیار} میشتی
 نمیشتی بلکه رد امانت با مالک یا وکیل شرعی او یا بنماید مطلقا تمت
باب الماریه در دنیا احکام عاریه آیین زجر و سالی که اختلاف در
 نموده اند قول شافعی و احمد که عاریه مطلقا مضمونه است بر مسئوع
 تعدد نماید یا نماید و بقی این حقیقت را صحیح او اینکه عاریه حکم امانت

دارد بهر حال رضا من عیشی مستعیل او را مگر بعد از آنکه از آنجمله است ^{چون}
 بصرفه قیود عدا و زای و مخفی که قبل مستعیر و تلف عاریه قیل میشد ^{بقول}
 مالک اگر ثابت شود هلا عاریه ضامن عیشی او را مستعیل اعم از آنکه
 ان عاریه لباس باشد یا حیوان یا زیور باشد ظاهر باشد یا مخفی مگر آنکه
 نقدی در او نموده یا شده و ظاهر و مایا از مالک و بقول قناده و عیوه ^{آنکه}
 مستعیر ضامن عیشی مگر آنکه شرط نماید معین بر مستعیل ضامن او را که در
 صورتی بجز شرط ضامن میشد پس اگر شرط نکرده باشد لازم عیشی او را ^{ضمآن}
 عاریه تلف شده و از آنجمله است قول ابو حنیفه و مالک که هرگاه کسی عاریه
 باشد چیزی را از برای او سزا آنکه عاریه بدهد و یا بدیگری اگر چه از آن
 باشد او را مالک آن اگر چیزی باشد از عاریه که مختلف نشد با اختلاف است
 کننده و بقول احمد و حاکم شافعی و راجح در وجه آنکه جایز نیست از برای
 مستعیل آنکه عاریه بدهد عاریه را یعنی خود شود نیست از برای شافعی
 در این مسئله نقلی از آنجمله است قول ابو حنیفه و شافعی با حدیثی که جایز است
 از برای عاریه دهنده آنکه رجوع نماید و آنچه عاریه داده هر وقت که
 خواستد باشد اگر چه بعد از قبض باشد و منتفع نشده باشد یا عاریه ^{کنند}
 و بقول مالک هرگاه این عاریه ملحق باشد یا شود پس جایز نیست از برای
 عاریه دهنده رجوع نمود مگر بعد از انقضای مدت و نیست از برای معینی
 اعاده عاریه قبلا از انقضاء مستعیل یا کفنه است مالک از برای عاریه
 دهنده جایز نیست آنکه برگردد از عاریه زبانه و وقتی که عاریه داده باشد

بجز

حجه عمار و با درخت نشانند و مستعیل هم بنا کرده باشد یا درخت نشان
 باشد بلکه از برای عاریه دهنده آنکه بدهد اجرة او را مستعیل ^{تلقا}
 یا امر نماید و آنکه درخت اگر بکند شده منتفع بشود پس اگر برون ^{باشد}
 از برای عاریه مدت پس نیست از برای عاریه دهنده آنکه رجوع نماید قبل
 اتمام مدت بلکه بعد از اتمام مدت خیار از برای معینی ثابت است چنانچه
 شد قبل از این و بقول ابو حنیفه هرگاه عاریه در مالک آن موقوف ^{شود}
 نموده باشد پس از برای اوست عزم بر کندن درخت هر وقتی که اختیار
 نموده اگر چه شرط کند و آنکه کرده باشد پس اگر اختیار نماید مستعیل ^{کنند}
 کند و میشد و اگر اختیار نکند پس عاریه دهنده مختار است بین آنکه تبت
 او را بدهد و مالک آن شق یا بکند او را رضامن او شرفضا او بشق
 و اگر اختیار نکند و عاریه دهنده نماید بکند عیشی اگر چه مستعیل
 اجرة او را ببخشد **در مذهب حنفی چنانچه در شرایع صیغریه**
 عاریه حکم اما نزد او رد و بر مستعیل مضامین نیست مگر در صورتی ^{تعدی}
 و تقریب یا بی شرط عاریه داده باشد یا آنکه طلاق و فتره باشد ^{مگر}
 گاه شرط خصم در عاریه بشق یا عین آن طلاق و فتره باشد و مضامین ^{است}
 اگر چه بدقت تعدی تلف عیشی پس بنا بر این قول عاریه کننده قیل میشد ^{که}
 تلف شد عین معاده یا سو کند و دیگر چنانچه بر مستعیل نیست اعم از آنکه
 لباس باشد یا حیوان ظاهر باشد یا مخفی مگر در صورتی تعدی و مضامین ^{است}
 نیست که عاریه بدهد عاریه گیرنده عینی که عاریه کرد بدیگری ^{بدهد}

اذن مالکان چنان عین باختلاف استمال کنند و مختلف بشق یا شق و ایضا
میفرمایند هیچ استعاره مطلقه یا عمده معینه هر دو را برای مالک
هر دو قسم رجوع جایز است و اگر از داده باشد مستقیم و عاوده ^{بوی}
بدینا و در وقت نشانی بعد از آن نماید یا زالدینا یا درخت یا زرع یا
تبل یا اگر چنانچه قبلاً در سینه زواعت باشد و بعد از آن داده شود
او را باید بدیده بدیند و روش مطالبه از آن جایز نیست **کتاب**
الغصب در بیان احکام غصب پس از جمله مسائلی که اختلاف نموده اند در
تولد مالک است و مشهور آنرا که هرگاه کسی چنانچه نماید بومناع انسان
بیشتر نماید غرض او را که قصد کرده شده آنگاه لازم میشود چنانچه
قیمت منافع برای صاحبش میگیرد چنانچه آن شیء بعد از آن شده بود
و گفته است مالک فرقی نیست در این بین مال سوا و غیره و **وینما** اینکه
قطع نماید خرد خرد یا کوی او را یا غیر آن از آنچه دانسته میشود که
مثلاً او را قاضی سوا و غصب و بوی حال استماع آنرا **نیکه** ان حیوان
خریداری یا طری یا اسپ و بقیه ای حیث هرگاه جنایه نماید بوی ^{بوی}
نما اینکه قطع او را لازم میشود چنانچه او را قیمتا و تسلیم نماید و البسی
چنانچه اگر نصف قیمتا او را کمتر بوده باشد نسبت چنانچه پس از برای آن
او را آنچه ناقص شده و اگر جنایه نماید بوی چیزی بیکوشت از یا ^{بوی}
ان مثل سورا مثل آن پس بکند بیکوشت او را لازم است او را داد
نصف قیمت آن و در وجه چشم جمیع قیمت است در همیشه بعینه ان

بیرد اکثر

حیوان

حیوان چنانچه اگر مالک او را بخرد باشد یا عادل و اما غیر بوی چنانچه واجب است
در ان تفاوته نقصان و بقیه شافی واحد و جمیع اینها تفاوته نقصان لازم
میشود و از آنچه استمال مالک هرگاه کسی چنانچه نمود بوی چیزی که غصب
نموده او را بعد از غصب چنانچه لازم میشود مالک آن شیء را حدی چنانچه
یا در شایسته غاصب یا قصور یا در قطع نماید او را بقاصط الزام نماید او را
بقیمت و در غصب بقیه شافی واحد لازم میشود او را برای صاحبش
تفاوته آنچه ناقص نموده و از آنچه استمال مالک هرگاه **نیکه** عملاً
بنده خود را مثل اینکه قطع نماید دست یا دماغ او را یا دندان او را
بکند از آن کرده میشود بوی او را **نیکه** اعمه نیکه از آن کرده **نیکه**
بر او را و از آنچه استمال مالک را چنانچه حقیقه و صحت او را که اگر کسی غصب
نموده کنیزی یا بر جالد و صفتی پس باید شد و نزد او مثل فریبی
او را **نیکه** علیه نمود باین سبب قیمت او بعد از غصب **نیکه** شد قیمت
او باین سبب یا فراموش نمود و حنعتی یا که با او تعلیم نموده از برای آن
او است بوی او را بقیه او شود بقیه زیادتی و بقیه شافی باید باشد
نمایند نیز او را در شوق نقصان زیادتی که حاصل شده بود نزد غاصب
و از آنچه استمال است عملاً ای حیث که زیادتی منفصله مثل او را اگر
حاصل شود بعد از غصب بوی آن مضمون میشود بوی غاصب **بوی**
شافی واحد مضمون است بوی غاصب بوی حال او را **نیکه** است
نیکه نیکه که اگر کسی غصب نماید مالی یا کنیزی را پس بوی غاصب است احد

و در هر یک از اینها هر چه در حد اعتدال و شیب بر او نیست و از آن جهت
 قوتش با او هر که در کاه غاصب علی غایب که غصبتش با او اولاد و اولاد
 بهما بدو احبست و در هر چه در حد اعتدال و شیب بر او نیست و از آن جهت
 نفسا در حد اعتدال و شیب بر او نیست و از آن جهت و اولاد و اولاد
 اولاد و شیب بر او نیست و از آن جهت و اولاد و شیب بر او نیست
 احبست و اولاد و شیب بر او نیست و از آن جهت و اولاد و شیب بر او نیست
 در حد اعتدال و شیب بر او نیست و از آن جهت و اولاد و شیب بر او نیست
 استعدا در حد اعتدال و شیب بر او نیست و از آن جهت و اولاد و شیب بر او نیست
 نیست بر او و شیب بر او نیست و از آن جهت و اولاد و شیب بر او نیست
 نشو با و بقول شافعی با احمد بر او شجره مدق که بر او در حد اعتدال
 و از آن جهت است قول مالک و شافعی و محمد بن الحسن که اجرة المثل در حد اعتدال
 ثابت است پس بقیه شجره و شامون میشو غاصب غیر او که غمزه پس
 زما فی حد اعتدال و شیب بر او نیست و از آن جهت و اولاد و شیب بر او نیست
 او را قیامت آن بقیه و در حد اعتدال و شیب بر او نیست و از آن جهت و اولاد و شیب بر او نیست
 نباشد مثل عقا و مضی و عیش و شیب بر او نیست و از آن جهت و اولاد و شیب بر او نیست
 غاصب چنانچه بر او بنما پس بقیه شجره با سبب چنانچه من میشو از آن جهت
 اثلا قیامت چنانچه بر او در حد اعتدال و شیب بر او نیست و از آن جهت و اولاد و شیب بر او نیست
 هر کاه کسی چنانچه بر او در حد اعتدال و شیب بر او نیست و از آن جهت و اولاد و شیب بر او نیست
 که غرض مالک آنرا بوده بر جان اولاد و شیب بر او نیست و از آن جهت و اولاد و شیب بر او نیست

بعد

بعد در حد اعتدال و شیب بر او نیست و از آن جهت و اولاد و شیب بر او نیست
 بر او با او در حد اعتدال و شیب بر او نیست و از آن جهت و اولاد و شیب بر او نیست
 هر کاه شافعی و مالک و شافعی و محمد بن الحسن که اجرة المثل در حد اعتدال
 نیست بر او و شیب بر او نیست و از آن جهت و اولاد و شیب بر او نیست
 نشو با و بقول شافعی با احمد بر او شجره مدق که بر او در حد اعتدال
 و از آن جهت است قول مالک و شافعی و محمد بن الحسن که اجرة المثل در حد اعتدال
 ثابت است پس بقیه شجره و شامون میشو غاصب غیر او که غمزه پس
 زما فی حد اعتدال و شیب بر او نیست و از آن جهت و اولاد و شیب بر او نیست
 او را قیامت آن بقیه و در حد اعتدال و شیب بر او نیست و از آن جهت و اولاد و شیب بر او نیست
 نباشد مثل عقا و مضی و عیش و شیب بر او نیست و از آن جهت و اولاد و شیب بر او نیست
 غاصب چنانچه بر او بنما پس بقیه شجره با سبب چنانچه من میشو از آن جهت
 اثلا قیامت چنانچه بر او در حد اعتدال و شیب بر او نیست و از آن جهت و اولاد و شیب بر او نیست
 هر کاه کسی چنانچه بر او در حد اعتدال و شیب بر او نیست و از آن جهت و اولاد و شیب بر او نیست
 که غرض مالک آنرا بوده بر جان اولاد و شیب بر او نیست و از آن جهت و اولاد و شیب بر او نیست

بعد

و بقله شایسته که برنده ببرد یا داند و بنده بگریزد بعد از کشتن و قید و بند
 بساعتی پس تمام بر او نیست و بقله ای جنیفه ضمانی نیست بر آنکه کسی استعمال
 به حال از آن بچمله است قلم مال که هرگاه کسی غصبی بکند بنده و اسپر بگریزد یا
 و آید و پس بر او نماید یا عینی یا سپرد ز دیده سنی یا ضامن سنی یا بدین است
 او را محتمل سنی یعنی قیمت او را بدینند و این هنگام میگرد و آن قیمت ملک
 منته و غضبش ملک غاصب یعنی آنکه اگر با آن سنی آن غضبش از برای غضبش
 جایز نیست در جوع در او و برای غاصب جوع و در قیمت جایز نیست مگر بر
 طرفین و میان طور و کفند اسباب جنیفه نیز مگر در یک صورت و آن اینست که اگر
 مقهور شود عین غصب کرده شده پس مال آن بگرید قیمت او صد توابع
 و غاصب بگریزد قیمت آن پنجاه توابع بوده و سگند بدهد او و پنجاه توابع را بگری
 بعد از عین کم شده پیدا شود و معلوم شود قیمت او صد توابع است
 از برای غضبش منته و جوع نمودن و در قیمت که گرفته و در فتنه مال
 اقله مال او را بر مقام جوع نیز با در قیمت میکند بر غاصب بقله شایسته
 عین مقصوبه را در این صورت بجا خود باقی است در ملکیت مقصوبه
 هر وقت پیدا شود غضبش منته ان مال خود را اخذ میکند و غاصب قیمتی کرد
 اخذ میکند و غاصب قیمتی کرده اخذ میکند و از آن بچمله است قول ای جنیفه
 و شایسته که هرگاه کسی غصب نماید و میباید بچمزد از آن غور و بقله از برای
 غاصب بداعت می تواند مال را از عین اجبار نماید غاصب را بگریزد
 و بقله مال اگر وقت وقوع فتنه باشد پس از برای او ستان اجبار و اگر

و بقله

و اگر در صدقه حمله یا بجزیه ملحق میشود بفاصله ولد و قیمت او را باید مال
 کثیر بدهد و تقاضای بی بیلاوه و از این بدهد هرگاه غصبی را بکشد یا بکشد
 یا بنده یا بیاورد و از آن نماید مانع از آن خواه استعمال کرده باشد یا نکرده باشد
 در غصب عین و مصرف نماید بر غاصب و در میشود عینا و منفعة عینا و از این
 جمله است قلم مال و شایسته که هرگاه کسی غصب نماید سنی یا خشت شایسته
 بنا نماید بر آن عمارتی مالک غصبش و او را بقله ای جنیفه مالک میشود و او را
 میشود بر او قیمت سنی یا خشت بجز ضرر حاصل بر غاصب برای بی بیلاوه
 آن چیزی محتاج بجز آنکه بنا میشود و از آن بچمله است قول مالک ای جنیفه که اگر
 کسی غصب نمود حصا یا حدی یا کلی یا مثلا و شمشیر یا ظرفی را و ساختن
 بر اساس آن شمشیر مثلا غیر غصب نموده در وزن و صفت آن و هم چنین اگر
 غصب نماید خود پس در عینا از یا خاک و خشت نماید یا کند بی بیلاوه و نماید
 طبع نماید بقله شایسته غیره که ساختن در میکند بر مالک کثیر یا بگریزه با
 در او نقصی الزام میکند غاصب بقیصه و هم چنین است قول دیگر که غصب
 نماید ملک یا نفره پس بر نزد آن را زود عینا سگرد نیاید و بر او بر بندها
 حال در مالک میشود یا مثلاً آن در نزد مالک و از آن بچمله است قول مالک
 که هرگاه بکشد یا قفصی را که در او برنده یا شد یعنی از مالک آن پس
 ضامن میشود و هم چنین هرگاه بکشد یا بنده را از بنده یا عید عینا از قید
 پس بگریزد بر او ستان و مسأله در نزد مالک برین مرغ و گریزنی در
 یا بنده بعد از او اگر بکشد یا قفصی را فاصله باشد یا بنده بماند و عینا

وقت فراغت نمودن در آن زمین گذارنده باشد پس اشهره و روایت از آنست
 که نیست از برای او کردن ذرع و از برای او است اجرة زمین و بقیه احمد اگر چه
 باشد صاحب زمین میگذارد ذرع و در زمین خود تا وقت درو کرد و از برای
 او است اجرة زمین و آنچه ناقص بوده از ذرع زمین را اگر خواسته باشد مد
 بفاصله ذرع او را اگر چه بوده باشد ذرع از برای او را انچه است قول
 شافعی و احمد هر گاه بریزد مسطح را بر آب از غرض استخوانی بر او نیست و همچنین
 اگر تلف نماید خوک او را و بقیه مال را در این خفیه قیمت او را باید بدو دهد
 این صورت مترجم گوید و مذکور است در شرح میرزا میفرماید در متن
 واجب است خواه مقصد باشد یا نباشد مثل اینکه استی یا خشتی را غصب کرده باشد
 و عماد ساختن یا سدی یا بدو در نما یا اگر چه محتاج جزایب که عماد باشد
 و ایشان میفرماید اگر کسی معمور را در صومعه یا خانه او چیزی را از او ساختن باید
 تمام ساخته و در نما بدو اگر نقصان در قیمت یا بنوا سطر بهم رسانیده باشد
 قیمت او را بدو بدو بفرم و اسکر کرده باشد یا بدو بفرم بفرم و بجا لذ
 اولد نما بدو میفرماید اگر کسی یکسایه بفرم بفرم و یا ابتدا از حیوان
 و عید و براند بر او در و فرار نماید قیمت آنها و اخنامن پیشی مطلقا خواه بلا
 فاصل بود یا بدو از معمور که غصب نماید کسی بفرم یا حدی قدا پیش از
 نماید یا عین و پس بفرم نماید ضایع شود خدامن پیشی قیمت آنها و او
 در قیمت آنها مزاج در کم و زیاد قیمت پیشی قول عاصم است بنا بر این
 و بعد از گرفتن قیمت صاحب مال آن اشخاص پیشی و عاصم است لأن

عذر

عیشی و اگر پیدا شد جدا حیثی مستثنی آن است شعری غاصب یا باید تمامید
 و ایشان میفرماید هر گاه زمین را غصب نماید کسی و ذراع تمامید بر صاف زمین
 یا تیرا که غاصب الزام بکنند ذرع نماید بر غاصب است قبل آن با قیمت
 زمین اگر این سبب قصی بهم رسانیده باشد و رسید ذرع بوقت در
 در رسیدن آن تفاوت ندارد و ایشان میفرماید اگر مسلم بریزد مشربتی را یا
 تلف نماید خوک او را عاصم از عاصم پیشی او را عاصم است عاصم است
 احکام شعری است پس در جمل مسائل که اختلاف نموده اند و اولی ما لأن است
 که شعری برای همسایه نیست و انکه باطل نیستی شعری بسبب عاصم است
 شد شعری بر کسی پیشی شد و علم بان نداشت یا علم داشت در قبل از
 ممکن از گرفتن شعری منتقل میشی خود را و بقیه او عاصم است
شعری بجهت همسایگی و انچه است قول مالک شعری در جرد و قول او
 که شعری بود عاصم هر گاه نبوده باشد بفرم و در نزد مالک شعری است
 از او شعری است که شعری سا قط عیشی مگر بکنش آن یکسا عاصم است
 تا پنج سال عاصم است که این مدته دانسته میشی بان که عاصم است
 بشعری عاصم است در روایت دیگر از او انکه شعری است عاصم است
 بجا که برساند پس مالک امر نماید او را یا عاصم است عاصم است
 فرزند شد آن عین و مشربتی خاص داشته باشد پس مطلع شعری است
 برای او است عاصم است عاصم است هر زمان که خواسته باشد و متقطع عیشی است
شعری است از او عاصم است عاصم است عاصم است عاصم است

برده باشد و نخل و بیدار و شکر و بلب با شکر و پسته و بادام و گردو و بادام حبه و بادام
 برشته و بیدار و شکر و پسته و بادام حبه و بادام و گردو و بادام حبه و بادام
 قلم و مالک و شافیه که شفعه را و بوی باقی و باطل غیشی و بوی باطل غیشی و باطل
 میشویم و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی
 باشد و باقی غیشی و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی
 چیزی را بقیل و روغن بنفشه و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی
 او مطالبه مشغول و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی
 که احضار کند و باشد این صورت و باقی غیشی و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی
 اجبار و مشغول و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی
 اینکه بدهد و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی
 قولها را در بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی
 مثل پاه و تمام و شاع و آسیا و باب شفعه و باقی غیشی و بوی باقی غیشی
 و مالک و روایت دیگر که در اینها شفعه است و باقی غیشی و بوی باقی غیشی
 و شافیه که باقی غیشی و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی
 فزونی که بیند این را سا قطه میشویم شفعه آن یا اینکه آن را نماید و بوی باقی غیشی
 مشغول و بعضی مالک و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی
 و احمد نیست از بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی
 که اگر شفعه واجب شود بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی
 که فانی شفعه بود و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی

شافیه

شافیه این نیست از بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی
 آن و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی
 قلم شافیه و احمد که هرگاه بفرشند و نفر از شرکاء قسمت خود شافیه و باقی غیشی
 از بوی شفعه که فانی سیم یکی از و شرکاء و شفعه و بوی باقی غیشی
 قسمت هر دو و شفعه دیگر یا هر دو با فانی نماید **مترجم گوید** و در شفعه
 محقق چنانچه در شرع میفرماید از بوی باقی غیشی و شفعه ثابت غیشی و باقی غیشی
 میفرماید که باطل غیشی شفعه بسبب خود شفعه از فانی شفعه شفعه
 با و بوی باقی غیشی و شفعه و میفرماید حق شفعه را خدایان خود نماید
 مگر اینکه تا حق آن بجهت عدلی باشد یا بجهت عدم اطلاع با باشد که در
 این صورت توان هر دو طریقی یکشد با عنایت شفعه غیشی و میفرماید
 ثابت میشویم در چیزی هایی که قابل قسمت باشند و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی
 ثابت است یعنی بجهت اینکه تابع زمین هستند و هرگاه کسی زمین مشترک را
 بفرد سیم خود بفرشند و اگر خریدی یا فانی یا در غیره در اینها و آنکس که
 شفعه است میتواند بعد از آن و اعتم شفعه یکی و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی
 باشد بکنند و درخت و خراب نموده یا بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی
 بوی باقی غیشی است که شفعه یکی غیشی و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی
 نماید از خراب کردن و کند در درخت و درخت بنا، خود شفعه غیشی و بوی باقی غیشی
 بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی
 و مالک شفعه آن نیز با وضای مشغول و بوی باقی غیشی و بوی باقی غیشی

از شفعه و ایضا میفرماید شفعه ثابت نمیشود در آنچه قبلا قسمت کند مثل
 چاه و حمام و راه و آسیا و صیقلها و یا بجز آنرا حیل نمود بر اسقفا شفعه مثل
 اینکه بطور مجبلی بفرماید آنچه را بطور دیگر شفعه قدا و دشمنان و انظار
 و یا اقرار نماید برای مشغول بپیشو ملک و یا قدا با بفرماید یا بچشد
 و هرگاه مشغول باشد بجمع بطور صلح قرار بدهند تا مشغول شود بکار دیگر
 شفعه خود را صلح نماید بجز آنرا هرگاه در وقت شریک حصه خود را در
 چیزی بفرماید شفعه بیک بیع یا نیز برای شریک ثالث بقول آنکه کسی حق شفعه
 برای زیاده بر یک نفر ثابت بدانند اینکه بشفعه بکس قسمت نکند از آن در وقت
ثالث باب الفراض در بیایا احکام فراض است پس از جمله مسائل که گفته
 نموده اند در او قول مالک و شافعی و احمد است که هرگاه صلح یا بدهد
 مناعی یا یکسوی بکوی دیگر این را بفرماید شفعه این را قرار دین پس این فاضل
 و بقول ابو حنیفه این نوع فراض صحیح است و از آنچه است قول ائمه بیع فراض پس
 سیاه و بقول اشعری و یوسف جابرا فراض بان اگر دواج باشد مثل بیع
 طلا و نقره و از آنچه است قول عمو علماء که عامل بری الذمه نمیشود اگر بکس
 فراض بجز خود بر شاهد مکرر اینکه در حضور شاهد در نما یا بیع بکس که
 قبلا میشغول بود در دین یا سو کند و از آنچه است قول ائمه فلتنه که اگر کسی
 بدهد بقابل آنچه را که فراض نموده پس بجز در عامل از آن مناعی را پس مالک
 شود مال را قبلا از او در بیایع در این صورت نیست بر فاضل چیزی در
 مناع از برای عامل او بر اوست قیمت آن و بقول ابو حنیفه در این صورت و بیع

کند

کند در وقت بیع صاحب المال را قبلا است قول مالک و شافعی و احمد که جابرا فراض
 بدهد معلومه که فسخ نکند و را قبلا از آن یا بر او قسم که اگر تمام شغول
 ممنوع باشد از بیع و شری و بقول ابو حنیفه جابرا نیست این نوع فراض و از
 جمله است قول مالک و شافعی که اگر بشرط نماید بر مال بر عامل اینکه فراض
 مکرر نکند پس چنین فراضی باسناد و بقول ابو حنیفه این فراض صحیح است و از
 جمله است قول ابو حنیفه و شافعی که فرض کنند که عمل نماید بر بعد از فساد
 پس حاصل شود در مال متفق از برای عامل اجرة عمل ثابت است و منافع از
 برای رب المال و ضمیر هم بر اوست بقول شافعی در یکی از روایات
 که منافع در بسیاری فراض مسلم میشود و با این طور دامل شده فاضل عبد
 الوهاب و از آنچه است قول ابو حنیفه و مالک که اگر عامل سفر نماید بمال
 الفراض نفقه او از آنها بشواید است و بقول احمد و شافعی و راجح در وقت
 ادای نفقه عامل اگر سفر نماید برای مضاربه و منفعت با خود عامل
 حق کار مال سواد و را از آنچه است قول مالک که هرگاه اخذ نماید
 کسی مال را بقرض بشرط اینکه منافع آن از برای خود شود باشد و اینکه تمام
 هم بر او نباشد جابرا است بقول احمد و مالک آن مال میشغول فراض بود
 او و بقول شافعی از برای عامل است اجرة المثل و منافع از برای رب
 المال است و از آنچه است قول ائمه فلتنه که اگر عامل ادعا نماید که صاحب
 مال از آن داده است یا در بیع و شری فقط یا نسبت پس رب المال بکس
 از آن نداده ام یا و مکرر عمل فاضل در این صورت قول فاضل است

و بقیه شایقی و کمالی و رب المال با سکنه **مهرم** که در مدینه میگویند چنانچه در
 شرایع میفرمایند هرگاه کسی شایعی بدهد شخصی که این را بفرزندش و شایع او را
 فرادیده صحیح نیست **فما میفرمایند** عقد قراض بر کسی سبیه منعقد میشود
 میفرمایند اگر در خصوص شایع شایعی با بقر احد کسی بگیرد واجب نیست که
 در وقت و در شاهد بگیرد و بی حضور و شاهد بقری القمه میشود **لکن در**
 انکار و رب المال اداء عاید از عامل قول و رب المال معتبر است با سکنه
 اگر مدتی در شاهد بماند با سکنه با سکنه با سکنه با سکنه با سکنه با سکنه
 بکسی بی آن عامل بخرد اذ ان متاعی و ایسوا لک شریکان مال را قبل از اداء
 بیایید و در این صورت رجوع بر رب المال میشود و میفرمایند و عقد قراض
 تعیین مدتی جایز نیست که نشود قبل از آن مدتی نسخ نماید بجز آنکه اگر
 از عقود جایزه آتی اگر شرط نماید که مدتی یکسال مثلا اگر منقضی
 شد ممنوع باشد از خرید و فروش جایزه او میفرمایند و هر مقام که
 عقد قراضه فاسد شود منافع از رب المال و برای عامل اجرة المثل
 ثابت است و در صورت سفر کردن عامل نفقه و مخارج او از اصل
 مال او در خلیج خود نشود و در میفرمایند هرگاه کسی بعهده قراضه شایعی بکشد
 که منفعتی مال خود شود یا شد و ضامی هم بر او نباشد جایز نیست چنانچه
 از این عقد خارج میشود و معامله دیگر میشود و شرط ضامی صورت نمیدارد
 چنانچه عامل مال خود را ضامی بر او نیست مگر در صورت تعدد یا تعدد **فما**
 میفرمایند هرگاه رب المال بگوید از من نسید و خود را بکار نداده ام **عامل**

بگوید

بگوید از من نسید و نقد او را داده و در این صورت هرگاه عامل از اشیاء
 عاجز باشد قول قول و رب المال است با سکنه **کذا لسانا**
 و در بیان احکام قراض و مساقا است میگویند با سکنه عوده اند اهل عصمها از
 صحابه و تابعین و ائمه مذهب بر جواز مساقا و مخالفه عوده ایشان
 ابر حنیفه پس گفته است که مساقا باطل است **فما** از این جهت است قول احمد
 و مالک و شافعی و در قدیم که جایز است مساقا بر سبب این است و مشهور است
 حرمی و آنکه در اینجی و کرد و غیر این و بیان طوری گفته است ابو یوسف
 و محمد و مناخیرین از اصحاب شافعی و بقیه شافعی و در جود مساقا جایز
 مگر در مثل خرما بجز خرما از این جهت است قول شافعی و احمد که اگر بوده باشد
 در بین نخل زمین بیاضی پس اگر بسبب او باشد صحیح است خرما در بران
 با مساقا بوی نخل آن بشرط اتحاد عامل و مشتق آنها **ابعد** از نخل و در
 بیاضی ببعید بشرط اینکه حاصل ندهد بین این دو مقدم نماند و خرما
 بلکه بقیع مساقا باشد و بقیع مالک جایز است و در زمین بیاضی اگر
 کم باشد بین دوخت و غیر مساقا بقیع بشرط و بقیع ابو یوسف و محمد
 جایز است این معامله دنیا بر قاعده نوزاد و بوجوه و مخا بوه که عمل زمین باشد
 بعضی بجز از آن برود که تخم آن از عامل باشد یا لا تقاد و از این جهت
 قول ابو حنیفه و مالک و شافعی و در جود که خرما در باطل آن نیست که نند
 از مالک زمین باشد و بقیع احمد و ابو یوسف و محمد و مناخیرین از اصحاب
 شافعی و احتیاطا و امام نووی از حشمت دلیل که خرما در صحیح است گفته است نووی

طریق را در آن عمل بر او هر دو که اجزای فاشنه باشند این طریقی که طلب اجاره
 میکند از آن نصف بزرگ و بجز آنکه زواعت کنند برای او نصفه بیکر او
 بدهد با و نصفه میوز او را از آنجمله است قول مالک و شافعی که هرگاه بطل
 مسافه بدهد بکسی غیره موجوده و اگر ظاهر باشد صلح عمره اگر محتاج
 باشد و بی نباشد پس علی عینی است این مسافه در صورتی که صلح میشود
 کرد و اینصورت هم احتیاج بپسین عیب از آن عمل کرد زیرا شده باشد با او
 بحال کمال کرد و این هنگام عینی نیست و از آنجمله است قول احمد ثلثه که اگر
 مالک و عامل اختلاف نمایند در چیزی مشرفی پس قول مالک است با کسی که
 در بطنی شافعی هر دو سکنی یاد میکنند عقد منسوخ میشود و میباید
 برای عامل اجرة المثل و آنچه عمل نموده بنا بر اصل و قاعده او و اختلاف
 متباین یعنی **مترجم گوید** در مذکور چنانچه در شرایع میفرماید بقدر مسافه
 جایزه در شریعت و طهره و از عقد لازم است میفرماید مسافه معانی
 بر اصل که ثابت باشد بحدی از آن با بر قسم مثلاً که در حق و بکسی با
 گزارد که وجهی در او بکشد و حدی از آن را برود و این مسافه جایزه
 دو آنچه اصل ثابت باشد با آنرا باشد که به آن منافع شود با بقای اصل
 آن پس بنا بر این باقی مسافه بر تخیل و تکیه و تخیلی در و در توست عینی را
 دیگر انحصار تخیل ندارد و ایضا میفرماید جایزه است خرد عمره بر زمین
 بیاضی که در زمین تخیل باشد اگر اشعده باشد که قابل منافع شدن از
 او نیز و اعتراف باشد مطلقاً خواه مسافه گیرنده و خرد گیرنده بکنند یا

یا متعدد

یا متعدد و جدا باشند خواه بیک صیغه باشد یا بپنج صیغه باشد
 و تا آخر هر یک چون عمل زواعت مطلقاً جایزه خواه بدو هم از مالک زمین باشد
 یا از عامل هر دو و جایزه است با این مسافه نمودن بر عمره و حج و در صورتی
 که محتاج بعمل و زمینی باشد جایزه اگر احتیاج بعمل نباشد با او
 نیست خواه صلح از ظاهر شده باشد و میفرماید در صورت اختلاف
 مالک و عامل در چیزی مشروط قول مالک است با سکنی و بنا بر اصل
 در بطنی شافعی هر دو در صورتی بطل عقد مسافه در حج از مالک است
 و اجرة عمل را عامل مستحق است فقط **عنت کتاب الاجاره** در
 احکام اجاره است اتفاقاً نموده اند تا طبع اهل علم بر آنکه اجاره جایزه بر تکیه
 استعمال کرد و آنکه نموده جایزه اجاره و از آنجمله است قول مالک
 و شافعی با احمد که عقد اجاره لازم از طرفین جمیعاً پس نسبت از برای یک
 از این دو بعد از عقد صحیح صحیح اجاره اگر چه بعد از آنکه با یکدیگر
 قسماً میشود بان عقد لازم از قبیل وجود عینی بیین مستاجر و مثلاً
 گاه اجاره نماید و مانند و پس بنا بر این و از احتیاج که صلح حیت سکنی را
 فاشنه باشد و خراب شده باشد قبل از عقد یا بر بعضی شق سینه آبی
 شده یا اجری با بدی با حجه معینه عینی یا نسو میباید باشد برای مستاجر
 بجز عیب و بقیه ای حسیقه و صحیحاً او که جایزه است نیز استخیر اجاره بجز عیب
 که حاصل شق اگر چه از طرف مستاجر باشد مثل اینکه گراسه نماید بکافی
 که تجاره در او نماید پس بر مال او یا غرق شود یا غصب شود یا معلس

پس بر او است فسخ اجاره مثلا چنانچه اجاره نماید خانه را پس بیاورد یا
 خرابی که صلح است سکنا و انداخته باشد و بقیه طایفه عقد اجاره
 لازم است از جهت مستاجر فقط مثل جمالی و از آنجمله است قول شافعی واحد
 که هرگاه اجاره نماید چیزی را یا خانه یا دکان یا مده معلومه و بشرط کند
 تجلیل اجاره را و نه تا جیل او را بلکه مطلقا اجاره داده باشد مستحق
 مال الاجاره میشود بنفس عقد پس هر وقت تسلیم نماید عین اجاره را
 پس مستاجر تا تحقق شق اجاره ان مستحق جمع اجاره میشود مگر آنکه
 مالک میشود منفعا و بنفس عقد اجاره پس واجب است تسلیم اجاره تا
 لازم شق بر مخرج تسلیم عین پس مستاجر و بقیه اجاره حقیقه و مالک است
 مخرج چیزی مستحق میشود چنانچه منفعت بکرو ز و بر او در مستحق اجاره
 بکرو ز میشود و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه اجاره نماید خانه را
 هر ماه یعنی معینی صحیح است اجاره ان در ماه ان اول لازم میشود و اسکی
 ان یکماه لازم نمیشود مگر بطلان و او بقیه شاقی باطل میشود اجاره
 در جمیع آن و از آنجمله است قول ابو حنیفه و مالک و شافعی که هرگاه اجاره
 نماید بنده و مده معلومی یا خانه را پس فوریت شود ان بنده قبل از آنکه
 عملی بکند یا خانه خراب شود قبل از سکنا و او نکند در ازمه ان
 چیزی مستحق نمیشود بر مستاجر چیزی از اجاره او باطل میشود اجاره ان
 و بقیه ای نیز و منافع و رایع مواضع از مستاجر فوریت شده و خلیج
 ندارد و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که عقد اجاره برقریه یا خانه یا بند

لازم

لازم میشود و منفعت نمیشود بر مستعان هر دو یا یکی از ان دو و از آنجمله است
 قول ائمه ثلثه و شافعی و رایع اقوالا و که جایز است عقد اجاره مدتی که بماند
 بماند در ان مده ان عین و او غلبه بقیه دیگر و زیاده بوسه سال اجاره
 نیست و از آنجمله است قول مالک و شافعی و یکی از دو قول او که هرگاه خانه
 صفعت مثل خیار یا صباغ مثلا چیزی بیرون بخرید بجز در وقت و ان مالک
 پس وضامن است برای ان هرگاه ضایع شود خود او از جهت او بقیه ای
 حقیقه و شافعی در رایج و قول او عثمانی برای و نیست مگر در آنچه خیار است نماید
 دستاورد تعیین نماید و او بقیه ای حقیقه را بیوسف محمد بران
 ضامن و آنچه بتواند متناع از ان نماید مثل سوختن و در امر غالی و تلف جن
 ضامن بر او نیست و بقیه مالک ان یکله اجری ها ضامن نمیشود مگر صاحبان صفعت
 پس ان ضامن هستند و قتی که منفرد باشند بجز اعم از ان یکله عمل کرده باشند
 یا جرمه یا اجاره مگر آنکه اقامه شاهد نماید بوجه ان عین بعد از آنکه عمل
 ان کرده در این صورت بر عین میشود از ضامن **مخرج** گوید در مذهب شافعی چنانچه
 در شرایط میده و باید عمل اجاره جائز و از عقد لازم است پس بعد از عقد اجاره
 وقوع آن بطریق صحیح نمیشود بر این طریق اگر چه بعد باسد مگر با آنچه نسخ
 میشود یا از عقد لازم مثل ظهور عین دعوی مستاجر مثلا اینکه خانه یا
 نماید پس به بیند او را خرابی که قابل سکنا نباشد میتواند فسخ نماید و مالک
 عقد اجاره بقیه شرط نقد یا تسدی و خود و جبر اجاره مستلزم نقل بود یا
 و بجز عقد اجاره ثابت میشود و بعد از تخلیه و تسلیم مستحق اخذ تمام

و جاره میشو و ایضا میفرماید هرگاه اجاره بدهد کسی که یا خانه در
 ماه بجز میخیزد اجاره ماه اول صحیح است مابقی باطل و اگر مستاجر در آنجا
 ساکن باشد اجاره المثل را باید بدهد هرگاه اجاره نماید کسی خانه یا بند
 پس خانه خوب شود یا غیر بنده آن اجاره فسخ میشو و اگر بدی در آنجا
 ساکن شو یا بعد از خدمت چند آن بنده ببرد بقدر آن اجاره داند
 و بقیه فسخ میشو و ایضا عقدا اجاره میفرماید منقح عنشی یعنی حق
 و مستاجر هر دو باید یک از آن دو بنا بر اشیاء و میفرماید جایز است اجاره
 عین بقدر مدته بقای آن غالباً اگر چه یکصد سال باشد مندر و ایضا
 میفرماید شخصی صانع مثل خیار و صباغ و زر در کون حکام و حکما هرگاه
 ضایع نماید ضامن میشو و اگر چیزی را تلف کند ضامن نمیشو مگر
 در صورت تعدی و تقصیر تمام شد کلام محقق و از انجمله است قول امام علیه
 که هرگاه اختلاف نماید خیار و صاحب مال در کیفیت تفصیل لیا که آیا
 یا پیراهن پس قول قول خیار است بقله ای چنین قول قول صاحب مال است
 و از انجمله است قول ای چنین قول صاحب است و استیجاب بر اعمال از بنده
 و حج و تعلم قرآن و افان و اما من بقله مال الله شافی در اما من بقله
 جایز و اختلاف نموده اند صاحب شافی در این و از انجمله است قول مال الله
 شافی که جایز است از برای شخص نماز کند و از انجمله اجاره نماید طاق یا خانه
 بجهت آنکه نماز و آنجا نماند پس اجاره میدهد صاحب خانه در مدتی
 که نماز و آنجا نماند پس بعد از مدتی بصاحبش عود میکند بطریق ملکیت

صاحب مال

و جایز است برای او که فایز اجاره آن مله و بقله ای چنین جایز نیست این
 اجاره و مستحق اجاره نمیشو و از انجمله است قول شافی و جمعی که صحیح است
 اجاره و از انجمله است قول شافی و از انجمله است قول شافی و از انجمله است قول شافی
 باز مندر مستحق منافع آن است گفته است شافی نقلی از ابن سبکی که
 او قاضی ششیدیم کلام علی ای ساله و ایشهرهای عصب و شام که میکنند
 اجاره اقطاع صحیح است اما اینکه شافی فاج الدین غزالی و سبکی شافی
 الدین آمدند پس بلند شد از این منع از این اجاره و این معنی از
 از مذهل محمد و قول ای چنین است و از انجمله است قول شافی در ظاهر
 دو فتوی دارد که جایز است بیع عین موجه و بقله ای چنین جایز نیست
 بیع آن مگر بر جنای مستاجر پس او نمک آن را از اجاره باطل است آن قول
 مال الله واحد جایز است بیع عین موجه از برای مستاجر و نقلی از بقره
 برای او معتذر عنشی و سبکی به استیفاء منافع بخلاف بیع عین موفی
 مستاجر و از انجمله است قول مال الله واحد و از انجمله است قول محمد که هرگاه
 اجاره نماید کسی بر او با بجهت آنکه سنی و سنی پس پیام نماید و با بجهت
 آن چنین بجهت عاده بان جا سنی آسین خمانی و نیست بقله ای چنین
 ضامن میشو قیمت او را و از انجمله است قول ای چنین مال الله که جایز است
 اجاره دنیا و در هم بجهت زمین و بجهت بان چنین اگر چه مال باشد و بقله
 شافی و احمد بن زینب است و از انجمله است قول مال الله که جایز نیست شرط
 اجاره و از انجمله است قول شافی است در او یا از او پیرای آید بیع مال

در این کتاب
 از شافی
 نقلی است
 از ابن سبکی
 که صحیح است

الاجاره زمین را حاصل آن قرار دهد و جایز نیست اجاره دادن بطعام
 ماهی و سگ و غیره این از اطمینان و مالک آن چنانچه جایز است اجاره داد بطلای
 نقره و مشاع و بقی حسن و بنا و پس جایز نیست کرایه داد زمین مطلقا بخر
 و از آنجمله است قلم مالک و شایع و از این پس سفید محمد که جایز است اجاره مشاع
 و بقی این چنین جایز نیست که اجاره نماید قسمی مشای و مالک از شرط خود
 و اما زمین و هدی مشاع پس در نزد او جایز نیست هر حال و از آنجمله است
 آنکه ثلثه که شرط حیا و در اجاره قاسه و در جایز است مثل بیع و بقی که شایع
 جایز نیست و از آنجمله است قول آنکه ثلثه که اگر اجاره نماید کسی از خانه یا
 و مشاع نشی با و پس بر او است اجاره آن و بقی این چنین است اجاره بر آن
 بجهت اینکه منفع از آن نشده **مخرج گوید** در مدعی حق چنانچه در مشای
 میفرماید هرگاه اختلاف نماید مثلا حیا و صاحب لیا و در کیفیت لبا چنانچه
 بگوید من کفتم بنویس این یا وجه را قبا و بدهد حیا بگوید میوه این کفتم
 در این صورت قول قول مالک است با سگند او و ایضا میفرماید اعمال
 فریبه شرعی و در قسم است ملک قسم از آن را استیوار بر او جایز نیست
 و این اعمال است که مقصود وقوع آن باشد از صیانت شرعی پس بنیابت
 داخل آن نمیشود و اما آنچه داخل میشود او را بنیابت پس جایز است استیوار آن مثل
 حج و طهارت و اخذ اجاره بر یاد داد و تعلیم قرآن و جایز نیست استیوار
 بر او و اخذ اجاره بر آن و جایز نیست اخذ اجاره بر امامه در نماز و ایضا
 آن و میفرماید جایز است اجاره نمودن خانه برای نماز خواندن در آن و صحیح است

اجاره

اجاره دادن زمین اقطاع یعنی با آنکه اقطاع دادنا ما جا جاره بملکی
 بدهد بشرطی که اقطاع چنانچه در محل آن مقرر است و ایضا جایز است بیع
 عیال و وجه بیستاجر و بیع بیستاجر یعنی رضای بیستاجر و ایضا میفرماید
 اگر کسی چنانچه را اجاره نماید خاضع من آن نمیشود مگر در صورتی که
 در فقره و ایضا میفرماید اجاره نمودن ملک و فقره مسکونی جایز است اگر نفعی
 از او حاصل شود یا بقای عین آن مثل زینت و تجمل یا در عمل مدخلی
 در آن که میفرماید جایز نیست اجاره نمودن زمین یا بخره از آن عمل
 بیاید یا این معنی که همان عین خارج شده از آن و یا مال الاجاره او بدهد
 و اگر در خروج اجاره از آن اجناسی که از زمین دیگر باشد بدهد جایز است
 و یا اجاره زمین بخره و کفتم کراهت دارد و ایضا میفرماید اجاره ملک
 مشاع جایز است مطلقا و جایز است شرط حیا و در اجاره چنانچه در
 بیع جایز است هرگاه اجاره نماید شخص نماند یا بنده و این مشاع از آن نشود
 یا اختیار خود بدهد منع من چو پس بر او است مال الاجاره آن نمیشود
کتاب احیاء الموات در بیان احکام تعمیر زمین خراب است پس از آنکه
 مسائلی که اختلاف نموده اند در او قول آنکه ثلثه است بر اینکه جایز نیست
 از برای تعمیر خرابی زمین موات است و بقی این چنین است جایز است از آنجمله
 قول این چنین که شرط است و جواز احیاء از آن امام و بقی مالک آن بخر
 از زمین موات کرده و بیایا باشد یا در جائی که خراب است کنند و او احیاء
 یا در آن امام نماند و چنانچه نزدیک معمره باشد یا جائی که اجتماع و

غایند خلوه و ان محتاج آید از امام و بقیه شافعی و احمد محتاج باذن امامت
 مطلقا و از آنچه است قول ای چنینه و مالک که از زمین آنچه معلول باشد
 پس مفرق شود و اهل آن در خواب شود و طول بکشد بخوابی آن مالک میشود
 شخصی را و با حیا و بقیه شافعی و احمد و ظاهره و در فایده مالک اگر مالک میشود
 با حیا و از آنچه است قول ای چنینه و احمد که احیاء و زمین و عملیات آن
 چیز کرده است و اگر چه برای او فایده و فاما خانه نسیه بدو و کشتند
 اطراف او سگ پر سیفت گرفته فتنه باشد بدو و بقیه مالک مالک
 زمین با چیزی است که بحسب علیّه دانسته شود که امثال او با نظر احیاء
 میشود مثل عمارة ساختن یا درخت نشانی با فناء و چاه کندن و غیره
 و بقیه شافعی اگر احیاء زمین برای فواید با شمس مالک میشود و برای
 آن و بقیه او را از آن و اگر برای سکنه باشد پس بقسمت کرد جای
 اطراف و سفه فذو آن است و از آنچه است قول ای چنینه که حرم چاه
 چهل قیراط است اگر بشود اما از او آنچه خورد و اگر چاه باشد که برای
 آب کشیدن تعمیر آید یا شده باشد حرم آن شصت ذراع و اگر چشمه
 باشد پس حرم آن سیصد ذراع است در روایت دیگر از او پانصد
 ذراع است پس هرگاه اوده نماید کسی بنگر بکنند حرم چشمه را چاه
 چاه دیگر را منع کرده میشود از اعمال و بقیه مالک و شافعی نسبت آن برای
 حرم حد معتقد و رجوع در این نسیه و عذرا است بقیه احمد کرده و
 مؤثر باشد پس نسبت آن ذراع است که در زمین معمره باشد پس

ذراع است

ذراع است اگر چشمه باشد پس با فصد ذراع آدا و از آنچه است قول
 ای چنینه و احمد و ظاهره و در فایده او اگر بود یکبار در زمین ملک
 مالک نمیشد او را صاحب زمین و هر کس او را بیورد ملک نمیشد و بقیه
 شافعی مالک میشود او را صاحب ملک و بقیه مالک اگر بود حیا
 محوطه مالک میشود او را صاحب آن و اگر غیر محوطه باشد مالک نمیشد
 آن را و از آنچه است قول مالک که هرگاه زیاد و بسیار از حیا افساد
 و فواید آنچه از آن بیک در فواید چاه او است پس اگر آن در هر چاه
 حواء باشد پس مالک آن سزاوارتر است بقدر حاجت خود و از آن
 و چاه از غیره و واجب است بر او بگذارد از حاجت او زیاد اندیشی اگر
 بوده باشد آن چشمه چاه در خانه که زم میشود او را بگذارد و اگر
 تا اینکه اصلاح نماید بین خود و چشمه خود پس اگر تمام نماید با صلح او
 که زم نمیشد او را چیزی را یا مستحق میشود عوض او را و این در روایت
 و بقیه ای چنینه و اصحاب شافعی آنکه لازم میشود مالک را بگذارد آن آب
 بچهار شرب خلق و حیراناً یعنی عوض و لازم نمیشد او را بگذارد بچهار
 مگر بگذارد عوض و مستحب است ترک آن و بقیه احمد در یک از دو روایت
 او آنکه لازم میشود او را بگذارد آب بچهار عوض او را برای موافقت
 انسان با هم و حلال نمیشد از برای او بیع آب **مخرج گوید** در مذهب
 محقق چنانچه در مشایخ میفرمایند که جایز نیست از برای کفار احیاء او را
 بگذارد و با حیا مالک نمیشد آن را و اگر گفته میشود هرگاه احیاء

ان با ذق امام یا شهادتک میشود نیکو است و میر ما بد شرط است
 دو چیز از احیاء مؤمنان است از و امام مطلقا و شرط نیست و نعلک زمین
 مؤمنان با حیات اینک بعد از عهد یا بدی و قریه اهل شده باشد بلکه شرط
 نداشتن مالک است و میر ما فی احیاء زمین و نعلک آن بحسب طلاق
 عرفی است و نفسی یا آن تجزیه لاله بر اولویت دارد نه ملکیت مثلا اگر
 سکنای زمین یا منصفی شود کسی بر او حاکم نماید بان اگر چه بچوب یا ذی
 سقف باشد بطور دیگر سکناء در آن ممکن باشد احیاء تا میده میشود
 و اگر بقصد ذوات منصفی شئی تجزیه و یا در کافاست و میر ما بد
 حیم چاهی که شود که سفند کا و آیه ذان یعنی نعلک و نعلک آ و چاهی که
 آیه بر او استعمال خلق میکند شخص ذوات است و حیم چشمه که بود
 زمین سست باشد و ذوات آ و اگر در زمین سست باشد یا نعلک نعلک
 و میر ما بد زمین ملکی شخصی غیر از او عمل بد مال مالک او است خواه
 درو باشد یا نباشد و تصرف غیره را ببرد که در وسایر چیزها بفرمان
 مالک آن صحیح نیست و میر ما بد اگر شخص بقصد نعلک چاهی یا نعلک
 خود یا در زمین مباح بکند ملک او میشود و جایز نیست تصرف غیره را
 بلکه از آن مالک آن و واجب نیست بکند ناصلا آن بفرماید اگر بقصد نعلک
 نباشد بلکه تصرف اشباع باشد پس او سزاوار است و نواست بان در مدینه اشباع
 یا در قریه اشباع است و او بکند و یا در قریه اشباع است و او بکند
 طوفا و اگر گفته شد واجب نیست خوب است **کتاب الوقف** و در بیان احکام

وقف

وقف است پس از جمله مسائلی که اختلافی در آنند در آن کلی مالک و شاکست
 که لازم میشود وقف عمومی بلفظ اگر چه حکم نکند با حاکمی و نایل میشود
 ملک واقفا ذوات اگر چه خارج نکند او را از دست خود و بقیه عمده بین
 الحسن صلوات علیه السلام و مکرر اینکه خارج نماید او را از دست خود با اینکه
 قرار دهد از برای وقف و لیس و تسلیم نماید و وقف بان و این فتویها
 از دور و ابیت مالک آن بقرول این چنینست و وقف عطیه ایست صحیح و لکن
 غیر لازم است و ذایل عیش ملک واقفا ذوات مکرر اینکه حاکمی حکم نماید
 بان یا معلق نماید و ابیت خود مثل اینکه بگوید هر وقت غرت شوم
 پس وقف باشد خانه من بر فلان عمل و یا از این جمله است قول شافعی واحد
 و مالک در یکی از دور و ابیت او بنا بر فاعله احمد و مالک که صحیح است
 وقف منقول و بنا بر قول شافعی صحیح نیست و از این جمله است قول بعضی صحیح
 شافعی اینکه ملک در کرد و واقف است و منقول بوقف علیه میشود
 این چنینست و جماعتی از اصحاب او در آنچه از قول شافعی است و وقف صحیح
 خارج شود از ملک واقفا داخل عیش خود و ملک موقوف علیه را از این جمله
 قول این چنینست و احدی که صحیح است و نواست بر نفس خود و بقیه مالک
 شافعی صحیح نیست و از این جمله است قول مالک که صحیح است و وقف اگر قیامی
 نکند از برای آن مصرفی مثل اینکه بگوید وقف نمودم خانه خود را
 نزد او و شافعی وقف منقطع الاخری صحیح است مثل اینکه بگوید وقف نمودم
 فلان چیز را بر اولاد خودم و اولاد آنها و ذکر کنند بعد از ایشان و قرار داد

امثالاً ورجوع میکند بعد از انقضای آنها که اسم بوده شد بقره و عصبه
 و بعد از آنها بقره و مسلمین و یا این قائل شده اند بقره و سینه و بعد از
 شافعی و قباطل میسوق اگر معنی نشخ از بوعا و معنی در اناجیل است
 قولی بقره و سینه و قباطل اگر خراب بشود یا بر نیت سبب آن و صوفی و غیره
 آن چنانچه اگر خراب بشود مسیور و امید بود او بهتر نباشد و بعد از احد
 اینکه عود میکند بیا لک اوله او نیست برای او حقیقه و صحت و این مسئله
مترجم گوید در مذکور چنانچه در شرایع میفرماید لا یم غلبه و وقت
 بعضی لفظ نا بصری موقوف علیه در هله و خود خارج نکند همین که بعضی
 موقوف علیه و اولاد از موقوفه رجوع اناجا بر نیت دیگر احتیاج حکم
 ندارد و هرگاه موقوف علیه معین و خاص باشد بقصر او میدهند اگر
 نباشد ای تمیز کرده بقصر او میدهند و میفرماید بشرط است عین
 موقوفه اینکه عین باشد مملوک یا بی ماله منقطع حلالی باشد یا
 خراب منقول باشد مثل باس و الا با عین منقول مثل ملک با عین و غیره
 ملک موقوفه منقول بوقوف علیه مسیور و از ملک واقف بی موقوفه
 و ملک موقوف علیه مسیور و غیر میفرماید واقف شخصی بر نفس خود
 نیست هرگاه در وقت تعیین معنی انا نکند بنابر صحیح نیست و در وقت
 منقطع الاخری مثل اینکه واقف نماید بر اولاد و اولاد اولاد و بعد
 از آنها تعیین معنی می کند برای کسی میفرماید بعضی بطل قائل
 شده اند بعضی گفته اند واجب حکم بعضی ان استخافوا انهم

و بعد

و بعد بطور ملکیت منقول میشو بر رفته و افضلاً حاصل معنی منقطع العین
 اینست که وقت نماید بر کسان که غالباً منقرض شود بخواه بواقی باشد
 یا غیر آن و بعد میفرماید اشبه قولی نا فی است میفرماید هرگاه موقوفه
 خراب بشود از وقتیت بر نفس خود و هیچ آن با بر نیت چنانچه مسیور
 شیخ از مسیوریت بر نفس خود و احکام مسیور برای او است **کتاب**
الطبه در بیان احکام نجشید است پس از جمله مسایلی که اخذ نموده اند
 دوا و قولی انما ثلثه است که گفته اند عجاج آدر حقه هید بسبق قبض
 و قولی مالک موقوف نیست حقه و از دم هید بسوق قبض بلکه بخرم و قبیح
 اجماع و قولی لا یم و صحیح میسوق و لکن قبض بشرط و در دم و نفوذ و نما
 او است و احتیاج از عود است مالک باین از وقتی که ناخبر انداز
 و هب با عبا خراب با مطالبه موقوفه تا اینکه عیر و او مستمر بر مطالبه
 باشد که در این صورت باطل نمیشود و از بوعا و است مطالبه هید از
 و دته پس اگر ترک مطالبه را نماید یا ممکن باشد او را قبض هید قبض
 نکند تا اینکه عیر و هب با عیر خود شود باطل نمیشود هید و عبادت این
 اجنبی عینی وانی در رساله خود اینست که میگوید تمام نمیشود عقبت
 و نه صلته و نه حبس مگر بحیاطه پس اگر عیر قبلاً از حیا زه لیلی میرا
 و بقول احمد در یکی از روایات انا بیکر هید و مالک میسوق بقصر
 قبض و انا بجملاً است قولی انما ثلثه که لا بد است از حقه قبض اینکه
 باشد با ذن و هب بقیه ای حقیقه صحیح قبض هید بقیه از او و هب

و از آنچه است قبل مالک شافعی بر اینکه همه مشاع جایز است مثل بیع و بطریق
قبول و اینطور است که تسلیم نماید و اصبیح آن عین را بیوی موهبی پس
استیفای نماید و از حق خود را و میباید شد قسمت شریک او در دوستان
مثل وریعه و بقیه ای حقیقه را که برده باشد از چیزها که منقسم غیشی
مثل بنده و جواهر پس جایز است همه آن را که از چیزها که با سکه قبلی است
بنامید جایز نیست همه آن مشاعاً و از آنچه است قبل ائمه ثلاثه که مستحب است
از برای پدر که مساوات نماید و همه بین اولاد خود و بقیه احمد و محمد آنکه
از برای او است تقصیل زکوة بر او تا مثل قسمت ارث در بقیه ائمه ثلاثه تا آنجا
تساوی بین اولاد در همه هرگاه بیک از اولاد در همه تقصیل بدهد اولاد
میشق او را رجوع در مفاضل گفته اند ائمه ثلاثه لازم غیشی و گفته است
احمد که لازم میشق و از آنچه است قبل ای حقیقه که نسبت از برای پدر رجوع
غنی در همه که با اولاد خود نموده بهیچ مال و بقیه شافعی از برای پدر جایز است
رجوع نماید در همه اگر چه بعد از قبض باشد در کل آنچه همه نموده با آن
اینکه این همه از حقیقت صلح و حقیقت است رجوع غیشی با بنامید و آنچه
هم نموده باشد با اولاد بر وجه صلح و گفته است که جایز است برای پدر
رجوع در همه و قحی که مستغنی نشود از موهب به در دوستان اولاد با در حق
پیدا کرده باشد بعد از همه یا شوهر نموده باشد آن دختر یا بخل غنی
باشد آن موهب یا مال از حقیقت بیعتی است که جدا نشود از او و اگر این
طرح داشته باشد نسبت از برای او رجوع غنی و بقیه احمد و یکی از

در بیان

در آیا او را خلع از و آیا اینست که از برای او است رجوع به حال مثلند
ای حقیقه و از آنچه است قبل ای حقیقه و شافعی و احمد و اکثر علما اگر وقت
بوعده در اعمال غنی مستحب است که اجبه اگر نوبت نماید او را فوت شده است
ثواب او در هر تکب شده است که از هر شدیده او و لکن کفای بکره آری
جماعتی که بعضی از ایشان عن عبدالرزاق آنکه وقتاً بوعده واجب است از
احیاء مالان هرگاه و عده مشرک باشد بجمعه سببی مثل اینکه بگوید
بگوید من اینقدر بقی میدهم و اما مال من پس واجب است وفای
و اگر عده مطلق باشد واجب نیست عقی با **مهرم گوید** در مذهب
حنفی چنانچه در شرع میفرماید بشرط است در لزوم همه بقضوان
و بجز اجرا صیغه بقیه بقضوان نمیشود و اگر قبلاً از قبض همه
از اجزای صیغه واجب بقضوان شود ان موهوبه داخل میماند
و در صحیح بقضوان واجب بشرط است بقیه اذن او بقضوان نیست
و همه مشاع جایز است مثل بیع بقضوان مثل بیع مشاع آخرا ان
قبول است باشد یا نباشد و میفرماید مستحب است در همه با اولاد نسبی
غنی در پدر با ایشا و هرگاه یکی از تقصیل دهد در همه بود بکره یا آنرا
ولاد نمیشق او را رجوع بمفاضل بلکه جایز نیست رجوع بقضوان
هرگاه پدر چیزی را همه نموده با اولاد خود یا با و حرام خود جایز نیست رجوع
با بعد از تقصیر مطلقاً اگر ما چنین همه نماید جایز است رجوع یا اما ما میکر
عین موهوبه یا سدا اگر تلف شده باشد جایز نیست رجوع و میفرماید

و نای بوده و اجابت بلکه مستجاب است در علامه کمال ایما است خوانده
 مطلق باشد یا معتد باشد مثلا اینکه اگر زن بگوید من بیوچیزی میگویم
ثبت كذا لفلان و یا **ثبت كذا لفلان** اگر کسی بگوید **ثبت كذا لفلان** این جمله
 در آن قول این چنین است که بوداشد و چیزی قلیل اگر کم شده باشد
 او را **ثبت كذا** آن و بقیه احد ترك آن افضل است از بوداشد و بقیه
 شافعی در قول اخیر و واجلیست بوداشد آن و در جامع فروعاً او
 اینکه بوداشد کم شده مستجاب است اگر شخصی در وقت با مانده تصدیق خود را
 باشد و از آن جمله است قول این چنین که اگر چیزی افزوده و کم شده و آنکه
 بوداد پسورد نماید و یا بگوید پسرا **ثبت كذا** نماید و بینه و در
 صاحبش پس همان برای نیست **ثبت كذا** که با این قصد نباشد ضامن او بقیه
 شافعی واحد بودارنده لفظه ضامن میشود بجز مال و بقیه مالک
 اگر بینه محافظ لفظه **ثبت كذا** بر او پسورد نماید ضامن او اگر
 معود باشد بیرون بوداشد آن و ترك آن پسورد نماید آن و ضامن
 بر او نیست **ثبت كذا** است قول مالک که اگر بگوید شخصی سفیدی در
 خالی برسد بر او از تلف پس **ثبت كذا** در خوردن آن و ضامن بر او نیست
 در همین آیه **ثبت كذا** و وقتی که برسد بر او از زنده کار بقیه ائمه ثلثه
 هر کس بخورد او را بر اوست ضامن و وقتی که بیاید صاحب بداند از آن جمله است
 مالک اینکه لفظه در حرم و غیر حرم مساویند پس از برای آینده با این
 که بر او در آنرا و قصد مالک آن نماید بعد از این و از برای اوست **ثبت كذا**

بوداد

بوداد و با بجز محافظ لفظه و با این نحو فال شده این چنین که بگوید
 کننده اگر قیدی باشد **ثبت كذا** از برای او که قصد عملك لفظه را بنماید
 غنی باشد یا نباشد و **ثبت كذا** از برای غنی در نزد این چنینه و مالک
 قصد نماید با قبل از عملك بشرط اینکه صاحبش را که امدامضای
 صدقه را بخورد گذارشته و محضی است **ثبت كذا** اگر از آن تکرار این در ضامن
 میشود یا بینه و بقیه شافعی واحد یا نباشد از برای او و قصد خود
 آن بملکه اینکه این لفظه صدقه موقوفه است **ثبت كذا** از آن جمله است قول مالک
 و شافعی هرگاه بیاید شخصی بصورتی بینهائی یا نباشد از برای او **ثبت كذا**
 اخذ نماید و **ثبت كذا** اخذ نماید و پسرها نماید چیزی بر او نیست
 نزد این چنینه و گفتند است شافعی واحد بر اوست ضامن و از آن جمله است
 قول ائمه اربعه که هر کس بگذرد بر لفظه یکساله تصدی نماید و او باشد
 آن بینه یا بیع یا صدقه پس از برای صاحب آن است که بیاید **ثبت كذا**
 قیمت او یا قیمت زنی که عملك او را نموده و بقیه او نیست از برای او
 چیزی از این قیمت **ثبت كذا** است قول مالک واحد که صاحب لفظه وقتی که
 بیاید سن و نشان کم شده و بینه واجلیست بر بیدار کننده **ثبت كذا** دفع
 نماید و پسری صاحبش تکلیف نکند با نشانده دادن او یا با
 سهمی و بقیه این چنینه و شافعی لازم نمیشود بر بیدار کننده **ثبت كذا**
 مگر با نامه شهن **ثبت كذا** در مذمه محقق چنانچه در شرع میگوید
 بر اوست چیزی کم شده از زمین هرگاه قیمت آن کمتر از دو رهی باشد **ثبت كذا**

و آنچه را بدید بر دم باشد اگر بیاید و در وجه و مکره آن بر او نشان آن ^{حالا}
 عیشی بر او مکره نیست انشاء و واجب است بر بیان یکسا که کامل است اگر
 صاحبش پیدا شود فیها و الا غنا و اگر با قصد غنا بود و بطریق امان
 نکه ماری کند و غنی شود و قصد غنا را در نیت او اگر در غیر حرم
 پیدا نماید یکسا اگر بیاید و اگر چیزی باشد که بماند از قبیل
 مناع و یا آنچه پیدا از یکسا است بخیر است بعلت آن و بر او منع است
 آن و باین صفت آن بقصد صاحبش باین نکه داشته باشد بطریق امان
 و ضمانت بر او نیست و اگر لفظ نکه داشته باشد ضایع است بغير ^{منفع}
 بشود بآن و اگر صاحبش پیدا شود قیمت او را بدهد و بعد از یکسال اگر
 قصد نکل نمود و مالک آن پیدا شد اگر در دست خود شرم انده ^{شد}
 غنا را در رد عین یا در مثل آن مطلق است یا در قیمت آن اگر قیمت ^{ست}
 را اگر فرزند باشد قیمت یا مثل او را میدهد هرگاه لفظ را سخن
 دارد و یا از جاییش بگذارد ضامن میشود مطلقا و ایضا میفرماید
 هرگاه کاه یا شتر یا گوسفندی را در صحرائی که عملی کاه و آرد غلف
 نباشد کسی بیاید جای آنرا اخذ آن مالک آن میشود و ضمانت بر او ^{نست}
 در دو گوسفند میفرماید میباید بقصد غنایک بر او در ^{سهر}
 باشد نکه میاورد بطریق امان نه ضمانتی بر او نیست و ایضا میفرماید
 دفع کرده عیشی لفظه را یکسوی که ادعا نماید آن را مکرر با قاضی
 سه مرتبه و کفایت نمیکند نشانه داد و وصف آن و هرگاه وصف ^{ناید}

انوار

ان و اوصاف آن که غیر از مالک دیگر مطلع عیشی غایب با از کفایت
 نمیکند **کنا اللقیط** در بیان احکام طفل و صاحبش بیاید جمله
 مسائل که اختلاف در او نموده اند قوله ائمه ظننه است که هرگاه یافت شود
 طفل بی صاحبی در شهر اسلام پس او مسلم است و بقیه ای حنیفه اگر با
 شوق در معبد بیاید یا مضاری یا فریده از قری اهل زنده پس او زنی
 عیسوی میشود و از آنجمله است قول ای حنیفه و احمد صاحب مالک است که
 اسلام طفل غیر بالغ عاقل صحیح است و باین بر قوله شافعی در آنچه
 او را قول اصحاب او صحیح نیست اسلام طفل غیر مستفلا و از برای
 شافعی قوله بیک است که اسلام او موقوف ببلوغ است و از آنجمله
 قوله مالک و احمد که طفل بی صاحب پیدا شود وقتی که امتناع نماید
 بعد از بلوغ از اسلام کشنده میشود و بقیه ای حنیفه طفل و حدی
 بر او ایستد بقیه شافعی منع و زجر نمیکند او را از کفر پس اگر
 ثابت ماند بر کفر حکم بکفر او میشود **مهرجم کوبید** در مذهب تحقیق
 چنانچه در شرحه میفرماید هرگاه طفل بی صاحبی و بیلد اسلام
 یا زن شود محکوم با اسلام است اگر در بید و کفر یا معبد آنها باشد
 مشق که مسلمی را و بنا شد کافر است و میفرماید اسلام طفل غیر ^{بالن}
 اگر چه عینی باشد صحیح نیست و بعد از بلوغ حکم با اسلام یا کفر او میشود
 و هرگاه طفل بی صاحبی و بیلد اسلام بعد از بلوغ امتناع از اسلام
 نماید حدی قتل بر او نیست و زجر و منع نمیکند او را بر اسلام عیسی

خود هر یک از اسلحه و کفر را که اختیار نمود و حکم یا میشتی **کتاب**
الجمال در بیان احکام جمل که اسلحه را در جمل مساوی که اختلاف نموده اند و در
 قلم است اگر بر این فکر آورند که چینه اگر بوده باشد معرفت با این عمل مستحق
 حتی واجبه میشتی اگر چه شرط نگردد باشد با واجبه او محسبه فرزندگی
 در ذی مکار است اگر بشود باشد و در کتفه که چینه معرفت با این عمل است
 اجرتی برای او نیست و باو میدهد آنچه را که برای او چینه خرج نموده و بقیه
 ای چینه را عمل مستحق اجرتی میشتی مطلقا و معتد به شرط عدم شرط
 و معتد به شرط معرفت با این عمل و بقیه شافی مستحق اجرتی نیست و اگر شرط
 تا از این عمل است عمل ای چینه که اگر کسی در نماید که چینه را از مسافرت
 روزی مستحق جمل و هم میشتی و اگر در نماید از این مسافرت از این مسافرت
 قرار میدهد از برای او حکم اجرتی را و بقیه مالک از برای او اجرتی نقل
 ثابت میشتی و بقیه اجرتی از برای او بگذرد واجبه است و در روزی هم
 در حق نیست در بیان راه دور و نزدیک و بیرون شهری و خارج شهر و در
 حالیکه مخالف نموده است احدی را که او گفته است و در یاد دیگر خود که چینه
 از میان شهر آورده باشد از برای او ده و هم است اگر از خارج شهر
 بیاورد از برای او جمل و هم است بقیه شافی مستحق چینی نیست و اگر در مسافرت
 گرفته و از این عمل است عمل ای چینه در شافی که هر گاه تغییر از آن ظاهر نبوده
 که چینه خود برای او بگذرد پس چینی بر او قایم نیست بجز آنکه این عمل است
 افزوده است بر این حکم این مثل کسی است که بگذرد از آن حکم اتفاقا نموده باشد

فاکر

فاکر با او حکم اتفاقا نموده باشد میباید بر او فایده بود و بر او ایضا
 چیزی بیدیده و افزوده خود تا اینکه بگوید آنچه را که خرج نموده برای
 در راه و بقیه اعمدان و حاجت بر او قایم نبوده است بهر حال و بقیه مالک
 از برای او اجرتی مثل ثابت است **کتاب** در مذ هیت جعفر چنانچه در شیخ
 میفرماید هر گاه کسی در نماید بگذرد چینه را و بصاحبش بگذرد و در راه
 چینی از برای او مستحق نیستی اجرتی را اگر چه معرفت با این عمل باشد و در
 از راه و شرط مستحق اجرتی میشتی و اگر تغییر اجرتی شده باشد مستحق اجرتی
 معتد شده است و اگر تغییر نگردد باشد قله اجرتی و مستحق اجرتی عمل میشتی
 بقاعده متعارف در بیان مکرر و بینه که در صورتی از آن مالکند
 عدم تغییر قله اجرتی میفرماید و در حدیثی است که اگر از شهر او را که
 باشد اجرتی او بگذرد تا او را که در غیر آن شهر گرفته بیاورد و بجز او نیاید
 و میفرماید بقیه عمل بر این است هر گاه بگذرد از آن اما جمل حاجت بینه
 که چینه کسلی شقی مستحق مطالبه آن حاجت از مالک بینه نیستی چینی
 که عقیده داشته باشد یا عینا باشد **کتاب الفرائض** در
 احکام تقسیم میراث است پسلی از جمل مساوی که اختلاف نموده اند و در اول
 مالک و شانی است که در حق الارحام نمیزند بلکه در اول مالک است
 فرقیته و عصیه از برای بیعت المال است تا این مسئله علی ای
 و هر دو عمدا و زبیدا و نهی و زای و زاید و بقیه ای چینه واحد
 در حق الارحام و زاید او را و معتد به حکم شده است این مسئله از

علی بن مسعود و ابن عباس ^{علی} لکن صاحبنا فریضه و عصبه انهما میرند با لیس
 و از سعید بن مسیب منقول است که میکردند خال را و در میزدند و خاله را و میزدند
 و خاله را پس بنام او میزدند و اما مالک و شافعی اگر کسی را میزدند و میزدند از آن
 باشد بقصدی از برای مادی آن مال را باقی از برای پیش مال است و بنا بر
 آنچه قائل شده اند بوجوهی که در تمام مال از مادی آن مال باقی نماند
 میرد و باقی بطریق دیگر میماند اگر کسی بگوید خاله را و عیال ما نصف مال
 باقی میماند و باقی را بطریق دیگر و نقل نموده است قاضی عبدالرحمن
 از شیخ ابوالحسن اشکری و ابی سعید و علی بن مسعود انیس که از ایشان یاد
 اوست و بگوید لا و حام نداده اند و در برایشان نکرده اند پس آنچه حکایت
 اولی شده در درود و توبه و غیره و لا و حام حکایتی است نه قولی و این
 سخنیه و غیره از حقا اذعای جماع نموده اند بر این مطلب و از آنچه
 قلم مالک و شافعی و احمد بنک مال مرتد اگر عیال یا کشته شود برود که از
 برای پیش مال است حتی مال او اگر کسی نموده باشد در اسلحه خود و بقی
 این جنیفه مال مرتد از برای مادی است و استخوان آن مال را در حال
 اسلحه خود تحصیل نموده باشد در حال او نداده و از آنچه استقلالی
 و شافعی که اگر کسی بطریق خطا شخمی بکشد و اوست او باشد بر اسلحه
 مانع از اوست بودن میشود و بقی مال آن اوست میرد از پیش مال آنست
 که کثیر از دیده کشتن باشد و از آنچه استقلالی است و احدی آنکه اهل مال از کفار
 مثل یهودی یا نصرانی اوست نمیرند بعضی از بعضی دیگر از آنچه استقلالی

ابو حنیفه

ابو حنیفه و مالک و شافعی که اگر کسی بعضی آن آزاد و بعضی از آن بنده باشند
 اوست میرد و نه از او اوست میرند و بقی احمد بن ابی یوسف و شافعی در
 اوست میرند بقی در او است از آن مادی و از آنچه استقلالی است قولی آنست
 اوست که کافر در نزد و قائلند و کسی که چیزی از آن بنده باشد و کسی که
 غنی باشد مانع نمیشود چنانچه اوست نمیرند بقی این مسعود مانع نیست
 و اوست نمیرند و از آنچه استقلالی است قولی آنست اوست که هرگاه بر او در هر
 مادی از آن مال و ثمن آنند پس سوس سوس اخذ نمیکند آنچه را که منع
 نموده اند و سید میاد و آنچه در روایت شده است از ابن عباس آنست که بر او
 اوست میرند با بوی که منع نمایند مادی را پس میرند آنچه را که از
 او منع نموده اند و مشهور است از ابن عباس موانع را که مالکانه علی از این
 جمله است اتفاقاً آنست اوست بر آنکه عرق و قتل و هدریست و غیره با مال
 و قتل کرده اند نشود کدام یک از ایشان درده اند قبل از دیگر عادت
 نمیرند بعضی از ایشان بعضی دیگر را و فرقه هر یک از آنها از برای باقی
 ورثه اوست بقی احمد و روایت دیگر آنست که اوست میرند هر یک از ایشان
 از کینه مال او و او را با سوز و سبقت گرفته اند احمد را در این قول
 علی شرح و تفسیر و شافعی و از آنچه استقلالی است قولی آنست که حیده مادر پدر اوست
 نمیرد با وجود پدر چنانکه او پدر مادر است و بقی آن حیده مادر
 پدر اوست میرد سوس با بوی پدر که تنها باشد یا شریک باشد
 مادر پدر با او که موجود باشد و از آنچه استقلالی است جماع آنست بر آنکه

منع میکنند ما در او از ثلث بسوی سگ و بقل ابن عباس با وجود بود
 دو بر او را از برای مادر و ثلث ثابترجم ندسه بر او و پستی باشد از برای
 او سگ و از آنجمله است قول جمع نفعا که خواهرها یا برادر دختران عصبیه
 میباشند و بقول ابن عباس خواهر عصبیه نیستند و او را غیرند با وجود
 دختران از آنجمله است قول کانه علماء اینکه او را ثابت عصبی میگویند
 و بقل نخعی ثابت میشود و بقل ابن جنیف اگر وی شده باشد معافند هم
 کرده باشد برای او هست نفقن از ما و ای که عاقل از او نشده باشد
 و از آنجمله است قول ابن جنیفه اینکه اولاد مله عنه مستحق میشود مادر
 او جمع مال او را بغرض و بقل احمد در یکی از دو روایتها و اینک عصبیه
 آن پس عصبیه مادر او است پس اگر چنانکه او را این ملائمه مادر وی
 پس از برای مادر و ثلثه فرقه پس میشود باقی برای خالو است و روایت دیگر
 از احمد اینکه مادر عصبیه او است پس همه مال او است و از آنجمله است
 قتل مالک و حمل که طفل سقط شده اگر در وقت افتاد فریاد نماید
 چه حمله کند و نفس بکشد او را غیرند و او را از او غیرند مگر اینک
 شیری بخورد پس اگر عطسه بزیند پس از مالک دو روایت است و بقل ابن
 حنیفه و شافعی اگر سقط شده متحرک میشود یا نفس ندهد یا عطسه
 زند او را عصبیه و او را از او میبرند **مترجم گوید** در مذمت خود چنانچه
 در شرایع میفرماید در مسئله مهر که در وی الا و حام فاضل تو که را
 او را میبرند و بر پیش مال غیرود قاعده کلیه در این مطلبه در طریق

امامیه

امامیه اینست که فاضل تو که را در وی الا و حام صاحباً فریضه بطریق
 میبرند و عصبیه غیرند و میفرماید خالوی شخصی بود و دختر او را غیرند
 چون با بود نزد یک و او را در او را غیرند و هرگاه او را در شخصی صغیر بود
 باشد تمام مال را میبرند ثلث او را بالفرض و باقی بطریق و میبرند و اینها
 میفرماید تو که را فرجه اصل باشد و چه مرتدا از برای او را مسلم آخوه
 غیر او نیز دیگر از او را فرجه و او شده باشد یا ندانند باشد
 خواه آن مرتد تحصیل مال او در حال اسلام نموده باشد یا در حال کفر
 و میفرماید ثلث خطا مانع او را بر بود فاضل عصبی از مثل بیکر ثلث بعد
 مانع او را میشود و میفرماید اصل مال مختلف از کفار او را میبرند و بقل
 مثل بخود یا نصاری بین ایشان او را در است عاقلها هرگاه بنده بعضی
 از آن او را باشد بقل و نسبت بخیر او را از او شده او را میبرند و او را
 بالتسلیه او را میبرند و میفرماید یکا فرجه مرتد و فاضل عمد و بنده چنانچه
 غیرند مانع او را بود و غیرند و کسی که مرتد او را میخورد باشد این حکم را
 دارد در مانع نشد از او فقط و میفرماید هرگاه کسی اولاد او را دارد
 و بر او عیب داشت باشد بعد از فوت سهم مادر او را تو که او است همیشه
 و ما باقی مال او را در او را سهم میبرند و مادر او را غیرند و او را
 غرق و ثلث دهد اگر معلوم نباشد تقدم و تا آخر فوت یکی از اینها بود یکی
 بعضی از آنها از بعضی دیگر او را میبرند با شرايط دیگر که در کتب فقهیه
 امامیه مرقوم است عاقلها میفرماید حقیقه مادر و پدر او را غیرند با وجود

پدید میآید و بر او منع میکنند مادری از ثلث سهم مادر و اطفال
اولاد اگر غیر مرد و بر او سهم داشته باشد سبب آنرا بخوبی از ثلث و
میفرماید خواهی یا چون بود در حق او عصبه عیشی و او را غیرند و ایضا
میفرماید در ثلث یعنی مواله یعنی در سنی ثابت عیشی و مواله است قسم است
یک ماله یعنی یک ماله و ثمن هر چه بود یک ماله اما ماله در هر یک از اینها در حق
و شرایح و صورت بنویسد و او را نسبت به سبب او میزند که در اینجا حاجت
تفصیل بنویسد چون مالمی هم او را بنویسد یا بنویسد سنی و مواله بود
و ایضا میفرماید این مالک عند تمام تو که او نماید و شوهری سده عصبه
مثل خال و غیره چیزی غیرند و صورت یک ماله و ماله شده باشد و ایضا
میفرماید طفل سقط شده اگر زنده ساقط بشود و بعد بمیرد او را غیرند
او را و میزند حیوة او معلوم میشود بجز کتک از احیاء و احیاء و سنی
نه مثل حرکت مذبح غث **کتاب الوصایا** در باب مسائل و احکام وصیت
پس از جمله مسائل که اختلاف شده آرد او قول مالک است بر اینکه هرگاه کسی وصیت
نماید بزبانه از ثلث خود واجباً و یا نیت و نه او این را ملاحظه میشود
که اگر اجازه نموده اند در حق وصیت کننده از برای ایشان نسبت که رجوع
نمایند بعد از فوت او اگر در حال صحی او اجازه نموده باشند از برای
ایشان آنکه رجوع نمایند بعد از فوت او و بقیه ای خفیه و شافعی آنکه از
برای و نه جائز است رجوع اعم از اینکه در حال صحی او اجازه نموده باشد
یا در حال از مرگ او و از آنچه استقلی اعم از ثلث که اگر کسی وصیت نماید شری

جائز است

جائز آرد او را و نه مادری اگر وصیت نماید ببنده یا بفره یا بفره یا بفره
مگر از آنکه او ماده یا ستم داده و از آنچه استقلی اعم از ثلث است و بقیه بر اینکه
اگر کسی وصیت نماید بچیزی از برای شخصی پس وصیت نماید بآن چیزی از
برای دیگری یا بآن چیزی بین آن دو نفر با المناصفه تقسیم شوی و بقیه
و طایر بود عطا این وصیت ثانی رجوع از او است آن چیز مال شخص
ثانی است بقیه او در مال شخصی است اما استقلی از آنچه استقلی ای خفیه
و مالک و احمد و شافعی در ظاهر و قول او که اگر کسی بیاورد بدهی یا تصد
یا بقره یا بشده و نصف جنک لشکره قابل و شمن یا بفره یا بشده و در
او را گرفته باشد یا در کشتی باشد و طوق باشد پس در این حالت آنچه
از عطا یا وصیت نماید از ثلث مال او سده و قول دیگر شافعی از
جمیع مال او میدهند بقیه مالک زن حامله اگر حمل او بشود یا بشود
نصفی نمیشوند و اگر از ثلث مال خود بنماید از آنچه استقلی مالک
و احمد که صحیح است وصیت نموده بسوی بنده مطلقاً اعم از اینکه بنده خویش
باشد یا ببنده یا بنده دیگر و بقیه شافعی جمیع است مطلقاً و بقیه ای
خفیه صحیح است وصیت به بنده خویش بشرط اینکه بخواهد باشد در و نه
او که صحیح است وصیت به بنده غیر صحیح نیست و از آنچه استقلی شافعی
که جائز نیست از برای آنکه کسی که بدهد یا بدهد یا بشده یا بشده و وصیت
نماید بسوی بیکانه بنظر خود و بقره و در اولاد خویش اگر بدهد یا بدهد
از اهل عیال یا بشده بقیه ای خفیه و مالک صحیح است بقیه ای بیکانه

در امر اول و خود و در امر دیگر خود و ثلثا و لا یغفر و مسا میفند با و چون
 بود پدر یا جد و از اینجمله است قول مالک و شافعی با محمد و یحیی از و در وقت
 او که اگر کسی وصیت نمود بسوی عاقل پس بعد از آن سق شد که در پیش از او
 چنانچه اگر اسناد داده شود وصیت بسوی او ابتدا وصیت بود اینک اطمینان
 بر او نیست بقبله ای حنیفه و محمد و در ایته بلکه اگر وصیت فاسق و شیعی
 میشود بسوی او عاقل و دیگر عاقل و وصیت نماید بسوی فاسق و حاجت آن
 احتیاج از او وصیت تا اگر احتیاج نکند یا خطا بود و وصیت نمود تا آنکه بعضی
 او وصیت و وصایه او را از اینجمله است قول امام ثلثه که وصیت نمودن از برای
 کافر صحیح است اگر از آنکه کفر با خدا و حق و بقبله ای حنیفه صحیح است وصیت از
 برای کافر صحیح است از برای خدا و خدا از اینجمله است قول مالک و ابو حنیفه و احناف
 او که جایز است از برای وصی آنکه وصیت بقی نماید و آنچه با وصیت نمودن
 اگر چه وصیت کننده از آن مفاد باشد بقبله شافعی با محمد و یحیی از و در وقت
 او منع است از اینجمله است قول امام که اگر وصیت عادل باشد محتاج نیست بحکم حاکم
 و تنفیذ وصیت بسوی او صحیح است و جمیع نفس تا از اینجمله ای حنیفه که حکم کنند
 بر او و حاکم جمیع آنچه میز و میفند و شد از برای طفل صحیح است در وقت
 و آنچه محتاج نماید برای صغیر پس بقی او و دان مقبول است از اینجمله است
 امام ثلثه که شرط است در وصیت بی آنچه را که وصیت بان میکنند باید
 وصیت او در کل چیزها باشد **مترجم** که در مذمه تحقق چنانچه در شرایع
 میفرمایند اگر کسی وصیت نماید بزیاده بثلث مالش در صورت اجازة و نه

وصیت

وصیت او در زیادتی صحیح است اجازة دارد بعد از موت صحیح است و قبل از آن
 نیز صحیح است و جمیع عیش و اناجازة خواه در مرض و صحیح نموده باشد یا
 در صحیح او و عاقل مدخل در نذکره میفرمایند اگر کسی وصیت نماید که
 شریعی را بکسی بدهند اگر بلفظ حمل گفته باشد ششترن با بدینند
 و ماده عیش و اگر بعی گفته باشد ماده و نه هر یک را همتی و در
 و اگر وصیت نماید که بدین یا بقره بدهند باید ماده ان در او
 بدهند و میفرمایند تلفظ نمودن وصیت کننده بلفظی که احتمال
 معانی متعدد داشته باشد و آن مختار است که عمل به هر یک آن
 باشد بنمایند یا اینکه فرعی بدهند و ایضا میفرمایند اگر کسی وصیت
 نماید چیزی را از برای کسی پس بعد وصیت نماید بچیزی دیگر
 جمیع از اوله میشود یا بدینانی بنامند ایضا میفرمایند عطا یا بی
 مرضی یا بعضی گفته اند از ثلث حبس میشود و بعضی گفته اند از اصل
 نذکره و میفرمایند محل خلا باشد بان مرضی و بی میفرمایند
 مرضی که بان مرضی شود تفاوت مفاد که خوف باشد یا نباشد
 و کسی را که بیای قصدا دهند یا در صفتشک باشد یا نیکو در
 گرفته باشد یا در طوفا گشتی باشد حکم مرضی است و انما در عطا
 اوها از اصل نذکره محسب میشود و ایضا میفرمایند باین نیست وصیت
 نمودن بسوی بنده مگر باذن آقای او پس بنا بر این وصیت به بنده خود
 صحیح است و ایضا باین نیست وصیت با مرد در نظر نمودن با و لا و خویش

عطا

بیکانه با وجود بود و پدر و جد و در دادی بود و بخارج ثلث جائز بود و جمع به
 بیکانه با وجود پدر و جد و میفرماید بشرط است در وصیتها الذوق بقول بعضی
 و بقول بعضی دیگر بشرط نیست خود فرج نداده اند اما هرگاه وصیت
 نمودن بعد از این است و میفرماید بشرط است و بعد از فوت موصی اگر آنجا
 حاکم عمل نمیکند او را و دیگر عدا و جایی قرار میدهد و اینها نیز
 وصیت نمودن از برای کسی است که زنی باشد و اگر همی باشد صحیح
 و میفرماید میان نیست وصیت نمودن وصی و آنچه با وصیت نموده اند
 بدیگری مگر اینکه ما زود با شد از جانب موصی و میفرماید اگر وصی
 نصرتی در مال موصی نماید بدیگر حکم ماکم باشد صحیح و نافذ است مطلقا
 و اینها میفرماید وصیت مجمل و مبهم جائز است مطلقا و در بیان آن رجوع
 بقرآن میشود و از آنچه است قول ابوحنیفه که اگر کسی وصیت نماید
 چیزی بچهار مسا یک خود داخل نمیشود و این حکم مگر آنهایی که خانه یا
 ملاحد و متصل بخانه موصی باشد و بقول شافعی داخل میشود و هم
 چهل خانه از هر جانبان و بقول احمد در یکی از روایات او از هر
 طرف ناسی خانه هسایه میشود و بقول مالک حدی نیست از برای او
 و از آنچه است قول ائمه ثلث بیطلان وصیت از برای میت و بقول مالک
 صحیح است پس اگر زنی برای باشد یا کفاره صرف در آن میشود و الا از
 برای در آن است و از آنچه است قول مالک بعضی وصیت از شخص نابالغ
 اگر بچهار وصیت بان میکند تعقل نماید و بفرموده و بقول ابوحنیفه

صحیح

صحیح نیست و این نیز مذکور است و صحیح است از مذمه بنی است و از آنچه است
 قول ابوحنیفه و احمد هرگاه زنی از مرض بیدار بماند و وصیت نماید
 صحیح نیست و بقول شافعی صحیح است و این مطابق ظاهر از مذمه مالک است
 و از آنچه است قول ائمه ثلثه که اگر کسی بنویسد بدست و خط خود
 در آنستند شرط که این خط اوست و لکن شافعی نکرده باشد و آن
 کرده نمیشود از برای او و بقول احمد اینکه حکم کرده میشود با مادامی
 که دانستند شرط رجوع از آن و از آنچه است قول ائمه ثلثه که هرگاه
 کسی وصیت نماید بسوی و نفر باین طوری که اسناد بدهد وصیت
 بسوی و نیست از برای یکی از آن دو وصی و نمودن در آنچه وصیت نمود
 بلفظ آن دیگر و بقول ابوحنیفه و ابی اسحاق هر یک از دو وصی در
 هشت چیز مخصوص و از آن جمله کفن و تجهیز میت است و طعام حنفی
 و لباس و آیین و در وصیت بعینها و قضاء درین و نفاذ وصیت بعینها
 و از آن نمودن بینه بعینه و هم چنین خصوص در حق او و از آنچه است
 ائمه ثلثه که صحیح است تزویج در مرض میت و بقول مالک صحیح نیست از برای
 مرضی که خوف هلاک برای باشد اینکه تزویج نماید پس اگر تزویج نماید
 فاسد است و سنده آخراه و خلق نموده باشد با و با نموده باشد و میسب
 قبیح آن بطلان و اگر خوب شود مرضی از این ناخوشی پس او با صحیح است
 این نکاح یا باطل است در روایت از برای او در این مسئله و از آنچه است
 قول ابوحنیفه که جائز است از برای وصی اینکه بخرد از برای نفس خود چیزی

از مال یتیم بزاده برقیعتان استخبا یا اسیر اگر بجز در عقل قیمت آن بزیادتی
 جایز نیست و بقل مالک جایز است از برای او اینکه بجز او را برقیعتان و بیکل
 جایز نیست مطلقا و بقل احمد در اشهره و روایتها و کرامت جایز نیست
 روایت دیگر احمد است که هرگاه وکیل نماید دیگری را در ستم آن جایز است و از اجلا
 قتل ای حنیفه و اسلمه هرگاه ادعای مال یتیم و حق و دفع مال یتیم و السب و او در آنچه
 ادعای مال او را بعد از بلوغ یتیم بقل قتل او است باسکله و پس بقل شیخ
 قتل او در دفع جنایت بقل می شود و تلف مال او در کل آنچه ادعای مال او است
 بقره است و حق مال او هم چنان است حکم در بدو حکم و شریک و مضار و در
 بقره قتل ایضا در آنچه قتل و حق بقل می شود در آن و بقل مالک و ساقی بقل
 نمیشود قتل و حق مکرر باشد تا آنچه بقل است قتل آنکه ننگ که صحیح است و حنیفه از
 برای مسجد و بقل ای حنیفه ای و حنیفه صحیح نیست مگر اینکه بگوید شیخ بقره
 بنام او از آنچه است قتل ای حنیفه که حق اگر غنی باشد جایز نیست از
 برای او و خور مال یتیم در نود حاجت نه بجز خود نه بفری و حق و بقل
 و احدا اینکه از برای او است خور مال یتیم بقره از اجرة عمل خود و کفایت
 خود و از آنچه است قتل ساقی و احمد و یکی از دو قتل هر دو که و حق اگر
 در مقام حاجت از مال یتیم بجز در حق مستغنی است لازم میشود او را در
 عوض و بقل مالک که و حق هرگاه غنی باشد پس باید عفت بود و اگر
 فقیر باشد پس باید بجز در غیر حق بقره و اجرة عمل خود را الله اعلم
مشرع که بگوید در من هب محقق چنانچه در شرع میفرماید اگر کسی وصی باشد

که بحسب ایگان چیزی بدهند صحیح است میفرماید بکنند شده از هر طرفی از
 اطراف او بعد تا چهل ذراع همسایه محبت آن بانها باید بدهند و علامه
 حلی و تذکره میفرماید آنچه را که عرفا همسایه بگویند داخل این حکم میشود
 دیگر بخدی نثاره و فیضا محقق میفرماید وصیته از برای میت صحیح است
 و نیز میفرماید وصیته نمودن شیخ فایز صحیح نیست مگر اینکه بسنده سالکی
 رسیده باشد و آنچه را وصیته نماید از روی عقل و فقهیده که باشد و
 وجهی خیر باشد میفرماید وصیته نمودن مریض با اشاره اگر بنا باشد
 باشد صحیح است مشروط ببقای شعور او را که میفرماید ایضا عمل بر وصیته
 کرد در حال حیره کسی بخود نوبت باشد که منافی با شرع نباشد و علم بر وجه
 او با هم بز سیده باشد میفرماید اگر کسی وصیته بدو نفع ندهد باشد
 مطلقا از برای هیچ یک از ایضا جایز نیست بدین اذن دیگری حق نمودن
 مکرر و آنچه را چا و ولایت باشد مثل غایب صغیر و غیره و علامه حلی میفرماید
 تزویج در مرض موت بشرط دخل صحیح و بعد از فوت او از جوارش و
 دو میر و اگر دخل نکند صحیح نیست و مستحق ارث و صدق نمیشود و ایضا
 میفرماید ایضا از برای وصی اینکه از مال صغیر چیزی را بجز برای خود
 بقیمه عادل و وقت میفرماید هرگاه ادعای مال یتیم و دفع مال یتیم و السب
 او بعد از بلوغ بقل می شود و بقره ایضا و بقره ایضا و تلف قتل او بدین
 میشود باسکله و هم چنان بدو حکم نیز چنانچه آن شریک و مضار او در
 سرمایه بقل نمیشود قتل ایضا و در نفع و تلف بقل می شود و ایضا میفرماید

وصیه از برای مسجد صحیح و با بدی صفت خواجه مسجد بنامیند و بیضا میفرماید
 جایزاً از برای وصی خود از مال میت وصفی بقدر ذمه حاجه عملی حتی
 خواجه فقیمی باشد خواجه غنی خواه غناج باشد یا نباشد **کتاب**
النکاح در بیان احکام نکاح آپس از جمله مسائل که اختلاف نموده اند در اول
 مالک و شافعی است بر اینکه نکاح مستحبی است بجهت کسی که حاجت نسبی او داشته
 باشد و قوه و وسعت خواجه او را نیز داشته باشد و بقله احمد هر دو قوی که
 بسیار شوق میل بقتل نسبی او و بتوسل از وقوع در محله که معصیه واجب
 میشود و بقله احنوفیند نکاح مستحبی است مطلقاً بهر حال و بقله او و در کتاب
 مطلقاً بر مرد و بوزن لکن یکدفعه در مدینه عمر و از انجمله است قول امامیه
 که جایزاً از برای مرد نظر بسوی عریض زوج خود و کینه خود و بکسی بعد از
 برای زن هم جایزاً نظر کردن بعهده شوهر خود و بقله بعضی اصحاب شافعی
 کردن بفرج زن خود برای مرد حرام است و از انجمله است قول شافعی که نیت
 زن محرم بر اوست پس جایزاً نظر نمودن آن غلام بان زن و بر این
 قول عمل نموده اند جمعی از اصحاب شافعی و بقله جماعتی که بعضی از ایشان
 ابو حامد ثوری است غلام محرم نیست بر سینه خود و گفته است
 اینست آنچه بخوبی که سزاوار است قطع بان و قول بر اینکه غلام محرم از برای
 او دلیل ظاهری ندارد و باید قرآن وارد شده است و کینه و از انجمله
 قلند نموده و عامه فقهاء که صحیح نیست نکاح مکرر از کسی که جایز
 باشد نفی آن در اول و بقله احنوفیند صحیح است نکاح طفل بمیزن ^{سقیه}

لکن

لکن موقوف است بر اجازه ولی و از انجمله است قول امامیه قلند که جایزاً از برای
 ولی غنی ببلد اینکه شریح نماید بقیه و اقبل از بلوغ آن اگر از برای آن
 بقیم مصلحتی در این بلد باشد مثل ببلد و از انجمله است قول شافعی که جایز
 نیست این تزویج و از انجمله است قول شافعی و احمد که صحیح نیست نکاح
 بنده ببلد از آن آقای خود و بقله مالک صحیح است و لکن از برای موطأ
 نسخ نکاح بر او و بقله احنوفیند صحیح است با اجازه مولی یعنی بعد از عقد
 اجازه نماید و از انجمله است قول شافعی و احمد که صحیح نیست عقد تزویج
 مکرر بولی که مرد باشد پس اگر عقد نماید یعنی خود را باطل است آن عقد
 بقله احنوفیند اینکه از برای زن جایزاً عقد نماید خود را بنفسها یا کسی را
 و کیل نماید و نکاح خود شوهر کرده باشد از اصل نفسی و در اینجا لکن
 و اعتراضی بر او نیست مگر اینکه بغنی گفت خود و نکاح کند پس در این
 اعتراض میکنند ولی بر او و بقله مالک اگر بوده باشد صاحب شرف مالک
 و غنی کرده میشود در مثل او صحیح نیست نکاح او مکرر بولی و اگر بخلاف این باشد
 جایز است اینکه مثل نکاح او بیکانند پس بوضعی او و بقله او در اگر
 باکره باشد صحیح نیست نکاح او مکرر بولی و اگر تکیه باشد صحیح است و بقله این
 و از یوسف صحیح است تزویج نمودن آن با زن ولی پس اگر خود شوهر بنفسها عقد
 شد و در آن عقد نماید خود حکم حنفی مذکور است حکم نماید بجهت آن نافله
 و از برای حکم شافعی جایز است عقوان حکم در حالتی که مخالف نموده است صاحب
 نفی ابویوسف صاحب صحیحی را پس اگر نطفی نماید آن زن را قبل از حکم کند

بر او نیست بر خلاف آنکه کسی که او را عصبه ^{مستقیم} و طی چندین زنی شده باشد ^{بگفته}
 و اگر بلا بدمدار و ابتلا از حکم واقع نمیشود مگر در نزد اجناسی مرد و ^{اجتنابا}
 و از آنجمله است قول ما لانا انک ^{صحیح} و صیغه بعقد نکاح و میباشند ^{صحیح}
 از جمله و این و بقیه ای خفیه است که فاضل ^{ملا} به تزیین داد و در بعضی
 شافعی و لایقی نیست از برای ^{صحیح} یا بوی ^{ولی} بلکه ^{اینکه} عار و بدها ^{می}
 ملحق بود ^{صحیح} و گفته است فاضل ^{عبد الوهاب} که اطلاق ^{اجتنابا} ^{بگفته}
 ولایه است منقطع ^{می} به ولایه ^{حاکم} اگر تزیین کند ^{بعده} ^{اینکه} ملحق
 نمیشود و با عار و ملک ^{مستقیم} ^{حاکم} فاضل ^{ملا} از آنجمله است ^{قول}
 و احمد ^{اینکه} نیست ولایه ^{صحیح} از برای ^{فاسق} و بقیه ای خفیه ^{و ما} ^{لا} ^{مستقیم}
 نمیکند ولایه ^{و او} ^{از} ^{آنجمله} ^{قول} شافعی ^{که} ^{ولی} ^{نزد} ^{یک} ^و ^{دینی} ^{که} ^{غایب} ^{شود}
 پس ^{مسافه} ^{تصو} ^{تزیین} ^{میکند} ^و ^{داد} ^و ^ر ^ن ^{ان} ^{عصبه} ^و ^{بقیله} ^{آنکه}
 اینک ^{عصبه} ^{اگر} ^{بود} ^و ^{باشند} ^{منقطع} ^{می} ^{شود} ^{ولایه} ^{است}
 دور ^{شود} ^و ^{اگر} ^{عصبه} ^{منقطع} ^{باشند} ^{منقطع} ^{نمیشود} ^و ^{منقطع} ^{در} ^{تزیین}
 ای خفیه ^و ^{احمد} ^{غایب} ^{شده} ^{بمکان} ^{است} ^{که} ^{نوسد} ^{سوی} ^{او} ^{فان} ^{در} ^{تزیین}
 سال ^{یک} ^{بگفته} ^و ^{از} ^{آنجمله} ^{است} ^{قول} ^{ما} ^{لانا} ^و ^{ای} ^{خفیه} ^و ^{احتمال} ^{اگر} ^و ^{طریق}
 اگر غایب ^{شود} ^{از} ^{دختر} ^{یا} ^{کره} ^و ^{مخفی} ^{بشود} ^{چو} ^{او} ^و ^{را} ^{استه} ^{نشود} ^{ان}
 برای ^{او} ^{مکافی} ^{در} ^{این} ^{صورت} ^{بود} ^و ^{در} ^{تزیین} ^{میکند} ^و ^{با} ^ا ^{از} ^{دختر}
 و بقیه شافعی ^{بگفته} ^{این} ^{قول} ^{است} ^و ^{از} ^{آنجمله} ^{است} ^{قول} ^{ما} ^{لانا} ^و ^{ای} ^{خفیه} ^و ^{احتمال} ^{اگر} ^و ^{طریق}
 جده ^{بل} ^{است} ^{تزیین} ^{بکر} ^{بغیر} ^{رضای} ^{او} ^{صغیر} ^{یا} ^{بزرگ} ^و ^{با} ^{این} ^{طریق}

کفایت

گفته است مالک در جده ^{و این} ^{استه} ^و ^{روایت} ^{است} ^{در} ^{جده} ^و ^{بقیله} ^{این}
 خفیه ^{تزیین} ^{دختر} ^{یا} ^{کره} ^{عاطل} ^{بغیر} ^{رضای} ^{او} ^{صحیح} ^{نیست} ^{از} ^{برای} ^{احتمال}
 حال و بقیه ^{مالک} ^و ^{احمد} ^{در} ^{یک} ^{از} ^{دو} ^و ^{اینکه} ^{ثابت} ^{نمیشود} ^{ولایه} ^{اجبار}
 از برای ^{جده} ^{بگفته} ^و ^{از} ^{آنجمله} ^{است} ^{قول} ^{ما} ^{لانا} ^و ^{ای} ^{خفیه} ^و ^{احتمال} ^{اگر} ^و ^{طریق}
 غیر ^{بلکه} ^{تزیین} ^{دختر} ^{صغیره} ^{ثابت} ^{بالغ} ^{شود} ^و ^{از} ^{آن} ^{بدهد} ^{بقیله} ^{ای} ^{خفیه}
 این ^{تزیین} ^{جا} ^{را} ^{است} ^{از} ^{برای} ^{سایر} ^{عصبه} ^{غیر} ^{اینکه} ^{لازم} ^{نمیشود} ^{ان}
 عقده ^{رحم} ^و ^{سپ} ^{ثابت} ^{میشود} ^{از} ^{برای} ^و ^{خیار} ^و ^{تزیین} ^{که} ^{بالغ} ^{شود} ^و ^{بقیله}
 این ^و ^{سپ} ^{اینکه} ^{عقد} ^{عصبه} ^{لازم} ^{میشود} ^{بر} ^{این} ^{صغیره} ^و ^{از} ^{آنجمله} ^{است}
 قول ^{شافعی} ^و ^{غیر} ^{که} ^{دختر} ^{صغیره} ^{اگر} ^ز ^{ایل} ^{شود} ^{بگفته} ^و ^{او} ^{بوی} ^{حکام} ^{یا} ^{احتمال}
 تزیین ^{نمیکند} ^و ^{بدهد} ^و ^{نه} ^{غیر} ^{بلکه} ^{ثابت} ^{بالغ} ^{شود} ^و ^{از} ^{آن} ^{بدهد}
 بقیله ^{احمد} ^{اینکه} ^{تزیین} ^{میشود} ^{اگر} ^{بر} ^{سد} ^{سین} ^{نه} ^{سال} ^و ^{از} ^{آن} ^{بدهد}
 نکاح ^و ^{از} ^{آنجمله} ^{است} ^{قول} ^{ما} ^{لانا} ^و ^{ای} ^{خفیه} ^و ^{مالک} ^و ^{لی} ^{تزیین} ^و ^{لی} ^{تزیین}
 یا ^و ^{حکم} ^{را} ^{استه} ^{باشند} ^{جا} ^{تزیین} ^{اینکه} ^{تزیین} ^{غایب} ^{نفس} ^{خود} ^و ^{از}
 آن ^{زن} ^{علی} ^{الاطلاق} ^و ^{بقیله} ^{احمد} ^{تزیین} ^{نمیکند} ^{نفس} ^{خود} ^و ^{از} ^{آن} ^{مگر}
 بطریق ^{یک} ^{نوع} ^{غیر} ^{خود} ^و ^{اد} ^{این} ^{بجمله} ^{اینکه} ^{تزیین} ^{باشند} ^و ^{بقیله}
 و بقیه ^{شافعی} ^{اینکه} ^{جا} ^{تزیین} ^{است} ^{از} ^{برای} ^و ^{لی} ^{بقیله} ^{نکاح} ^{بغیر} ^{خود} ^و ^{این}
 نیست ^{تکلیف} ^{غیر} ^{خود} ^و ^{بلکه} ^{تزیین} ^{میکند} ^و ^{احکم} ^{اگر} ^{چه} ^{خفیه} ^{یا} ^{تزیین}
 باشد ^و ^{گفته} ^{است} ^{ابو} ^{یحیی} ^{علی} ^{از} ^{احتمال} ^{شافعی} ^{اینکه} ^{جا} ^{تزیین} ^{است} ^{از} ^{برای} ^و ^{بقیله}
 بنفسه ^و ^{ثابت} ^{شده} ^{است} ^{از} ^{تزیین} ^{غیر} ^{خود} ^و ^{بقیله} ^{عقد}

از نفس خود را و از نطفه است قبل از حیضه و مالک که هرگاه آزاد نماید
 کتبی خود را پس از آن بدو عداوت برای او در نکاح او از نفس خود جایز است
 شدن نکاح از نفس خود شود و هم چنین اگر کسی در خنثی صغیره و اسنند
 جایز است اینکه وکیل نماید کسی را اگر خواستگار و عیون آ او را از پدر و تریخ
 آن از نفس خود و بقیه عینی این دو جایز نیست در ذر و مسئله این است
 نکاح **مهریم گوید** و مذهب حنفی چنانچه در شرائع میفرماید نکاح نموده
 مستحب است مطلقا برای فقیر و عقی و برای کسی که بسیار و میل باشد و اسنند
 بنام خدا و وقوع در معصیت برای عیال و در استیجاب آن ناکند بسیار
 و استیجاب برای مرد و زن هر دو واجب است میفرماید جایز است از برای مرد نظر
 نمودن بیفحش زن و کتبی خود و برای زن نیز جایز است نظر نمودن شوهر خود نماید
 و بدو در حال جماع گواهی داد و نظر نمودن بیفحش زن و میفرماید بدهنده و غلام
 زن محرم زن نیست و نگاه کرد بپستیده خود حرام است برای وکیل نیز برای آن
 محرم است چنانچه جایز است نگاه کرد با او یا نوبتاً بر او عاقد میفرماید بیفحش
 نکاح مکرر از کسی که جایز است با اسنند نکاح سفید صحیح نیست مگر باذن
 و اجازه و کتبی او و میفرماید جایز نیست از برای عقی بدو و جد تریخ نمودن
 صغیره و ابتلا از بلوغ مگر ب عقد خصمی که بعد از بلوغ اگر امضا نماید صحیح
 و نکاح بدهنده بگذازد و کتبی صحیح نیست و اگر بگذازد آن عاقد عیال است
 اگر آقای او امضا نمود صحیح میشود و الا فاسدا و امضا میفرماید نکاح خنثی
 صغیره بگذازدن بدو و جد صحیح نیست و اذریه بیکه مطلقا و لایه عقد

بر صغیره

بر صغیره بگیرد نکاح نکند خواه در و با اسنند یا نزد یک خواه بدو و یک حاضر
 باشند یا غایب و ولایه بدو و جد ثابت است از برای صغیره و صغیره اما
 ولایه ایشان در نکاح از برای کتبی و کتبی ثابت نیست در حالیکه رسیده
 و عاقل باشد پس هرگاه در خنثی بالغه عاقل بدو با کتبی یا اسنند چنانچه
 بگذازدن بدو و جد شوهر نماید نکاح او صحیح است خواه خود دختری باشد عقد
 نکاح خود بشود یا کسی را وکیل نماید خواه صاحب شرف و نسب و مال و
 جمال باشد یا نباشد خواه بفقیر خود شوهر نماید یا بغنی بگردد همه
 صور صحیح است و بدو و جد منع او و فسخ نکاح او را نمیکند و کتبی مستحب است
 که از زن بگذرد و جد بر او در حاصل نماید اما اینکه اگر در خنثی بگذازد
 بگوید در عقد خود مستحب است که بدو و جد بر او در و وکیل نماید
 و شرط نیست در ولایه بدو و جد بر صغیره یا کتبی که بکاره او بگذازد
 شده یا شد یا بقیه عقی یا نشده یا اسنند در هر دو صورت ولایه بر
 صغیره دارند و بگیرند نکاح بیکدیگر و کتبی از برای بدهنده عصبه
 و غنی و حصن و آنها و غنیه کتبی از خنثی یا کتبی یا غنیه لزوم
 ندارد و کتبی هم این اقسام وقوع کتبی بگذازدن ولایه عقی بدو و جد و کتبی
 بنای او بر علم بگذازدن ولایه آنهاست محتاج بتفصیل است آنها غنیتر
 در شرط نیست عداوت در کتبی پس هرگاه بدو و جد ناسق باشند از ولایه
 بر طفل مغزول نمیشود و امضا میفرماید وصیه نمودن صحیح عقد خنثی
 صحیح نیست چنانچه ولایه مشفق بقیه عقی و وصی یا ولایه بر طفل صغیره

یا کسی موی نیست مگر اینکه در خنصغیه بعد بلوغ بوسد و در سده عقولند
 باشد آنوقت وصی یا حاکم او را تزویج میکنند اگر مصلحت او باشد دیگر
 اولویت عدم اولویت وصی برای قائلین باین قول منصوص نیست و حتی
 بعد از فوت پدر و جد احدی از افاضه بی نیاید تا بگویم وصی
 اولویت دارد بر یوصیغیه که مانع و در سده نباشد یعنی وصی و حاکم
 نمیگسبند از افاضه و اولاد بی نیاید و عقد فضلی دختر با مضامنه
 صحیح میشود چه بیگانه عقد نماید یا افاضه میفرماید هرگاه دختر شخصی را
 که طالب تزویج او کرده و کیل نماید یا نیاید خود که برای خود او را
 عقد نماید یا برای براسیه و افضا در کنیز ازا کرده شده که افاضه
 او را عقد نماید یا زن او میباید و کیل از هر دو طرف بشود بنا بر این
 محقق بود مگر در احم میباید و کیل نماید که دختر صغیره او را آن و کیل
 برای خود عقد نماید یا اتحاد و کیل در طرف اجماع و قبل تمت و از اجماع
 قائله ائمه ثلاثه که هرگاه انشاء نمودند اولیاء زن و خود شوهر تزویج صحیح
 کفر جانیز صحیح و بقول احمد صحیح نیست و از اجماع است قول شافعی که هرگاه
 تزویج نماید زن را یکی از اولیاء بر رضای او یعنی کفر صحیح نیست و بقول
 مالک انشاء و احناف اولیاء مساقماد و این پس اگر از زن بدهند
 در تزویج خود از برای مسلم از برای احدی از اولیاء نیست که اعتراض
 بوزن بنمایند و بقول ابن حنیفه لازم میشود نکاح در این صورت
 و از اجماع است قول شافعی که معتبر است کفاهه در نکاح و تزویج صحیح در

وین

و نسبت صغیره و از او بی عیب بود و بقول محمد بن السنه ریانه معتبر نیست
 در کفاهه مگر اینکه بوده باشد بجهت آنکه مستثنی و بیرون آید که سخن به
 نماید با و طفا و بقول مالک کفاهه در دیون معتبر است غیر آن و بقول
 ابن ابله ایست که کفاهه در دیون و نسبت مال است و درایتی از اجماع
 باین سخن است نیز و بقول احمد در یکی از دو روایت او اینکه کفاهه معتبر
 در نسبت صغیره و در روایت دیگر از ابن حنیفه کفاهه معتبر است در
 و کسب مال افاضه یا اجماع است قول بعضی افاضه شافعی اینکه در نکاح مست
 معتبر است و بقول بعضی دیگر از اجماع او معتبر نیست پس از برای مرد بی عیب
 اینکه عقد نماید در حیات او از اجماع است قول ابن حنیفه اینکه بی عیب کفاهه
 باعث میشود از برای اولیاء ستره را در اعتراف او باقی مالک باطل میکند
 نکاح را و اصح از مذکورینا صحیح با حدیث طویله مگر اینکه حاصل شود با
 بنی ناکف و رضای خود و اولیاء او و از اجماع است قول شافعی مالک
 احمد و ابویوسف و محمد که زن اگر خواهش تزویج بکف و او است باشد
 بلکه مهر المثل از آن بر طرف اولیاء آن و بقول ابن حنیفه لازم نیست و در
 اجابت او و از اجماع است قول ائمه ثلاثه که ولی بعد از تزویج نماید
 از حضرة ولی از بی عیب نیست و بقول مالک صحیح است مگر در پدر و در حق پدر
 و وصی پس بر آن است از برای بعد تزویج نمودن زن در این صورت
 و از اجماع است قول ائمه ثلاثه که هرگاه مردی بگوید فلان زن زوجه نیست
 و زن هم تصدیق او را بنماید بر این ثابت میشود نکاح با آن زن و بقول

مالک ثابت غیشو تا اینکه دیده شود دخل و خروج او را از نزد آن زن که
 اینکه بوده باشد در سفر یا از آنجا که اول آنکه ثلثه که صحیح نیست نکاح مگر
 بشهادت و بقیه مالک صحیح یعنی شهادت مگر اینکه معتبر در آن شافع و اشکا
 نموده و زن نموده تراخو بکنما و بنهانی و احتی اینکه اگر عقد نماید زن را در
 بنهانی و شرط نماید که نکاح واضح میشود در نزد او و اما در نزد آنکه
 ثلثه پس در نکاح و کتبا ایضا یا حضور و شاهدان از آنجمله است قول
 شافع و اصل اینکه ثابت غیشو نکاح مگر بدو نفر شاهد عادل که مرد باشد
 و بقیه ابوحنیفه منعقد میشود بیک نفر مرد و دو نفر زن و بشهادت دو سنی
 و از آنجمله است قول آنکه ثلثه که هرگاه مرد مسلم تزویج نماید زن زمیته را
 نکاح منعقد میشود مگر بشهادت دو مسلم و بقیه ابوحنیفه منعقد میشود
 بشهادت دو نفر صحیح و از آنجمله است قول عامه علماء که خطبه وقت عقد
 سینه است واجب نیست بقیه داود اینکه خطبه خواندن واجب است
 در نزد عقد و از آنجمله است قول شافع و احمد اینکه صحیح نیست تزویج مگر
 تزویج یا نکاح و بقیه ابوحنیفه منعقد میشود بیک نفری که مقتضی علیک
 باشد در حال حیض حتی اینکه بدایت سده از او در لفظ اباده دور است
 و بقیه مالک منعقد میشود باین لفظ با ذکر ممتز و از آنجمله است قول عامه
 علماء که هرگاه بطلد گفت تزویج کردم و خنجر خودم را از فلان پس بید
 یزد این خبر و بگوید بید بیدم نکاح واضح نیست و بقیه ابو یوسف
 صحیح است میباید گفت تزویج نمودم فلان را و اصل قول

عنا و تزویج قول ابوحنیفه
 از آنکه در منعقد نکاح
 بیک نفر فقط مقتضی علیک
 مالک صحیح

است

او است و عقد که بگوید تزویج نمودم تو را و بیا نه پس زوج بگوید بید
 و از آنجمله است قول شافع و واضح و فتوی اینکه هرگاه بگوید بید تزویج
 تو را بید خنجر خودم پس در بگوید بید بیدم بید لفظ نکاح یا تزویج پس
 صحیح نیست و بقیه ابوحنیفه و احمد شافع و قول دیگر که صحیح است از آن
 جمله است قول آنکه ثلثه که جایزاً از برای مسلم است تزویج نماید که
 از وقت او که کفایتیه باشد بقیه احمد این تزویج جایز نیست و از
 آنجمله است قول ابوحنیفه و مالک و شافع و قدیم که افا میتی نکاح اباده
 نماید بنده که بخرد و با بونکاح و بقیه احمد شافع و جدید غیشو اینجاب
 نماید و از آنجمله است قول ابوحنیفه و مالک و شافع و واضح و قول آن
 اینکه افا و غیشو جبهه خود بفرود خوان بنده خود و فتوی که طلب نماید این
 افا افا مشاع نماید و بقیه احمد جبهه کرده میشود بربیع در اینصورت
 و از آنجمله است قول ابوحنیفه و مالک بر اینکه لازم نیست بید را عقبت
 جبهه خود بید خود نکاح و فتوی که طلب نماید پس نکاح را و بقیه شافع و احمد
 در ظاهر و در وایتا از او اینکه الزام میکند بید بید را عقبت و اینکه
 بشرط از او بید بید خود محققین احتی شافع و از آنجمله است قول ابوحنیفه
 و احمد شافع و واضح و قول آنکه جایزاً از برای افا آنکه تزویج نماید که
 صاحب و لاد خود را یعنی رضاعاً و بقیه احمد و بیک از دو وقت
 او که جایز نیست برای افا این تزویج و از آنجمله است قول ابوحنیفه
 مالک و شافع که اگر کسی بگوید افا نمودم کثیر خود را و قرار دادم افا

نمود

دی

او را صدقاً او در حضور و شاهد نکاح او منعقد نیست و بقیه احمد در
یک از دو روایت او منعقد میشود اما از دعای صحیح آجما عا و از جمله
قول ائمه اربعه که هرگاه کثیر بگوید از برای آقای خود آزاد نما مرا بر آنکه
نزدیغ نماید خود را بنویس برده باشد از ادی من صدقاً من پس از آن
نماید او را صحیحاً آزاد نماید اما نکاح پس گرفته است بر حنیفان کثیر
مخارجه اگر خواهسته باشد شوهر نماید با او اگر خواهسته باشد
نگذارد و اگر خواهسته بود نزدیغ او نماید بصدقاً فانه قرار دهد اگر
اگر خواهسته باشد چیزی بر او نیست در نزد اهل حنیف و ما لا نکند
شاید از برای آنکه است بر آن کثیر قیمت نفسی او و گفته است اما از آن
میشود در این صورت و لا ذم آن کثیر را قیمت نفسی خود پس اگر هر دو
راضی ب عقد شدند ما عقد مهر او سند چیزی از برای کثیر نیست
سوی آنها عقد **مهر** که بیدر مدد هیئت محقق علیه التوجه چنانچه در تاریخ
میفرماید اگر مراد از کفایت در نکاح تسا و عقیق و زوج است و در
اسلام دیگر در سایر چیزها کفایتی لازم ندارد مثل تسا و عقیق و کثیر
یا صنعت یا مال یا آزادی یا خلوص از عیب که هرگاه زوج و زوجه در
مدک و یا مخالف باشند یا شرط عقد نکاح جایز است پس بنا بر این اگر خود
زن و اولیا ادا اتفاق نمایند بر نکاح بقیه کفایتی برده میباشند که
از آن تسا و در اسلام منعقد نمیشود این نکاح و در کتب عیال
دیگر بر ضای زوج منفره عقد صحیح آن بر رضای اولیا و نیز صحیح است اگر

اولیا

اولیا و زن کثیر و بر رضای او بمسلی بدینند نکاح و تسا و عقیق در حنیف
نسب مال و سایر بوندگوارند آشنسته باشند صحیحاً و کفایت در سون نفی
در نکاح شرط نیستند و نیز از میباید بمسلی خود شوهر نماید بقیه
المثل و جایز نیستند از برای عقیق منع او خواه بمسای و عقیق را آنچه مذکور شد
از حنیف نسبت به مال و عقیق شوهر نماید یا بقیه این در و اینکه جایز است
ولی بعد که در حضور و عقیق از عقیق و عقد نماید یا جایز نیست این
مسئله فرج بیون ولایه عقیق و عقیق بود که سایر با قار هم کردید
عقیق بدو و جد سایر اقا و اولاد بی نیستند و نیز میفرماید که هرگاه
حرم بگوید فلان زوج منست در زن نیز صحت او را بنماید نکاح
بیون ایشان تا بنا شده حکم بان میشود و نیز میفرماید در نکاح
حضور و شاهد مطلقاً شرط نیست عقیقها فی اجرای عقد جایز است
مطلقاً و نیز میفرماید ثابت نمیشود نکاح در مقام انکار و جرافه
مگر بشهادت دو نفر مرد عادل و بشهادت یک مرد و دو زن بنا بر ظاهر
نیز ثابت نمیشود و نیز میفرماید جایز نیست از برای مسلم نسیخ
کافر عقیق کتایبه و مطلقاً و در کتایبه مثل مجور و عقیق
و عقیق است که اظهار زن در دو این بجز عقیق انقطاع است
و آنم جایز نیست عقیق او اگر کتایبه باشد با زن او عقیق انقطاع
جایز است اگر از زن و مرد در نکاح شرط بدانیم و هرگاه در نکاح حضور
در شاهد عادل یا کسبی شرط بدانند بخواهند زن زمیته و عقیق نماید

منعده عیشی بد و شاهدی بکره یا بد مسلم باشند و میفرماید خطبه خواندن قبل
از عقد مستحب است مطلقا و نیز میفرماید منعده عیشی نکاح و ایم مکرر بقضای نکاح
و تزویج و بسا برالفاظ عقد نکاح منعده عیشی مثل لفظ تمکین یا هبیه یا بیع
یا اجاره و بیشتر اتصال الفاظ و بجز در یک جمله یا اتصال عرفیه پس هرگاه
کسی کالذ از زن یا خود زن بگوید تزویج نمودم خود را بفیله یا اینجور بگوید
بوسله بگوید بی بی نمودم منعده عیشی و بعکس منعده عیشی بطور عقد
فصلی که کسی بگوید فلان زن را نکاح نمودم بر او تزویج و بی بی نماید بعد که
خبر بزین دادند و اگر بی بی خود را مضامینش و طایفه طرف مرد این طور نیست
و در امثال مکرر اینکه در همان جمله بی بی فضول از جانب مرد صیغه بی بی و اجاب
نمایند که در صورتی با اجازه مرد صحیح عیشی و از برای طرف بی بی در صیغه
عقد بلفظ قبیلت فقط بیله انضمام نکاح یا تزویج صحیح است و اکتفا میکنند
و اینضا میفرماید که آقا میتواند اجبار نماید غلام خود را بر نکاح کنیز
بر نکاح بیله رضای آنها و کنیز ام الولد هم بیله رضای او مولا عیشی
میتواند شوهر بدهد و میفرماید هرگاه غلام یا کنیز خواستگار نیاید آقا
که ایشان را بفرستد مولا امتناع نماید عیشی و اجبار نمودن او با به
بیع مکرر آنکه نقد و کسوه با ایشان دهد در این صورت اجبار و بیع
یا داد و تقفه و کسوه جایز است و میفرماید پس عیشی و بیله و تزویج و بیله
از برای او را و اینضا میفرماید که جایز است از مولا آنکه فرزند خود را از وی
کنیز خود را اصفا او نماید عیشی منعده عیشی تزویج او بیشتر تقدیم لفظ

تزوج

بر عین یا بن طوری که بگوید تزویج کن و اعطتک و جعلت عنفک صلوات
و اگر لفظ اعطتک و امقدم بداد و بر تزویج او نشاء بر او عیشی که بیله است
و تفاوت در عیشی و عقد نیست که ابتدا مرد خواست این عمل را بنماید یا آنکه
کنیز بگوید از او کن مرا و از او میاصدا بر من فراد بده منزه قبول کند و اگر
عقد را بنماید تمت **باب ما یجوز من النکاح** در بیله نکاح حرام است بیله جمله
مسائل که اختلافی است و اندر او قول آمده ثلثه اگر جایز است نکاح زن زانیه
احمد حرام است نکاح او بیله از تن به از زنی و از بیله است قول ما لند شافعی که اگر
کسی زنا نماید بنی حرام عیشی بر او نکاح آن زن و نه نکاح مادر و در خنوا
و بیله این جنیفه و احدی تعلیق میکند و حرمتی در خواستن زن او زیاد نموده است
بر آن احمد پس گفته است اگر کسی لواط نماید با مردی حرام میشود بر او مرد
آن جنم و از بیله است قول این جنیفه و شافعی که هرگاه زنی زنا نماید بعد از
حکایت از برای شوهر و بیله او بیله نکد و داشتن عدله لکن مکروه است و بیله
بداد از عقد تزویج او را تا آنکه وضع حمل نماید و بیله مالک است و اجبار
بزوج و بیله او را منقطع بشی عدله او و بیله این سفار کماله باشد از
حرام است نکاح او تا وضع حمل نماید اگر حامله نباشد حرام نیست و عدله ندارد
و از بیله است ثلثه اعده و بعد بجز بیع بیوه و خواهر و بیله مالک عین
این روایت از احمد نیز در روایتی از این جنیفه است بر آنکه صحیح است
نکاح خواهر بخواهر خود غیر آنکه حلال عیشی از برای مرد و بیله نکاح
تا آنکه حرام نماید آن زن و بیله کرده شده و با بونفس خود شوهر از بیله

بر آن زن عدله و حرام است

تلقا ائمه ثلثه که هرگاه کسی از کفار و مسلمانان و زباده بر چهار زن داشته
 باشد اختیار میکند چهار زن از او و از در خواهر یکی را و بقیه این جنس
 اگر عقد برایشان واقع شود در یکجا له پس باطل است و اگر بویده باشد عقد
 منعقد صحیح است کما در چهار عقد اولی هم و هم چنین است حکم عقد دیگری
 در این مسئله و از آنچه است قول ائمه ثلثه که نکاح کفار صحیح است بعلن میگویند
 بان احکام مثل بعلن بنکاح مسلمین و بقیه مالک نکاح کفار و مسلمانان را باطل
 تلقا ائمه ثلثه که جایز نیست از برای آزاد نکاح کینه که بعد شرط کینه خرد است
 و بقیه عدم استطاعت عقد زن آزاد و بقیه این جنس که جایز است از برای مرد
 آزاد نکاح کینه یا بتوکل این دو شرط و اینکه مانع در نزد او فایز عقد است
 که زن آزاد اگر داشته باشد یا عقد زن آزاد که مدینه بود که زن او از او
 نشد باشد که در این دو صورت جایز نیست عقد کینه را از آنچه است قول ائمه
 که حکم عیشی از برای مسلم نکاح زن کتایبه و بقیه این جنس که جایز است این نکاح
 با بنی ن در دو شرط و از آنچه است قول شافعی و احمد اینکه جایز نیست از برای
 مرد آزاد که فریاد نماید در نکاح کینه از آن یک کینه بقیه این جنس که در
 اینک جایز است از برای مرد تزویج چهار زن کینه چنانچه جایز است تزویج چهار
 آزاد و از آنچه است قول ائمه ثلثه که جایز نیست از برای مرد بنده که هیچ غایب
 بود چهار زن غیر و زن فقط و بقیه مالک که مرد بنده مثل آزاد و
 جوان جمیع بین چهار زن و از آنچه است قول شافعی که جایز است از برای مرد اسکند
 تزویج نماید فریاد که فریاد با او شده باشد جایز است و بقیه است از آن

و

قول فانی است بر حنیف که جایز نیست در نزد او و طی آن زن بطل است بر او
 حیض و اگر حامله باشد بطل وضع حمل و از آنچه است قول مالک که هرگاه
 تزویج زانیه مطلقا و بقیه احمد جایز نیست تزویج غمزه او مگر بعد شرط
 توبه اما از آن علاوه دیگر است بطل او اگر حامله باشد بوضع حمل و از آن
 و از آنچه است قول ائمه که نکاح منعه باطل است و بقیه زفر که از
 شرط او صاف میشود و صحیح میشود ان نکاح بر او باطل است بلیقظ تزویج
 و اگر بلیقظ منعه باشد پس او بی مؤلفی مرجع است در بطلان آن عقد
 و از آنچه است قول شافعی و احمد که نکاح شغار باطل است بقیه این جنس
 عقد صحیح و مهر فاسد و از آنچه است قول ابی حنیفه که اگر کسی تزویج
 نماید زن را با بینه شرط که تحلیل نماید او را برای شوهر که سه طلاق شد
 باشد و شرط نماید هرگاه او طلاق نماید او بطل است او واقع شوهر دیگر
 نکاحی در بین نیاید چنانچه نکاحی صحیح است و این شرط صحیح نیست و در
 شد از برای شوهر اول در نزد ابی حنیفه و در روایت او بقیه مالک
 حلال عیشی برای شوهر اول مگر بعد از نکاح صحیح که صداد و شوهر اول
 از روی عین و صدقات بطلان قصد تحلیل و طلاق نماید او در حال
 حلین که ظاهر عینی حایضه باشد پس اگر شرط نماید تحلیل را یا قصد
 نماید فاسد می شود عقد حلال نیست از برای شوهر ثانوی بقیه این
 در آنچه در فتوی این نکاح صحیح نیست و بقیه احمد بنی صحیح نیست
 آنچه است قول ابی حنیفه و شافعی که اگر تزویج نماید چنانچه زن آزاد

تخلیل نکند و لکن عزم بر تخلیل در خیال او باشد صحیح است کماح او با کراهت در نزد
 شافعی و ابویوسف است قول ائمّه ثلثه که اگر کسی تزویج نماید زن را و متوجه نکند
 که زن دیگر بویسهها نکند و مشققت از جهت بر او دارد و نیاورد یا
 نقل نکند او از ولایت خود یا خاند خود یا سفر با او نکند پس عقدان صحیح است
 و لازم نمیشود این شرط و آن برای آن زن است مگر مثل بجز اینکه این شرط
 که حرام میکند حلال را و چنانچه اگر شرط نماید وجهی که تسلیم نکند بر تزویج
 نفس خود و این شرط صحیح نیست و بقول احمد این عقد صحیح است و لکن لازم
 و با آن در هر زمان که غافلانه نماید یکی از این شروط و پس از برای آن
 زوج صحیح است و در نسخ نکاح **مترجم** که در دو مذهب محقق چنانچه در شرایع
 میفرمایند هرگاه کسی زنا نماید با زنی حرام میشود بر او نکاح آن زن اگر در وقت
 زنا صاحب بیوه باشد و اگر شوهر نداشته باشد و آن حال حرام نمیشود
 نکاح او در وقتی در هر دو صورت حرام است و در وقت این زن بر مرد زانی
 زنا یا سابق نشویمت مصاهره میکنند هرگاه کسی با جوانی زنا نماید حرام میشود
 بولاً علی ما در وقت و خواهر موطن اگر سابق بود عقد با او با او نیز میفرماید
 که اگر زنا نماید بگنجه زانی و بعد از زنا شوهر نماید آن زن با او با او
 بوی شوهر و عده ندارد و خواه از آن زنا حامله باشد یا نباشد و استبراء
 لازم ندارد و دیگر هرگز در عقد نمیشود زن زانیه قبل از زنی و با او نیز میفرماید
 که حرام است جمع بین دو خواهر در و علی غایت میباید و در جمع بین دو خواهر مسلم
 چند قسم میشود **لیتسم** اینکه در خواهر که عقد نموده هر دو زنا باشند و

صورت

صورت جمع بین این دو خواهر حرام است مطلقاً و طاهر گاه دو خواهر با یکا ابتداء
 عقد نمایند و یکی را بعد عقد و دیگری باطل میشود و اگر بیک عقد هر دو را
 تزویج نماید نکاح هر دو باطل میشود و قسم دیگر اینکه در طری نماید یکی از هر دو
 عین پس بعد تزویج **مترجم** که اگر او گرفته شده است که این تزویج صحیح است
 و آن اولی که در طریه بطلان بود حرام میشود ما و یکی که این دو وجه در حلاله
 او باشد و اگر در کثیر باشد باطل میشود و در اولی نماید بعضی گفته اند اول
 حرام میشود تا اینکه در وی از ملکان و بی نوردد و بعضی گفته اند اگر این و طی
 با جماله حکم حرام باشد اولی حرام نمیشود و اگر با علم جرمه باشد حرام میشود
 تا اینکه بوقتی نماید و عیانه تعقد نمود پس وی قوی و بعد میفرماید
 اینست که در عی در هر دو صورت حرام میشود نه اولی و با او نیز میفرماید
 اگر کافر یا مسلمان شود و تزویج او زیاد از چهار زن عقدی باشد اختیار
 می نماید چهار زن آنها را و زیاد از آن خاص میکنند و اگر دو خواهر در جماله
 او باشد یکی را مخصوص میکنند و احکام اسلام کفر و زنا کافر که مسلمان
 شده تفصیل بسیار و شقی متعدد است اینها عمل واجب بنور و با او نیز میفرماید
 نکاحهای کفار صحیح است و احکام متعلق با نکاح میشود مثل تعلق با نکاح مسلمین
 و نیز میفرماید جایز است از برای مرد از نکاح کثیر تا اگر ائمه مطلقاً و زیاده بر
 دو کثیر جایز نیست از برای مرد از او میفرماید نکاح دائم زن کثیر است جایز
 نیست از برای بنده تزویج نمودن زیاد از دو زن از او و جایز نیست
 زن کثیر بوسیله افراد مکرر با زن او عقد نماید باطل است و میفرماید نکاح منع است

و با او نیز

علمای امامیه صحیح است و نکاح شغاف باطل است باین معنی که کسی تزویج نماید
خود و ابکی بیکدیگر او هم دختر خود و با او تزویج نماید که نکاح دختر بی صداقت
دیگر باشد و شغاف یعنی او شغاف است و این نکاح مهر مرفوع میشود و با
میگردد و این نکاح بیک صورتی است که نکاح یکا از این دو صحیح میشود و آن است
که بگوید تزویج میکنم یا غمخ و دختر خود و یا بنویسد یا اینکه تزویج کنی و دختر خود
برای آنکه نکاح دختر خود مهر دختر را باشد و این صورت صحیح است نکاح دختر خطا
کننده و باطل است نکاح دختر خطا کرده شده و بعکس که بگوید نکاح دختر خطا کنند
باطل است نکاح دختر خطا کرده شده صحیح میشود و این صیغه میفرماید که هرگاه کسی زن
طلا واقع شده و نکاح نماید بشرط نماید که بعد از او طرد بیکر نکاح باقی باشد
باطل است این عقد را اگر شرط طلا و یا بی شرط باطل میشود و نکاح از صحیح و غیر
اقله در صورتی است که شرط طلا و یا بی شرط در آن بعد از صحیح است و اگر کسی
بشرط نشقی در ضمن عقد نکاح در عزم و نیت آن مرد محال یا خود زن یا نکاح
باشد و اسد نمیشود و این صیغه میفرماید که اگر کسی تزویج نماید زن خود و در عقد
شرط نماید که زن برسد و نگیرد یا اگر شرط نکاح باطل و عقد صحیح است
و اگر شرط نماید که او را از ولد یا خانه او بجای بکشد و عقد صحیح و بشرط لازم
میشود و قاعده کلیه در شرط ضمن عقد اینست که هر شرطی که مخالف شرع باشد
در ضمن عقد باطل است و اگر مخالف شرع نباشد لازم میشود بشرط **باب النیاز**
فالقاح و التزویر بالعیبه و احکام خیار فسخ و نکاح و در تعلیق است پس از جمله
مسائل که اختلاف نمود و ما در اول این جنیفه آنکه خیار فسخ ثابت نمیشود باین

توطئه را در حق طرد و غیره
و غیر از آنکه در غیره
در صورتی که در آنجا
نکاح باطل است

از عیبه

از عیبه و این است که از برای فسخ خیار فسخ ثابت میشود در صورتی که مطلقاً مشخصه
بر او در فسخ و بقیه مالک است و ثابت میشود خیار فسخ بر او است و عیبه
برای مرد خیار فسخ است و اگر مرد و زن و عیبه است و خیار فسخ
و از آنجمله است قول مالک و سافعی و احمد که هرگاه حادثه شو در تزویج عیبه
از عقد و قبل از دخول فسخ آن وجود دارد و فسخ و هم چنین است حکم بعد از دخول
در عیبه در مذاهب شافعی و اما اگر ما شود عیبه و فسخ پس از برای
مرد است فسخ بنا بر اجماع از مذاهب شافعی و در قول دیگر شافعی خیار فسخ برای
نفسه است و از آنجمله است قول ابن جنیفه که هرگاه زوج از او شود و شهر از او
باشد ثابت میشود از برای آن زن خیار و اما در عیبه که بوده باشد و بجز آنکه
مطلق نشود یا از بعد از مجلس هر زمان که مطلق شود و بعد از آن تزویج و از
و طرد بنا بر این است و این است که شافعی در صحیح اقول او را برای زن
ثابت میشود خیار و بر قول دیگر ثانیاً ما سدید خیار فسخ است و در قول
ثالث ما و اجماعی که تمکین او را بوجهی نکند و او بوفسخ است و از آنجمله است قول
اعمه ثانیاً که اگر فسخ از او شود و شهر از او باشد پس خیار فسخ
برای فسخ نیست و بقیه این جنیفه ثابت میشود برای فسخ خیار و با آنکه
مرد **مذموم گوید** در مذاهب صحیح چنانچه در شرع صیغه میفرماید عیبه
باعث فسخ نکاح میشود از برای فسخ هر چه سبب است چنانچه در حصار و عیبه است
و در مطلقاً مشخصه بود مرد که سبب فسخ برای فسخ میشود یا عیبه بود
و است پس از آنکه بوفسخ بشرط اینکه تمام حشفه قطع شده باشد و عیبه

که عن در قطع حشفه و بیضی میشو از برای زن اگر پیش از عقد باشد قبل
از و طی هرگاه بعد از و طی باشد باعث بیضی نمیشود و در مقطع حشفه ثابت است
بیشتر مقدّمان قبل از عقد و در آن وقت بینه زوج و او تسلط بیضی و انداز
خواه آن زن کثیر باشد یا آنرا و در عین زن میفرماید که مرد تسلط بیضی
دارد اگر عیبی مقدم بر نکاح باشد در عین آن بعد از عقد و قبل از و طی
بیضی بیضی ثابت است برای مرد و میفرماید هرگاه کثیر عیبی از آن غایت که شوهران
بینه باشد بخیر و بیضی برای زن در این مقام ثابت است مثل آنکه در واقع
تمامی که بعد از آن ممکن بود بیضی را در ساق میبندند چون در حقیقت در
کل عیبی از طرفین بعد از علم بعیب و عیبها هرگاه شوهر او را بداند یا بشود
بنا بر اسیب از برای زن حیا و بیضی ثابت نمیشود **کتاب الصداق**
در بیان احکام صداق است هر از جمله مسائل که اختلاف نموده اند و اولی آنست
و این جنیفه و مالک و احمدا در یکی از دو دعایت مالک و احمدا که نکاح فاسد
نمیشود بفساد صداق و در دعایت مالک و احمدا که نکاح فاسد نمیشود بفساد
صداق و از آنجمله است قول این جنیفه و مالک اینکه اول صداق حد معتبر دارد
و بعد از آن شافعی و احمدا بر این قول صداق حد نیست و بر تقدیم حد قول این جنیفه
و مالک گفته اند اول صداق اینجمله است که قطع میشود بسبب زنیان است
شخصی زنی در آن در نزد این جنیفه ده درهم یا دنیا را و در نزد مالک و بیع
دنیا و یا سه درهم آنرا و از آنجمله است قول مالک و شافعی و احمدا در یکی از دو قول
او که با آنرا تعلیم نموده قرآن و احکام را برای زن و بیضی این جنیفه و احمدا در واقع

دو دعایت

در روایتی و صدقاً قرآن در حد نمیشود تعلیم قرآن و از آنجمله است قول آنکه ثلثه
کزین مالک نمیشود صدقاً با عجز و عقد و بقیه مالک زوج و مالک حد نمیشود
مگر در خطی یا بقیه شوهر بلکه مالک بود صدقاً و عقیدتاً و از آنجمله است
قول آنکه ثلثه که هرگاه زوج تمام مهر و تسلیم زن بنمایند برای او است که هر
بخوامند و وجه خود را ببرند و بقیه این جنیفه و دیگر از دو دعایت اینجمله است
در این صورت بیرون بیرون زوج را از بیل خود شوهر بیلد و دیگر بر این نوع بیضی
و بنای عمل است چنانچه گفته است این صاحب کمال اخبار و بقیه فساد اول
زماناً و از آنجمله است قول این جنیفه و شافعی و احمدا در واقع و در دعایت آنکه
هرگاه زنی مهر خود را و اگر از نموده باشد بشوهر اگر شوهر نماید قبل از مسیبت
و زنی پس بپسندد و برای او مگر آنچه شوهر عطا نماید بقیه احمدا در دعایت
دیگر او را زنی و وجه است نصف مهر المثل و بقیه مالک ان عطا و از آنجمله
نمیشود و واجب از برای او نیست بلکه مستحب است و از آنجمله است قول این جنیفه
که هرگاه عطا واجب شود بر مرد پس از آن معقول شده آری سه ثوب یا هر چه بود
و مالک است بیشتر اینکه قیمت این سه یا وجه از نصف مهر المثل نشود و بقیه
شافعی و احمدا در دعایت احمدا در یکی از دو دعایت آنکه عطیه مفروضه
بسی اینها در حکم است هر چه از آن فایز بکند بی نظر خود و گفته است شافعی
مستحب است اینکه کمتر از سه درهم بنیاشد و برای شافعی قولی دیگر است که عطیه
حقیقی با آنچه تعاقب بکند و بر او اسم عطا مثل صداق که صحیح است با آنچه که باشد یا زیاد
و در روایت دیگر از احمدا ان عطیه انداز که گرفته شده آری باسی که بخیر باشد

برای زن در نماز و این در وقت است بر این در بند و کمتر از این عیشتی و از این جهت
 قول این جنیفه که در مثل اعتبار کرده شده است این زن از عصبیا خاوند و مثل
 عیشتی ما در و خاله زن در این عصبیا مگر اینکه بوده باشد از نفسی عیشتی آن
 زن و بقره مال الله هر مثل اعتبار میشود با حلال زن در مجال و شرف و مال الله
 باعتبار زن اعتبار عصبیا او مگر اینکه از صیله باشد که در حد آنها زیاده و نقصان
 نباشد و همه مساوی باشند و بقره شافی است که اعتبار کرده شده است این زن
 عصبیه او فقط پس از عاوه میشد بحال نیز و کمتر از منسوبی است و در وقت
 منطبق خواهد بود و در نماز بعد خواهد بود و در حدی بر او در بعد عتبه و اگر
 از عصبیه نباشد با مهر او و انداختن پس اعتبار و با تمام میشد و متوجه
 و خاله و اعتبار کرده میشد سن و عقل و مال و بکاره و آنچه مختلف میشود نسبت
 اغراض پس اگر اینها بقتیل می باشد با شکر از و عاوه و تمام آنست
 اعتبار و بعد کویا میشد و از این جهت است که گفته اند که در جوی هرگاه اختلاف
 نمایند در قبضه صفا پس قول قول قول و وجه مطلقا و بقره مال الله اگر عرقان بلد
 جاوی بر صفا نقد باشد قبل از دخول خیا غیر تا عده و در بلد مدینه بوده است
 پس قول قول و وجه است بعد از دخول و قول قول و وجه است قبل از دخول و از این جهت
 قول این جنیفه و شافی و راجح در دخل خود که انکس که بلیست و است عتبه
 زنجی او بقره مال الله شافی و در قدیم که گفته است عتبه نکاح بدست است
 و قول احمد در یک از و در وایتا و مثل مذکور شافی است و بعد از این
 احمد مثل مقدم مالک و شافی در قدیم پس خفی نماید که از برای هر یک از این

وجهات

وجهات است بعد از آنکه عضو و لده و او مصطلحی از برای فوج و عفو و فوج هم
 مصطلح است در او برای علی و از این جهت است که این جنیفه که بنده هرگاه
 فوج نماید با زن مولد و دخل بر وجه نماید هر چه از او داده باشد
 برای زن که در عیشتی او یا چیزی در حال بنده که پس هرگاه از او شود
 لازم میشد بر او هر مثل آن زن و بقره مال الله هر مستحق تمامش بر او
 که در عیشتی و بقره شافی هر مثل از برای زوج است و بقره مال الله بنده
 میکند و از احمد در این یاد و دعات است و از این جهت است که این جنیفه
 که زیاده و بی بر احدی بعد از عقد المبی بصدقا میشد و در وقت اعم از آنکه
 دخل با کرده باشد یا فوط شده باشد پس اگر طلا بدهد و با قبل از
 دخل ثابت میشد پس از برای زوج است نصف زیادتی با نصف هر مستحق
 و بقره مال الله زیادتی ثابت میشد اگر دخل با نماید یا غیر آن فوج
 پس اگر طلا بدهد و با قبل از دخل ثابت میشد پس از برای زوج است
 نصف زیادتی با نصف مستحق و اگر غیر قبل از دخل و قبل از قبضه مال
 میشد و برای زوج است هر مستحق و عقد بنا بر موشی و فوج مال الله بقره
 شافی آن زیادتی بخشید تا زه است که قبض نمود و او اگر شکر است
 و اگر قبض نکرده باشد باطل است و بقره احمد حکم زیادتی حکم اصل است و از این جهت
 قول این جنیفه و احمد هرگاه تسلیم نماید زوج نفس خود را قبل از
 قبض صفا خود پس و دخل نماید با فوج و خلوه با و بنمایند پس بلیست
 نماید نفس خود را از فوج جایز است از برای او و بقره مال الله و شافی نیست

از برای زوج بعد از خلوة با او که منع نماید زوج را و میسر باشد منع او را نباید
 از خود بعد از خلوة با او فانما یجمل است قول شافعی و ظاهر از قول او که هر
 مستتر غشیق مکرر و بطریق اولی مالک مستتر میشق اگر طلاق یکسند خلوة زن
 اگر چه و بطریق دیگر باشد بقل ای حنیفه و احدی مستتر میشق بخلاف آنکه
 مانع نباشد و آن اگر چه و بطریق دیگر باشد فانما یجمل است قول مالک
 در مشهور و شافعی و ظاهر در قول ای حنیفه و احدی در یکی از دو وقت
 هر دو که عدل دادن و در وقت اولی عروسی واجب است و بقیه اعمده فانما یجمل
 در قول دیگر است مستحب است فانما یجمل است قول ای حنیفه و احدی در یکی از دو
 در این دو که با آن قرار داده عروسی که هر دو در بر چیده او و بقیه مالک
 و شافعی مکرر است فانما یجمل است قول اعمده گفته که ولی عروسی مستحب است
 ولی ختنه و امثال آن و بقیه اعمده فانما یجمل است قول ای حنیفه و احدی در وقت
 چنانچه در شرایع میفرماید که نکاح فاسد نیستی بفساد صلا بلکه در
 فساد صلا اگر عینی باشد قیام آن از زوج مستحب است فانما یجمل است قول ای حنیفه
 مثل او را مستحب میشق و زوج غیر المثل در صورت عدم تعیین میشق نه
 در مقامی که مثلا عینی معتقد صلا قرار داده باشند بعد مسوغا فانما یجمل
 بگوید میفرماید از برای صلا فله مستحب است بلکه با غیر طرفین
 شوند با آن چه کم باشد چه زیاد مقصود نیست که حد معتقد و در
 فله و کثرت فله و در طرف فله ای بقدر هست که بقیه در آید
 اگر چه یکتبه کند م باشد و در طرف کثرت هم آنچه زیاد باشد با آن

کذا

لکن مستحب است که زیاد از مهر استند نباشد فانما یجمل قرار داد تعلیم فانما یجمل
 صلا برای زن چون هر چیزی که صحیح باشد مالک شستن آن خواه عین باشد
 یا منفعت فانما یجمل قرار داد آن چیزی برای صلا و ایضا میفرماید که زوج
 مالک میشق صلا با عجز و عقد و مستتر میشق بخله مثلا اگر طلاق
 بعد از زوج زوج را قبل از خلوة نصف صلا از زوج مطالب میکنند
 و اگر تمام صلا را گرفتند با شد نصفه و در میکنند بزوج و در صورت
 طلاق قبل از خلوة که زوج نصف صلا را با بیاخذ نماید هرگاه زوج با
 عفو نماید خود زوج جمع صلا مال زوج میشق و هم چنان عفو که عقد
 نکاح در دست اوست فانما یجمل است مالک است مثل بیل و غیره فانما یجمل
 از برای بیل و چکه عفو از بعضی صلا نماید نه از کل میفرماید هرگاه
 تمام صلا را زوج تسلیم زوج نماید مستحب است فانما یجمل است مالک است
 نماید بیرون و ایضا میفرماید بقره و قسم ای بقدر وضع است مثل آنکه
 زوج خود را بدهد عفو نماید و قسم دیگر اینکه مهر را معفو نکند فانما یجمل
 بزوج نماید تعیین آن را پس اگر در مهر را نکند یا شرط نماید که مهر تمام
 باشد نکاح صحیح است پس در این صورت اگر طلاق بعد از او و قبل از خلوة از
 برای زوج عطا و اگر بعد از خلوة طلاق بدهد مهر المثل برای او تعیین
 و عطا می برای او نیست فانما یجمل است مالک است بقیه از خلوة و قبل از خلوة
 پس نه مهر زن عطا را مستحب میشق و اگر بعد از خلوة بگوید مهر المثل است
 در صورتی که لازم شق بزوج را و عطیه حسب التفرع تعیین قدر آن

بلکه در عطا اعتبار بجای الذبح پس گاه غنی باشد عطا میدهد بجهت ^{مطلب} _{مطلب}
 قیسی باده دینار و متقی طلب الخایخ دینار و لیا متوسط میدهد و قیسی ^{مطلب} _{مطلب}
 دینار و انکشت و امثال آنرا میدهد بجهت مستحق عطا از قیسی که مطلقه
 مشق و مهری از خورای او شده باشد و دخل با او نمیشد باشد و قسم ^{مطلب} _{مطلب}
 از تقویض نیست که در الحمله در وقت عقد ذکر نماید قیسی و طی معین ^{مطلب} _{مطلب}
 خود و نقل و نسبه آن و ادا کند و یکی از زوجین نماید پس اگر زوج ^{مطلب} _{مطلب}
 حاکم قرار دهند تا از او ادا کند و فیما بین او نکند و جایز است حکم ^{مطلب} _{مطلب}
 با آنچه بخیر اهدا کرد و وجه حاکم باشد و طرف خرد تقویض میکنند و ^{مطلب} _{مطلب}
 طرف کثرت معین میکنند چنان حکم او در زیاده بر مهر است که بر انصاف ^{مطلب} _{مطلب}
 باشد محضی غنیش و میسر نماید که در مهر المثل معتبر است حال زوج در وقت ^{مطلب} _{مطلب}
 جماله عاده زنا اذانه او از طرف پدر و اگر بنا بشد ان اذان امثال انا ^{مطلب} _{مطلب}
 او را ملاحظه نمایند و میسر نمایند یا در بق بر صدا بعد از عقد و قسم ^{مطلب} _{مطلب}
 بکار نکند عا نیند بصدای معنی بعد از عقد چیزی بر او زیاد نمایند این ^{مطلب} _{مطلب}
 قسم زیادتی حکم عیبه نماند و اگر نمود او را صحیح است اگر نمود یا طلاق ^{مطلب} _{مطلب}
 دیگر بقا و فی در دخل و عدم دخل و طلاق ندارد و قسم دیگر اینکه بعد ^{مطلب} _{مطلب}
 عقد زوجین را ضعیف فرض می شود این قسم جایز است که زیاده بر مهر ^{مطلب} _{مطلب}
 باشد یا بقدر او یا کمتر از او که در این صورت حکم آن زیادتی حکم ^{مطلب} _{مطلب}
 صلا است و دخل عدم دخول و طلاق و موت و میسر نماید گاه ^{مطلب} _{مطلب}
 صلا اخذ نشد و بین زوجین پس قولی در دست است که با سکنه طلاق ^{مطلب} _{مطلب}

هرگاه بنده یا ذن آفا ذن بگیرد اگر زوج بر علم داشته باشد و عطا ^{مطلب} _{مطلب}
 مهری برای او نیست مطلقا و اگر علم نداشته باشد صلا اولاد ^{مطلب} _{مطلب}
 دخل بوزمه عبد پس اگر از او شد با میل از او اخذ نماید و میسر نماید ^{مطلب} _{مطلب}
 زوج قبل از اخذ صلا نفس خود را تسلیم نماید پس خلوه با او نموده ^{مطلب} _{مطلب}
 نماید دیگر بعد غنیش و اند خود را منع نماید از زوج و اگر دخل نشده با ^{مطلب} _{مطلب}
 دخله کرده باشند منع جایز است و ایضا میسر نماید جایز است بر او ^{مطلب} _{مطلب}
 عیسی یا ذن صاحبان یا با ذن صحیح یا شاهد عادل یا ذن جایز ^{مطلب} _{مطلب}
 و با اگر آن نثار خورند یا شد یا ذن مال خود و او جایز است ^{مطلب} _{مطلب}
 در وقت زنا فدا بعه و اگر بگوید و در وقت زنا جا بیده دعوت ^{مطلب} _{مطلب}
 نیز مستحب است **باب القسم والنسب** در بیبا حکما قسمت بین ^{مطلب} _{مطلب}
 قتلا و تاشره که ایضا است پس در جمله مساخلی که اختلاف شده است و قول ^{مطلب} _{مطلب}
 شافی است که عزل از زوج از او بغير اذن او جایز است با کراهت و بقول ^{مطلب} _{مطلب}
 ثلثه جایز نیست مگر با اذن او و از انجمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه کسی ^{مطلب} _{مطلب}
 باکره تزویج نماید باید بماند در نود و هفت روز و اگر ثقیه باشد سه ^{مطلب} _{مطلب}
 روز یا تا سیصد روز یا تا قسمش و در نود و هفت روز و در صورت ^{مطلب} _{مطلب}
 این جنیفه زوج جدید را در قسمت تفصیل نفهده بلکه تسبیح ^{مطلب} _{مطلب}
 زوج تازه چه باکره باشد چه ثقیه و بین زوج و ثقیه که نوزاد آورده ^{مطلب} _{مطلب}
 و از انجمله است قول این جنیفه که از برای مرد جایز است اینکه بسفر ^{مطلب} _{مطلب}
 از نماند و در این فرعه اگر چه واضح نباشد و بقول مالک و یکی از ^{مطلب} _{مطلب}

روانشا و وشا فوجا حکم که جایز نیست مگر برضای ایشان پس اگر سفر بود بدو
 قرعه و رضای ایشان واجب میشود و قضاء نمودن برای آنها در نزد شافعی
 و گفته است این جنیفه و مالک در روایتی دیگر که واجبیت بر مرد قضاء
مترجم گوید و مذهب حنفی چنانچه در شرایع میفرماید عزل از زوج صحیح است
 و طلاق او در و عزل یعنی بی زنا او در حلیت از فرج زن که انزال در مج
 و میفرماید قسمند در بیان زنا واجب بر مرد بطوری که در مضاجع است
 بین ایشان رفتار نماید بطوری که لازم است اگر زوجه تازه را اگر باکره باشد
 اخضا جنیفه شب متصل بدهد و اگر ثبته باشد شب شب منوالی بدهد
 او را با سایرین در تقسیم با استوی و میفرماید جایز است از برای مرد که در
 بعضی از دنیاها خود را همراه ببرد بدو قرعه و از زن سایرین و رضای آنها
 که صبر در صورتی بود ایشان رضای بر مرد لازم نیست و میسقط است قرعه
 زدن و با اسم هر یک که بی زنا آید او را ببرد **کتاب النکاح** در بیان
 خلع آید از جمله مسائلی که اخضا نموده اند و او را در قول این جنیفه و مالک
 شافعی در ظاهر و قول او و احمد در یکی از روایات او اینکه خلع طلاقاً
 و بقول احمد واضح در روایت او که خلع صحیح است و ناقص نمیکند عدد و
 و طلاق عیثی عیثی و قدیم از مذهب شافعی نیز چنانچه او اختیار نموده اند
 این قول را جمعی از متأخرین احتیاطاً و بی شرطاً نیز کرده باشند با توجه و بلفظ
 خلع و فصل طلاقاً و با و نکند و از آنجمله است قول مالک و شافعی اینکه خلع اگر
 ندادند بزيادة مهر المستی و بقول این جنیفه اگر بوجه باشد نشود و گرامه از

ملاحظه نمایند

طرفه فوجی میشوند یا اگر فوج زیاده از مهر المستی از آن وجه مطلقاً اگر
 از جانب مرد باشد مگر آنکه فوج چیزی مطلقاً و صحیح اگر از جانب فوج
 و بقول احمد مگر هست خلع بر پیشتر از مستحق مطلقاً و از آنجمله است نقلی
 حنیفه که جایز است آنکه مرد در غنله و باطل و در مده عدله و بقول مالک اگر
 طلاق بعد از نسیه زوج را در عقی خلع که متصل باشد بخلع طلاقاً واقع میشود
 و اگر متصل شود طلاقاً از خلع طلاقاً واقع نمیشود و بقول شافعی و احمد نقلی
 طلاقاً بخلع در صحیح است و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که جایز نیست از برای
 بطل خلع نمودن دختر صغیره خود را بچیزی از مال او و بقول مالک و بعضی
 اصحاب شافعی جایز است برای پدید آمدن عمل و هم چنین نیست از پدید آمدن
 پس صغیره خود را در نوزده ائمه ثلثه و بقول مالک میتی بخلع نماید و از این
 جمله است قول این جنیفه که هرگاه زوج بگوید طلاقاً بده مرا بیه طلاقاً بفرماید
 در هم مثلاً پس بگوید بگو بیا و مستحق ثلثه هزار میشود و بقول مالک مستحق
 تمام هزار میشود خواه سه طلاقاً بدهد یا یک طلاقاً بگوید اینکه بیک طلاقاً
 نفس خود میشود چنانچه سه طلاقاً مالک میشود و بقول شافعی مستحق ثلثه
 هزار میشود و هر دو حال را بقول احمد مستحق نمیشود چیزی را در هر دو
 حال و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که هرگاه زوج بگوید بیک طلاقاً بده مرا بفرماید
 در هم پس بگوید بگو بیا و طلاقاً واقع میشود و مستحق هزار است
 میشود و بقول این جنیفه مستحق چیزی نمیشود و سه طلاقاً واقع میشود **مترجم**
گوید و مذهب حنفی چنانچه در شرایع میفرماید که خلع طلاقاً است و

آن عدد طلا تا قصه میشو و جای آن خلع نمودن بزرگ از مهر استی با که اگر زوج
 مطلقا و ملحق میشو مختلفا طلا در مدت عدّه چون طلا مشق بر وجه آ
 و در خلع رجوع نیست مگر آنکه زوج رجوع در فدیّه بنماید و میفرماید باید
 میباید خلع نماید و خن صغیر خود را از مال او نگاهداری عتبه بر وی صغیر
 ملاحظه نماید و عتبه بد زوج پس صغیر خود را خلع نماید و میفرماید
 گاه زوج بگوید بر شوهر شش ماهه مرا بجزارتی بکشد بدهد او را
 میفرماید هر گاه قصد رجوع سه طلا بقاعده علمای اهل سنت باشد میفرماید
 بعضی گفتند آنکه مستحق هر چیزی میشو و اگر قصد رجوع سه طلا باشد
 که باین اتمافا حاصل بر جعفر بشو صحیح است و در این صورت اگر سه طلا بگوید
 مستحق هر از توها میشو و اگر بگوید میفرماید بعضی گفتند آنکه مستحق
 نکلند و میشو و در این اشکال است خود محقق فرج ندادند این
 اتمافا را اگر زوج بگوید بکشد بدهد مرا بجزارتی و زوج سه طلا بدهد
 زوج را بکشد او واقع میشو و مستحق هر از توها میشو **کتاب**
الطلاق در بیان احکام طلا است پس در جمله مسائل که اختلاف در او نموده اند
 نقل ابوحنیفه است بر اینکه صحیح انطلق طلا و عنق مطلقا پس لازم میشو نوع
 طلا یعنی تمام آنرا بگوید بطور مطلق باشد یا عموم یا خصوص و مثلا خصوص این
 نوع طلا و عنق این است که بگوید یا جنبیه اگر من نودا تو فرج نمودم پس تو از
 قید زوجیت من خارج باشی یا اینکه بگوید هر زنی را که من عقد تمام پس
 او طالق و رها آید یا خطابه بنده شخصی نماید بگوید اگر نودا خریدم پس

ن

نودا زادی یا اینکه بگوید هر بنده که میفرماید پس از او و بقیه مالک لازم میشو طلا
 و عنق اگر شخصی عده بدیا تعیین قبلا یا قریب یا از تعیینها و اینها بدین است که با
 طلا یا عموم بگوید و بقیه شافعوا حدانیکه لازم میشو او را در این صورت
 طلا و عنق را از آنچه است قول الله که طلا اعتبار میشو بحال مردان
 و بقیه ابوحنیفه اعتبار بحال زن است و طلا و صورت آن نوعا عده جماعه
 این طور است که هر که از مالک سه طلا است بنده مالک و طلا و بقیه
 حنیفه که زودا از دست طلا داده میشو و کمتر و طلا اعم از آنکه از او
 باشد شوهر او یا بنده باشد یا از آنچه است طلا ابوحنیفه و مالک که هر که
 فرج معنی نماید طلا و زوج خود را بصفتی مثل اینکه بگوید هر گاه داخل خانه
 بشو پس تو از قید زوجیت من خارج میشو طلا بگوید او را و بقیه بنیان **کتاب**
 خود شده بر او در حال بیبونه پس بعد فرج نماید او را پس خلع شو
 بخانه پس اگر طلا بگوید یا عتبه بیبونه انا و شده کمتر از سه طلا بگوید
 پس سوگند او باقی است و نکاح ناخود مختل میشو پس جانت میشو پس
 حفته بدفعه دیگر اگر سه طلا داده بود او را مختل میشو سوگند او
 به حال و بقیه شافعوا و صحیح احوال که اگر سه طلا باین داده باشد پس
 فرج نماید او را اگر چه حاصل نشو فعل سوگند با و نموده بر او مختل میشو
 سوگند او به حال و بقیه احمد عود میکند سوگند اعم از آنکه باین سه
 طلا نموده باشد یا کمتر از سه و اگر حاصل نشو فعل سوگند خورده
 بر آن در حال بیبونه پس اعمه نکلده بر این مستند که سوگند عتبه می کند

و بقی احمدی میکند سو کند یعنی نکاح و از اینجمله است قتل ای حیثیه و مالک
 که هرگاه جمع نماید طلاقاً نکاح را یک نیت پس طلاقاً بقی می شود و بقی شافعی طلاقاً
 سنته می شود و این قتل مطابق با ازدواج است و احتمالاً و غرضه آجری
 این را و از اینجمله است قتل ای حیثیه که هرگاه زوج بگوید از برای خود چیزی
 که قتلانی بعد از این و حال واقع می شود بطلاقاً زوجی که با این می شود
 طلاقاً و بقی آنکه نیت سه طلاقاً واقع می شود و از اینجمله است قتل ای حیثیه
 ای حیثیه و مالک احمدی که اگر کسی بگوید نزد خود اگر تو را طلاقاً بگویم
 پس تو طلاقاً قبلاً از نیت سه طلاقاً بعد از واقع می شود بطلاقاً
 منجز و واقع می شود بشرط تمام سه طلاقاً در حال بقی واقع می شود و نیت آنکه
 واقع می شود طلاقاً منجز فقط بجهت دفع دور و بقی هرگز با این شرح و این
 حداد و قتل ای حیثیه صاحب مذهب غیر هم اینک واقع می شود طلاقاً
 اصلاً و از نیت شافعی و احمدی شافعی است که واقع می شود سه طلاقاً مثل
 مذهب جماعت و گفته آن بود که نیت بیرون واقع طلاقاً منجز است فقط از
 اینجمله است قتل ای حیثیه و شافعی و احمدی که کتاباً طلاقاً محتاج بسبب نیت
 یا دلالت حال است و بقی مالک واقع می شود طلاقاً منجز و لفظ و از اینجمله
 قتل ای حیثیه که اگر منضم شود بسبب این کتاباً یا دلالت حال از قبیل غضب
 یا ذکر طلاقاً پس اگر بوده باشند این دور دلالت ذکر طلاقاً و بقی
 او را نکردم قصد بیک نیت می شود در جمیع کتاباً و اگر در حال غضب
 باشد ذکر نکند طلاقاً را قصد بیک نیت می شود و سه لفظ از کتاباً

و آن کتاباً نیست که بگوید عده نگه بداد و غنای او را هر تو بدست تو است
 و قصد بیک نیت می شود و غیر این سه لفظ و بقی مالک اینک جمیع کتاباً
 ظاهر هر زمانه که بگوید او را ابتداء یا در جواب سئوال طلاقاً از زن طلاقاً
 محتمل است و بقی غنیش را از او که قصد نکند سه طلاقاً و از بقی کتاباً
 اینک جمیع کتاباً محتاج بنیت است مطلقاً چنانچه که نشد و بقی احمد
 دو روایت است و کتاباً دو یکی از دور و روایت میگوید احتیاج بنیت
 دارد و دیگری میگوید بنیاد و ای حیثیه صحیح نیت او بطلاقاً
 که طلاقاً باشد و اما غیر لفظ طلاقاً پس واقع می شود به انها طلاقاً بقی نیت
 او و از اینجمله است قتل ای حیثیه که هرگاه نیت نماید زوج کتاباً یا ظاهر
 طلاقاً و نیت نکند عده یا بوده باشد جواب آنرا سئوال زوج طلاقاً
 واقع می شود بطلاقاً با سوگند او و بقی مالک اگر زوج مدخلی بها باشد
 بقی غنیش از زوج مکدر خلع و اگر عتیق مدخلی باشد بقی می شود آنچه
 نیت ادعا میکند یا سوگند او واقع می شود آنچه را که نیت خوده بقی
 عده و دور و روایت بیکرانا و اینک تصدیق کرده غنیش در اقل از نیت
 و بقی شافعی بقی می شود در کل آنچه ادعا میکند و این را اصل طلاقاً
 و عدل آن و بقی احمدی که بوده باشد با و دلالت حال یا نیت طلاقاً
 واقع می شود سه طلاقاً اگر نیت او نیت خوده باشد و اگر نیت او را نکرد
 باشد واقع غنیش خواهد زوج مدخلی باشد و عتیق مدخلی و از این
 جمله است قتل ای حیثیه که کتاباً یا خفییه مثل اینک بگوید زوج نیت

ب

خود بیرون بروی و نوبت ما نوبت ایشانها مثل کتا یا طاهره است و یکدیگر دارند
 و مساویند با مثل آنیکه هرگاه زوج بود چه نوبت ما نوبت یا این علم مقول
 هستی و در دست پر و افساد تو بگریز و استغوا از دعا امر تو بدست
 عدله نکه دار و ملحق شو باهل خود پس هرگاه نیت کند بهر یک از اینها
 عدوی یا بیک طرف واقع شده و اگر نیت عدو سه و اعززه باشد طله
 واقع میشود و اگر نیت دو طرف نماید واقع نمیشود مگر بیک طرف و بقول شافعی
 واحد اگر نیت دو طرفه و یا لفظ نماید واقع میشود و دو طرفه و از اطلاق
 قلبی حقیق که هرگاه مرد بگوید بزوجه خود عدو نگوید و استبراء تمام
 خود و ادبیت نماید با بوی لفظ سه طرفه و واقع میشود بیک طرفه و جوی
 مالک واقع نمیشود و این اطلاق مگر آنکه واقع شود با نوبت باشد با دو طرف
 با در هفتاد و دو روز هنگام واقع میشود آنچه نیت شود و بقول شافعی واقع نمیشود
 طلق با بوی لفظ مگر آنکه نیت طلق را نمود و باشد واقع میشود آنچه را از عدل که نیت
 در دو روز دخول بها و اگر دخول نباشد بطلاق واقع میشود آنچه را که نیت
 و ازین جمله است قول ابو حنیفه و احمد هرگاه بگوید زوج بزوجه من از نوبت با نوبت
 نماید مرد استیفاء است بگوید و از نوبت طالق واقع نمیشود چیزی و نوبت مالک و شافعی
 میشود و از جمله است قول ابو حنیفه که هرگاه زوج بگوید بزوجه خود است طالق
 و نیت سه طرفه نماید واقع میشود بطلاق و نیت مالک و شافعی و احمد هر گاه
 از دو روایت و واقع میشود طله در مذهب حنفی چنانچه در
شراعی مینمایند که صحیح نیست تعلق نمودن طلق را نیت یا صفتی مطلقا و تعلق

در تعلق احدی از دو طرف
 اول نیت واقع میشود
 ملازمه در روایت است
 کسر واقع میشود

هم صحیح نیست مطلقا پس اگر زوج بگوید بزوجه اجنبیه اگر نوبت او نوبت غایم
 پس نوبت او هستی صحیح نیست و طلاق واقع نمیشود خواه بزوجه معینی بگوید یا
 آنیکه بگوید بزوجه من نوبت غایم یا آنیکه در عین بگوید بیده بنده که بزوجه
 آزاد است طلاق و عین واقع نمیشود و در طلاق صیغه یا ادعا یا بحال مرد است
 پس مرد میتواند نیت سه طرفه بگوید خواه آزاد باشد یا بنده از نوبت
 با ان زن و جوی نماید کلیه و در صحت طلاق این سه کلام معلوم است و صیغه
 نباشد پس اگر زوج بزوجه بگوید که داخل خانه بشوی یا نشوی طلاق نوبت
 باشد در صورت داخل شدن اگر شرط شده باشد یا ان زن اگر شرط نشده
 صحیح است طلاق واقع نمیشود و ایضا هرگاه جمع نماید سه طرفه و یک نفر از آن
 قدسه طلاق لغو میشود و بیک طرفه واقع میشود و هرگاه زوج بزوجه بگوید
 است طالق بعد از زوال التماس نیتها بیک طرفه واقع میشود و هرگاه زوج بزوجه
 بگوید نوبت پس سه طرفه نوبت واقع میشود قبل از آن پس میدارد و طلاق بگوید
 بیک طرفه بشرط صحیح و ایضا صیغه را بیک طرفه واقع نمیشود مگر بلفظ طالق
 و با تلقای صحیح و در طلاق غیر بلفظ طالق و بکنایه ظاهر و خفیه طلاق و از غیر
 مثل آنیکه بگوید بزوجه خود که عدو نگوید و ادخا و نوبت خود نوبت
 یا بیرون بروی یا نوبت نوبت یا نوبت یا نوبت یا نوبت یا نوبت یا نوبت یا نوبت
 یا استبراء تمام خود و نیت بیک طرفه و در سه طرفه خواه فصل طلاق
 داشته باشد یا نداشته باشد نیت سه طرفه و اعززه باشد یا بیک طرفه
 و هم چنین هرگاه بزوجه خود بگوید من از نوبت با نوبت یا زوج بگوید من از نوبت

طالق صحیح نیست و هم چنین هرگاه زوج بزوجه بگوید تو طالق و قصد ثلثه را نماند
 جز بیک طلاق واقع غیثی است و از آنچه است قول ابر حنیفه که هرگاه زوج بزوجه بگوید
 امر تو بدست خود تراست نیت طلاق را بنماید پس زوج خود را سه طلاق بود
 پس هرگاه مرد قصد نیت سه طلاق را نموده باشد واقع میشود بیک طلاق و اگر نیت یک
 طلاق را نموده باشد واقع غیثی جزوی و بیک مالک است و اگر نیت سه طلاق را کرده
 واقع نموده از عدد طلاق اگر اقرار نماید و را پس اگر انکار نماید و راستی کند
 داده میشود و ثابت میشود بر او از عدد طلاق آنچه را که قصد نموده و گفته
 و بقیه شافعی طلاق ثلاثه را پنج واقع غیثی مگر آنچه را که زوج نیت نموده پس اگر
 نیت کمتر از سه طلاق را نموده باشد واقع غیثی مگر آنچه که نیت نموده و بقیه
 احمد واقع میشود سه طلاق از خواه نیت سه طلاق را زوج نموده باشد یا یکی
 و از آنچه است قول ابر حنیفه و مالک که هرگاه زوج بگوید از برای زوجه خود
 که طلاق بده نفس خود را پس طلاق گفت نفس خود را سه مرتبه واقع غیثی جزوی
 و بقیه شافعی و احمد که میگویند بیک طلاق واقع میشود و از آنچه است قول ائمه
 ثلثه که هرگاه زوج بزوجه غیبی مدخله بگوید تو طالق تو طالق تو طالق واقع
 میشود بیک طلاق و بقیه مالک واقع میشود هر سه طلاق و از آنچه است قول ائمه حنیفه
 و مالک که هرگاه زوج بزوجه غیبی مدخله بگوید تو طالق تو طالق تو طالق
 و بگوید داده نمودم بیک آن را و در دم زخمی انداخته او را هر سه واقع میشود
 و بقیه شافعی و احمد واقع غیثی مگر بیک طلاق و از آنچه است قول ائمه ثلثه که
 طلاق طفل غیبی بالغ که عاقل باشد واقع غیثی و مرد بگوید کسی است که فرم

طلاق

طلاق داداشته باشد بقیه احمد و ظاهر در روایت و اینکه واقع میشود
 و باین قول قائل شده است طاهر و کرجی از حنیفه و عرفی و ابی ذر و شافعی
 و از آنچه است قول ابر حنیفه که هرگاه کسی طلاق بدهد از خود یا از
 نمایندگیه را از روی آگراه طلاق و عتق واقع میشود و بقیه ائمه ثلثه
 واقع غیثی و اگر نطق نماید با او در حالتی که دفع نمایند باشد از نفسی
 قصد او را از آنچه است قول ائمه ثلثه و احمد در روایت خود که ظن
 غالب در وقوع آنچه تخدیل با او نموده اند و حصول آگراه کافی است
 و بقیه احمد در روایت دیگر که احتیاطاً نموده آن را چیزی که اینک ظن
 غالب کافی نیست و در حصول آگراه و بقیه احمد در روایت سیم از او که نقل
 و قطع باعث حصول آگراه است و غیبی این باعث غیثی و از آنچه است قول ائمه
 و شافعی که فرقی نیست بین اینکه آگراه کننده که او سلفاً یا بعداً غیبی او مثل
 ذر و یا علیه کننده باشد و بقیه ابر حنیفه و احمد دیگر از روایت
 او اینکه آگراه حاصل غیثی مگر از سلفاً و از آنچه است قول ائمه ثلثه
 که هرگاه طلاق بگوید بر زوجه خود یا طلاق باین پس میرد و مرضی که طلاق
 داده آدر آن زوج در این صورت اوث میرد از او و این ظاهر از قول
 شافعی است مگر اینکه ابر حنیفه شرط نموده و اوث بوفد او اینکه طلاق عمل
 و طلب بدهد باشد پس بنا بر قول کسی که گفته اوث میرد تا چه زمان اوث میرد
 پس گفته است ابر حنیفه اوث میرد مادامی که در عتده باشد و این قول
 شافعی است و ندیم پس هرگاه زوج میرد بعد از انقضای عتده اوث میرد

و از برای او درایت دیگر است که زوجه و او را می کشد و کرده باشد او را
 و باین نحو فائز شده اند احمد و مالک و از برای ما فی سیه قول است مثل
 این مذهب و از آنچه است قول ابوحنیفه و مالک که هرگاه زوجه بگوید
 خود که نه طالق نامده یکسال پس در مال طلاق واقع میشود و بگوید شاهی
 طلاق واقع نمیشود تا اینکه یکسال تمام شود و از آنچه است قول ابوحنیفه
 که هرگاه بگوید کسی که صاحب چهار زن است که زوجه من طالق است و تعیین
 نکند یکی از آنها را پس زوجه او است صوفی غرض طلاق را بسوی آن کسی که خوا
 از ایشان و بقول مالک فائز است آنها طلاق و از آنچه است قول
 ابوحنیفه که هرگاه زوجه اشاده بطلاق نماید بسوی آنچه من فصل نمیشود از
 اجزای زوجه یا سلامه مثل دست و پا واقع نمیشود مگر اینکه اضافه
 نماید بسوی بعضی عضو مثل وجه و سر و گردن و پستان که واقع شود در حکم
 ایستایست فزود ابوحنیفه جزو شایع مثل نصف دربع و اگر اضافه
 نماید طلاق را بسوی آنچه من فصل بسود از اعضاء در حال سلامه مثل
 دندان و ناخن و مو واقع نمیشود و بقیه اعمه طلاق است طلاق واقع میشود
 بجمیع اعضاء متصل مثل ناخن و اما من فصل مثل مو پس مالک و سافعی
 گفته اند طلاق میسوق بازن طلاق و احمد گفته است طلاق واقع نمیشود **مترجم گوید**
 مذهب محقق چنانچه در شرایع میفرماید هرگاه مرد بزوج خود بگوید ای
 تو بدست تو است قصد نماید طلاق پس زوجه اگر خود را طلاق بگوید واقع
 نمیشود خواه سه طلاق باشد یا یک طلاق و هرگاه بطریق لفظه کاذب بگوید که

طلاق

طلاق بده خود را پس زوجه سه طلاق بدهد بنا بر مذهب محقق که نکول
 زوجه را در طلاق نفس خود جایز میداند مکمل است واقع میشود در هرگاه زوجه
 بزوج بگوید که انت طالق انت طالق انت طالق یا یک طلاق واقع میشود و باقی
 لغو است خواه قصد سه طلاق نماید زوجه و خواه قصد نفی نماید پس طلاق
 نکول بوجه زوجه مدخوله باشد چه غیر مدخوله و ایضا میفرماید که
 طلاق طفل نابالغ صحیح نیست اگر چه عاقل باشد و هم چنین طلاق از آنکه
 بنده در حال اکره و اجبار صحیح نیست اگر چه حاصل نمیشود مگر بچندین
 یکی آنکه اکره کننده فدا داشته باشد بواجبه و عده نموده که اگر طلاق
 نکول شد مثل چنینی و چنان میکند و طلق غالب حاصل میشود برای شخصی که آنچه
 وعده نموده اگر خلاف بشود خواهد نمود و دیگر اینکه آنچه را که وعده نموده
 مضی باشد بشخص یا بچیز سو یا به بپردازد یا به اولادش اعم از آنکه
 آن ضی و قتل باشد یا زخم زدن باشد یا محسوس زدن باشد و مخالفنا
 حال اکره شده گایا خندان حریمه و شایانها و راهانده و یا اکره حال
 نمیشود بواسطه ضی و بجز آنکه اکره کننده اتفاق نداد و در سلامت باشد
 غیر آن و ایضا میفرماید طلاق زوجه در حاله ناخوشی صحیح است اگر بعد
 طلاق زوجه فوت نماید زوجه او شایع از منوفی اعم از اینکه طلاق او
 باین باشد یا رجوع و مده ارب بود بعد از طلاق است تا یکسال اگر
 شوهر نکند بپس زوجه بجهت مرضی که طلاق در واقع شده پس اگر
 خوب شود و بعد از بعضی شود پس بپس او را شایع است او را مگر در عده

وحيثه ويزيد في ما يدره كاه زوج بزوجه بكونها نكاحا في نكاحها
 وايضا ان كرسى حيا ورنه دانسته باشد و بكونه زوجيه من طلاق است
 ودر يكدا كرسى تعيين نمايد كه فضا واداشته ام طلاق او واقع ميشود
 و اگر در طلاق نيت نيكو يا معتنا نداشته باشد بعد بفرجه تعيين ميشود
 وايضا ميفرمايد كه هرگاه مرد بزوجه خود بكوند بدينه نوبه او و در نوبه او فرج يا
 دست يا پا يا موهي نوطا لولا طلاق واقع نميشود و هم چنين است اگر بكوند
 و بنگار او بضعه او و نكاح طلاق و فرج در اجزاء بين متصل و منفصل
 آن نيست **عنت كتاب الرجعة** در بيا احكام رجوع ابتدا از طلاق است
 جمله مسايل كه اختلاف نموده اند در اوله ابي حنيفه و احمد در ظاهر و در
 خود كه حرام نيست و طلاق رجوع در ايام عده و بقل مال كفا
 در قتل ديكر حرام است و از انچه است عمل ابي حنيفه و احمد اينكه رجوع حاصل
 ميشود بوطي آن زن و عتاج نيست با و طي بسوي لفظ اعم از انيكه **عنه**
 بناميد با و طي بان نمايد بقل مال كفو و مشهور اينكه و طي زن بيشتر رجوع
 باعث رجوع نميشود و بقل شافعي صحيح نيست رجوع مگر بلفظ با و از انچه
 قلم مال كفو و احمد ابي حنيفه كه شرط نيست شاهد كفو در رجوع و بقل
 شافعي و ديكر از و فتوى خود و احمد و ديكر از و رو روايت خود كه شرط است
 واضح نوزاد صحت شافعي در ظاهر و قول او و هم چنين قول احمد در روايت
 ديكر او كه شاهد كفو در رجوع مستحب است و گفته است شيخ الاسلام
 صفدي و كذا خود كه مستحب رجوع الا منه اختلاف الا انه اگر چه حكاية عتاج

اورا

او و ادانغى از انيكه اشها و شرط آن نزد مالك نكاحه او و در مشاهير كتب
 بلكه فاضل عبدالقادر و طي و در تفسير خود نيكه كه اگر منتهى بلك استجابا
 و حكمايت نكاحه آن در اين خلاف فهم چنين ابن هبيل از شافعيه و در كتابا ايضا
 چنين نقل نموده و از انچه است قول مالك اينكه و طي رجعيه در حال حيض
 و احرام باعد حليت نميشود و بقل ائمه نكاحه ميشود **مترجم كوي در وقت**
 محقق چنانچه در شرايع ميفرمايد كه حرام است و طي زوجيه مطلقه رجعيه در
 ايام عده بلكه قصد رجوع و اگر قصد رجوع در ايام عده رجوع ميشود
 چون رجوع مرد بزوجه خود در ايام عده بزوجي ميشود بكي رجوع بلفظ
 مثل اينكه بكونيد رجعت و اما لان و ديكر رجوع فعلی است مثل جماع و بوي
 و سوايشموره و بهر يك از اينها اکتفا ميشود مثل اينكه در جماع نيز گفته
 رجوع ديكر احتياج بلفظ رجعت ندارد و هم چنين شاهد كفو نوبه
 رجوع واجب نيست بلكه مستحب است و طي رجعيه در حيض و احرام
 رجوع ميشود اگر چه فعل احرام **عنه كتاب الاياله** و در بيا احكام
 سوگند بر تولد جماع آبي ز جمله مسايل كه اختلاف نموده اند در اوله
 حنيفه آن كه هرگاه سوگند با دعائيا نيك و طي نمايد زوج خود و اچھا و اما
 ايلك، ميشود و روايت شده است مثل اين از احمد بقل مالك و شافعي
 مشهور اينكه اين قسم سوگند ايلك محسوبي نيست و از انچه است قول ائمه
 نكاحه هرگاه اين چھا و اما بكنوز واقع نميشود بكنش او و طلاق بلكه
 موقوف ميشود امر نا اينكه رجوع نمايد با طلاق بكوند بقل ابي حنيفه كه

بگذرد این مده واقع میشود و از آنجمله است قول مالک و احمد که هرگاه مملکتی اشتناع
 نماید از طلاق بنا بر قیاس بقول میده و با حکم و این ظاهر از قول شافعی
 و بقول احمد در روایت دیگر خود و شافعی در قول دیگر از آنکه حکم شکر
 میکند بر او و طلاق بگوید و از آنجمله است قول مالک و احمد که هرگاه کسی
 ایله و نماید یعنی سو کند بخداوند مثل طلاق و عتق و زوجه بعبادت و قصد
 مالی ایله و کند محسب عتق خواهد قصد ضری و زوجه و اینها بود و دفع
 ضری و از او قصد نماید مثل زوجه و هر چند با دفع ضری و از نفس خود
 بخواند و بقی مالک ایله و کند محسب عتق مگر اینکه سو کند یا نماید و حال
 غضب یا قصد ضری و زوجه باشد و از آنجمله است قول ابو حنیفه و شافعی که
 هرگاه بزرگ نماید و بقی زوجه خود را کسی بجهت ضرورت و سائیدن با و بزرگ کند
 زیاده از چهار ماه ایله و کند عتق و بقی مالک و احمد در یکی از
 دو روایت و اینکه ایله و کند محسب است و از آنجمله است قول مالک و
 مده ایله از برای بنده دو ماه آخواه زوجه او و از او باشد یا کثیر
 و بقی شافعی مده ایله و چهار ماه اصطلفا و بقی ابو حنیفه عتبا و در مده
 بوقا است پس هرگاه کسی زوجه او بکند یا بنده ایله او دو ماه آخواه
 زوجه بنده باشد یا آزاد و بقی ابو حنیفه و احمد در یکی از دو روایتند
 مثل مذهب مالک و روایت سیم از او مثل مذهب شافعی است و از آنجمله است
 قول مالک و احمد که هر که صیغه عتق بگوید و بقی از او فریاد و طلاق
 کافر بعد از اسلام بوجوع نمودن یا طلاق و از **مخرج کوبید** در مذهب شافعی

چنانچه

چنانچه در شرایع میفرماید مده ایله و زیاده بر چهار ماه یا بدی باشد
 گاه سو کند یا نماید و بقی کند با زوجه خود چهار ماه ایله و عتق و بعد
 از مده چهار ماه و زیاده تعیین شده طلاق واقع عتق بلکه تکلیف ایله
 کند یا رجوع است یا طلاق و حکم عتق اند چهار ماه یا در طلاق و هرگاه اشتاع
 نماید از رجوع و طلاق محسب میکنند و اما اینکه رجوع نماید یا طلاق بگوید **ایضا**
 میفرماید ایله و دفع عتق یعنی سو کند بخداوند مثل سو کند بطلاق یا
 عتق یا زوجه عبادت یا صدقه مالی و ایضا بزرگ نمودن و بقی زوجه محسب
 ضری و زدن با و بزرگ سو کند ایله و محسب عتق و میفرماید مده و بقی در
 ایله و چهار ماه آد و زوجه آزاد و کثیر خواه زوجه آزاد باشد یا بنده و
 میفرماید ایله و کافر صحیح و مالک غنا آد و حکم بین ایشان بقاعده اسلام یا
 رد نمودن ایشان بسوی اهل مکه خود شاعت **کتاب النظار** و در بیان
 احکام آنها و این جمله مسائلی که اختلاف نموده اند در قول مالک و ابو حنیفه
 که صحیح نیست نظما رد و بقی شافعی و احمد صحیح آد و از آنجمله است قول احمد بن حنبله
 که صحیح نیست نظما و آنا از کثیر خود و بقی مالک صحیح آد و از آنجمله است قول ابو حنیفه
 که هرگاه زوجه بگوید بزوجه خود چه آزاد باشد چه کثیر که تو بر من حرامی پس
 نیت سه طلاق نمودن یا سو دسه طلاق محسب عتق و اگر نیت دو طلاق یا ایله
 طلاق نمودن باشد پس بطلاق او واقع است و هرگاه نیت هر یک نموده باشد
 و نیت طلاق نداشتند یا سو دیا هیچ نیتی نداشتند یا سو دیا سو کند میشود
 و در این صورت ناید عتق بویانکه اگر ترک نماید زوجه را چهار ماه واقع

میشو بر اولی و می اگر نیت طهارت و باقی طهارت و محسوس میشو و در جیب میشو

بسی نیت اینچنانند که او را در عود آبا یک طهارت یا زیاد و خواه مدخوله باشد یا
غیر مدخوله و بقیه مالک این لفظ با عرض و قوع سر طهارت است اگر فرود بیرون
باشد یا اگر غیر مدخوله باشد یک طهارت میشو و بقیه شایع اگر با این لفظ نیت طهارت
یا طهارت و ناموده باشد غیر نیت عوده واقع میشو و اگر نیت سکون عود باشد
سکون عیش و لذت کفاره سکون بود لازم میشو و اگر نیت نیت نکرده
ببرود چ از در قول او نیست که چیزی بر او نیست بقیه دیگر و کفاره قسم
بر اوست بقیه عمل از اظهار و روایت او که این لفظ صحیح در طهارت
نیت کرده باشد یا نکرده باشد و در کفاره طهارت لازم میشو و در
دوم او که این لفظ را گفته است طهارت محسوس میشو و از جمله است قول این چنین
و حاصل که اگر کسی حرام نماید بر خود طعام یا شراب یا کثیر خود را حالف میشو
و بر او کفاره سکون لازم میشو و مخالفه نیت یا نکرده بر او طعام حاصل
میشو مخالفه سکون بنا بر مذهب این در بخورد چیزی از طعام و محتاج نیست
بسی خود و بقیه آن و بقیه شایع کسی که حرام نماید طعام یا شراب یا لب
خورد و این کفاره بر او نیست چیزی هم بر او نیست و اگر کثیر خود را حرام نماید
واجب عدم حرمه است لکن بر اوست کفاره سکون و بقیه مالک حرام میشو
بر او چیزی از اینها علی الاطلاق و کفاره بر او لازم میشو و از جمله است
قول این چنین و مالک واحد و اظهار و روایت او اینکه حرام میشو و
کننده بر اوست و بقیه شایع و اظهار و روایت او که حرام میشو

بوسه و بوسه از آنچه است خط این چنینه و مالک که هر گاه طهارت کند و طهارت
واجب میشو بر او که استیفا نماید بوسه و اگر چه در آخر شده باشد پیش
باشد چه در ابتدا باشد یا نسبتاً تا و بقیه شایع اگر طهارت و بوسه باشد
لازم میشو و از استیفا و اگر در روز باشد عملاً فاسد میشو و
او در منقطع میشو شایع و لازم میشو و از استیفا بقیه و از جمله است
قول این چنینه و حاصل که در روایت او اینکه شرط نیست ایام نیت
کرد و کفاره طهارت میدهند بقیه مالک و شایع و حاصل که ایام شرط
و از جمله است قول این چنینه که در روایت او کفاره بوسی و بقیه آن
ثلثه جایز نیست و کفاره طهارت بوسی **شرح کورد** در مذهب عقیق
چنانچه در شراب میفرماید صحیح است طهارت و بوسی و صحیح است طهارت و بوسی
مملو که خود را و میفرماید که هر گاه قوع بر خود بگوید تو بر من حرام
بلیفظ طهارت و نیت طهارت محسوس است و نیت طهارت و خواه نیت طهارت در
نموده باشد خواه نیت طهارت و اگر بگوید تو حرامی بر من مثل طهارت
من که ملحق نماید با نیت حرام کفاره ای این لفظ طهارت و بوسی
میفرماید و سکون عود نیت بر حرمه طعام و شراب و کثیر خود شخص
خود شو حالف میشو و مخالفه کفاره بر او لازم میشو و میفرماید حرام
میشو بر طهارت و بوسه و بوسه بوسه قبل از کفاره و از هر گاه
طهارت و بوسه در بین روز و کفاره و طهارت یا بوسه استیفا و نیت
خواه و بوسی باشد یا در روز و میفرماید شرط او در نیت که بر او کفاره

در بیان حرم کفاره

لها و میدهند اسلا و نیز جایز است و از کفار و ابکار فرم طلاق است **کذا**
اللعن و در بیبا حکما لعا است پس در جمله سائلی که اخذ نموده اند و او قول
 ثلثا که زوج هرگاه نکلی نماید از لعا لازم میشود او را حد بقیل ای حنیفه
 حدی بر او نیست بلکه جسدی که میشود تا آنکه لعا نماید یا اقرار نماید و بجز
 نکلی زوج با و فاسق میشود و گفته است مالک فاسق عیشی با حد و فاسق
 و از آنچه است قبل ای حنیفه و احمد در ظاهر و در روایات و هرگاه زوج نکلی
 نماید جسدی که میشود تا آنکه ملکه عنه کند یا اقرار نماید بقیل مالک و شاهد
 اینکه هر مسلمی که صحیح باشد طلاق او صحیح میشود لعا و اعم از آنکه از او باشد یا
 بنده یا یکی از او و دیگری بنده باشد عادل باشد هر دو یا فاسق یا یکی عادل
 و دیگری فاسق باشد و نیز مالک صحیح نیست طلاق کافر چنانکه کافر فاسق است
 نوزاد و بنابر این صحیح نیست لعا او بقیل ای حنیفه لعا شهادت آسین نماید
 مذکور و از اهل شهادت بنوع حد زده میشود و از آنچه است قبل ای حنیفه
 و احمد که هرگاه ملکه عنه نماید زوج زوج خود را از حمل بقیل از وضع حمل
 صحیح نیست و مشق عیشی از او و اولاد پس اگر کذب نماید و جسد را بصحیح زنا
 لعا بگذرد و در حق عیشی با و نسبی اولاد خواهد وضع حمل او در مدینه
 بشق یا کذب بقیل مالک و شافی است که از برای نسیح آ لعا از نسیح حمل مگر
 شرط نموده است مالک است بر او زن را بسبب حیض یا ببل حیض یا بر نخل یا
 احیی او و از آنچه است قبل مالک و احمد در یکی از روایات و در مقام
 واقع میشود بلیقا زوج خاصه بنفرقه حاکم و بقیل ای حنیفه و احمد در لعا

روایت

روایات و اینکه حاصل عیشی مگر بلیقا و حکم حاکم که بکن بر نسیح عیشی
 ایستاد بقیل شافی واقع میشود بلیقا زوج خاصه چنانچه نسیح عیشی بلیقا
 او و لعا و جسد با عتسقی میشود و از آنچه است قبل ای حنیفه است که
 نسیح مرتفع میشود بیکدیگر نسیح خود پس اگر نکلی نماید نسیح خود را حد
 زده میشود و جایز است برای او نسیح آن زن و روایات از احمد بن حنبل است
 و بقیل مالک و شافی و احمد که این لعا فرقه ایست و مرتفع عیشی بلیقا
 و از آنچه است قبل ای حنیفه که فرقه لعا طلاق است و نسیح نیست و بقیل
 اعمه ثلثه لعا نسیح است و غایبه این آنست که اگر طلاق یا سدر بنده عیشی
 محرم او صحیح است که اگر نکلی نماید نسیح خود را جایز است از برای او است که نسیح
 نماید او را و بقیل مالک و شافی که محرم مؤبد است مثل و ضاع بسبب عیشی
 ابد او یا بن قائل شده اند عمر و علی و ابن مسعود و ابن عمر و عطاء و زری
 و از نسیح نسیح بقیل سعید ابن جبیر واقع میشود بلیقا حرام است
 پس اگر نکلی نماید نسیح خود را مرتفع میشود محرم و عی می کند زوج
 از برای او هرگاه بوده باشد و عدله و از آنچه است قبل ای حنیفه
 و مالک که هرگاه زوج مذکور نماید و جسد خود را بر عیینه پس بکن بلیقا
 نموده است بنویسند لعا نموده است از جسد خود را و حد زده میشود بلیقا
 اینچنانکه مذکور نموده است او را اگر طلب حد نماید و ساقط عیشی حد او
 بلیقا و بقیل شافی و در حد و قول او که واجب میشود نکلی از برای هر دو
 و بقیل دیگر او است که از برای هر بلیقا از این دو یکدیگر است پس اگر نکلی نماید

دعا خود ساقط میشود خدا را و در بطن او است یکدیگر میجوید
 و ساقط میشود بطن او و در آنجا است قلب مالک که اگر زوج بکوی برود
 خود با زانیه واجب است بر او حد اگر ثابت نکند زنا و نکست از برای آنکه
 لغا نماید مگر آنکه ادعای زانیه نماید چشم خود و بقل ای جنیفه و غیب
 از برای زنی آنکه لغا نماید زوجه را اگر چه ذکر نکند و قیام زنا را
 آنچنان است قلب مالک که اگر شهادت بدهد بر زنی چنانچه زنی از انها
 شنید و با شد قلبی میشود شهادت ایشان و کند زوجه و بقل
 غیر مالک بقلی میشود و آنچنان است قلب ای جنیفه که زوجه هرگاه لغا
 نماید بقل از زوج اعتدال با و میشود و بقل اعنه قلته اعتدال با و میشود
 و آنچنان است قلب اعنه قلته که صحیح است لغا اگر زن از او نفقه طلب
 و بقیه کتابه را و بداند آنچه را که میکند و او هم چنین صحیح است زن از
 و بقل ای جنیفه صحیح نیست خلف او و نه لغا او و آنچنان است قلب مالک
 که هرگاه با این شده باشد زوجه از زوج خود پس زوج دید او که
 زنا میکند و عدت پس از برای او است آنکه لغا نماید اگر چه ظاهر شق او
 حمل بعد از طلاق او و بکوی برود که استیاء نمود او را بجنیضی بقلی است
 اگر بوده باشد و آنجا حمل یا اولاد وی پس از برای زنی آنکه لغا نماید
 و اگر نباشد غیبی بقل ای جنیفه و احمد نیست از برای او که لغا
 نماید اصله و آنچنان است قلب مالک و شافعی و احمد که هرگاه کسی زنی
 نماید زنی و پس طلاق بکوی بداد بعد از عقد بدین اکتاج با او بداد

زوج

شود از او طفلی شنید ماهی که زنده و زیاد تر پس از طفل بعد از پیدایش او
 اینست مطلق میشود با و بعد از آنکه قبل از طلاق حامله شده و آنچنان است قلب
 ای جنیفه که هرگاه کسی زوج خود زنی را غائب از او شد چند سال در غیبت
 آوردند برای زوجه پس عدت نکند و است پس از عدت شوهر خود و او را
 از شوهر دوم بهم رسانند پس شوهر اول را حیف نمود از سفر این اولاد بطن
 میشود پس از آنکه زنی میشود از شوهر دوم و بقل اعنه قلته آنکه او را
 میباید استند از برای شوهر ثانی و در زوجه ای جنیفه نیز هرگاه کسی زوج غائب
 زنا در مغرب بخورد شوهر مستحق باشد پس طفل شنیده گذشته از
 نایح عقد با او در مطلق میشود یا اگر چه بین ایشان مسافری باشد که ممکن
 نباشد اجتماع آن دو با هم بعد از وجود عقد هر چه گوید در مذمت صحیح
 در شرایع میفرماید که هرگاه زوج از لغا و یا زوجه نکول نماید از هم میشود
 بر زنی حد و بر زوجه هم میفرماید چنانچه طلاق نکاح کفار صحیح است لغا
 انها نیز صحیح است و لغا مرد آزاد و بنده نیز صحیح است خواه زوجه را یا بنده با
 یا آزاد و میفرماید صحیح نیست لغا زوجه از حمل قبل از وضع آن و بعد از
 وضع حمل شرط آنست که طفل در شش ماه یا زیاده از همین و علی بن ابی طالب
 در این صورت نفی لغا میشود از او و ایضا میفرماید بقره بطن حاصل
 میشود بجنس حکم حاکم و بطن او در میفرماید بقره بطن میسوزد بقلی است
 خود را و بر او است حد اگر در اثناء لغا باشد و اگر بعد از لغا باشد
 مرتفع میشود و مطلق میشود با او و او را در حدی بر او نیست بقره لغا

میفرماید سواء اطلاق نیست میفرماید هرگاه ذوق غایب کسی زوج خود باشد
 شخصی بعینه که بگوید فلان با تو زنا نمود در حد بر او لازم میشود و حد بحد میخورد
 زوج را میتواند بطلان از خود ساقط نماید و حد دیگر بحد ذوق آن شخصی باقی
 نماند بطلان ساقط نماید و بصورت مطالبه آن شخص حد بر او جاریست
 مگر اینکه بشاهدان یا بشاهدان یا بشاهدان خود را هرگاه بزوجه خود کسی بگوید یا زانیه
 و مدعی زانیه زانیان باشد حد قذف بر او جاری میشود و در صورت عجز از اثبات
 و میفرماید اگر چه از نفر بنهاده بدهند بر زنا مؤثر نیست که یکی از آنها اشرف آن
 زن باشد و از این دو روایت است شکلی اینکه در جمعی شود زانیه با این شرط دیگر
 اینکه سه شاهد واحد میزند و شکلی با بطلان غایب میفرماید لفظاً و در حد بطل
 از ذوق معتد به غیبتی و میفرماید اگر سوگناه اشاده معقله بنی است
 و الا میگوید است و وعد طلاق رجعی زوج میباید بطلان بطلان و وعد
 با این غیبت اند هرگاه کسی زوج غیر مدخوله و اطلاق بگوید بعد از طلاق اگر آن
 بیاید و ملکی غیبتی بزوجه و در صورت دخل زوج ملکی میشود با او با شراعت
 آن کرد و کتب فقهیه مسطور است و هم چنین هرگاه کسی بسفر برود و جنی نماند
 بیاید و بند از جوار بعد از عده شود غایب و اولاد از شوهر ثانی بهم رسد
 بعد هرگاه شوهر اول بیاید و جنی فوت او بکن به معلوم شود زوج را بعد از
 عده با بطلان شوهر اول بدهند و اولاد از شوهر ثانی است و هم چنین بگوید
 عقد با مکات و احتمال ملکی حمل زن و اولاد یکه از او پیدا شود غیبت ملکی
 با عقد مخوم مثل اینکه شخصی زوجه را بسپارد بعد از عده غایب بگوید که غیبت

مثلاً

مثلاً داخل اجتماع ایشان بچشم نرود و جماع ممکن نشود هرگاه آن زن
 اولاد بیاید و در ملکی بزوجه غیبتی مثلاً کتاب ادعای دو بیان احکام
نمودن سکند سپس از جمله مسائل که احتمال نموده اند و اولاد آن
و احتمال بر اینکه جا نیز نیست از برای آنکه کفار بر اولاد نم کرده که
عده نماند و کفار معین شده با فد بر او و بطل ساقط است اینکه از
 از برای او نیست جای از برای او عده و لا نم میشود او اقتدار
 و زمان لد و روای است مثلاً این در مذهب و انچه است قوله البی
حسبه و مالک و احمد و یک از روای ت و اینکه سوکند فر که موند آن
 سکند یاد نمود بچه و اند است بر م که نشده در حالی که نعم نماند
 بگذرد و اچنان سکند کفار از برای او نیست بطل اینکه اعلم از
 اینست که کفار و اده بیش برای او بقوله ساقط است و احمد و روایت
 دیگر اینکه کفار با باید بدهند و انچه است قوله او حسبه و احمد
 هرگاه شخصی بگوید ما دعا بند و ند با بوت که بگوید یا قسم با الله یا
اشهد با الله سپس سکند میشود و اگر چنانچه بگوید یا قسم با الله یا
کسی بگوید یا قسم با الله یا قسم با الله لفظاً یا نی سوکند حسبی میشود
و اگر بلفظ با تکذیب بنا شده با سپس بگوید غیبتی و بیش
 هرگاه بگوید یا قسم با الله و نی سوکند با بنا سوکند و اگر بلفظ
 نماید سکند نیست و احتمال نموده اند احتمال ساقط است و روایت که مطلق بگوید
 واضح اینست که سوکند غیبتی و در صورت و انچه است قوله او حسبه و احمد

مثلاً

در ائمه و دعایا و کذا اگر کسی بگوید یا شهادت با قلعه من فلا عمل یا نکره ام ^{شده}
 چیزی نکرده باشد سوگند میشود و بقله ما اللاد شافع واحد در روایت دیگر
 اینکه سوگند عیش و زانیچله است قلعه ائمه ثلثه که اگر کسی بگوید و حق الله
 سوگند است و بقله ایچنیفه سوگند نیست و زانیچله است قول ایچنیفه
 واحد در یکی از روایات و که اگر کسی گفت یا قلعه ای فاسم الله پس این سوگند
 خواه نیت سوگند یا این عزمه باشد یا نتموده باشد و بقله اسم در روایت
 دیگر بعضی صحاح شافع که هرگاه نیت نکند سوگند نیست و زانیچله است
 ائمه ثلثه که هرگاه کسی عیصیف سوگند یا در نماید منعقد میشود سوگند
 و هرگاه سوگند یا در عزمه لازم میشود بر او کفاره ^{نقل} میگذرد ^{بن عبد البر}
 اجماع بر این عزمه و بقله بعضی شافع منعقد عیش و بسبب سوگند عیصیف
 و زانیچله است قول مالک و شافع که لازم میشود بر شخص که سوگند عیصیف
 یا در نماید مخالفت نماید کفاره واحد و بقله اسم لازم میشود و در بعضی
 آیه کفاره و زانیچله است قول احمد که اگر کسی سوگند یا در نماید عیصیف
 صلوات الله علیه و الله منعقد میشود سوگند او پس اگر مخالفت عزمه لازم میشود
 او را کفاره و بقله ائمه ثلثه منعقد عیش و یا این سوگند او و لازم میشود
 بر او کفاره و زانیچله است قول ایچنیفه که سوگند که فرستند عیش
 و بقله ائمه ثلثه منعقد میشود و لازم میشود بر او کفاره بسبب مخالفت
 و زانیچله است قول ایچنیفه که جایز نیست نقلیم ^{نقل} بر مخالفت مطلقا و در
 حمله است قول مالک که هرگاه کفاره بدهد شخص قبل از مخالفت سوگند ^{نیت}

در این

در این بیاد و زره و آذاد نمودن بنده و اطعام و بقله شافع یا این نیست کفاره
 و از بروزه تقیما و الوا یعنی روزه از قبل عقیق یا اطعام جایز است که قبل از مخالفت
 سوگند بعد این دو کفاره و هر کدام که خواسته باشد و زانیچله است
 ایچنیفه و مالک و احمد در یکی از روایات و که سوگند افو بخدا و نیت
 که سوگند یا در نماید بخدا و نیت بر امری که سوگند خوری ^{نقل} بر او پس ظاهر میشود
 بخلاف آنچه گفته برده است خواه قصد عزمه باشد سوگند یا نتموده باشد
 و سبقت بگیرد بر نیت او خواه برده باشد آن سوگند بر امری که نیت بر او
 و بقله احمد هرگاه در امری که نیت باشد این نوع است فسط و شافع گفته است
 سوگند لغویا و احمی که قصد نکند او را مثل اینکه بگوید نه والله یا ایچله
 در مقام مباحته و غضب و حاج بغیر قصد خواه در گذشت باشد یا در
 آینده چیزی بر او نیست این نوع است دیگر روایت مالک و احمد نیز
 و زانیچله است قول ائمه ثلثه که عیصیف سوگند لغوی کفاره نیست
 و بقله احمد عیصیه دارد و زانیچله است که امام شافع میگوید ^{نقل}
 یا در نکره ام بخدا و نیت از وی قصد کند بجای زانیچله است قول ایچنیفه
 که اگر کسی سوگند یا در نماید که تو هیچ نماید بر سر خود بر می میشود
 بجز عفت و بقله مالک و احمد اینکه کفاره است و وجود در بشر طریقی
 دخول با و ما اینکه بویه باشد مثل او در جمال و زانیچله است قول مالک
 و احمد که اگر کسی بگوید یا قلعه ای فاسم الله یا نتموده ام یا نتموده ام
 یا این عبادت قطع منه و بر او مخالفت حاصل میشود بهر چیزی که منعقد ^{نیت}

بنا از مال آنکس خواهد آن اشباع با کل و شرب یا عاریه یا سواری باشد یا عینی
 اینها و بقیه آنچه عیش و شادی است که غایب است حاصل عیش و مکمل آنچه شامل او
 بشود لفظ آب خوردن فقط و از آنچه است قول ائمه ثلثه که اگر کسی سو کند
 بخورد که ساکن عیش و در این خانه و حال اینکه ساکن آن خانه باشد پس
 خارج نشود از آن خود و اهل و عیال و استیلا خود را خارج نکند بجز عیش
 تا اینکه بیرون برود و عیال و استیلا خود را و بقیه شایع بر می شود بجز
 بیرون رفتن خود و شایعها و از آنچه است قول ائمه ثلثه که اگر کسی سو کند
 یا در نماید که داخل خانه نشود پس یا بسند بر پشت یا م خانه یا بر دیوار
 او یا داخل شود خانه و اگر در آن خانه راهی باشد بسعی و مخالفت بکنند مال
 سینه آبروی او و بقیه شایع مخالفت حاصل عیش و در این صورت و از آنچه
 قول مالک و شایع که اگر کسی سو کند یا نماید بر اینکه داخل نشود خانه و در
 حاضری یا پس از آن خانه و بقیه سو کند خوردن داخل آن خانه
 شایع مخالفت سو کند نموده و بقیه آنچه عیش و شادی است در این صورت
 و از آنچه است قول ائمه ثلثه که اگر کسی سو کند یا نماید که در این طفل کم
 نکند پس بر سر عیش یا بکوبد که از گوشه این بزه خودم پس سو کند
 بشود یا بسند و رطب شود یا رطب باشد و چیزی باشد یا حی یا با شد
 پس که شایع یا بکوبد داخل این خانه نشود پس ز میوه عیش و مخالفت عیش
 در باب طفل و بزه و مانند مخالفت عیش و در باب عیش و رطب و غیر این
 مسئله از در و غیره از صاحب شایع است بقیه مالک و احمد مخالفت مال

بشود

میشود در جمیع اینها و از آنچه است قول ائمه ثلثه که اگر کسی سو کند بخورد
 که داخل خانه نشود پس داخل مسجد یا حرم بشود مخالفت کرده و بقیه مالک
 مخالفت میشد و از آنچه است قول ائمه ثلثه که اگر کسی سو کند یا نماید بر پشت یا حی
 که اگر کسی سو کند بخورد که ساکن نشود خانه را از سویا و پوست یا حی
 و بزه باشد از اهل شهر مخالفت عیش و اگر اهل بادیه باشد مخالفت
 میشد و بقیه شایع و احمد مخالفت میشد در داخل آنها چه شهری باشد
 چه بیرون و از آنچه است قول ائمه ثلثه که اگر کسی سو کند یا نماید بر اینکه
 کار و آنکم بی کسی دیگر را نماید یا کار و پس از آن کار یا طلاق باشد مخالفت
 میشد و اگر بیع و اجاره باشد عیش و مکمل آنکه بزه باشد از عادت او که
 متولی این کار بنفس خود میشد که در این صورت مخالفت میشد مطلقا
 مالک مخالفت عیش و مکمل آنکه متولی این کار بنفس خود میشد و بقیه شایع
 اگر سلطان باشد یا کسی باشد که متولی این عمل نشود خود عاده یا بر او
 باشد در این مخالفت حاصل میشد در این صورت و الا عیش و بقیه مالک
 مخالفت کننده میشد مطلقا و از آنچه است قول ائمه ثلثه که اگر کسی سو کند
 یا نماید که از اینها بدین فلا و در فرج اربعه بل از او نماید مخالفت شده
 و بقیه شایع مخالفت شده آنچه اسیر کاه صاحب حق بید و قبل از وعده
 مخالفت شده است خوردن ائمه ثلثه و بقیه شایع شده است و گفته
 مالک اینکه او عیدین در این صورت از برای ورنه یا از برای قاضی است
 در فرج او حاجت عیش و اگر حاجت اندازد او را حاجت میشد و از آنچه

قوله اتمه نكته سوگند با كراه منعقد نمیشود و بقیه ای چنینغه منعقد میشود
 و گفته آید که از برای اجماعی نیست در این و از اینجمله است قوله ای چنینغه ^{باید}
 که اگر مقصود نما بد قسم خورده شده بر او در نسبتاً نا مخالف نمیشود مطلقاً
 سوگند بخداوند یا بشد یا بطلا یا بعنق یا بظهار و بقیه شایع در ظاهر
 قوله او که مطلقاً مخالف نمیشود و در یکی از دو روایت احمدی که اگر سوگند
 بخداوند یا بظهار یا بشد یا بطلا گفته نمیشود و اگر بطلا یا عنق باشد میشود
 و از اینجمله است قوله ای چنینغه و احدی که اگر سوگند بخورده که فریاد آید از کوفت
 خواهم خورم پس زدا و را بود قبل از موعود فریاد غیر اختیار و او را این
 مخالف نشده و از اینجمله است قوله ای چنینغه و احدی که اگر کسی گفت خداوند بکم
 نمیکم با فلا چنینغه تصدیق معینی بکنند مخالفه کنند محسب است اگر بکم
 نماید یا قبل از شنو ماه و مالک یکسال گفته است و شایع یکساعه
 و از اینجمله است قوله ای چنینغه و شایع در جدیدی که اگر سوگند یاد نماید بکم
 نکنند با کسی پس کتابه نماید یا او را بگریه یا بفرستند را شاره نماید بدست
 با چشم یا سر مخالفه سوگند نمیشود و بقیه مالک مخالفه حاصل میشود بکتابت
 و در سائر دو روایت است و بقیه احمد و شایع در قدیم اینکه حاش
 میشود **منزح** که در دو مذهب محقق چنانچه در شرایع میفرمایند که در کفاله
 مرتبه جایز نیست عدول از یکی که اقلاً معین شده پس دوم و از دوم
 پسیم یا فدره بران و وفای بر کفاره واجب و اجبار است و کفاره
 غیره جایز عدول از یکی بگریه مثل کفاره سوگند ولی عدول از کفاره

بهر سه جایز نیست ^{باید} نیز میفرمایند که سوگند یاد نمودن بر امر گذشته چه در حق
 و چه بر اشیاء منعقد نمیشود و کفاره ندارد اگر چه عمدتاً آن بخورده باشد ^{باید}
 که اگر کسی بلفظ اقسام یا الله یا اشهد یا الله سوگند یاد نماید منعقد
 بشرط بقیت سوگند پس بلفظ تصدیق سوگند منعقد نمیشود و اگر با فعل الله
 بگوید بلفظ نیت سوگند نیست و بلفظ فاسم الله منعقد نمیشود و سوگند
 و بلفظ و حق الله اگر چه با قصد دم باشد سوگند نمیشود و دم چنین هرگاه
 بصحیف یا بدین غیر حیوان الله علیه و الله سوگند یاد نماید منعقد نمیشود
 بخالفه او کفاره لازم نمیشود و نیز میفرمایند سوگند کار منعقد نمیشود
 و بخالفه کفاره بر او لازم است و جایز نیست ^{کنند} فاسم الله کفاره بر مخالفه
 سوگند خواه حیوان باشد یا عنق یا اطعام یا شعله میفرمایند سوگند بر ^{کنند}
 و آینه بدو تصدیق لغو میشود خواه در حال دعا بوده و غضب یا شدا یا ^{کنند}
 و اگر بر امری بطلت سوگند یاد نماید بعد از آنکه او ظاهر شود لغو ^{قصد}
 باشد و چه بقصد و سوگند لغو کفاره نیست اگر کذب باشد ^{است} معصیه
 و اگر صدق باشد مکروه است و میفرمایند هرگاه کسی سوگند یاد نماید که تزویج
 نماید بر سر زوجه خود بجز عقد بوی میشود و اگر سوگند یاد نماید بر اینکه
 آید یا در نخورم تعدی بجزیره بکار او از قبیل طعام و لبا و انفا عا نمیکند
 خواه قصد قطع مزه از او یا عزم باشد یا غیر آن و بخورده ^{است} آبی حاش
 میشود و هرگاه کسی سوگند یاد نماید بر اینکه ساکن خانه نشین و حال آنکه
 خود ساکن آنجا نباشد بجز بوی ^{است} آملت خوردن بوی میشود اگر چه اسباب ^{است}

و با نجا نده هرگاه سوگند یاد نماید که داخل خانه نشین پس اگر بر بام خانه
 یا در بیابان یا بیستد مخالفه میکند میشی و اضا اگر سوگند یاد نماید بر اینکه
 داخل خانه نشین پس اگر خانه را بفروشد بجز و بعد از شخص داخل نشین
 مخالفه میکند نشده هرگاه بگوید که داخل این خانه نشین شوم بعد از بیع آن
 داخل نشین با عتد مخالفه اولی قلی هست بر مساوات حکم هر دو صورت که مخالفه
 میشی و میفرماید این نیکو است هرگاه سوگند یاد نمود که تکلم نکند با من لفظ
 پس بر شود طغی یا بگوید از کوشش تو نمردم پس بزرگ شق یا بسط طغی
 یا در طبعی ما شق یا آخری ما سرکه شود یا بگوید داخل خانه نشوم پس میون شق
 پس در کل اینها مخالفه میکند میشی در مال و در دم و در حق و در سر که مخالفه
 سوگند به خود بخورد یا عتد و هرگاه سوگند یاد نمود کسی که داخل نشین خانه را پس
 داخل مسجد یا حرم شقی میفرماید شق طویلی فرموده که مخالفه سوگند بدین
 حرم میشی و طغی را بر اشکال است چون صد اسم بدین بر اینها میشی
 سوگند یاد نمود که ساکن خانه نشین پس ساکن شقی در حقیقه و خانه میگوید
 یا چاد و مخالفه سوگند میشی و اگر بگوید باشد مخالفه میشی و هرگاه سوگند یاد
 نماید بر اینکه فعلی یا کاری نکند پس او را میگوید یا فعلی ان مخالفه سوگند
 میشی و هر فعلی که باشد هرگاه سوگند یاد نمود که درین خانه را فرزندم
 اگر قبلا از موهدا و نماید مخالفه سوگند میشی و میفرماید سوگند مکرر معتقد
 میشی و مخالفه او با عتد گفاره میشی و هرگاه آنچه را که سوگند بر او یاد
 از روی سنیاست مطلق نماید مخالفه سوگند حاصل میشی بر او هرگاه سوگند یاد

نمود

نمود که آب این کوزه را فرود میخورد پس اگر بزند ندای تلف شقی مخالفه سوگند
 میشی و گفاره ندارد و اگر خود با عتد تلفا و بشقی مخالفه حاصل و سبب کتاب
 میشی و هرگاه سوگند یاد نماید که تکلم نکند با فلان و در حق بدین تعیین بند
 با عتد اطلاق مدته بر او میشی اگر بگوید تکلم نماید مخالفه حاصل میشی و اطلاق
 بر کف شدن شش ماه او هرگاه سوگند یاد نماید که تکلم با فلان نکند بدین شاق
 اشاره یا حرام است مخالفه سوگند میشی عتد و انچه است قبل او چنینی که
 اگر بگوید کسی بزوجه خود تو یا از من بدی و فتنه پس تو طالق و نیت نماید
 معینی یا پس آنچه نیت نموده مقبول است اگر نیت چیزی معینی نکرده باشد
 و بگوید اگر خارج شوی بغیر از من پس تو طالق الله ان اذن لك يا حقتي
 لك بغیر مگر اینکه اذن بنده بدهم یا نا اینکه اذن بدهم پس لا بد از اذن در
 مرتبه و اگر بگوید که اذن لك يا حقتي اذن لك يا المان اذن لك كفايت
 میکند بیک تبه پس چنان آکلاد در سوگند در این باب بقره مال الله ساق
 خروج اول محتاج با اذن اذ خط منه در جمیع و گفته اند آنچه نلته که اگر
 اذن بدهد نصح بزوجه خود بطوری که نشنق اذن بحسب میشی و بقره
 ساقی اذن صحیح آید وجود نشین و انچه است قبل مالک و اصل که اگر
 کسی سوگند یاد نماید که سرها را نخورد و نیتی از برای او نباشد بجز نیت
 بگوید و سبب بدین نشق که سبب است دلالت نمود یا بونه شخم حال فرد
 صورت عمل میشی بر کل آنچه حقیقه او را سر نیا مند در وضع لغز حمل
 میشی در عرف لغز از سرهای اقسام و ماهیها و بقی آنچه حقیقه است که حمل

میشود بر سه های کا و کو سفند خاصه و بقل سافعی حمل میشی بر کا و پیشور
 کو سفند و از انجمله است قول مالک و احمد که اگر کسی سو کند یا د نماید که صد
 چوبیز بدین نعلس بز نداء و یا بیکر سینه چوب بگرد و او صد شاخه یا شد
 بری نمیشود از سو کند و بقل ابو حنیفه و شافعی بری میشی و از انجمله است
 قول ائمه ثلثه که اگر کسی سو کند یا د نماید بوانیکه همه تکند چنی بقل شافعی
 پس چندی با و بعد مخالفه سو کند نموده و بقل ابو حنیفه مخالفه عیش
 و از انجمله است قول ائمه ثلثه که اگر کسی سو کند یا د نماید کسی که فلا شخص را بکند
 و علم داشته باشد بوقت آن شخص مخالفه سو کند میشی و بقل مالک و احمد
 مخالفه سو کند نشده خواه علم عیون او داشته باشد یا نداشته باشد
 و از انجمله است قول ابو حنیفه که اگر کسی سو کند یا د نماید که مالی از بر
 من بکست و حال اینکه از برای او قرضی باشد مخالفه سو کند میشی و بقل
 ائمه ثلثه مخالفه حاصل میشی و از انجمله است قول ابو حنیفه که اگر کسی
 سو کند یا د نماید که بخورد خاکه یا یعنی میوه را پس با ریا و طبع یا انکو
 خورد مخالفه سو کند نموده و بقل ائمه ثلثه مخالفه میشی بخورد آنها
 و از انجمله است قول ابو حنیفه که اگر کسی سو کند یا د نماید بوانیکه تا خورد
 نخورد که با صطیح عربی دام و آدم میکوبند پس گوشت یا سینه یا تخم
 مرغ بخورد مخالفه سو کند میشی و مخالفه میشی بخورد آنچه طبع شده است
 از آنها و بقل ائمه ثلثه مخالفه میشی بخورد کل و از انجمله است قول ابو حنیفه
 و شافعی که اگر سو کند یا د نماید که بخورد پس بخورد گوشت ماهی جانث میشی

۷ اینها

و بقل

و بقل بعضی ائمه حانت میشی و از انجمله است قول ائمه ثلثه که اگر کسی سو کند یا د
 نماید کسی بیکه گوشت بخورد پس پدید بخورد مخالفه سو کند نکرده و بقل مالک
 مخالفه میشی و از انجمله قول ابو حنیفه و شافعی که اگر کسی سو کند یا د نماید کسی
 گوشت بخورد پس گوشت ماهی بخورد و مخالفه عیشی و بقل بعضی ائمه
 مخالفه میشی و از انجمله است قول ائمه ثلثه که اگر سو کند بخورد کسی بخورد
 پیه پس بخورد از پیه کرده و پیشتر سو کند یا د نماید مخالفه سو کند نموده و
 بقل ابو حنیفه مخالفه عیشی و از انجمله است قول ائمه ثلثه که اگر کسی
 یا د نماید کسی بگوید بنفسه را پس بگویند او را بگوید مخالفه میشی
 و بقل شافعی مخالفه عیشی و از انجمله است قول ابو حنیفه که اگر سو کند
 یا د نماید بوانیکه طلب خدمت نمود از این بنده تکند پس آن بنده خدمت
 او را بنماید بیکه خواست او را و پس ساکن بشود و زنی تکند او را او خدمت
 نمود بخورد پس اگر سبقت گرفته باشد از آن بنده خدمت نسبت بجالف
 قبل از سو کند پس خدمت نماید او را یعنی از نا و مخالفه تکند میشی و
 اگر طلب خدمت کرده باشد از او قبل از سو کند و باقی باشد بر خدمت
 بر او و مخالفه میشی و بقل شافعی اینکه مخالفه سو کند در بنده عینی او
 عیشی و در بنده خود شخص و وجه از برای احتیاج او و بقل مالک
 و احمد مخالفه سو کند میشی و بقل ائمه ثلثه که اگر
 کسی سو کند یا د نمود که تکلم نکند پس قرآن قرآن نماید مخالفه سو کند
 و بقل ابو حنیفه که قرآن قرآن نماید در نماز مخالفه عیشی و در عین نماز

مخالفته میشود و از اینجمله است قتل ابی حنیفه و شافعی و احمد و دیگران و در وقت هر
 که اگر کسی بگویند یا در نماز بر اینک داخل نشود بوفلخانه و اینجمله است بران
 و دوام بر عهد نبوت با او و مخالفت عیسی و بقیه مالک و احمد و شافعی و دیگران
 و دیگر مخالفانند میشد و از اینجمله قتل مالک که اگر کسی بگوید یا در نماز بر اینک
 نشد با فلان خانه و اینها پس در قسمت نمایند خانه را در بر او بکشند
 خود شمشیر برای خود در میماند و ساکن شود هر یک در جای خود
 به بندند مخالفانند میشد و بقیه شافعی و احمد مخالفه عیسی و از این
 حنیفه و روایت است از اینجمله است قتل ابی حنیفه که اگر کسی بگوید یا
 یا اینها من آزادند داخل میشد و در این بنده مدبر و ام الولد و مکار
 در یکی از روایات از او باین نوع قائل شده است شافعی و بقیه مالک اینک
 داخل میشد و در این بنده مکار و شقص و بقیه ابی حنیفه و اضرار و بقیه
 اینک مکار داخل میشد مگر بنده و اما شقص پس داخل میشد و احلا و بقیه
 احمد کل آنها داخل میشد و در روایتی از او اینک داخل میشد شقص مگر
 بنده و از اینجمله است قول ابی حنیفه و احمد اینک واجب است شایع در وقت
 روز در کفاره و بقیه مالک شایع و در واجب نیست و این واجب از منسوب
 شافعی و از اینجمله است قول مالک اینک مطلقا یا بجز اطعام نماز یا از برای مسکن
 یکدم آمدن در رطل بفلان نماز و چیزی از آن خوبتر یا اگر انصاف نماز
 مجزی او را و بقیه ابی حنیفه اگر کدام بدهد یا چیزی بضع صاع مجزی
 و از اینجمله است قول مالک و احمد اینک واجب است در کسوف اقل آنچه نماز یا بقیه

خواب

خواب پس در حق او یا بر این یا از بجز اسم او در حوزن پیران یا در وقت
 و بقیه ابی حنیفه و شافعی مجزی است اقل آنچه واقع شود بر آن اسم بیاورد
 از ابی حنیفه اقل آن قیاد یا پیران یا کساء یا رداء یا برای او در نماز
 و منديل و سر و پیل و میزد و روایت است بقیه شافعی اینک مجزی است اینها
 حتی کلاه در نوزد جماعتی از اصحاب شافعی و از اینجمله است قول احمد ثلثه
 که جایز است داد کفاره بصغیری که طعام خود بیا شد و بقیه احمد مجزی نیست
 و از اینجمله است قول ابی حنیفه و احمد اینک جایز است اطعام و کسوف بجز نقره
 کفاره و بقیه مالک شافعی مجزی نیست و از اینجمله است قول ابی حنیفه و مالک
 و احمد در یکی از روایات که اگر مکرر نماز کسی بگویند یا بکشند یا
 بر چند شیء مخالفه نماید لازم میشد و یا بجز سوگندی یک کفاره مگر
 اینک مالک اعتبار نموده او را نه تأکید یا پس گفته است اگر او در وقت
 تأکید یا پس یک کفاره لازم او را داده نموده بیکر او تجدید یا در وقت
 سوگند را پس و سوگند میشد و بقیه شافعی و احمد در روایت دیگر اینک
 بر او یک کفاره لازم او را از اینجمله است قول شافعی که هرگاه بنده او را
 کفاره داد برونه و او باشد یا شد پس اگر مولای او در داده باشد
 در سوگند مخالفه آن نمیدانند منع نماید او را اگر از آن نلاده باشد پس
 میدانند منع نماید او را و بقیه احمد اینک نیست از برای امانع نموده
 بنده و اطلاقا و بقیه ابی حنیفه اینک جایز است از برای امانع او مطلقا
 در کفاره ظهار و بقیه مالک اگر چیزی با او باشد یا شد و در بنده یا از

کدام منع نماید اگر خبر ندانسته باشد یا فریستد بر او واجب است و اگر
 بداند از آن مولا مکره در کفاره ظهار و مطلقا جایز نیست و از آنجمله
 قول اجماعی در اصل مکره که کسی بگوید اگر فلان عمل را نمودم پس من کافرم یا
 بری از اسلام و رسول الله علیه و آله و بعد از آن عمل را بنماید مخالفه
 و واجب است بر او کفاره و بقیه مالک و شافعی اینکه کفاره بر او نیست و از آنجمله
 قول مالک و شافعی که اگر کسی بگوید ما نزل الله این لفظ سنگی محبت است
 بقیه غیر اینها سوگند نیست و از آنجمله است قول ائمه ثلاثه که اگر کسی بگوید
 نمایم کسی بر اینکه بنویسد فریاد مخالفه سوگند میشود یا نکند شود و دست
 و بقیه اجماعی در اینکه مخالفه عیش و مکره است که نکند شود یا نکره باشد
 و از آنجمله است قول اجماعی در شافعی که اگر کسی بگوید یا نمایم آنکه بخورد
 این قرص یا نمایم آنکه در این کوزه را آب بخورد بقیه آن قرص نان را
 یا بیاشامد بقیه آن آب یا آنکه بگوید بنویسم از و سیم و بشنود که
 پس بر او سبب است از او سیم یا بگوید داخل این خانه نشوم پس داخل
 دست یا پای خود را مخالفه سوگند عیش و از آنجمله است قول مالک و احمد
 که هرگاه سوگند نماید شخصی بیکه نخورد این و عیش و پس لوده نماید آن
 بر عین یا با بیا طبع یا نماید و در آنجا و بخورد مخالفه عیش و بقیه اجماعی
 اگر لوده نماید مخالفه عیش و اگر با طبع نماید بخورد مخالفه و بقیه اجماعی
 اگر لوده نماید مخالفه عیش و اگر با طبع نماید بخورد و از آنجمله عیش
 و از آنجمله است قول ائمه ثلاثه که اگر کسی سوگند نماید نمایم ساکن نشو

در سوگند
 عیش و مکره

خانه

خانه فلا و مخالفه سوگند میشود یا بخرش آنکه بشود او را نافر و هم چنین
 اگر سوگند نماید نمایم که سواد نشو حیوانا فلا و پس بپوشد حیوانا بنده
 مخالفه سوگند میشود و بقیه شافعی مخالفه سوگند عیش مکره بقیه و از آن
 جمله است قول ائمه ثلاثه که اگر سوگند نماید نمایم کسی بر اینکه بنمایم یا نمایم
 یا فراره یا نمایم عرقه بدست ببرد او را یا با ظریفی ببیند مخالفه سوگند
 میشود و بقیه اجماعی در مخالفه عیش مکره است که در هر جا خود را با بیا کفاره
 بیاشامد یا نمایم است قول ائمه ثلاثه که اگر کسی سوگند نماید نمایم بیکه
 آب بوز چاه را بنیاشامد پس آنکه قلیبا نماند بیاشامد مخالفه عیش مکره
 نماند نمایم که هر دو بخورد و بقیه شافعی مخالفه عیش و از آنجمله است
 ائمه ثلاثه که اگر سوگند نماید نمایم کسی که فرجه خود را فن نماید کسی
 او را بفساد نماید یا بنماید بکر او را یا موی او را بکند مخالفه عیش و
 شافعی مخالفه عیش و از آنجمله است قول ائمه ثلاثه که هرگاه سوگند نماید نماید
 اینکه هبه نکند فلا و چیزی پس هبه نماید او بقیه نکند هبه و از آنجمله
 سوگند میشود و بقیه شافعی مخالفه عیش مکره است قول ائمه ثلاثه که هر
 نماید او را و از آنجمله است قول ائمه ثلاثه که اگر سوگند نماید نمایم کسی
 نکند پس بیع نماید بشرح حیا و برای نفس خود مخالفه عیش و بقیه مالک
 مخالفه عیش و از آنجمله است قول ائمه ثلاثه که اگر کسی مالیده باشد یا بشود
 که نمایند یا بشود یا بشود چیزی بنمایم بیکه بنده برای کفاره آزاد نماید
 یا اطعام و کسی هدیه چیزی نیست برای او و دهه یا شوی و بر او است

اوست

تا اینکه بمیرد ملا نماید کفاره بدندان مان غایبه بقول این جنفر غریب است و در دوره کفاره
 تا اینکه برسد بسوی او مالش بر سر کفاره بحال بدد و بقیل این جنفر غریب است
 او دروزه داشت آن در وقت غنیمت مال **مرجم** گوید در مذهب حق چنانچه
 میفرماید طلا بشرط صحیح نیست و اگر سوگند یاد نماید بر اینکه اگر با زن زوجه
 من از خانه بیرون رود او طلا بگویم منعقد نمیشود هرگاه سوگند یاد
 نماید بر اینکه سرها را بخورد منصفی میشود یا بخراماد بخورد او جاری ^{بناشد}
 غالباً مثل سرکاو یا کوسفتند یا شتر و مخالف نمیشود بخورد و در سایر چیزها
 و در ماهی و مرغ و هر کس سوگند یاد نماید بر اینکه زبده صدف بزنند یا زبده
 بجز است دندان یا یک سینه که صد شاخه داشته باشد و میفرماید وجه
 اینست که منصفی میشود سوگند بسوی زدن یا له معناده مثل باز یا نه چنانچه
 بله که خوف حاصل بشود بسوی زدن بیک سینه و این در مقامی است که زدن بچشم
 مصطلحاً خوری باشد مثل اقامه حد یا تعدی بر ما موردی و اگر چنانچه
 جرم مصداق دینوی باشد اول عقل است و کفاره ندارد و هرگاه سوگند
 نماید کسی که هب نکند بنی چینی پس حده با و بد مخالفه سوگند میشود
 و میفرماید و این توره و آوستا توره و مناسا توره و مناسا توره است چون اسم ^{است}
 با اسم هدیه جدا گانه استعمال میشود و عرفی هر یک مجمل علی حده دارد
 و هرگاه سوگند یاد نمود بر فتنه کسی و علم داشت که میت است سوگند یاد نماید
 کسی که من ملای نام بخیا لا اینکه چون مدتی بوده مخالفه سوگند میشود
 هرگاه سوگند یاد نماید اینکه میوه بخورد پس بخورد و طبعی و انکار و انار مخالفه
 میشود و اگر سوگند یاد نمود که تا خود بخورد پس بخورد که سوگند نیست ^{مرجم}

بجزیت

خالفه

خالفه حاصل میشود و اگر سوگند یاد نمود که سوگند بخورد پس سوگند ما ^{بناشد}
 مخالفه میشود و اگر سوگند یاد نماید که سوگند بخورد پس سوگند بخورد و مخالفه
 سوگند نمیشود و اگر سوگند بخورد که سوگند بخورد و مخالفه سوگند نمیشود و اگر
 سوگند بخورد که سوگند بخورد پس از پدید کرده و ایست بخورد و مخالفه میشود و اگر
 سوگند یاد نماید که بنفشه را بنویسد پس بنویسد و سخن او مخالفه نمیشود و اگر
 سوگند یاد نماید که طلب خدمت نکند از بنده پس بطلب از خدمت او یا
 بنماید مخالفه سوگند نمیشود و اگر سوگند یاد نماید که تکلم نکند پس ^{بناشد}
 نماید مخالفه سوگند میشود و اگر سوگند یاد نماید که داخل خانه نشین ^{بناشد}
 بر فتنه شخصی پس داخل بشود و یا در شخص بطور دوام بنماید و انخانه مخالفه
 سوگند میشود و اگر یاد نماید که او فتنه شخص و این خانه مخصوص ساکن
 نشین پس سوگند نماید و در او بکشد بطوری که در خانه نشین و ساکن
 شوند هر یک در جای خود مخالفه سوگند نمیشود و اگر کسی بگوید بنده ای من
 آزاد هستم داخل میشود و این گمده تو ام الولد و مکاتبه میفرماید
 واجب است ثابع در روز سه و روز کفاره سوگند و ایضا میفرماید
 مقدار طعامی که در کفاره سوگند مسکین میدهند یکتا است و باید از
 وسط طعامی باشد که خورد و عیال کفاره دهند و بخورند و اگر از قوه غایب
 آن بلد باشد بجزی است یعنی در پویشا نیده مسکین آنچه چند اسم ^{بناشد}
 بشود بجزی است و طبعه و موزه بجزی نیست چون اسم لباس بر آنها حد
 ندارد و میفرماید جایز نیست و از کفاره بخورد صغیر بلکه بوی او ^{بناشد}

بناشد

بناشد

که بعضی او برسانند و صیغه ماید چنان نیست اطعام و کسوف پنج نفر را در عرض اطعام
 ده نفر مثلا در کفاره و یک نفر از عدد تعیین شده جزئی نیست چنانچه کفاره
 و اذان در جنسی بود نصف از مستحق مثلا کسوف و ایه پنج نفر بدهد و طعام
 به پنج نفر دیگر و ایضا میفرماید که اگر کسی یک را سوگندد و بر عمل مخصوصی بنماید
 در مخالفت با آن کفاره لازم میشود و اگر بر چند عمل جداگانه سوگندد یا نماید
 بعد از مخالفت از هر یک کفاره او جداگانه و متعدد میشود و صیغه ماید که سوگند
 بنده بآن اذان حق نیست و منع عقده میشود و لازم نمیشود بر او کفاره اگر
 مخالفت سوگند نماید خواه اذن مخالفت او داشته باشد یا نداشته باشد و اما اگر
 اذن سوگند را از مولک داشته باشد منع عقده میشود سوگند او پس از مخالفت
 سوگند و یا اذن مولک بنمایند پس روزه بیکج برای کفاره نمیشود بلکه او را منع
 نماید از روزه داشته باشد اگر مخالفت سوگند با اذن مولک نموده باشد
 میشود منع نماید و اگر چه مضی نباشد روزه او بطلان و صیغه ماید که
 در این بود که بعضی با وجود ضعیف و نداشتن منع او را از صوم بنمایند میتواند
 در سوگند یا تمنع بیبوازه از زمین اسلام و بیبوازه از خنای رسولی سوگند
 منع عقده نمیشود و مخالفت کفاره لازم نمیشود و کفاره و معصیت نیز کفاره
 و بلفظ و امانه الله سوگند منع عقده نمیشود و اگر سوگندد یا نماید
 اینکه حلی و زیور پنبه شده به پوسیدگی انگشتر و لاله از مخالفت سوگند میشود
 و ایضا میفرماید اگر کسی بگوید والله غیرم این کرده و قرص نان را
 یا اینکه غی اشام مجان کوزه را پس بعضی آن را بیابا بشامد یا بعضی

فانوارا

نان را بخورد یا بکند میشود و سپاس فله و سپاس لباس و سپاس لباس سپاس
 یا بکند داخل این خانه نمیشوم پس دست یا پای خود را داخل نماید خود
 بعضی نان قرص و آب مخالفت نمیشود و در دست و پا در خانه نین
 مخالفت نمیشود اما در پوشیدن لباس و سپاس فله نه مخالفت سوگند میشود
 و ایضا میفرماید اگر کسی سوگندد یا نماید بیک نخورد این سوگند ایا این
 کرده و پس آورد او را برودن یا غنی و غن مخالفت سوگند میشود اگر
 نان طبع نماید او را بخورد مخالفت نمیشود و اگر سوگندد یا نماید که سپاس
 نشود خانه فلان را یا سوار نشود و ایه فلان را پس سوار نشود چنانچه
 بنده خود داد و رسو کنده ایه مخالفت سوگند میشود و در سواری چنانچه
 بنده خود مخالفت نمیشود و اگر کسی سوگندد یا نماید که از آب جدل یا افزایه
 یا نیل نخورد پس اگر بدست خود عرفه برود یا با ظرفی برود او ببخورد
 مخالفت سوگند میشود و اگر کسی سوگندد یا نماید بیک نیا شامد ایا این
 چاه را مخالفت سوگند میشود یا شامد قلبی از آن و اگر کسی سوگندد یا نماید
 که زوجه خود را نزد پس کلوی او را بگیرد یا بداند بیک یا موی او را بکشد
 مخالفت سوگند میشود و اگر کسی سوگندد یا نماید که مهر نکند چنانچه بیک
 مهر نماید و کس بکند مخالفت سوگند میشود و اگر کسی سوگندد یا نماید
 نماید بیک بیع نکند پس بیع نماید بشرط حیا و حجه خود مخالفت میشود
 میشود و اگر کسی کفاره مرتبه بیک یا معلق بگیرد که اول باید ببندد
 آزاد نماید اگر نتواند اطعام و کسوف بدهد اگر نتواند روزه بیکد

پس اگر مال او نمایم باشد و دست و سونما شده باشد یا چیزی نیست و زوجه
 و یا بدید نماید اما مگر بجهت او پیدا شود و اگر کفاره بخیر باشد و غیرا
 روزه داشته و در صورت امکان عتق و اطعام **عنت کتاب العتق** و
 بی احکام عتق زن است پس از جمله مسائلی که اختلافی در آنند و اول مالک
 و شافعی با سنی در یکی از روایات او بر اینکه اقراء و قرء یعنی با یکی از حیض است
 یعنی عتق زوجه و مطلقه سه با یکی است که بجز فاضل باشد باشد و باین
 سه و بقیه ای چنینند و احمد و روایت دیگر اینکه قرء یعنی حیض است یعنی عتق
 مطلقه بجز حیض تمام میشود و از آنچه است قول ای چنینند و روایت دیگر شریح
 میرد و زوجه او در راه حج باشد لازم میشود زوجه را اقامه بر هر حال اگر
 بوده و در بلد یا نزد یکی ببلدی و بقیه آنکه قلند که این زوجه اگر خوف
 حج را بر اسطه اقامه بجهت عتق عتق داشته باشد باین از برای آن سفر
 نمولد و از آنچه است قول ای چنینند و شافعی و قول جدید حاج و احمد و یکی از
 دو روایت او زوجه مرد مفسق الحی و حلاله میشود از برای شوهری تا اینکه بکند
 بر آن مفسق مدتی که زنده کانی نشود در مثل آن مده برای کسی غالباً و بقیه
 مالک و شافعی و قدیم و احمد در روایت دیگر که زوجه چهار سال استوار
 میکشد که این اکثر مده ستم است و چهار ماه و ده روز دیگر که مده عتق و فاته
 پس و الا میشود از برای شوهرها و نیز حج داده اند این را جماعه از صنایع است
 شافعی و این قول قوی دارد و فعل عمر رضی الله عنه و انکار نکردند و اصحاب
 و این حکم و از آنچه است قول ای چنینند که هرگاه شخص مفسق بیاید بعد از اینکه

زوجه

زوجه او تدریج شده باشد بعد از تزویج باطل میشود و این زوجه از
 شوهر اول است پس اگر زوج فاضل علی غرره باشد او را بر اوست مع مثل
 و با بدعتی نکره یار و از فاضل پس بگوید و بسوی شوهر اول و بقیه مالک اگر
 شوهر ثانی در خول غرره باشد او را زوجه او میشود و واجب است بر او شوهر ثانی
 حلاله مگر برای زوجه قرار داده بدهد پیش از آنکه او را در خول نکره باشد
 پس از برای شوهر اول است پس برای مالک و عاقبت دیگر است که در هر حال
 شوهر اول است و در حج و عتق شافعی نکاح شوهر ثانی باطل است و در قول
 دیگر شافعی نکاح شوهر اول باطل است و بقیه احمد شوهر هرگاه در خول بوده
 نکره باشد مال شوهر اول او را در خول غرره باشد او را پس از برای شوهر
 اول حیاتاً را باین است که نکره یار او را در دفع حد و ابسوی شوهر ثانی
 اینکه ترک نماید او را بر نکاح ثانی و احد نماید و شوهر ثانی حدی با که
 برای زوجه قرار داده و از آنچه است قول ای چنینند که عتق ام الولد اگر غیر
 آقای او یا از او نماید و راسه حیض او در هر دو صورت و بقیه مالک
 شافعی عتق او بیک حیض او در هر دو حال یکی از روایت از احمد نیز
 نوع او اختیار نموده این را جزو بقیه احمد در روایت دیگر است که از عتق
 حیض عتق او و از وفاته عتق و فاته او و از آنچه است قول ای چنینند که
 اکثر مده حمل و سالک و بقیه مالک در روایت او که چهار سال یا پنج سال
 یا هفت سال است و بقیه شافعی اکثر حمل چهار سال است و این یکی از روایت
 احمد است و روایت دوم او مثل مذکور است و از آنچه است قول ای چنینند

۶

و احمد و ظاهر در روایت او که زوج صاحب عده هرگاه علقه یا مضغه در شکم
 غایب منفی غیثی عده او باین وضع حمل و باین سبب اتم الولد عقیقش و نقل
 مالک و شافعی در یکی از روایات او است که عده او منفی میشتی باین وضع
 حمل اتم الولد میگرد و باین قول احمد در روایت دیگر او و از انجمله است
 قول شافعی در جلد بیست و نهم مالک و احمد در یکی از روایات او که زوج
 صاحب عده باینه ترک زینت نظر بر او نیست بقیل ای حنیفه و شافعی
 در قدیم و احمد در روایت دیگر اینکه بر زوج است ترک زینت نمودن
 در عده باین و از انجمله است قول ای حنیفه و شافعی در ظاهر و نقل
 او که مطلقه بطلک باین دایره نباید نمودن در روز از خانه خود مگر
 بجهت منوره و بقیل مالک و احمد از بر او جایز است خروج مطلقا و از روایت
 احمد روایت دیگر هست و باین باب مثل مذممه ایلی حنیفه و از انجمله است
 قول ائمه قلت که زوج صغیره و کثیره در ترک زینت مساوی میباشد
 و بقیل ای حنیفه ترک زینت برای صغیره نیست و از انجمله است قول ائمه
 قلتند اینکه زن ذممه اگر زوج مسلم باشد واجب است بر او عده و ترک
 زینت و اگر زوج کافر باشد واجب است بر او عده و ترک زینت واجب است
 و بقیل ای حنیفه اینکه واجب نیست بر او عده و ترک زینت و از انجمله است
 قول ائمه اینکه فرقی در وجوب استبراء بین صغیره و کثیره و بکر و ثیبه نیست
 و بقیل مالک اگر آن زن بوده باشد از کسافی که و طریقه کرده بشود عمل او
 جایز و طریقه قبل استبراء و اگر بوده باشد از کسافی که و طریقه عمل

او جایز و طریقه ایست بر او و گفته است استبراء با کوه و از انجمله است قول
 ائمه او بعد که هرگاه مالک شود زنی یا جایز از برای ما لایع آن قبل از
 استبراء اگر چه و طریقه بوده باشد با و در بقیل حنیفی و حسن زنی و این سبب است
 واجب است بر بایع استبراء چنانچه واجب بر مشتری و بقیل عثمان بن عقیق و
 الله عنه استبراء واجب است بر بایع و بی مشتری و از انجمله است قول مالک
 و احمد اینکه هرگاه از او بشود اتم الولد یا بسبب بیعت او از او شیء واجب است
 او استبراء بقیل حنیفی و بقیل احمد و او و عبد الله بن عمر و ابن الناکم هرگاه
 بیزد اتم الولد عده نکند میدارد و چنانچه او داده و در **منجم** آورده
 مذممه حنیفی چنانچه در شرائع میفرماید یعنی طهر و حیض هر دو واجب است
 و در عده زوج مطلقه که سه قره گفته اند مرد سه مرتبه پاک شدن
 از حیض است پس همینکه بعد از طلاق سه پاک واید بینه عده او تمام است
 اگر چه پاک اولی که بعد از طلاق است خلطه باشد و میفرماید و زوج که شیء
 بیزد و در راه مکه حنیفی با و برسد واجب نیست بر او اقامه در جای نا
 انقضای عده مطلقا و میفرماید هرگاه زنی شوهر شوهر بفرود و در عقوق
 الحنیفی باشد که نه فوت او معلوم باشد و نه حیاة او در صورت معلوم
 بود حیاة اگر چه نفقه در کسوه نداشتند باشد طلاق و فسخی برای زنی نیست
 و در معلوم شدن و فاه بعد از عده شوهر میسر اند بنما بدو هرگاه هیچ
 یک از موت و حیاة معلوم نباشد در صورت امکان زوج از نفقه کسب
 کرد و زوج نفقه او را بدهد فسخ و طلاق برای او نیست هر چه طلاق بکشد

و اگر کسی را ندانسته باشد که محمل نفقه او بشود هرگاه بهین حاله حیثی باشد
 حرم نیست و اگر بشود اندر بنیاد اظها و حاله خود را عیالک شرع باید بنیاد بیجا
 حاکم شرع او را حیا و سال مملکت میدهد که جبر غایب و شخص خودی و از
 این مکه میکند اگر جنی حیا او معلوم شد باید صیرغاید بر حاکم است که
 نفقه او را از بیت المال بدهد اگر در این مکه با شخص جنی در محمل نشود
 بعد از اتمام چهار سال امر غایب حاکم او را بعد وفاته و بعد از عده ^{صحت}
 شوهر غایب و هر کس او را بگیرد محلا است بر او هرگاه بعد از این تفاسیل
 شوهر او پیدا شود پس هرگاه عده او گذشته و شوهر نموده باشد پیشتر
 اوله و حقی بر او نیست و از او گذشته است و زوج شوهر نامی است
 و اگر عده زوج تمام نشده باشد که شوهر بر او بلیس مالک او میشود
 او اولی است بر زوج خود هرگاه او گذشته باشد و شوهر نگردد باشد
 میفرماید و این دو روایت است شریف از او نیست که زوج و استماعی
 بر زوج نیست و زوج خود بخند و نفس خود را که او را قبل نماید یا بد
 فریج سنی و میفرماید عده کثیر صاحب اولاد برای فوئنا فی شوهر چهار ماه
 ده و نوا و اگر از او نماید او عده اش سه قره است اگر حیاض شوهر را که
 در سن من حیض باشد و حیض نه بیند سه ماه عده دارد و ایضا میفرماید
 اکثر مده عمل بنا بر مشهور نه ماه است و بعضی گفته اند نه ماه است
 و میفرماید این قول نیکو است و بنی میفرماید عده زوج حامله که بر تن
 حمل است هرگاه طفل را در حاله علقه یا مضغ بود وضع نماید عده او تمام

میفرماید

میشود و ایضا میفرماید زوج مطلقه یا بنده یا رجیمه واجب نیست بر او
 نوبت زینت در سال عده بلکه نوبت زینت واجب است بر زن که شوهرش
 در عده و فاته خواه صغیره باشد یا کبیره مسلما باشد یا زینت و زینت زینت
 زوج او مسلم باشد یا ذمی باشد و حکم نوبت زینت تفاوت ندارد در نوبت
 هر دو نوبت زینت باید بنیاد بیجا بیجا خروج مطلقه بطلان با این از خانه
 خود در حاله عده و بر زوج هم نیست منع او از خروج در حاله عده بلکه
 این از برای عده طلاق رجعی است که در حال عده جایز نیست زوج را بیج
 از خانه بیرون آید ^{استماع} و اینکه از قول ائمه اهل سنه نقل شده است که در رجوع
 فرقی بین صغیره و کبیره و یا کبیره و ثبیت نیست اگر مرد از استبراء عده ما
 که فرقی بسیار دارد چون زوج عینی مدخله عده ندارد و در طلاق و فاته
 فرقی بین اینها نیست عده و فاته بر زوج مدخله و عینی مدخله و یا کبیره
 هست مگر مرد از استبراء استبراء کثیر است و در حاله ذبیح و شیعیان هم
 مشتی مدخله است مگر عده و عینی مدخله استبراء و غیره و ملازم و اگر مالک
 شود شخص کنونی یا جائز از برای او بیع آن کثیر قبل از استبراء اگر در حق
 با او نگردد باشد و اگر در حق نموده باشد با او بیع از بیع ان بعد استبراء
 یک حیض استبراء او استعدا فاد نموده ام الولد یا فوئ مولد استبراء
 جداگانه نیست هم عده که قبل از این مرقوم کردید استبراء او استعدا
کتاب الرضاع در بیان احکام حرم یا رضاع است و جمله مسائلی که در این
 سنه است و از قول ابو حنیفه و مالک است اینکه عده شرط نیست در شیعیان

خوردن پسگفایت میکنند و حصول حکم رضاع بیک تبه شیرخورد و بیک شای
 واحد و یکی از دو روایت او اینکه ثابت میشود رضاع مگر به پنج مرتبه بیشتر خوردن
 و بقیه احمد در دو آیه دیگر ثابت میشود بیه مرتبه شیردان او از آنجمله است
 ظاهرا حنیفه که اگر شیری را مخلوط با آب نماید بطوریکه بر آب غالب باشد باعث
 حرمه میشود و اگر غلبه بر آب نماید مستحکم است با شکر و امثال شیر و آغوش
 مخلوط بطعام پس شریحه نمیکند نوزاد بی هیچ حال خواه مسافر باشد یا غایب
 و بقیه احتیاطا مالک شریحه نمیکند شیری مخلوط با آب با دایره که مستحکم نشود
 پس هرگاه مخلوط نمایند شیری با چیزی که مستحکم نشود و آن از مطبوخ یا غنی
 مطبوخ یا دوا یا غنی دوا است ام شیری در نوزاد جمیع جهانبه و بقیه احتیاطا
 و احمد اینکه حرمه قتل میکند شیری مخلوط بشراب یا طعام هرگاه بخوردند
 بطفل بی مرتبه خواه شیری مستحکم شده باشد یا غالب باشد **در حرمه**
 دو مد هب محقق چنانچه در شرایع مینویسند رضاعی که شریحه نمیکند
 شرط دارد یکی از شرط در مقلد شیری خوردن است و قدر شیری خوردن
 که باعث حرمه میشود آن قدر است که گوشت با او روئیده شود و آنست که
 با حکم شریحه و بختا عدله شیری خوردن با نوزاد حرمه است اگر باعث حرمه میشود
 بشرط اینکه فاصله نشود بین این دو دفعه بشیر خوردن از دیکر یا اینکه یکشاید
 روز متصل با فاصله بخورد که این هم باعث حرمه است بشرط است
 در شیری خوردن سه چیز یکی اینکه مرتبه که بخورد کامل باشد بقسمی که
 سیری شود و بشرط دوم اینکه پدری باشد و ضمنا آن طفل که فاصله نشود

بشیر

بشیر دیکر و بشرط سیم اینکه از پستان بخورد و پس اگر مخلوط طفل بر نوزاد نشود
 میشود و بشرط دیکر اینکه شیری بحال خود باشد پس اگر مخلوط نمایند شیری با
 چیزی مطبوخ یا غنی مطبوخ یا دوا یا غنی آن بطوریکه او را از شیری
 بودن خارج نماید که دیکر اسم شیری خالص بود و اطلاق نشود بشرط
 نمیکند و شرط بقیه مخلوط نمودن اینست که چیزی را بدین طفل بکشد و در آن
 کم شیری از پستان بخورد و که چیزی شیری با چیزی و هرگاه شیری از پستان بخورد
 در آن مزه و غیر مزه نفاذ ندارد و بشرط حرمه نمیکند و بشرط
 دیکر برای شریحه رضاع هست که در اینجا احتیاج بذکر آنها نیست **عقد**
کتاب النکاح در بیان احکام نفقه زوج و اقرار بکفر و غدا و حیوان
 مملو که است پس از جمله مسائلی که اختلاف نموده اند در او قول ائمه ثلاثه
 که نفقه زوجا اعتبار کرده میشود بحال شوهر و زن پس واجب است برای
 غنی که نفقه زوج غنیه را بطور نفقه اعنیا بدهد بر فقیری است
 از برای فقیری اقل کفایا و بر مرد غنی است از برای زوج فقیره نفقه
 متوسطه بین این دو نفقه را و بر مرد فقیری است از برای زوج غنی
 اقل کفایا و باقی بر زوجه او شد و بقیه اسانغی نفقه زوج بر تبعیه است
 واجتها در آن نیست و اعتبار بحال زوج و هرگاه زوج محتاج بشود
 بسوی خادمی واجب است خادم گرفتن از برای او و از آنجمله است قول
 ائمه ثلاثه که هرگاه زوج محتاج بشود بسوی زوجه از یک خادم لازم
 میشود از برای زوج گرفتن خادم دیکر و بقیه مالک در مشهور از آن

که هرگاه زوجه محتاج شق بسوی و خادم یا سده خادم یا پیشرو واجب است
 بر زوج که باین این و از آنچه است قول ابو حنیفه و مالک و احمد و شافعی
 اظهر و نقل اینک نفقه نیست از برای صغیره که عیال معشوقه عیال او اکثر است
 نماید و اگر کسی بگوید احمد در روایت دیگر مشافعی و نقلی اخیر است که از
 برای آنست نفقه و از آنچه است قول ابو حنیفه و احمد اینک اگر بوده باشد
 زوج بکیره و زوج صغیره باشد که نتوانند عیال معشوقه عیال او را واجب است
 بر او نفقه آن زن و این احتجاج در قول شافعی است و بقیه مالک اینک نفقه
 نیست بر زوج صغیره و از آنچه است قول ابو حنیفه اینک اعسا و از او نفقه
 کسوه ثابت نمیکند از برای زوج ضعیف و او لکن دست از او بر میدارد
 تا برای خود کسب نماید و تحمیل نفقه و کسوه نماید و بقیه مالک و شافعی
 اینک ثابت میشود از برای زوج ضعیف بر اسطه اعسا و زوج از نفقه کسوه
 و مسکن بسوی که بگذرد و زمانی نفقه نداده باشد بر زوج خود ساقط
 از او نفقه و بقیه ابو حنیفه و امامی که حکم نکنند با و حاجی یا اینک اتفاق
 نمایند بر قوه معلوم بسوی دیگر و این نفقه درین با صلاح زوج و در ^{بقول}
 مالک و شافعی و اظهر در روایتی و اینک نفقه زوج بر ساقط نمیشود بکن
 زمانی که درین میشود بر زوج بعله اینک نفقه در مقابل بکلیه و استماع
 و از آنچه است قول ابو حنیفه که هرگاه زوج در ساقط نماید با زن زوج
 خود سفر عیال واجب است ساقط میشود از زوج نفقه او و بقیه مالک و
 شافعی ساقط نمیشود بجز زوج و جواز قطع سفر با زن زوج نفقه او

و از آنچه

و از آنچه است قول ابو حنیفه که هرگاه ماد و طلبه اجرة المثل نماید بجزه شریک
 اولاد خود شوهر پس کرده و آنجا کسی باشد که بابت اجرة شریک بدهد یا بقیه شریک
 و از او عیال خود نماید بدهد مستواند بدهد یعنی ماد و لیس شرط اینک در نزد
 او را شریک بدهد و بقیه مالک در یکی از روایات اینک ماد و اطفال
 و بقیه شافعی و احمد ماد و اطفال بهر حال و اگر یافت شق شریک دهند
 بیرون یا با اجرة المثل جوی کرده میشود پدر یا اینک اولاد و اعماد و بدهد یا
 اجرة المثل که بدیگری بدهد و از آنچه است قول امامه ثلثه اینک ماد و ا
 عیال بی غیر خود بر شریک اولاد خود بدهد و از اینک هر یک مرتبه شریک
 داده باشد اگر شریک دهند عیال ماد و موجود باشد و بقیه مالک بجز
 میشود ماد امی که در زوجیت پدر باشد مگر اینک امثال آن شریک دهند
 طفل خود و بجز شرافعی با عذر عیال و سعوی یا اینک طفل ناخوش شریک
 و از ماد و بجزه فسا و شریک امثال این و از آنچه است قول ابو حنیفه اینک
 و از جوی میشود بر نفقه و از هر زنی که محرم او باشد پس داخل میشود در
 آن عیال و خاله و خاله و خاله و خاله و کسی که منسوب رضای او باشد
 و بقیه مالک و جویست نفقه بر وارث خواه پدر باشد یا مادری از
 اولاد حبلی باشد و بقیه شافعی و جویست نفقه پدر اگر چه بالاد و بقیه
 پدر پدر و جد جد و نفقه اولاد اگر چه بلین رود اگر چه بقتل نماید
 از عیال بن نسبت بقیه احمد اینک نفقه لازم میشود کسی را که از عیال
 او است بود و در بین آن هر یک از او و نفق از دیگری بواسطه فرزند تصعب

از در طرف مثل پدر و مادر و اولاد و برادر و خواهر و عموها و اولاد ایشان
 بر واید واحده و اگر جاری نشود از طرف ایشا و اولاد او مثل پسر برادر
 یا عم خود و پسر عمو یا دختر عم خود پس از احمد و روایت است و این مسئله
 و از اینجمله است قول ابوحنیفه و شافعی که لازم نیستش آقا و نفقه و از این
 آواز کرده خود و بقیه احمد لازم میشود و او این یک از روایت است
 از مالک روایت او مالک هرگاه از خود با شد بده و در حال صغیر
 که استطاعت نداشته باشد سحر و نون برای تحصیل نفقه خود و لازم
 میشود مولا و نفقه او تا اینکه سحر نماید بری خود و از اینجمله است قول ابو
 حنیفه اینکه نفقه پسر ساخط میشود از پدر اگر بالغ شود و صحیح باشد و ساخط
 نمیشود اگر بالغ شود در حالیکه بر چیزی باشد و سحر هم نداشته باشد
 ساخط نمیشود نفقه دختر مکر اینک شوهر نماید و بقیه مالک ساخط نمیشود
 نفقه دختری بعد بلکه ساخط بجز خود و بقول شافعی ساخط میشود نفقه
 پس از خود هر دو با اینکه بالغ شوند هر دو صحیح و بقیه احمد ساخط نمیشود
 نفقه پس از پدر اگر چه بالغ شود هرگاه نه مالی داشته باشد و کسی
 و از اینجمله است قول ائمه فلیته که هرگاه بالغ شود اولاد در حال صغیر
 حزن او بر طرف شود پس عمو نماید حزن او عمو میکند نفقه او و بقیه مالک
 نمیکند نفقه او و از اینجمله است قول ابوحنیفه که هرگاه کسی بیانی داشته باشد
 که نفقه با و ندهد پس نیست از برای عالم اجیا و مالک بر قیام بنفقه او بلکه
 امر میکند او را بطریق امر غیر و نهی از متکرر بقیه ائمه فلیته اینکه از برای عالم

اجبار

اجیا و صاحب حیثیت بر نفقه و منع او از با و غنای آن طاعت نداشته باشد
 بر داشته آن **و از اینجمله که پدر** و مذهب مختلف چنانچه در شرع مینویسند
 نفقه زوجیا اعتبار کرده شده ایجا از وجه هرگاه مرد غنی باشد باید ایشان
 زوج تمام بخارج متحمل شود و اگر زوج فقیر باشد بقدر قوه خود باید نفقه
 بدهد هرگاه زوج محتاج بخادم باشد واجب است بر زوج کردن خادم از برای
 او و زیاده بر یک خادم نمیشوند مطالبه نماید اگر چه در خانه خود خادم
 داشته باشد یا مثلاً او خادم معتدله داشته باشد و میفرماید بشرط
 در وجوب نفقه فدیجه تکلیف نام پسر در صورت عدم تکلیف مستحق نفقه و
 نمیشود و حکم عدم تکلیف از وجه صغیره که او هم مستحق نفقه نمیشود و هرگاه
 صغیر باشد فدیجه کبیره مستحق نفقه و سق و زوج او و میفرماید در صورت
 اعسار و عدم قدره فدیج از نفقه و کسوف زوج فدیج از برای زوج ثابت
 و باید بجز نماید در صورت اعسار زوج از نفقه و کسوف هرگاه ملحق بکسوف
 و کسوف زوج را نداده باشد بجز مته او تعلق میکند مثل بی خواه حکم حکم
 بنماید یا تمام بدهد هرگاه زوج با زن فدیج سفر کند نفقه و کسوف او در مدت
 سفر از زوج ساخط نمیشود خواه سفر واجب باشد یا مباح و اگر بگماند فدیج
 سفر نماید نفقه کسوف او از زوج ساخط مگر اینکه سفر او واجب باشد که در
 این صورت نفقه او باید بدهد و میفرماید واجب نیست بر مادر شوهر
 اولاد خود و او شوهر نمیشوند چیزی نماید از خود و بر سینه و اولاد شوهر
 ابتدا باشد یا اینکه چندین بشیر بدهد و جعل امتناع نماید و مستحق اند و عاقبت

غایا از زوج خود بوشی و اندک در شرع در حباله او باشد یا طلاق گرفته
 باشند و هرگاه زوج مطالیه اجرة نماید بوشی و اندک اولاد بقصد دایه خار
 دائی نماید و اطاعت مکرر بیکه زیاده از اجرة دایه خارج مطالیه نماید
 در این صورت صیقل بدزوج طفل و بدیکری بدهد و هرگاه دایه بجم و سدر
 مطالیه بشی بدهد اگر مادرم بی اجرة قبیل نماید و اطاعت او اگر قبیل کند
 صیقل بدزوج طفل و اندک بیکری بدهد و این صیقل صیقل بیکه دفعه اول
 و مادرو اولاد بر شخص واجب است مطلقا خواه اولاد صغیر باشد یا کبیر
 و حتی باشد با پدر مگر اینکه نفقه و حتی میداد شوهر غوثی سابقا میداد و
 حکم پدر و مادرا جدا جدا هر چه بالاد و ولد و در حکم اولاد است اولاد
 هر چه با نین پدید بشرط آد و وجوب نفقه ایضا و فرقی با بیع هرگاه پدر و ماد
 یا اولاد غنی باشند بیکر نفقه دائی با ایضا واجب نیست و اسلا و عدالت هم
 بشرط و وجوب نفقه نیست بلکه هر فقرتها شرط است و دیگر احدی از آناد
 واجب النفقه نیست و هر چه نزدیک مسلم باشد یا کافر ولی در صورت
 اقرار مسیحی است تحمل نفقا وها بشرط امکان برای نفقه دهند و تا کید زیاد
 در اختیار نفقه دائی او حاجی که نزدیکتر باشد باشند و بی نفقه یا
 که نفقه بنده بر مولد واجب است اگر غلام باشد و چه کبیر و هرگاه آزاد نماید
 دیگر بعد از آد واجب النفقه نیستند خواه کسب و حرفه داشته باشند یا ندانند
 باشند و ایضا صیقل بدزوج اجیه نفقه دائی بجز مملوک خود حلال گشتند
 یا حرام گشتند در صورت امتناع مالک از نفقه حیوان بر تمام اجبار اولاد

بسی

بدیج با بداد نفقه دائی بر او واجب حیوانا با کوش است که از و عرقه یا
 حیوان خود سلوک نماید و زیاده از طاقه با بود و بنوا نکند **کتاب**
الخصانه در بیان احکام زوجیت دایه کی اولاد است پس از جمله مسائل که
 اختلاف نموده اند و اولاد بی جنس و بشا فنی است بوی بیکه هرگاه مادر
 شوهر نماید پس طلاق داده شود بطلک با بر عود میکند حضانتا و بقیل
 در مشعلی از او بیکه عود نمیکند حضانتا و بسبب طلاق از آنجمله است
 این جنس و در یکی از دو روایتا بیکه زوجین هرگاه از هم مفارقت نمایند
 و بین ایضا اولاد بی باشند پس مادرسزا و تراست بقیل ناما اینکه مستقل
 مشق بنفش خود و در چیزی محتاج نباشد از انواع پوشش و کسب مستقل
 بنفش و تکم و در طعام و شراب و لباس و خنجر و استی و آتین بعد بدوستر او
 تراست با و مادرسزا و تراست بدخنی ناما اینکه بالغ شود و چیزی کرده
 عیش و یکی از این دو را بر او استحقاق دیگر و بقیل مالک آنیکه مادرسزا و تراست
 بدخنی مادامیکه شوهر نگرفته باشد و زوج با و دخولی نگرفته باشد حکم
 پس هم این طور و در قیل مشهور فرق مالک که مادرسزا و تراست با و
 مادامیکه بالغ نشده باشد و بقیل شافی مادرسزا و تراست بجه و تراست
 هفت سال پس بعد بدیج مادرم و مخا و ندر هر کدام که اختیار نمودند یا بقیل
 پس نوزاد باشد و بقیل احمد در یکی از دو روایتا و که مادرسزا و تراست
 بدیج تا هفت سال بعد بخنجر آد و در خنجر بعد از هفت سال با بدیج با و تراست
 بقیل تخینی و روایت دیگر او مثل مذکور جنس است و از آنجمله است قول

اجماع حقیقتاً هر یک از پدر و مادر و اولاد بالغ میشوید و تعیین حکم برای ایشان
 بنا بر این صورت است و پدر و پسر و زنا حتماً مادر و میثاقند یا اولاد سفید نماید
 و بر پدر نیست منع او را بنمایند و از او بگیرند و بعد از اتمام مدتی حقیقتاً
 تعیین نماید و اولاد را همراه خود به سفر ببرد کتاب الجنایات در باب
 احکام جنایات ابن و جمله مسائلی که اخذ شده است در او قول شافعی و احمدی
 که هر گاه مسلم قتل نماید ذمی یا معاهدی را نمیکشند مسلم را و در عرض این
 و باین نحو قائل شده است مالک مگر اینکه استثنای خود را مالک و گفته است
 هر گاه مسلم بقتل رساند ذمی یا معاهدی یا مسلمان منی یا کشته میشود
 حکماً نه قصاصاً و جایز نیست از برای ذمی عفو نمودن قاتل و بعلیه اینکه
 تعلق میکند بر واسطه قتل او بر امام و بقیل ابن حقیقتاً اینکه مسلم را در عرض
 ذمی قتل میکنند نه در عرض مسلمان و از اینجمله است قول ائمه ثلثه ابن
 مرد آزاد را در عرض بنده غیر نمیکشند و بقیل ابن حقیقتاً در عرض او
 نمیکشند و از اینجمله است قول ائمه ثلثه اینکه پدر کشته عفو میشود بقیل
 اولاد خود و بقیل مالک ابن پدر را در عرض قتل ابن میکشند ابن
 مثل اینکه پسر یا بنوی یا ند و ذمی نماید هر گاه بپندارد با او شریک بود
 قتل پس کشته میشود بجز او و بعد در این حکم مثل بلیا و از اینجمله است
 قول ائمه ثلثه و احمدی یکی از دو روایت او که هر گاه شریک شود
 جماعتی در قتل بکفر همه را میکشند در عرض او مگر اینکه مالک ابن
 خود را از این حکم مستأمنه و او گفته است کشته میشود بقیلاً مگر بکفر

انعام

اجماع حقیقتاً اولاد هر گاه اختیار نمودند ماد و پدر و نوزاد پس پدر و او داده سفر
 نمود پس پدر و بکر بنیة وطن قرار دادند و از آن پدر پس نیست از برای او قوله
 اولاد را از مادر و بقیل ابن حقیقتاً میثاقند اولاد را بگیرند از مادر و شریک
 زوجه خواسته باشد اولاد را نقل نماید گفته است ابن حقیقتاً پدر شریک
 او جایز است یکی اینکه انتقالی ببلد خود بنماید یکی اینکه عقد باع شده باشد
 ببلد او که منتقل بسوخته و میثاقی و اگر این دو شرط بمقتضی منع کرده
 میشود مگر اینکه انتقالی او ببلد نوزاد یکی باشد که ممکن است و قتل با اجتناب
 قبل از شب پس اگر انتقالی او بسوخته یا نه خرید یا از شهر بجای او باشد اگر
 چه نزدیک باشد منع کرده میشود و بقیل مالک و شافعی و احمدی در یکی از
 روایات او اینکه پدر سزاوارتر است با اولاد خود خواه سفر کنند پدر باشد یا
 مادر و بقیل احمدی در روایت دیگر اینکه مادر سزاوارتر است با اولاد
 مادر یکی که تزویج نشده باشد مترجم کتاب در مذهب محقق چنانچه در متن
 میفرماید که حضانت مادر و بقیل ابن میکند مثلاً هر گاه مادر و شوهر ابن
 حضانت او بر اولاد ساقط میشود همی که طلاق گرفت عود میکنند یا دیگران
 و ایضا میفرماید اینکه مادر سزاوارتر است با اولاد خود در مدتی و ضاع کردن
 سال آن خواه پسر باشد خواه دختر پس بعد از اتمام مدتی و ضاع پسر ابن
 یا اولاد ذکور و مادر سزاوارتر است بدختر خود تا هفت سال پس بعد از
 هفت سال پدر سزاوارتر است و اگر مادر و شوهر نماید حضانت ابن
 میشود از دختر و پسر مرد و بعد از نوزاد پدر مادر احتیاج از وصی پس بقیل

بعد از این
 در احمدی
 لفظ قینه
 نوشته بود
 چه معنی دارد
 همه

و بقیه احمد روایت دیگر اینکه گشته عیسی جماعتی دعوت بکنند و در
 او حاجت پیشی بر جماعت نه قصداً و از آنچه است قول ائمه ثلثه اینک جماعت
 هرگاه شریک شوند و قطع و شیء بیست هر یک با بقصا میزند و بقیه ای سینه
 اینک دست جماعتی را غیرند بلکه دریه دستند از قطع نمائیده گامیکند
 با السویه و از آنچه است قول ائمه ثلثه که واجب است بقصا بسینه کسی را
 بستن کسی چون بزرگ یا سنگ تفتیل کرد و اغلب با مثال اینها گشته
 و در غیر نیست غزواتی بین اینک زخم نماید بسینه یا عصب کسی را یا
 نماید او را یا با تشبیه و انداختن او را اگر فته که نفس او قطع شود
 یا میاید و یوازد کف او را یا منع نماید او را از خوردن و آشامیدن تا اینک کسی
 بگریز یا خانه بر او خراب نماید یا بزند او را بسینه بزرگ یا چوب بزند
 چوب تنوی داشته باشد یا نداشتند باشد و با این نحو گشته است محمد
 یوسف بقیه ای چنینند واجب پیشی قصا بر سطح قتل با تشبیه با آهن
 یا چوب نیز آسیده تین یا سنگ تراشیده تین پس اگر عرق نماید کسی را در
 آب یا قتل نماید کسی بسینه یا چوب تین آسیده که تنوی نداشتند با
 در این صورت قصا نداد و از آنچه است قول ائمه ثلثه اینک در قتل
 عمل خطا دین لا فرم پیشی مگر اینک شافی گفته است هرگاه کسی
 بزند کسی را تا بگریزد پس بزند نه است قصا و بقیه مالک تا جالب است
 قصا در عمل خطا بعد از آنکه فعل را عمداً نماید و خطی او در قصا
 نماید یا اینک بزرگ کسی را بناز یا نه که گشته نباشد مثل آن و اغلب

یا با کراه

یا با کراه بزند یا اینک لطمه غیر بلیغی با و بزند و از آنچه است قول ائمه
 که هرگاه اگر با ناید هر مردی که بر قتل شخصی گشته پیشی مرد اولی
 اگر با گشته آوردن مباشر و بقیه مالک فاحمد مباشر و میکشند
 شافی گشته پیشی اگر با گشته بسینه و اما مباشر پس و او در قتل
 برای شافی و حاج از او در قتل اینست که بر مکره و مباشر هر دو را جمیعاً
 قصا پس اگر کفایت نموده باشد آن مقتول را یکی از اینها بدنه ای است
 بر او سزا از آنچه است قول مالک اینک شرط است در اگر با گشته
 بوده باشد سلطان یا مولد باشد یا بنده خود یا منظم باشد پس قصا
 پیشی از اینها جمیعاً مگر اینک بنده ای محبوس جاهل بجریم این عمل باشد
 پس واجب پیشی بر او قصا صریحاً و بقیه ائمه اینک صحیح است اگر از هر
 یک و از آنچه است قول ابن حنیف و شافی که هرگاه نگاه بداد و مردی
 دیگر را پس قتل نماید او را کسی دیگر پس قصا بر قاتل است نه بر نگاه دار
 و لکن بر نگاه دارنده آن نیز و بقیه مالک اینک نگاه دارنده و قاتل هر دو
 شریکند و قتل پس واجب پیشی بر هر دو قصا هرگاه قاتل را ممکن نشد
 او مگر اینک داشتند دیگر و مقتول را هم قدره بر او نباشد بعد از آن
 و بقیه احمد در یکی از دو روایت او که قاتل را میکشند و نگاه دارنده
 حبس میکنند تا عیرو در روایت دیگر او اینک هر دو را قصا
 بقتل میکنند مطلقاً و از آنچه است قول ابن حنیف و مالک در یکی
 از دو روایت او و شافی در ارجح دو قول او اینک واجب است قتل

فصحا معین شده آرد بقل مالک در روایت دیگر و شافعی و قول دیگر که
 دو یکی از دو روایت است و اینکه واجب بخیر نمودن بین وید و قتل است و از
 آنچه است قول ابو حنیفه و احمد و یکی از دو روایت است و اینکه در هر
 قاتل را عفو از قصاص نماید عود میکند بسوی عید یعنی رضای جانی است
 از برای وی عدل بسوی مال مگر برضای جانی و بقی شافعی و احمد از برای
 دلما است عفو نمودن مطلقا و از آنچه است قول احمد قلند که هرگاه زن
 عفو از قصاص نماید ساقط میشود قود و بقول مالک دو یکی از دو روایت
 او اینکه زن از زوجه مستقیم و غیره ^{بجمله مالک} و بطایع دیگر
 او اینکه زن او را مدخلیتی در خون نیست مثل مرد اگر نبوده باشد و در
 زنا عصبیه یعنی اینکه از برای او ^{بجمله} مدخلیتی هست یعنی در قصاص و عید
 با هم و بعضی گفته اند در قصاص دنی عفو و بعضی در عفو دنی قصاص از
 آنچه است قول ابو حنیفه و مالک اینکه تا حیوانا خسته نمیشد قصاص هر
 مستحق آن صغیر باشد و روانه و بقی شافعی و احمد را ظاهر و در
 او اینکه قصاص تا حیوانا خسته نمیشد بخیرا طر صغیر و روانه خاص
 کپرسق و روانه بحال خود آید و از آنچه است قول ابو حنیفه و مالک
 اینکه از برای پلنگ استیفاء نماید از جانب اولاد صغیر خود تمام است
 شریک باشد با او یا نباشد و آنچه ^{اذا نکره} در نفس و اعضا او بقی شافعی و احمد را ظاهر و در روایت
 او اینکه ^{است} یسان برای پلنگ استیفاء نمودن قصاص از خون پلنگ از آنچه است قول
 ابو حنیفه و مالک که هرگاه قتل نماید بکنفر جاعلی یا پس نیست بر او مگر قصاص
 و واجب نیست بر او چیزی دیگر بعد از قصاص و بقی شافعی اینکه هرگاه بیکر

از دیگر

از دیگر بیکد کشته میشود با و از آنها و از برای باقی است و عید آن
 جماعتی را در مال کشته باشد فرعه حیزتند بین اولیاء مقتولین
 پس عید هر کدام که بیکر آید قصاص میکند و برای بیکر آید ثابت میشود
 و بقی احمد هرگاه بکنفر جاعلی یا پس و ساقط است پس جاعلی شوندا و لیا و آن
 جماعت و طلب قصاص نماید کشته میشود بخیرا عید و عید بر او نیست و اگر
 بعضی طلب قصاص و بعضی طلب عید نماید کشته میشود از جمعی طلب این قصاص
 و واجب میشود بر بجهت کسی که طلب عید نموده اند اگر همه طلب عید نمایند
 از برای هر یک آید کامله و از آنچه است قول ابو حنیفه که هرگاه جنایه
 نماید مردی بر مرد دیگر پس قطع نماید دست و است او را پس بر دیگر جنایت
 نموده دست است او را هم قطع نماید پس طلب قصاص از او نماید قطع کرد
 میشود دست او بر او هر دو مگر قود میشود از او عید بیکر دست نیز برای
 هر دو و بقی مالک قطع میشود دست او برای هر دو و عید نیست بر او ^{بقی}
 شافعی قطع میشود دست است او از برای دست او و غیرا من دست
 دیگر از برای او می میدهد اگر دست هر دو را بکف بر بیده باشد عید
 میزند چنانچه در قتل نفس کون شت خود شافعی و بقی ابو حنیفه اگر در
 طلب قصاص نماید قطع کرده میشود برای هر دو و عید ندارد بعد از این اگر
 یکی طلب قصاص نماید دیگر طلب عید بخیرا طلب قصاص میشود دست
 و برای طالب عید اخذ و عید میشود و از آنچه است قول ابو حنیفه که اگر
 قصاص نمیشد مگر بجهت خواه شبهه قتل نموده باشد یا بقی او و بقی مالک

اینکه کشته میشود فائز عقیل آنچه کشته است با و در یکی از دو دایه احمدی
 بخورند و از آنجمله است قول ابی حنیفه و احمد که هرگاه قتل بر کسی لازم شود در
 خارج حرم و بیایه بسوی حرم یا قتل او بسبب کفر یا زنا یا و ده با سلاطین
 حرم بیاید کشته نشود و حرم و لکن شکر بر او گرفته میشود و منع او بر
 از بیع و شری می کنند تا اینکه خارج شود از حرم پس میکشند او را و قتل
 و مالک اینکه کشته میشود در حرم **مترجم گوید** در مذمت محقق چنانچه در
 میفرماید در قصاص تساوی و درین شرط است پس هرگاه مسلم کافر را بقتل
 رساند خواه زنی باشد یا معاهد یا مستانم قصاص نمیکند مسلم را و در
 آنها بلکه دریه لازم میشود بر مسلم و معقدا دریه کافر بعد از این مترجم
 و ایضا در قصاص شرط آساری و آزادی و بنده کسب هرگاه مرد آزادی
 بنده غیر را بکشد قصاص لازم نیستی با و دریه او با بدو دریه او در قیمت
 او است و ایضا شرط آرد و فائز اینکه بدو مقتول نباشد پس هرگاه بدو را
 خور و قتل نماید قصاص ندارد و دریه بوی بد لازم میشود و ایضا میفرماید که
 هرگاه جماعتی شریک شوند در قتل یک نفر هر را در عرض آن یک نفر قتل میکنند
 و **قوله مقتول عتقا** آیه بین کتونی که بعد از و در نمودن آنچه از و در مقتول
 آید برایشان پس هر یک از ایشان میگیرد آنچه را که زیاد آید از و در او
 جنازه خور و باین اینکه بعضی را قتل نماید با و در جنازه خور و بدو بدهد اگر
 زیاد آید از بر اعان بعضی کشته شده اند و یا در قتل آنها اخذ میکنند
 چنانچه اگر هرگاه جماعتی شریک شوند در قطع دست یا پا یکی پس از دیگری است

قصاص

قصاص از جمیع او مابعد از و در قاضا آنچه زیاد آید از برای هر یک از ایشان
 خورد شود و از برای او است قصاص از یکی از آنجا عذر و با و در جنازه خور و امید
 و ایضا میفرماید قصاص واجب میشود در قتل عمد و قتل عمد محقق میشود بقصد قتل
 بچینی ها آنچه است با قتل میشود و در اغلب بچینی ها آنچه است با قتل میشود بقصد
 بنا بر استیسا پس هرگاه کسی قتل نماید مسلما با یا جرم بزرگ یا اگر بکند تا شکی
 نین شده یا نشد یا سنگ بزرگ یا اگر بکند تا و در غیر این بقصد قتل قصاص بر او
 لازم میشود و هم چنانچه از تخم خوردن بچید و عصا یا قصد قتل اگر قتل واقع شود
 و بجز خوردن یا سوزانیدن یا خفه نمودن یا میاد و در و کذا و در بطور دیگر نمواند
 خورد و یا نجاه دهنده بگذاورد و اما تا بچید و در عین خوردن از طعام و شراب برداشتن
 که غالباً زنده کی با ممکن نباشد و هرگاه کسی قصد قتل را نکند و قتل حتمی بکند
 و صدمه و اعلا متحمل شود پس سنگ هرگاه کسی اینقدر بزند که در او غلظت
 آن شخم شود پس قتل نماید پس بچید و اینهم داخل عمد میشود و قصاص دارد اگر
 کمتر از این هم باشد که بواسطه او چیزی بهم رسانند و بچید و اینهم قصاص دارد
 هرگاه عمدا کسی را بزند بقتل قصد قتل بطور دیگر و در اغلب کشته نباشد این
 زدن قصاص ندارد و ایضا میفرماید در قتل اگر محقق نمیشود مثلاً در
 کسی را اگر راه نماید بقتل کسی قتل نماید بوجهی قصاص لازم میشود
 بر او هرگاه کسی را شخم بکند و در بکند او را بکشد و قصاص بوجهی قتل از
 میشود و یکی زنده و حبس بچید نمود و در امر فدا و نیست بچید مسلماً
 و عینی آن و باین آقا و عیان در هر صورت قصاص بر او نیست و مثل سابق

بمختصه و میفرماید و قتل عمد فصل معین است و بخیریه و بین فصل و بیه
 نیست پس اگر قتل مغلوبه نماید قتل را از فصل او و عرض علی فصل ساقط
 عیشی و قیام عیشی هم در بیه لکن برضای جانی و اگر عفو نماید بشرط مالک
 نکند ساقط میسقی فصل و بیه ثابت عیشی و اگر جانی بیه فصل عفو نماید
 از برای فصل عفو نیست و اگر فصل طلب بیه نماید جانی مقول نماید فصل
 و اگر امتناع نماید فصل میسقی و میفرماید فصل عصب میسقی
 بنا بر ظاهر فصل قتل عیشی و فصل و ناخیر نماید از فصل اول
 چنانچه با صفر جلد بعد از فصل و بر فصل که استیفای فصل از فصل
 صغیر خود بنا بر فصل و هرگاه بکنند فصل و ساقط بر او است فصل و
 عفو فصل این و دیگر بیه بر او واجب نیست و هرگاه شخصی فصل و است
 دو نفر با فصل نماید فصل است و زاد و عرض فصل است
 چیلد را عرض فصل و اگر بیکر فصل نموده باشد هر دو صاحب
 حق فصل و نداد که فصل هر کدام از دو فصل و عرض فصل است
 و فصل میفرماید فصل با فصل میسقی باشد و فصل عیشی اگر فصل
 بقیه فصل واقع شده باشد و فصل میفرماید هر فصل جانی از فصل و
 خارج فصل صادمش فصل باشد و فصل فصل فصل فصل فصل فصل
 او در فصل جانی نیست فصل بر او در فصل و فصل فصل فصل فصل
 آنکه از فصل فصل فصل و اگر فصل فصل فصل فصل فصل فصل
 در فصل جانی است فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل

مسائل

مسائل که اختلاف شده است و در فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل
 حللی دارد و عدله برای نیست و فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل
 بموعده سال کرد و این فصل با فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل
 کرده فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل
 مالک در یکی از دو فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل
 قول فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل
 و فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل
 بیست فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل
 داده اند این دو در جای فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل
 و احمد فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل
 جانی نیست فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل
 این فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل
 احیای فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل
 و بیه فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل
 مذکور فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل
 و در فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل
 و فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل
 و آن فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل
 و فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل فصل

یا هر دو بنا و خلاصه

و باید و یکسال از مال بانی او شتی در صورتی فواضی بیدرگاه شتی و چون با
 قیمت از راجا نیست بدهد و به قتل شبیه عمدی و سر و دست او را بکشد
 حقه او سنی طر و قه و بنش لینی مشهوره دو ساله یا پنجاه و او طر و
 چها و ساله یا بیغی است تا هر چه بالا رود و این دیه و از مال بانی باید
 دو ساله را نماند و دیه قتل خطا محض نیست تا سبقت نماز و پست داس این
 لینی و سنی و اس بنش لینی و حقه و بنش نماز شتی ماده یکساله یا بیغی
 و این لینی شتی خود و ساله یا سبقت بنش لینی و حقه یا سبقت یا دیه و سه سال
 از عاقله بانی و طالبه نمایند هرگاه قتل در ماههای حرام یا در محرم مکرر واقع
 شتی ثلثه بر او زیاد میشود از هر جنس که بدهد و غیر این در مویع
 زیاد نمیشود و از اینجمله است قول ائمه او بعد کرده و در کوش و در کماله
 و بقیه در ذراتی از او کرده و این حکومت ایضا چنانچه حکم صلح بدانند و اینجمله
 قتل ائمه او بعد کرده و چشم و این و کظاهر یا از با شد و این بنید و در دست
 و ذکر شتی که بکاره باشند و ذکر خصی و ربا اخس و انگشت زیاد و دندان
 سیاه حکومت او بقیه شافی و احمد و ظاهر و قتل او اینکه در این مکرر
 هکی و بیه زوم آگفته است احمد و هر دنده چلو بکشند و بیاوستند و داخل
 کرد بکشند است در هر یک از ذراع و با زود و در شتی و گفته اند ائمه ثلثه
 در اینها حکومت او از اینجمله است قول ابوحنیفه و شافی و دیگر از و قتل او که
 گاه کسی یا بنش لینی شتی که چشم و او بیه و سلسلی قتل او با بیه پس و جانی
 و در اینجمله و در داخل پیش و در او شتی و بقیه مال و احمد و شافی و در

دوقول

دوقول او که بر جانی است از بلی بر بوقفل او و بیه کماله و او شتی و از اینجمله است
 قتل ابوحنیفه و احمد که هرگاه بکند و ناکسی و اگر در مرتبه بیغی یا بیغی و شتی
 بر او ختم و بقیه مال و شافی و واضح دوقول او که واجب پیشی و تمام او را
 جمله است قول ابوحنیفه که هرگاه کسی قطع نماید زبانی طفلی یا اگر عیذ نطق پسند
 باشد پس در او حکومته او بقیه ائمه ثلثه و او و دیه کماله و از اینجمله است
 مالک و احمد که اگر کسی بکند چشم او و در لازم پیشی بر او و دیه کماله و بقیه
 ابوحنیفه و شافی اینکه نصف دیه لازم میشود و از اینجمله است قول ابوحنیفه
 احمد که هرگاه کسی بزند رویا پس برود موی و لینی او که دیگر فرود یا موی
 یا او را موی چشم او را که دیگر بیه بیغی یا بیغی و این مذکور و دیه لازم
 و بقیه مالک و شافی اینکه در کل اینها حکومت است از اینجمله است قول ابوحنیفه
 که هرگاه و طعماید یا زوج خود کرده و راه بیل و غانط یا در راه حیضی و
 یکی نماید بنا بر اختلاف در معنی اخفاء بطوریکه امثال او و این طوری و نون
 و طعماید پس تمام بوزنج نیست بقیه شافی و مالک در یکی از دو و اینها که
 در این حکومت او از اینجمله است قول ابوحنیفه که دیه محقق و نضا و مثل دیه
 در ساق و عمد و خطا بغير زنی و بقیه مالک نصف دیه مسلم او در عمد خطا
 بغير زنی و بقیه شافی ثلثه دیه مسلم او در عمد خطا بغير زنی و بقیه احمد که
 بیه و نضا و معاهد باشند مسلم عدا او و قتل نماید پس و بیه و مثل
 دیه مسلم او اگر خطا او را قتل نماید نصف دیه مسلم او اختیار نموده
 جز این قتل او در روایت دیگر از اینکه نصف دیه مسلم مطلقا از

است

قول مالک که هرگاه دو سوار صلحه بیکدیگر بزنند یعنی بهم بخورند و هر دو آزاد
 باشند پس هر دو بیکدیگر بر عاقله هر یک از آن دو نفر است از برای بیکدیگر دینه
 کامله و باین طور فائز است شافعی ندیده ام در این مسئله از برای اوجنسیه
 قوی و کفئته اعتد ثلثه که در ترک هر یک از این دو نفر است نصف قیمت است
 سوار و بیکدیگر **مهرم گوید** در مذهب حنفی چنانچه در شرع میفرماید در قطع
 دو کتبی لازم نیست تمام دینه و چشم با ذکر و ظاهر عینی معلوم نباشد و باید
 تلاش با شکر بر بیند و در شکر و ذکر عین و ذکر خفی و کتبی از برای
 زیاد و در تلاش سیاه و در هر آنها در شرع دینه معینه دارد لکن در دینه با
 صحیح این اعضا مساوی نیستند و در عمل خود در کتب فقهیه می گویم آردینه
 دینه های مختلطه بقیه دهر یک بیست و پنج دینا آردینه های جنبه با و دینه
 هر یک ده دینا آردینه و هر دو فرجه که دینه کامله آردینه و دواع و با آردینه
 زان در هر دو تمام دینه و در هر یک از دواع این و سایر عین و فخرین نصف
 دینه و هرگاه بواسطه زدن فرقی که بی جرمه و مؤخره زوال عقل بهم رسد
 دینه کامل بجز او است و دینه مؤخره جدا گانه لازم نیست و در دینا اگر
 کتبه شقی و در دینه بی بی ای حکوم است و اگر بی بی ای نیاید دینه معینه دارد
 و در قطع زنا طفل که بحد تکم نرسیده باشد دینه لازم نیست و در کتبه چنانچه
 اعوانی و دینه لازم نیست و در صورتی که سر را بوی و بطن و در چشم
 دینه لازم نیست اگر نوزید و در صورتی که در او حکوم است
 و در افضا، هر دو سوار خود را بوی اگر بعد از بلوغ باشد صحت ندارد و اگر

از بلوغ

از بلوغ باشد دینه و هر مرد و زن میشت و نفقه او را تا بچه بداید
 و میفرماید در بچه و نسا و عین شده برای بکنفرا و اینها هستند
 و در خطا و عمد تفاوت ندارد و میفرماید هرگاه دو سوار و یا دویساده بهم
 بخورد بقتسی که هر دو بیکدیگر بر عاقله هر یک از آن دو نفر است دینه و با قله
 دیکر بنیاید اگر اسپاسی بین تلف شود بهر یک است نصف قیمت است
 تمت و از این جهت است قول اوجنسیه که جانی را دایه و داخل میشت با عاقله
 بپرا می کنند یا اینها و لازم نیست او را آنچه لازم میشت اینها را یا یکی از
 اینها را و باین نحو فائز است ابن قاسم از اصحاب مالک و بقیه عین این است
 جانی داخل میشت با عاقله و بقیه شافعی اگر عاقله فائز است ادا دایه و دایه
 باشد لازم نیست و بقیه احمد است که لازم نیست جانی را چیزی از دینه خواه
 او سحت باشد یا شکر یا ناسخ باشد بنا بر این اگر عاقله جانی سعت
 تحمل جمیع دینه و ناسخ باشد منتقل میشت و دینه او سعت بیست مال را از
 آنچه است قول اوجنسیه که هرگاه بوجه باشد جانی از دینا پس هم کارهای آن
 عاقله او میباید شد و مقدم بر عصب و تحمل دینه پس اگر اوها نباشند پس در
 این هنگام محتمل میشت بصر و هم چنین عاقله با زار و جاهل با زار او میباید
 پس بجهت نوزیک او پس هرگاه عاقله او داخل میشت او داخل میشت پس هرگاه او
 ناسخ باشد اینها پس اول با او داخل میشت و دینه لازم میشت در این صورت
 بر اول شرعی که این قره از سواد است و بقیه مالک و شافعی و احمد بر اینها
 مدخلت نیست در دینه مگر آنکه بوجه باشد فائز است آنچه است

باید از لازم عاقله بقیه
 و اگر اساع تمام شد

ابوحنیفه اینکه در دیده تسویه بامید نمود بین عاقله پس گرفتند مشیخ از این
 از سر در دم ناچهار در دم و بنیست از آنچه تحمل میکنند و اعراض از در میقتد
 و بقدر قوه واجتها هم بنیست و بقل مالک و احمد از آنکه گرفته شده است
 که هر یک چه قدر بدینند بلکه این دیده بحسب است که بر عاقله سهل باشد
 منقذی روشنی و بقل شافعی اینکه تعیین فردا و سده آپس بر معنی نصف دنیا
 و بر منق ط الحالی مع و تیار و اکثر از این عینش و از آنچه است قول ابوحنیفه
 و احمد شافعی در یکی از در قول او اینکه غائب حاضر از عاقله مساویند
 تحمل دیده و بقل مالک اینکه غائب تحمل عینش با حاضر چیزی از دیده را
 غائب از عاقله در اقلیم دیگر باشد سوا اقلیم اینجا نه کرده و ابقیه عاقله
 هستند بلکه حکم میکنند بسوی آن حاضرین اقربا القیاب را از کشتا کردن
 مجاز و بود تا با اینها و از آنچه است قول ابوحنیفه که هرگاه میل نماید بر
 بسوی شارع یا بسوی ملک یعنی بسوی خود بشود بر روی شخصی بقل رسا از
 پس اگر مطالبه تعیمی را از آن خوده باشند و نگردد باشد با انکضام است
 آنچه را که تلف شده است بسبب و اگر مطالبه تعیمی نگردد باشند ضامن نیست
 و بقل مالک و احمد در یکی از روایات هر دو که بر او است حکما اگر تعیین کنند
 او را و زیاده نمود اما مالک بنیشر اینکه شاهد بگیرد بر او از امتناع تعیین
 قدر بر آن و بقل مالک در روایت دیگر که هرگاه بوسد خون آن عید
 که این نسی شخص با او تلف ضامن آنچه را که تلف میشود با او خواهد
 تعیین قبل از او شده باشد یا نشود باشد خواهد شاهد بر او گرفته باشند

یا نکرند

یا نکرند باشند بقل احمد در روایت دیگر با صحتا شافعی و واضح در وجه
 اینکه ضامن عینش صاحب دیوار و از آنچه است قول ابوحنیفه که هرگاه کسی
 صخره زید بر طفل پادری اندک اشیا بر او پادری باشد پس بیفتد
 با عقل طفل نابالغ یا بالغ یا بلوغ یا بالغ غافل باشد و بیفتد یا اما
 طلباید زنی را بسوی مجلس حکم پس از خون طفل او سقط مشیخ با عقل او
 مشیخ پس حکما نیست در هر اینها و بقل شافعی اینکه بر عاقله است دیده
 در کل اینها مگر در حق نابالغ که ضامن بر عاقله نیست و فوشیا زوال عقل
 بالغ یا بین سبب بقل احمد اینکه دیده در این کل آن بر عاقله است
 امام آدر حق طلبیده مجلس حکم و بقل مالک دیده در کل این بر عاقله
 مگر در زوال عقل زن و سقط جنین گفته دیده بر احدی نیست و از
 آنچه است قول ابوحنیفه و مالک اینکه هرگاه کسی بر زید شک زد و اگر طفل
 او ساخط مشی حربه پس بعد خورد سوم عید پس ضامن بر جانی بجهت جنین
 نمیشد و بر آنچه است گفته آن زن را دیده کامل است بقل شافعی
 و احمد که سقط جنین آن زن هم دیده کامل دارد و از آنچه است قول
 ائمه ثلثه که هرگاه کسی با چوبه را در پیشو خانه بکند ضامن میشود آنچه را
 کرد و او هلاک مشی و بقل مالک اینکه ضامن بر او نیست و از آنچه است
 قول ابوحنیفه که هرگاه کسی عین نماید بر او یا نگیرد و مسجری یا بکند چاهی
 بجهت مصلحت مسجد یا بیا و بزند در آن قند بی پس هلاک مشی یا بن حجه
 اشیا پس اگر از آن نداده باشند و همسایگان مسجری در این اعمال ضامن

میشود و بقول احمد و داخدر و وایتای و شافعی در یکی از دو قول خود اینکه
 ضمناً بر او نیست **بجمله** اینکه هرگاه بکسزاند و آن مسیوسنک و بزه و بلغز
 بسینه اش است پس ضمای بر او نیست **بجمله** خلافاً از آنچه است قول ابوحنیفه
 و شافعی که هرگاه کسی در خانه خود بگذارد سگ درنده و این داخل شود
 بخانه او انسان و حیوانی که بر او انداخته اند سگ درنده هسست **بجمله**
 زخم بر بند ضمای بر صاحب خانه نیست **بجمله** و بقیه مالک آنیکه بر او است
 ضمناً لکن بشرط اینکه صاحب خانه علم داشته باشد که اشک درنده آید **بجمله**
 احمد و داخدر و وایتای و آنیکه ضمای بر او نیست **مترجم گوید** در وقت
 محقق چنانچه در شرایع صیغها آید در قتل خطا که در به بر عاقل لازم میشود
 خود جانزد و او ای دید با عاقله شریک نمیشود مگر در صورتی که عاقله از آن
 دیده کرد و این صورت باید جانی خود او نماید و عاقله شریک نشود بر او
 میباشند و زن داخل عاقله نمیشود و دیگر اهل دیوار داخل باز او و عاقله
 و شریک عاقله نمیشوند مگر آنیکه منسب بر او باشد و پدید او و او نیز
 داخل عاقله محسوبند و صیغها هرگاه عاقله منحصراً باشد بیک نفر تمام و در باب
 بلعد و اگر متعدد باشند تقسیم میشود بر آنها که قوه داشته باشند
 و در تقسیم قوه معینی از شایع نوسیده که غنی چه قدر بدهد یا متی
 و فقیر چه قدر بدهند پسند عجلت امام و نایب امام است اگر هر طوری عجلت
 آنها را بداند تقسیم و توزیع بر اوها بنماید و غایب حاضری عاقله در تقسیم
 شریک میباشند و هر جا که باشد اناناب ذ او دید بقدر حصه ساقط

نمیشود

نمیشود و صیغها بر هرگاه دیوار خانه کسی میل نماید بشاید با ملک غیر خواه
 کج باشد یا بعد میل نماید بر کسی واقع میشود ضامن صاحب خانه دیده او
 اگر قوه اصلاح را داشته باشد و در صورتی که ضامن نمیشود و بصیغها هرگاه
 کسی صیغها بر بند بر طفل نابالغی یا در بنده یا بر او فو که غفلت داشته باشد
 بر بند با عاقله است از اهل شریک صیغها زننده ضامن آید اوها و اهل **بجمله**
 نمودن امام و خدا بجمیل حکم که بر بند طفل از او ساقط با عاقله او از اهل
 ضمای بر امام دارد نمیشود و در بدین الما است و بصیغها صیغها
 اگر کسی در حامله را بر بند طفل او برود و ساقط شریک بعد خود زن خود شریک
 دیده و در ضامن آن زننده صیغها بر هرگاه کسی در ملک خود چاهی
 بکنند اگر کسی را افتاده هلاک شود صاحب چاه ضامن او نمیشود و این
 بکنند چاه در مسجد اگر کسی را دیدند هلاک شود ضمای بر کننده لازم
 نمیشود و هم چنین است حکم در کسزاندن دیوار یا اسنک در بنوعی در مسجد
 باشد یا در بنوعی اگر بر کسی رود آید یا بر اسطه بود یا اسنک در بنوعی
 و غیره یا چنانچه او اسنکند ضمای بر کننده این کارها تعلق نمیکند و بصیغها
 هرگاه سگ درنده که در خانه شریک باشد کسی را در خانه بکشد اگر باز
 صاحب خانه داخل شده باشد صاحب خانه ضامن او اگر بگذرد از داخل
 باشد ضمای بر صاحب خانه تعلق نمیکند **کتاب القسامه**
 ابتدا در بیه است پس از جمله مسائلی که احکام شده آید و او قول ابوحنیفه
 بر آنیکه سببی که باعث از براء قسامه میشود یا فاش شده است در مکان

و بصیغها

کراورد و حفظ طایفه و حمایت ایشان باشد مثل عمل و خانه و مسجد عمل کننده
 شده اینها که مشروع شده آرد و قسامه اسم از برای متدی که با او فرجه
 یا اثر خفه نمودند در حلقه او باشد پس هرگاه خون از دماغ یا گوش یا بینی
 بیاید پس او کشته ایست که قسامه در او مشروع است و بقیه مالک سببیت
 در قسامه ایست که مقتول خود شود بگو بد خون خون و در کون فلا است
 و آن گویند مسلم و بالغ و آزاد باشد خواه فاسق باشد یا عادله و بر
 بازن که خورد آن مقتول هم از برای او ایلی خود شکند محسوب میشود
 و اختلاف نموده اند اصحاب مالک را اشتراط عدالت شاه در فرجه آن
 نموده ابن فاسم و او را کفای نموده است اسهیل شخص فاسق و زن و از اسباب
 که باعث قسامه میشود نزد مالک بغیر خلاف اذ او نیکه یا قتل مشق کشته
 شده در مکتب واحدی که خالی باشد از خلق و با لای سر او جری باشد
 خون او در بقیه شافی سبب که باعث قسامه میشود لوث استعد و نود
 شافی لوث قرینه میشود برای صدمه مدعی یا نیکه هرگاه دیده مشق کشته
 در عمل یا قریه که بین اهل آن عمل یا قریه و بین آن مقتول عدالت ظاهر
 باشد یا اینکه جمعی متفرق شوند از کشته شده اگر چه در بین ایشان عدالت
 نباشد و شهادت بنده در نزد شافی لوث میشود و هم چنان و شهادت چند
 بنده متعدد یا زنا یا اطفال یا فسق بنیا بر اجماع از مدعیان شهادت
 بکنون لوث عیشی و از قسام لوث در نزد شافی نیست که در دنیا
 و عام معقول شود که فلا شفی کشتن از قسام لوث یا نیکه کسی

باسلام

باسلام خون او بود در نزد مقتول و از قسام لوث ایضا از دحام مردم
 در مکتب یاد در خانه یا در دوازه پس بافت شد کشته ایست بین آن
 و هم چنین هر که مفاخر در بین اطفال واقع شد حرم بین ایشان و بعد کشته
 میا و اما ظاهر بشق اینهم لوث میشود در حدفاخر از آنها و بقیه احمد حکم
 کرده عیشی قسامه مکرر نیکه بوده باشد و بین مقتول و بین مدعی علیه
 و مختلف شده آرد و ایضا در خصوص لوث پس بایت از او شده اگر عدالت
 ظاهر و عصمتیه محضی لوث است مثل عدالت بین قاتل کشته و کشته
 خونی که بین ایشان واقع گردیده و یا مثل عدالت در بین اهل بی و اهل عدالت
 قول عامه احتیاحاً و اما دعوی خود مقتول که کشته باشد فلا کسی کشته
 لوث عیشی مکرر در نزد مالک شفی و وقت که مقتضی قسامه موجود شود در
 نزد هر یک از این ائمه سوگند داده میشود ادعا کنند که بر تعیین قاتل
 خود شافیگاه سوگند مستحق میشود و خون او را هرگاه برده باشد قتل عد
 در نزد مالک و احمد ما در نزد شافی پس در جری یا نیکه شافی
 ایست که مستحق میشود به مغلظه او از اهل اسنقل شافی و ما
 و احمد نیکه ابتدا کرده میشود پس کشته ادعا کننده کار قسامه و ناله
 پس کتد مدعی علیه پس اگر نکول کنند مدعیها و شافی در بین ایشان
 نباشد سوگند میدهند مدعی علیه را بنیاه مرتبه و بری میشود و بعد
 و بقیه ابی حنیفه اینکه مشروع عیشی سوگند قسامه مکرر بر مدعی
 علیه پس هرگاه معتد نکنند شخصی یا بعینه که ادعا بر او نمایند سوگند

حام

میدهند پنجاه نفر از مدعی علیام را از کسای که اختیار نمایند از آنها
 پس بگویند و اگر نمایند بخداوند که ما نکشته ایم او را و علم بر قائلان او اندازیم
 اگر پنجاه نفر نباشند مگر میکنند بگویند و باو آنچه باشند پس بگویند که غایبند
 و باقی مدعی دیه بر عاقلان عمل ایشان و انزام میکنند مدعی علیه را و اینست
 که آن شخصی را نکشند و بر وی پیشی زنه او را از انجمن استقل مالک و احد
 مشایخ و دانشمندان و اولیا و مشایخ جماعتی باشند تقسیم کنند
 میکنند برای ایشان مجتهدان و غیره و بقیه این چنینند بگویند که نه
 مگر میکنند بر مدعیها بجز پنج کی و قرابه بعد از آنکه ابتدا نمودن یکی از
 ایشان را بفرقه معین نمایند و از انجمن استقل آنمه نلکه است که قسامه ثابت
 در بنده ها و بقیه مالک در یکی از دو ریاست و آنکه ثابت نمیشود قسامه در
 و از انجمن استقل این چنینند و احد است که بنده ها شنیده نمیشود و قسامه
 نه در عدل و نه در خطا و بقیه شایسته مدعی و مطلقا در عدل و خطا
 در قسامه مثل و یا میباشند بقیه مالک است که ایشان در قتل خطا شنیده
 نه در علم **مجموعه** و مدعی حقوق چنانچه در شرایع صیغه اولیا است ادعای
 بیچینی مدعی یا با او قائل یا بیهاد و و شاهد یا بقسامه در ادا قسامه
 میکنند است محکم از لوث ایضا بوده شد مدعی علیه که احتمال القدر و او برود
 علامتی پیشی بر حدی ادعای مدعی که با سبب سخن غالب بر حدی مدعی بجم می رسد
 از برای تحقیق از چند علامت یکی شهادت بکنند شاهد که با عدل و مدعی
 اقرار خود مقبول که در آن کس قائل من از ادخل کم لوث نمیشود و علامت دیگر از برای

لوث

لوث ایست که دیه شد کشته بخدا بوده و در نزد او کسی با استناد علم
 که بر او اثر خود با استناد استاده باشد با در خانه طائفه یاد و عمل منفرد از
 بلد که داخل نشود و آن غیر اصل خود شود با در وصف مقابل با خصم بعد از
 اندازنده هرگاه یافته شد کشته در قریه که بود در غیر اهل آن قریه و ان
 یاد و میا طایف اشام یاد و عمل منفرد که بود در غیر و اینست پس هرگاه
 بین ایشان عدل و با شده اخلال لوث او اگر بنا شد لوث نمیشود اگر بود قریه
 باشد لوث بر او نیست است و در رسای بر او هر دو اما هرگاه یافته شد
 کشته در میا از حام و جمعیت بر سر بی با حسی یا چاهی یا در وازه یا بجز
 باشد با در بیابان لوث نیست و بر بیت المال است و شکر است
 لوث خالص بود از شن و شرط نیست و بر لوث یافته شد لوث از زخم بی
 بنا بر اشبه پس بعد از ثبوت لوث و تحقیق آن لازم مدعی بر ادعا کنند
 پنجاه سنگند در قتل عمد و نصفه این در قتل خطا که تعیین نماید اولیا و
 این مدعی از چند قسم خارج نیست یا خود منفرد او دیگر قائلان او یا
 در صورت انفراد خود شش میباشند پنجاه سنگند و یا د تا د تا د تا
 علیه در صورت داشتن اقوام اگر پنجاه نفر داشته باشد هر یک را یکسنگند
 میدهند و دیگر احتیاج نیست خود شش نیست اگر زیاده از این عدد باشد
 باشد پنجاه نفر با اختیار میکنند از میا خود بر او سنگند اگر کمتر از این
 باشند کمتر از سنگند را بر ایشان میکنند بالسنویه تا پنجاه سنگند در صورت
 و این در صورتی بود که مدعی قتل بکنند باشد هرگاه جمعی مدعی باشند پنجاه

سکنند برایشان قسمت میشود با تسویه در هر گاه مدعی علیه زیاد بود بر یک نفر باشد
 و مدعی سکنند از جوع نماید هر یک از ایشان پنجاه سوکند داد و قتل عمد یا در نماز
 و نصفه در قتل خطا و اگر مدعی علیه یک نفر باشد در صورتی که در سکنند با
 اینهم خالی از این نیست با اقوی دارد با نداد و هر گاه نداد و خود سزاوار
 پنجاه سوکند یا داد نماید و اگر اقوام وارد اینهم تمام استحقاق اقوام مدعی
 دو کم و زیاد سکنند و تقسیم آن حاصل مشعرتی سکنند قسما برای مدعی
 و در صورتی که مدعی علیه میرسد و او ابتدا بسکنند قریه لازم نداد
 هر یک را که سکنند بدهند ابتدا تفاوت نداد و در واقعات مدعی یا مدعی
 علیه در قریه بعد از شرفی تفاوتی نداد و در صورت تقسیم سکنند یکی سزاوار
 و در بنده قسما ثابت میشود بر مولا و سزاوار نداد ثابت میشود هر گاه
 مدعی یا مدعی علیه واقع شود در قتل عمد یا سزاوار در خطا و تمت
باب كفارة القتل در بیا كفارة قتل است پس از جمله مسائل که
 اختلاف نموده اند را و قول ائمه ثلثه است بر اینکه واجب میشود كفارة در قتل
 ذمی مطلقا و در قتل بنده مسلم بنا بر مشهور و بقیه مالک صاحب غنیشی
 كفارة در قتل ذمی و از آنچه است قبل از جنیفه و مالک واحد و یکی
 از دو دایته و که در قتل كفارة واجب غنیشی و بقیه مشافعی واحد و یکی
 دایته دیگر است که واجب میشود و از آنچه است قبل مشافعی واحد است که بر
 کافر واجبست كفارة برای قتل مسلم خطا و بقیه از جنیفه و مالک صاحب
 غنیشی بر او كفارة و از آنچه است قبل ائمه ثلثه که واجب میشود بر طفل

در روان

در بوانه كفارة قتل و بقیه از جنیفه واجب غنیشی و از آنچه است قبل از جنیفه
 و مالک و مشافعی و راتح و قتل خود و احمد و یکی از دو دایته و که مخزن
 نیست اطعام و كفارة قتل خطا و بقیه مشافعی واحد و دایته یکی
 هر دو و اینکه مخزن است و از آنچه است قبل مالک و مشافعی واحد است که در
 كفارة بر قاتل بسبب قتل کسی که نذری نماید بکند چاه یا نصب حرم بر
 گذارد سکنی در راه و بقیه از جنیفه واجب نیست مطلقا و اگر چه بوده
 که اجماع بر وجوب دیده نموده اند مطلقا و این **منع کوبید** در مدعی
 چنانچه در شرایع میفرمایند واجب میشود كفارة جمع بقتل عمد كفارة حرمیه
 بقتل خطا پس مخزن است اطعام و كفارة قتل خطا بعد از عجز از سوم و
 در وجوب كفارة مباشرة بقتل بی تبسبب كفارة واجب غنیشی مثل کشتن
 چاه یا نهادن سنگ یا حرم بر راه که باعث قتل کسی میشود و بقتل کافر خواه
 یا غنی و غنی بر مسلم كفارة واجب غنیشی و بر کافر در قتل مسلم نیز كفارة لازم
 غنیشی و بر بویان در طفل نیز بر هر طریقی **قوله** كفارة واجب
 غنیشی تمت **باب حکم الساحر** در بیا حکم ساحر اما آنچه اختلاف
 نموده اند در آن قول مالک و احمد است که قتل میکنند ساحر را عجز یا در کربلا
 آن و استعمال آن در هر گاه کسی را بسوزد بکشد کشته میشود و نوزد ائمه ثلثه
 و گفته است از جنیفه اینکه کشته غنیشی ساحر میبرد اینکه کسی را بسوزد بکشد بلکه
 میشود هر گاه مکرر شود این نوع قتل از او و دایته شده آن او که کشته است
 ساحر را نمیکشند بلکه اقرار نماید بر اینکه کشته آن نفسا یا بعینه و از آنچه

قوله اعمه ثلثه که قتل ساحر از جمله حد است و بقیه شافعی و ابوحنیفه خصما میکنند
 و از آنچه استقله ابوحنیفه در مشهور و از مالک و احمد و در ظاهر و در
 او اینکه بقیه عیاشی توبه ساحر بلکه کشند و میشتی زنی و بقیه شافعی و احمد و
 در ظاهر و دیگر اینکه بقیه میشتی توبه او و از آنچه استقله اعمه ثلثه که ساحر از اهل
 کتاب و اقل نمیکند و بقیه ابوحنیفه اینکه قتل میشتی چنانچه ساحر مسلم را قتل میکنند
 و از آنچه استقله مالک و شافعی اینکه حکم زن ساحر مثل حکم مرد ساحر و بقیه
 ابوحنیفه اینکه زن ساحر واجب میکنند نمیکند **مریم** که در مدینه عیاشی
 چنانچه در شرایع میفرمایند اصل تعلم سحر حرام است و کسب آن حرام است و سحر کلام
 کتابی است که بسبب آن حادثه شود و بر آن کسی که عمل کرده اند بر او در دنیا
 آن یاد و عقل او و پستان مرد او از زنده خود سحر است **ان** انداختن و شتمن و زاری
 و تخریب و ملائکه و شیاطین بجهت کشف مغیبات و علاج بعضی دواعی سحر است
 و لازم میشتی قتل بر ساحر بجز عمل سحر هر گاه مشکلم باشد تا در بیعتن بر میشتی
 بر او نیست و قتل ساحر من باب حد است خصما چون حکم قتل ساحر مختصی میکنند
 کسی بی اسلحه سحر نینوی ناصتا در عرض و قتل بسنی بلکه عطلی سحر بود چنانچه
 شده و نغریان که حد او ثلث است توبه ساحر بقیه میشتی هر گاه قبل از آن
 حد توبه نماید حکم زن ساحر مثل مرد ساحر و در قتل اگر توبه نکند عت
کتاب الحدود السبعه التي تلبس على الدنيا يا در سابقا حدود هفتگانه مرتب
 جنایات است و آن حدود ده و بی و نماند و در می و راه زنی و شرب
 خمر است پس چون این مطلب یاد است میگویم و بالله التوفیق **باب اربعة** یا

اوله و بیارده و این رده قطع نمودن اسله است بینه یا قولی که در فعل او
 و پس از جمله مسائلی که غرقه اند و او قولی ابوحنیفه است اینکه مرتد حرم میشتی
 او در اسله و موقوف نیست قتل او بر طلب توبه از او پس اگر طلب توبه از
 او بنماید و توبه نکند محلت داده عیاشی مگر اینکه محلت بنماید پس محلت
 داده میشتی سه روز و بعضی از اصحاب ابوحنیفه گفته اند که محلت میدهند
 او را اگر چه طلب محلت ننماید و گفته است مالک حاجب توبه دادن مرتد
 فالحال پس اگر توبه نماید بقیه میشتی توبه او را اگر توبه نکند محلت میدهند
 با او میدهند شاید توبه نماید پس اگر توبه نمود فیها و الا کشند و میشتی
 شافعی و در ظاهر و فتوی حاجب توبه دادن او و محلت داده عیاشی
 بلکه گفته میشتی فالحال هر گاه اصرار بر رده خود نماید از احمد و در حد
 یکی مثل مذ هب لک است و در دم اینکه واجب توبه و اذ او مختلف شدن
 روایات او در وجوب مهال و از آنچه استقله اعمه ثلثه است که حکم زن توبه
 مثل حکم مرد مرتد و بقیه ابوحنیفه زن مرتده واجب میکنند نمیکند
 و از آنچه استقله ابوحنیفه و احمد و اشهر و روایات او ظاهر از مذ هب
 مالک اینکه صحیح آرد و طفل عیاشی و بقیه شافعی صحیح نیست و این روایتی که
 از احمد و از آنچه استقله ابوحنیفه و در ظاهر و در روایات و احادیث
 در آنچه از بی و جدا اینکه توبه زنی و بقیه میشتی و بقیه مالک و احمد
 حنیفه در روایت دیگر اینکه گفته میشتی و توبه داده عیاشی و از آنچه
 قول ابوحنیفه که هر گاه مرتد شود اهل بلدی آن بلده را حرم عیاشی تا اینکه

جمع شود و در آن بلد شرطی ظهور احکام کرد و آن بلد را اینکه باقی ماندند
 مسلم و نه ذمی یا ما اصحابی یا اینکه بوده باشد خراجی از برای او در الحرب
 و بقیه مالک است که بوسیله حق احکام کند و در بلده او الحرب همیشه و شد
 مشایخی و احمد هم این طوری است و انا پنجه است قول او چنانچه در مالک است
 هرگاه مرتد شود نه اهل بلدی جایز نیست اینکه بقتل رسانند اولاد ایشان
 که متولد شده اند بعد از وفات او و در بنده کی نمیکند و او را بیکدی
 میکنند بر اسلام تا اینکه بالغ شوند پس اگر اسلام نیاوردند حبس
 میشود و عقوبت میکنند تا حکم ایشان از بزرگتر بجهت کشانیده ایشان با اسلام
 و اما اولاد او را ایشان پس بدینده کی گرفته میشود و گفته است احمد اینکه
 به بنده گرفته میشود اولاد ایشان و اولاد او را ایشان گرفته است
 و واضح و قول اینکه ایشان را بدینده کی نمیکند **مترجم گوید** در وقت
 تحقق چنانچه در شرایع میفرمایند مرتد آنکسی است که کافر شود بعد از
 داند و بینه و بقیه و بقیه حاصل میشود و مرتد در قسم است یکی از
 قسم مرتد اینست که متولد بر فطره اسلام شده باشد پس کافر شود و
 مرتد یا اسلام آفا و بقیه نمیشود که رجوع نماید و قتل او حتی است
 در داند بلیغ و عقل و اختیار پس مرتد شده طفل تا بالغ اگر چه
 هم باشد مرتد شده و بر آن وجهی است اعتباری و نه داند و در حکم قتل
 در این مقام از برای مرد است پس هرگاه در داند مرتد شود او را نمیکند
 بلکه حکم او حبس و امانی است و این قسم مرتد در قسم دیگر آن که بعد

ذکر

ذکر میشود و با بر او داد و تا نماز و جزو سیاست نمایند و ندیدیم حکم
 مرتد بر او جایز میشود و قسم دیگر از مرتد نیست که مسلمان شده باشد بعد
 کفر پس مرتد شود پس بینه مرتدی و طلب نوبه از او میکنند و طلب نوبه از او
 واجب است و سرد و زخم شده داده میشود اگر تو بر غوغ مسلم میشود و اگر
 امتناع نمود حکم او قتل است و اولاد مرتد و قسم از مرتد حکم مسلم بر او جاری
 اگر بالغ شد با مسلحان خود را و نیستند اگر اختیار کند و غوغ تو بر میدهد
 اگر تو بر غوغ در قتل کشنده میشود و اگر بعد از مرتد شد بدو اولاد متولد
 شده باشد و مادرش مسلم باشد حکم اینهم قتل او است اگر با او شرم
 مرتد باشد پس اولاد ایشان محکوم بحکم پدرها در داند و میفرماید و جزا
 کی که فتن اولاد مرتد از برای شیخ طوسی بود و او را اولاد دوم شیخ است
 نمیتوان بینه گرفت و هم چنانچه حکم او تلامد تمام اهل بلدی که بر آنها که مرتد
 از این دو قسم مرتد باشند حکام خود بر ایشان جاری است و اولاد جمع
 اهل بلد او الحرب محسوب نمیشود آن بلد مگر با اجتماع سایر شهرها و کفار و حریفان
 و اولاد ایشان حکم اولاد مرتد سابقا و در کتب شد و کتب فایده نفاذ اولاد
 اولاد ایشان مثل آن دو قسم سابقا **باب حکم البغاه** در
 حکم باغی است پس از جمله آنچه اخذ نموده اند در باب قتل مالک و شایع احمد
 است اینکه جایز نیست و فتن در عقوبت بخند از جنک داد و قتل اصل
 بیغی جایز نیست اینکه با ایستند بر ذمی ایشان و بقیه او چنانچه بر او عمل
 مادی که حرم بر او باشد پس هرگاه حرم منقضی شد در وقت بیغی بر او

و از آنجمله است قبل مالک و این چنینند و شافعی و حنفی و مالک و احمد و یکی از دو
 خود که اختیار تلف نمائند و اهل بیغی از اهل عدل در حال قتال و نفس و امانت
 نمیشوند و بقیه شافعی و حنفی و احمد و مالک و یکی از آنکه ضامن میشود **در مذبح**
در مذبح حنوفی چنانچه در شرایع میفرمایند بیکه واجب است اهل بیغی باغی
انگسستی که خروج نماید بر امام عادل یا بر کسی که نصب نموده باشد و امام
اهل بیغی صاحب بیکه جمعیتی باشند که در وجه بسوی بیکه جمعیت خود نمایند و در
جایز آنجا که بیکه اینها و بجهت زخم اینها و اگر صاحب جمعیتی نباشند
بسی چون مقصود از محاربه با اینها متفرق کردن کلی و هماغان پس منافع بیکه
روزی اینها جز نیستند هرگاه اهل بیغی تلف نمایند و حال حرب مالی یا نفسی
اهل عدل را ضامن میشود **باب الزنا در بیبا حکام عدله زنا است**
پس از آنکه مسائلی که اختلاف نموده اند و قول این چنینند و مالک است
احصا بیکه اسلحه است بقیه شافعی و احمد اسلام از شرایط احصا نیست پس
حد میزنند زنی را در زور شافعی و احمد و از آنجمله است قول این چنینند و مالک
و احمد و یکی از دو روایت او که هرگاه زنا نماید بکر پس بعد زنا نماید در
احصا جامع نمیشود بر آن جلودیم و از آنجمله است قول ائمه اربعه که هرگاه زنا
مملکت باشد و ترویج نماید و خوله نماید یا زوجه در نکاح جمیع و جمیع نمیشود
او ترویج میشود و از آنجمله است قول ائمه ثلثه اینکه زنی و مرد زنا کند و زنا
و بکر باشند جمیع میشود و حیوان در وقت جلود و بگزیت فرستاد بیکسال از آن
این طور گفته اند بنا بر یکدیگر و عثمان و علی و جعفر بن محمد و سایرین گفته اند عطا

عطا

و طایفه و سر بیکه این چنینند ختم نمیشود و در غنوه از بلای بسوی جلود و بویا بیکه
 فرستاد و جامع میشود برای امام پس اگر مصلحت در تعزیر پیدا نمیشود
 در و بر قدر آنچه مصلحت میدهد و بقیه مالک واجب میشود تعزیر در فلان
 زن زانند و تعزیر و فرستاد بسوی غنوی بلای خود که مدت یکسال بماند و از
 آنجمله است قول ائمه اربعه که غلام و کنیز هرگاه زنا نماید سنکسا و نمیشود
 بلکه تا زنی زوجه میشود خواه محصن باشد یا نباشد یا نباشد گفتند اینها
 و بجا آمد سعید بن جبیر که غلام و کنیز اگر محصن نباشند پس اصل حد میزنند
 نیستند اگر محصن باشند حد ایشان پنجاه تا زنی زناست و بعضی از ناس
 گفتند اندمقتل آنچه قاضی عبدالرحمان و غیره گفتند که اینها مثل زنا و میسند
 در این حکم پس اگر محصن باشند حد شانسکسا و غنوه است اگر نباشند
 حد شانی پنجاه تا زنی زناست حد و گفته است که تا زنی زنا نکند بکصد
 و تا زنی زنا نکند بپناه او این حد گفته است اگر حد بنده مثل زنا و بکصد تا زنی زنا
 و از آنجمله است قول ائمه ثلثه که واجب نیست تعزیر در زنا یا غلام و کنیز
 و بقیه شافعی و احمد از قول ائمه ششماه تعزیر و هماغان از جمله است قول
 ابو حنیفه و احمد هرگاه بافت شود شرایط احصا در یکی از زور و سوره و در دیگری
 ثابت نمیشود احصا بیکه از زور و غیره و بقیه مالک شافعی است که ثابت نمیشود از برای
 انکس که بافت شود شرایط احصا در او پس اگر زنا نماید هر دو حد تا زنی زنا در حق
 انکس است که احصا برای ثابت شدن و جمیع بر انکس است که احصا بر او ثابت شده و
 گفته اند صورت یافت شدن احصا در یکی از زور و در دیگری ثابت کرد و حلی بلای مرد

زوج دنیا ند خود را با و طایع نماید مرد بالغ زوج حقیقی خود را که طاف
 و طایع استند یا شد با و طایع نماید مرد آزاد کثیر تر بیخ شده و از انچه است
 قولا ای حقیق و مالک اینکه ثابت نمیشد احصا از برای عیودی هرگاه زنا نماید
 حال اینکه محسن باشد و در جم بر او لازم نمیشد بعله اینکه احصا در حق او
 تصور نمیشد چون در مذهب ای حقیق و مالک یکی از شرایط احصا اسلام
 و لکن حد فایز بر او لازم نمیشد و در نزد ای حقیق در نزد مالک عقز
 مینماید و اما بحسب اجتهاد خود شر و بقیل شافعی و احمدی و حنفی محسن
 میسوزد و جم بر او محلا لازم آید بعله اینکه احصا برای کافر میسوزد و اسلام
 شافعی و احمدی شرط احصا نیست چنانچه گفته شد و از انچه است قولا مالک
 و احمدی اینکه زن عاقل هرگاه ممکن نماید بر او از خود شوهر پس آن مرد
 و طایع نماید و با اینکه زنا نماید مرد عاقل بر زن در بر او واجب نمیشد حد بر عاقل
 از انداد و نفر و بقیل ای حقیق و واجب نمیشد حد بر مرد عاقل بر زن عاقل از
 انچه است قولا مالک و شافعی و احمدی هرگاه بر بیند مردی بر و خست خواب
 خود شوهر زن او پس کما نماید که زن خود او است یا اینکه مردی جدا بنزد
 خود و پس زن دیگران جدا و پس و طایع نماید مرد اعوانی زن و انچه
 اینکه زوج خود او است بعد ظاهر شد که بیکانند بود و حتی بر مرد نکند و لازم
 نمیشد و بقیل ای حقیق و مرد و حد لازم نمیشد و از انچه است قولا ای حقیق
 و احمدی اینکه در اقرار زنا شرط است نکرار و ثابت نمیشد مگر با اقرار زنا
 چهار مرتبه بر نفس خود شوهر بود اقرار کننده بالغ و عاقل و بقیل شافعی است

میشد

میشد بیکر تبار او و از انچه است قولا ائمه ثلثه که هرگاه چهار نفر شاهد
 بزنا در یک مجلس بیعت کنند یا با و داده اند و بر او حد لازم میشود
 هرگاه شهادت و وقوع زنا در دو مجلس متفرقه بدهند و بقیل شافعی اینکه با
 بنفوی شهود نیست قولا ای حقیق مقبول است و از انچه است قولا ای حقیق
 و مالک و حنفی مجلسی مذکور آن امر طولی است که شهودی جمعا یا با یکدیگر
 متفرق یا با یکدیگر جمع شهادت در یک مجلس پس بقیل خود و اندای پسند فایز
 با و حد بر او ای لازم نمیشد مگر مقف بود شرط اثبات زنا از آنکه شفی
 با هم با اجتماع و بقیل شافعی جمیع اهل شفی و جمیع شهادت دائر اوها شرط
 نیست بلکه هر زمان شهادت بزنا بدهند متفرقا اگر چه یکی بعله بیکر واجب
 میسوزد حد و بقیل مجلسی واحد شرط آید و اجتماع شفی و او شهادت و هر
 که جمع نمایند شهود در یک مجلس و شهادت بزنا بدهند شنیده میشود
 شهادت ای حقیق اگر چه متفرقا آمده باشند و از انچه است قولا ائمه ثلثه که
 هرگاه مردی اقرار بزنا نماید پس رجوع نماید از و بقیل میسوزد رجوع او
 و سایر اهل میسوزد حد از او بقیل مالک بقیل عیسی رجوع او بعد از اقرار
 دو زنا و مرد در سه مرتبه و مرد و شر و بیکر اینکه بعد رجوع شاهد شهادت
 بیکار او بدهد و رجوع از زنا و از انچه است قولا مالک و شافعی
 اینکه لو طایع است و رجوع حد میسوزد و بقیل ای حقیق اینکه مکرر کرده
 در اول با و پس هرگاه مکرر شد از او گفته میشود و از انچه است قولا
 مالک و شافعی در یکا از و قولا خود و احمدی که از و در اول خود اینکه حد از او

سنگسار و کرد تا بفرمال نیت بوده باشد یا بگوید بگوید و او چ و در وقت
 خود و احمد و یک از دو و یا هر دو یکی جدا و مثل حد و زمانا پیش از تکلیف و
 در او بدین نیت بگوید پس بر محض حد سنگسار و یا چو پیشی و بر یک جدا
 نازمانه پیشی **مترجم گوید** در مذمه بجهت چنانچه در مشایخ منیر مایه از
 شرایط احصا اسلام نیست بلکه کافر میشتی محض یا محسنه باشند
 و احصا محقق میشتی عیشتی شرط اول آنکه در طری برای احوال مسئله باشد
 در قبل بر وجهی که غسل بر او واجب پیشی و در دم آنکه در طری کند با
 سیم آنکه عاقل باشد چهارم آنکه آزاد باشد پنجم آنکه در طری در فرج باشد
 ششم آنکه با زن عمل کرده یا نماید بفرموده عینه نه منعه یا کمتر باشد
 هفتم آنکه ممکن باشد بر سینه بزرگ جیب و شام ششم آنکه در سینه جمیع
 معلوم و علم جمیع محقق میشتی با قرار مرد یا بشاهد احصا و هم همین شرط
 دارد و هرگاه مردی در حال بکر بودی زمانا علیه و بعد در حال احصا و
 نماید و حد بر او لازم میشتی حقا و ل نازمانه خود را است برای نهای
 حاله بگری و در دم سنگسار است است برای نهای مال احصا و هرگاه
 زانیه باشد زن گرفته باشد و خلق نموده باشد پس زانمانه در دم
 برای آزاد آچو که شرط احصا آزادی بود چنانچه بیاید و شرط احصا
 و صیقه یا بدیج عرق خود نازمانه یاد و در عرق از بلد برای زن مرد و زنا
 کننده آزاد که باکره باشد از برای مرد آند زن حد زن حد زن
 همانا زانمانه اولی در مرد علاوه بر نازمانه او از شهره بیگانه میاید

در یک

دیگر میفرستند که در اینجا یکسال بماند و هرگاه علاوه یا کمتر زانمانه حد
 ایشان نازمانه هر یک پنجاه نازمانه دیگر در حد و خواه محض باشد
 نباشند از شهر بیگانه کردن برای ایشان نیست و هرگاه شرایط هشت گانه
 احصا و یک از زوجین ثابت شدی آنکه برای ایشان احصا حاصل شده در دم حد
 اوست آنکه احصا ندارد و جلد حکا و است احصا برای هر دو و ضاری ثابت
 میشتی چنانچه کزشت و حد او در انصافه برای در دم او هرگاه زن عاقله
 بدیوانه زنا بدید بر مرد و حد نازمانه لازم میشتی و هرگاه زانمانه در
 عاقل محض با دیوانه حد هر مرد نازمانه او بزرگ دیوانه حد نیست
 و هرگاه مرد زنی در فراس خود بدیدند یکا زوج خود یا او جماع نماید یا
 شخص خود زوج خود را بزند زن بیکانه جواب داده و مرد که با یکا زوج
 خود یا او جماع نماید بر مرد حدی لازم میشتی و بزرگ حد لازم میشتی و
 در اثر زنا از برای مرد بالغ عاقل و زن عاقله بالغ چهار مرتبه قرار
 لازم آید اگر در چهار مجلس با کانه قرار نماید پس با قرار دیگر تدریجا قرار
 در یک مجلس ثابت میشتی حکم بحد و زنا و ایضا شرط آد و اثبات زنا شهادت
 چهار نفر مرد و لا بد است از آنکه شهادت زانیه زنا در یک مجلس یکبار در کانه
 باشد هرگاه مخالف شهادت بدهند بر زانیه حد لازم میشتی بلکه بر شهادت
 حد زن و افتراء لازم میشتی و واجب نیست جمع آمدن شهادت برای ادای
 شهادت زنا بلکه اگر متفرق بیایند و شهادت بر روی زنا در وقت و مکان
 و زمان واحد بدهند کافی است در حین ادای شهادت هم لازم نیست که

همه یکسان شهادت بدهند با هم منفرقه شهادت دائی برای علم حاکم بهیچ است
 و میفرمایند هرگاه کسی بعد از اقرار برین نادرجع نموده از اقرار خود ببرد و هرگاه
 اقرار بجای باشد که حد و سبب حد را از او ساقط میسوزد بواسطه رجوع و اگر
 اقرار بجای نماند و رجوع باسد بواسطه رجوع ساقط نمیشود و اگر او مثل رجوع از اقرار
 بشرب خمر یا سرقه مثلاً و ایضا میفرماید حد لوط برای فاعل و مقول هرگاه هر دو
 عاقل و بالغ باشند مثل واجب میشوی بر هر دو و چه از او باشند و چه بنده مسلم
 و چه کافر محصور باشند یا عینی محصور نفاق یعنی ندارد در حکم قتل عمد و اقرار
 قتل ایجنیف و مالک و شافعی در اوج اقرار خود که هرگاه کسی جماع نماید با
 حیوان بی غیر می کنند و او این روایتی است که اختیار نموده او را صحیح
 از امام احمد و بقول مالک در دو روایت دیگر از او شافعی در یکی از اقرار
 خود اینکه حد منزه ندارد و مختلف میشوی بیکاد و بیرون بینه و قتل سبب شافعی
 اینست که میکشند و داخله بکر یا سدی یا شیب از اقرار است قول ایجنیف
 که هرگاه بوجه باشد حیوان و بکر که سه شده از حلال گوشتها ذبح میکنند و او را
 اگر حلال گوشت نباشد ذبح ندارد و این قول را صحیح نزد اصحاب شافعی است
 از چند وجهی که اصحاب او در این باب نقل نموده اند از آن و بقول مالک اینکه
 ذبح نمیکند او را مطلقاً و بقول احمد ذبح میکنند خواه ماکول باشد
 گوشت او یا ماکول نباشد و بر او اطلاق است قیمت او را بصاحبش بدهد و از اقرار
 قتل ایجنیف اینکه با این نیست از برای مدعی کشنده با حیوان خیره از گوشت او
 اگر حلال گوشت باشد و بقول مالک اینکه جایز است از برای مدعی و غیره و اطلاق

از گوشت

از گوشت او بقول احمد جایز نیست خورد هیچ کس را و آنچه اطلاق در غیره و اطلاق در
 اخرج در قول شافعی اینکه جایز است از او مطلقاً بجهت مفسود بودن مقتضای
 و از اقرار است قول مالک و شافعی و احمد که هرگاه عقد نماید شخص زنی که اگر
 باشد بر او بجهت نسیب و رضاع یا عده و اسنه یا سزا از عینی این شخص می کشند
 در این عقد نماید یا در حاله علم بجرم او واجب میشوی بر او حد و بقول ایجنیف
 نکره میشوی و بس و از اقرار است قول ایجنیف و مالک و شافعی و احمد که
 از دو روایت خود اینکه حد لازم نمیشوی بر شخص هرگاه او عاقل نماید با کتیر خود
 او را بغیر بر هیچ نموده باشد بقول احمد در دو روایت دیگر و اینکه حد بر او لازم
 میشوی و از اقرار است قول ایجنیف و احمد که هرگاه شهادت بدهند و نفر
 اینکه نال شخص مثلاً زنا نموده در کوسه خانه و در نفر دیگر بکر بنده و کتیر
 دیگر بکر میشوی این شهادت و حد واجب میشوی و بقول مالک و شافعی و ایجنیف
 حد هم واجب میشوی و از اقرار است قول ائمه ثلثه اینکه شهادت در زنا و نفاق
 و ذریه بر شنیده میشوی بعد که شانه زنا طولی از او قصه و بقول ایجنیف
 نمیشوی بعد از طول مدته مگر اینکه بوجه باشد عذر وی برای شمش و مثل دور
 بود ایستاد از امام و از اقرار است قول ایجنیف که هرگاه کسی قمار نماید بر نفس
 خود بزنا بعد از مدتی شنیده میشوی اقرار او و عده و اقرار بشرب خمر
 نمیشوی بعد از مدتی و بقول ائمه ثلثه اینکه اقرار او در کل مسجوع میشوی
 و از اقرار است قول ایجنیف که هرگاه حکم نماید حاکمی بشهادت پس ظاهر شود
 فسق شاهی یا خانمان نمیشوی و هم چنین هرگاه ظاهر شود بنده بود یا کافر بود یا

شعری پس همانی بر حاکم نیست و بگوید مالک اگر اقامه بکنند برفیق ششمی بشود سن
 میشد بجز اینکه نفر بی عوده و بگوید شافعی اینکه خاتم میشد بخیر و اگر حاصل
 شد آنرا از حق میخیزد و آنچه است قول ابوحنیفه و شافعی واحد و یکی از دو
 قول هر دو اینکه آنچه استیقا نماید امام از حد و نقصا اگر خطا در واقع
 باشد بر پیش مالک آید و در شرا و بقی مالک بحد میرسد و در قول اخیر
 واحد اینکه بر عاقل امام دیده اولاد زوم میشد و آنچه است قول ابوحنیفه
 که هرگاه کسی طعمی بکند زنجیر خود را با دزد چرب هرگاه بکند یا اگر
 که بر من باذن زوم جام حلال میشد حلی بر او نیست اگر بگوید علم میرسد
 و اشتم حق بر اولاد زوم آید بقی مالک و شافعی حد بر اولاد زوم آید اگر یک باشد
 و اگر ثبیت باشد زوم لازم آید بقی احمد صدقا زیانه حد است و از این
 جمله است قول ابوحنیفه در مشهور از او و شافعی واحد اینکه با این از
 مولد اگر اقامه حد نماید بر غلامی که زود هرگاه شامد نزد او شهادت داد
 باشد با حق غلامی که از او غایب و فرقی در این نیست بیرون زمان و بقی
 خرم غنی اینها و امام در سرت پس گفته است مالک اعمد نیست از برای سید
 اقامه حد و کل بلکه با امر امام باید اجراء حد شود پس هرگاه کثیر زوم کسی
 باشد ابوحنیفه گفته است که نیست از برای اقامه حد زوم او بجا بلکه اجراء
 حد از برای امام یا نائب است و گفته است مالک و شافعی از برای اقامه
 جاتی اجراء حد بر او بجا است و آنچه است قول ابوحنیفه و شافعی واحد
 در ظاهر و در ذات خود هرگاه ظاهر مشرور در زوم از او حلی و حال اینکه

نفاذ

نفاذ باشد و هم چنین کثیر کسی که مشرور بر او ای و نباشد و بگوید اگر اقامه غنی
 مرایا و طبعی بشود شده است پس بر او حد لازم میشد و بقی مالک اینکه حد بر
 جاری میشد هرگاه معصوم باشد و غیر نباشد و در مقام شهید و غضب
 او بقی عقیق مگر اینکه ظاهر باشد از غضب او و مثلا اینکه آمده باشد از
 برای طلب غنوی و شهید این از آنچه ظاهر شود یا حد او **منزج کله در حد**
 محقق چنانچه در شرایع میفرماید که هرگاه و طعمی نماید شخصی بالغ و عاقل بجهت
 ماکول الکرم و مثل کاه و زوم سفید بعلن بکند و بر طعمی او چند حکم بکند بر طعمی
 کند و تقریر لازم میشد زوم دیگر اینکه تهمت او و اوصاحبش باید بد
 اگر ملک خود سوزنی باشد دیگر اینکه حرام میشد کویستان حیوان بر او و زوم
 او واجب میشد با سوزاننده او و کویشتن سوزن و نسل او حرام میشد بر هر
 چه در طعمی و غیره و طعمی هرگاه ماکول الکرم نباشد آن حیوان یا باشد و اگر آن
 متداول نباشد بر طعمی تقریر بود از قیمت او بجا کس لازم میشد و طعمی
 آن لازم میشد بلکه از آن بجا او بجا بود بیک پرده بفرسند و بعضی
 تهمت او و افضله غایبند و بعضی گفته اند با آنکه غرامت او را محفل شده
 میدهند و اگر ظاهر خود مالک باشد قیمت او را بعد از بیع بخود شود **منه**
 و میفرماید هرگاه کسی یکی از محارم نسبی یا رضاعی خود را عقد عوده بعد
 و طعمی نماید از دنیا در عده عقد عوده و طعمی نماید با علم بر میت هم حد بر
 او لازم میشد و هرگاه و طعمی خود یا کثیر خود که بقیه بر او عوده حد
 بر اولاد زوم عقیق اگر چه نقل حرامی و امر تکلیف کرده و اوصیای میفرماید که

شهاده در زمان عقد و شریک با اقرار بر هر یک از اینها هرگاه بعد از آن
 اقرار عملی مدعی باشد مستوجب اقرار با عتق است و در هر دو وقت ^{نصاً}
 میفرماید در صورت ظهور فسق شهود زمان یا غیر آن ضمناً حکم شرعی را در ^{عقبتی}
 اما در بدهی هرگاه قتل باشد بر بیت المال و در مقام زدن نادرید باید ضمناً
 تعلق بر جان حکم میگوید هرگاه زیاد از آنچه تعیین شده بزندان هرگاه خطا
 نماید چنانچه در استیفای قصاص یا حد در خطا او بر بیت المال ^{تعلق} حکم میزند
 خود شریک میاید و طبعاً کفر زوجه خود با زن و جرم با عتق حدی نیست
 چون یکی از اسبنا حلیت کثیر تحلیل مالک آن او را برای عینی و ایضا میفرماید
 از برای اقرار با اتمام حقه نمودن بر بنده خود در صورت مشاهده خویش
 از بنده عملی را که موجب استیفاء با قرار خود بنده ولی شهاده شهنی ^{است}
 برای او جایز نیست اجرای حد در شغل امام آیا منعی از اینها امام مطلقاً
 و ادای شهاده در این نزد امام یا پیش و بی میفرماید هرگاه زنی یا کثرتی ^{جامه}
 شوخ و حال آنکه شوهر نداشته باشد حد بر او لازم نیست مگر در صورت اقرار
 بزنا چهار مرتبه **باب حد الفذف** در بیبا حد نسبت بدها و در آن
 بکسی پس از جمله مسائلی که اخذ شده آرد و قول ابوحنیفه و مالک در مشهور
 از اوست که هرگاه کسی قذف نماید جماعتی و با حد بر او جاری میشود خواه ^{قذف}
 نموده باشد ایشانرا بیلک کل را چند کل و بقیل شافعی در یکی از دو قول او ^{است}
 بجهت هر که قذفی یکدیگر را میباشند و بقیل احمد در او شمرده و در ایسان او که
 قذف نموده باشد هرگاه جماعتی را بکل سر یکدیگر بر او جاری میشود و اگر بکل ^{است}

قذف

قذف نموده باشد پس از برای قذفی یکدیگر جاری میشود و در آن از دو روایت
 احمد اینکه هرگاه طلب حد یا انجمنی متفرق بنمایند از برای هر یک حد لازم ^{میشود}
 و از آنچه است قول ابوحنیفه اینکه تقریباً عتق حد نیست و تقریباً ^{است}
 نسبت بدها در آن آنگسی اگر بقیل شافعی قذف نموده و تفسیر نماید که مقصود
 من این بوده واجب نیست حد بر او و بقیل احمد در یکی از دو روایت ^{است}
 قذف بقیل شافعی حد نیست مطلقاً و روایت دیگر احمد مثل مذکور ^{است}
 و از آنچه است قول مالک که هرگاه کسی بکل یا شخص غیر خود یا بر ^{است}
 یا آید و عیال او بر بری یا بفارسی بکل یا عیال او بری بکل یا عیال او بری
 بنده یا شده و آن بکسی که این صفت او باشد حد بر او لازم ^{میشود}
 اعمد قلند اینکه حد بر او نیست از آنچه است قول ابوحنیفه اینکه حد قذف برای
 خدا و خداست پس از برای قذف کرده شده نیست آنکه ساقط نماید حد ^{است}
 و نیست آنکه بری نماید او را از حد و اگر عیال او قذفی و از او بقیل شافعی
 احمد در ظاهر در روایت خود که حد مختص قذف کرده شده است پس استیفای
 حد نیست مگر عیال بر مقتضای ذوق برای اوست اسفاً حد معتبر اند بری ^{است}
 فاذا از حد یاد کند کرده میشود از او با این قول قائل شده است مالک
 در مشهور و از او مگر اینکه گفته است هر زمان که برسد این واقع ^{است}
 دیگر مالک اسفاً او نیستی شخص مقفوفه از آنچه است قول ابوحنیفه
 که حد قذف با اوست کفارده نیست و لکن ساقط میشود بری مقفوفه ^{است}
 مالک با اوست کفارده میشود و بقیل احمد در آنکه برای کیست این او شافعی ^{است}

سه وجه گفته اند یکی اینکه جمیع از مراد و زمان مستحق این اوست و میشود در حد
 اینکه اقوام سبب میزند در نسبت برین با خارج میشود از این و سیم اینکه
 میزند و زمان غیر ثلثه **مترجم** که در مذهب حق چنانچه در متراعی میفرماید
 که معنی قدر نسبت براد است آن یکی مثل نسبت ذنبا یا لواط و غیر آن و هرگاه
 کسی جماعتی را قذف نماید اگر یکی یکی جداگانه قذف نماید پس از برای هر یک
 حد علی حد و اگر بیک لفظ هر دو قذف نموده باشد پس اگر جمیعاً برای آنجا
 حد بیاید یکحد برای او با جمیعاً میباشند بجز یکی را که جداگانه و متفرقاً برای او
 حد بیاید برای هر یک آنرا جماعت حد جداگانه و میفرماید هرگاه بعضی
 یعنی بکنایه کسی را قذف نماید پس اگر آن کتابه در عرف اصطلاح قذف
 کننده نسبت ذنبا یا لواط یا قذفی که صیغاً موجب حد است عقید میشود
 که مقصود شواینها بوده حد لازم میشود بر او برکنایه و اگر مقید قذف نباشد
 حد و تفریق بر ندارد و هرگاه بکنایه نسبتی یکسوی بدهند که از شنیدن آن
 آگراه داشته باشد اگر چه برای قذف شرعاً و عرفاً و جمیعاً گفته باشد
 حد نمیشود و وجه تفریق آن مثل گفتن اشقی او سی ای و در حدی با بعضی در
 صورت دیگر بدینها میماند و میفرماید حد قذف حق قذف کرده شده است
 و مختاراً در مطالب حد و اسقاطاً بر او آن حد و یا در حد گذارده میشود این
 از برای عادت و عادت این کسانی هستند که او شمیله العاجزین
 و غیره مگر شوهر زن که این او شد از یکدیگر غیرند **باب التفریق**
 در بین حد و زنی است پس از جمله مسائلی که اختلاف نموده اند و در حق البی

حقیق

حقیقه است بر اینکه نصاً و در حدی که حد بر او لازم میشود بسبب یکدیگر یا
 یا در حدی یا چیزی که قیمة یکی از این دو را داشته باشد و بقیه مالک
 و احمد و ظاهر در روایت خود اینکه ربع دنیا و یا سرد و هم ایانچه
 سه دوم را داشته باشد و بقیه شاقی ربع دنیا را از دو هم و غیر آن
 و از آنچه است قبل از حقیق بر اینکه نصفی از یکی که بسبب عداوت احدی
 دست بردارد لازم میشود اینست که بوده باشد حدی برای چیزی از مال
 پس هرگاه یا هر چند که حدی از برای چیزی از مال حدی میشود از
 برای جمیع آن مال و بقیه آنکه ثلثه حدی یعنی جای حقیق که چیزی در آن
 میکند از حد مختلف میشود با حد آن اموال در عرف و حکم عرفه و این معتبر
 و از آنچه است قول آنکه که واجب است بر او دست بردارد و ثلثه
 زود ضایع میشود هرگاه قیمة او نصفاً قطع برسد و بقیه ای حقیق قطع
 نمیکند و این دست بردار اگر چه قیمت او نصفاً قطع برسد و از آنچه
 قول آنکه ثلثه که هرگاه کسی بدزد و در خر و مالی یا که او بر او باشد بر دست
 و در حدی نباشد واجب میشود قیمة او بود زود و بقیه احمد واجب میشود
 مقابل قیمت او و از آنچه است قول آنکه ثلثه اینکه آنجا و کشنده عادیست
 او قطع میشود هرگاه برسد قیمت این عادی بر نصفاً و از آنچه است قول
 ای حقیق و شاقی اینکه قطع نمیکند دست جماعتی یا که شریک شده باشد
 در دزدی نصفاً و بقیه مالک اگر آنجا عذر محتاج نباشد سیوی تعاون
 بر او دست هر دو قطع میکنند اگر بوده باشد آنجا عذر که ممکن باشد

منفره احملا نوبه او و البیع و قله است و این از برای احتیاط مالک و از این جهت
 قول آمده ثلثه که هر گاه شریک شوند و نفر و نقیب پس داخل شریک یکی از
 و بر او در منافع و او بدید با آنکه خارج از نقیب است و یا بیند از منافع
 بسوی او و او هم بر او در پس بر داخل قطع دست لازم میشی و درین خارج
 بقول ابو حنیفه قطعی نیست بر هیچ یک از آن دو نفر و از این جهت است قول ابو حنیفه
 و احمد که هر گاه شریک شوند جماعتی در نقیب داخل نشوند هیچ یکی از بعضی
 از ایشان بر دیگری بر نماند و نکند واجب میشی قطع دست بر هر یک جماعتی که او
 مالک و شافعین است که قطع دست آنکس از دیگری چیزی پدید نبرد و اندیشی و از این جهت
 قول ابو حنیفه که هر گاه سو باخ نمایند و نفر جزوی او داخل شریک یکی از آن دو نفر
 منافع و از نزدیک بسوی او برسانند و بگذارد پس این یکی پدید نماند است و دست
 خود را داخل نموده و منافع را بر او برد از هر چیز قطعی بر این دو نفر لازم
 نمیشی و بقول مالک آن کسی که خارج نموده است منافع واحد دست او را قطع
 کنند و بقول واحد و آن کسی که از منافع منافع و از نزدیک بسوی او برسانند
 از برای احتیاط مالک در قول است و واضح و در قول شافعین است که دست بر او
 بر نماند و از احتیاط قطع میکنند و بقول احمد دست هر دو را قطع میکنند و از این
 جمله است قطعه آمده ثلثه که دست نباشد را قطع میکنند و بقول ابو حنیفه قطع
 نمی کنند و نباشد و کسی را که بید که بر میت را چینه بود و کفنی شکافند و از این
 جمله است قول شافعین و احمد که هر گاه کسی بوده که بید را بقدر قیمت آن قطع از
 او برزد و قطع دست او لازم میشی و بقول ابو حنیفه و مالک قطع نمیشی

ما بعد منقطع الطبع و اقله است
 چنانچه در بیان نوبه و امانت
 در بیرون است

او و از این جهت است قول ابو حنیفه و احمد و دیگران از دو روایت او که هر گاه مرده
 کسی زدی نماید که دست راست و پای او دارد زدی او را و در دم نبرد
 باشند بجز آنکه دست و پا را که قطع میشی بجز زدی چیزی میکنند
 او را و بقول مالک و شافعین و در هر تیر سیم دست چپ او را میزند و در هر تیر چهار
 پای او است و او قطع میکنند و این روایت دیگر از احمد است و از این جهت
 قول آمده ثلثه آنکه حد زدی ثبات میشی با قرار خود زدی یک تیر و بقول
 احمد و ابی یوسف ثبات میشی مگر بید و تیرا قرار نماند او و از این جهت
 قول ابو حنیفه که جمع غیشی بود زدی و چیزی غرامت زدی با قطع دست
 و هر گاه آنچه زدی و تلفش بی کسی صاحب مال اختیار کرد و غیر غرامت را
 نماید یک قطع دست او غیشی و اگر اختیار قطع دست نمود و استیفا
 هم شد دیگر غرامت مال بود زدی یا نماند بقول مالک اگر زدی غنی باشند
 بر او قطع دست و غرامت هر دو را اگر فقیری باشد غرامت بر او نیست و قطع
 دست بر او لازم است و بقول شافعین و احمد جمع میشی بر سار و قطع دست
 و غرامت با هم **مزمع گوید** در مذهب محقق چنانچه در شرایع میفرمایند
 قطع دست و زدی نیست که برسدان مال بقیمت ربع دنیا و یا ربع دنیا
 خود شربا شود بجز آنکه از این قطع نماند نمیکرد و شرط دیگر قطع دست
 در زدی نیست که از حرم زدی نماید مراد از حرم مکان محقق قطعی است
 کرد و او مالی را بگذارد و مشروط با اینکه قتل داشته باشد یا در او وابسته
 باشند یا در خون کرده باشند و بعضی گفته اند حرم مکان را که بید که برای غنی

مالی جایز نباشد خلی در آن جایز مالک معلوم اگر چه عیال باشد
 اما القایه میکنند پس چه در آن داخل این قاعده مذکور باشد میگوید
 یا اینکه بحسب فحری بگویند و او هم حری میشود و در قطع دست زود
 که سریع الفساد باشد مثل طعام و میوه حری نیست و تفاوت ندارد و حداد
 قطع آن بشرط دستگیری و برپا دینا و مگر اینکه طعام خری نباشد و رسال
 قطع و کتبی کرد و این صورت قطع نعلن نمیکند و هرگاه کسی غرق در خنی باشد
 که او نیز بر درخت باشد اگر آن درخت حری باشد مثل جای دروازه
 و او یا عیان که حری بر او صاف باشد و این در حری را بشکند و غرقه را
 ببرد قطع بر او لازم میشود و اگر در حری نباشد قطع لازم نمیشود و هرگاه
 کسی مالی بطریق امانت غنودا باشد و نکاد نماید آن را قطع دست بر او نعلن
 نمیکند و هرگاه در نفر بشر که یکتفتا قطع را کرده و دینا باشد بداند
 یا جماعتی باشند میفرمایند و در حری قطع دست همی و قول اصحاب
 فرموده است واجبست قطع بوجه و در حری فرموده است اگر سم هر یک بقتل
 باشد قطع بر هر یک لازم میشود و اگر کمتر از یکتفتا باشد سم هر یک قطع
 ندارد و میفرمایند قضا حوط آو هرگاه در نفر شریک شوند و تعییدن
 و سواخ کردن پس یکی داخل شده و متاع را ببرد و بدهد بیکری کرد
 بیگنا است قطع دست بودا خلك مال را بواشته لازم میشود در خارج
 گاه جمعی در تعییدن شریک شوند و داخل کردند یکی و بعضی مال را بر
 دارند و بعضی بر ندارند بوانها اگر مال را ببرد استند آن قطع دست لازم

و اگر

و اگر در نفر با هم نقیب بزنند و یکی داخل شده متاع را فروزد و سواخ را
 در برسانند و آن یکی از خارج دست را داخل نموده متاع را ببرد و قطع بر آن
 که متاع را ببرد استند از بیرون لازم میشود و ایضا قطع دست بر بیانش لازم
 و صورتی بنشیند و ببرد کفن و میفرمایند در قطع دست زود جامه کعبه
 اشکال آنرا ایضا میفرمایند هرگاه در ذریه سیم و ذریه نمود اگر آنکشتما
 دست است و پای بیاورد بپایه باشد و در قطع سیم بعد از برون دست
 و با برپا بر تپه اول و دوم دیگر قطعی نیست بلکه حکم او حبس بود اگر سیم
 اول و دوم و ذریه کرده باشد و قطع نکرده باشد دست سیم پای او دارد
 و قطع سیم میکنند دست است او را فقط و در صورتی و ذریه تپه
 چهارم که قطع دست پای او شده باشد و حبس باشد یا در حقیقتی ذریه
 نماید یا بیکر بزدن لاولا و لازم میشود و بیکر ذریه چه رسد حریه باشد یا نه
 مرتبه اگر برای ذریه قبل قطع نشده باشد چیزی از دست پای او مثل آن
 بیکر تپه ثابت نمیشود و ایضا میفرمایند جمع میشود بر شخص زود غرامت مال
 صورت تلف و ذریه و در صورت بقاء مال با قطع دست طهر گاه حساب
 مالانچه را کرده زودیده یا بپنج شد حد از او ساقط میشود یا اگر قبل از
 اثبات و رفتن نوزد حکم برای مرافعه زود و اعفوا و حد نماید ساقط شود
 اما بعد از مرافعه ساقط نمیشود بجهت یا عفو نمکدانا پنجه است قولی
 حنیفه که قطع دست نمیکند یکی از زن و شوهر را برای ذریه مال

چپ را عرض دست راست ببرد بجز می شود و بقول شافعی و احمد اینک بر قطع
کننده دینه واجب می شود و واجب می شود نزد شافعی در ظاهر و قول او و احمد
در یکی از دو روایت و اعاده قطع را از آنچه است قول ابن حنیفه که هرگاه بذر
کسی بیاضی یا پس بعد مالک او شق بخزند یا رت یا هبه یا غیر این ساقط می شود
قطع از او و بقول ائمه ثلثه اینک ساقط می شود خواه برده باشد قبل از مرگ
یا بعد از او و آنچه است قول ابن حنیفه که هرگاه مسلم بقدر نصیحت قطع بگذرد
مال او داده شده قطع بر او لازم نیست و بقول ائمه ثلثه لازم نیست و از
آنچه است قول مالک و احمد که هرگاه کافر داده شده یا عهد کرده شده و در
نمانند واجب می شود بر هر دو قطع دست و بقول ابن حنیفه واجب نیست و در
از شافعی قطع لازم می شود و در قول دیگر لازم نیست **مهر کوه** در مهر و غیر
چنانچه در شرع میفرماید هرگاه زن در شوهر از مال یکدیگر بگذرد قطع دست
بر او نیلایم می شود و هم چنین قطع بر او لازم نیست بگذرد از مال الله و هم
چنین قطع لازم می شود بگذرد از مال بی حلاله یا نافرین چند شرط یکی اینک مالک کسی باشد
که مال او محقق باشد و دیگر اینک بقصد استکسب بر نداد و دیگر اینک در حق
باشد پس اگر مال کافر باشد که حلال باشد بر مسلم بر او یا بقصد استکسب
بر وارد یا در صورتی باشد قطع لازم نیست و اینها هرگاه عین مال مغضوب یا عین
مال ذموی یا کسی از ذمه بگذرد قطع بر او لازم می شود و میفرماید قطع دست
دزد موقوف بطلان صاحب است چنانچه قبل از این ذکر شده و هرگاه صاحب
خاندان ذمه بجز دفع از مال خود بکشد قصاص بر او لازم نیست و نیز

اینکه

اینکه دفع او غیر از قتل ممکن نباشد و یا آذای صاحب خانه بر قتل او بجز دفع
محتاج باقی است و **اوصاف قطع** دست دزد لازم می شود بزرگ باشد از قبیل مالیت
نمانند شرط اینک از حرز ببرد و بعد از نصیحت قطع باشد پس دزد بزرگ شکاری
که مالک کسی باشد یا چوب خواره اینها هر دو حد و یا غیر آن قطع لازم می شود بشرط
که مالک کسی باشد و **اوصاف میفرماید** هرگاه حد زننده غلط و خطا نموده
دست چپ را و عرض دست راست قطع نماید و بر او باید بگذرد
اینکه بر وی بدست راست ساقط می شود و دزد یا غشقی میفرماید و در
در این مسئله است تحقق بوجه ندادن او و **اوصاف میفرماید** دزد بزرگ را اگر
باعث قطع غشقی بر او بود و مطلقا و **اوصاف میفرماید** هرگاه بعد از ذمه
مالی و قبل از توافق نزد حاکم آن دزد مالک شود آن مال را بجز بلیه او
یا هبه قطع دست از او ساقط می شود و اگر بعد از توافق باشد ساقط می شود
و میفرماید هرگاه مسلم مال کافر دستمان را بگذرد قطع بر او لازم نیست
و اگر کافر دستمان را معاهد مال مسلم را بگذرد قطع بر او نیلایم نیست
عمد باب قطع الطريق در میان احکام حد راه زمان آن پس از فصلی است
که احکام آن بوده اند و بقول ائمه ثلثه اگر حد راه زن بتزیین ملک
در راه قرآن است و بقول مالک اینک حد راه زن بتزیین مذکور در راه
کریمه نیست بلکه از برای امام است حاجت به او و از آن گشتن و حد بزرگ
یا بریدن دست یا در گردن از شتر یا حیوان نموده و از آنچه است قول
ابن حنیفه که کیفیت حد راه زن موافق بتزیین است **این طوطی** اگر هرگاه در

مال کسی را بکشد یا قتل نماید اما محبتی اگر بخورد قطع میکند دستهای
ایشان و بخراید از هر یک دست و دست و پا چپ یا راست یا بکشد اگر بکشد
زنا محاربه کننده کافران و کفر بن مالی یا کشته کسی حبس میکند امام ایشان
تا اینکه محاربه کننده کافر نماید یا غیرند پس بر مسفتی است که با عت
و در هر کس میشتی نوزاد بوجنیف و کشته است ها اللها و ذنبا و انچه امام محسن
به بیند و ایشان نظر میکند و اجتهاد میکند و حکم آنها پس بعضی از ایشان
هرگاه بر بدست قوی میکشد و کسی از ایشان صاحب قوه باشد فقط در و میکند
او را پس اصل مطلب اینکه با نوا از برای امام قتل ایشان و در کشید ایشان قطع
دست و پای ایشان و هرگاه آن عمارت کند که کسی یا کشته باشند و مالی یا
بفاده نبوده باشند امام انچه مصطلح بدانند که باعث بکشد تا از این عمل
میشتی برای ایشان و اسناد ایشان عمل میکند و صفت در هر کس در نوزاد مالک
اینست که بر نماند ایشان از او شمر کرد و او بود ندایسوی غیر آن شهر
و حبس نماند ایشان از او شمر و صفت صلیب نوزاد و مثل صفت صلیب است در
نوزاد جنیف و کشته است شافی و احمل که هرگاه بکشد ایشان از او کشتی از
صناد و شده میکشند او را و اگر مالی را غارت نموده باشند و و میکنند
ایشان و صفت در هر کس نوزاد شافی اینست که طلب میکند ایشان از هرگاه
بکشد نماند امام حد برایشان بشود اگر یکی از اوها یا نماند و صفت در هر کس
نوزاد احمد و یکی از او و وایت او مثل شافی است و در وایت دیگر اینکه
مکذ و نماند ایشان از او که پناه برنده و بدی و اگر مالی بغار کرده باشند و قتل

نکرده

نکرده باشند قطع میکند سنهای ایشان و پاهای ایشان از چپ و راست
پس و میکشد و نماند ایشان از او اگر قتل کرده باشند و مالی هم گرفته باشند
قتل و در کشید ایشان و اگر قتل نموده باشند و مالی نبوده باشند و اجتناب
قتل ایشان و مدته و در کشید نوزاد نماند نماند سر و در نماند کشته است احمد
انچه اسم و در کشید بر او واقع شود کافی است و از انچه است قتل اعمه نماند
قتل معتر است و قتل عمارت و بقیه مالک معتر نیست و از انچه است قتل
اعمه نماند که هرگاه جمع شوند محاربه با و از نماند پس میباشند قتل شوند بعضی ایشان
و بعضی از آنها و در بکشد از برای عدل و حکم می کنند گاه در جمیع احوال
ثابت میشود و بقیه شافی واجب نیست و بجهت در و غیر بر بجهت بر غریب
چیز دیگر و از انچه است قتل اعمه نماند اینکه حکم راه نماند داخل شهر مثل
حکم خارج شهر است و از انچه است قتل اعمه نماند که هرگاه با راه نماند
باشند پس من اذقت نماید ایشان نوزاد و قتل و کفر با مال پس قتل او بجهت حد است
میشتی و بقیه از جنیف از جمله قصاص میکشند و صفا من میشتی و از انچه است
قتل او جنیف و احمل که هرگاه کسی نماند و شرب خمر و در و قتل او هم
واجب شود بجهت راه نوزاد و محاربه یا عنوان حد او کشته است او قطع و
و تا زمانه خرد نماند و در جوده اینها از حق الله محسوبند و حق الله صبیح
مسأله و قتی که قتل بر او لازم شد تغییر میدهد او را بعلت اینکه قتل
منتهای آنست و بقیه شافی است که استیفای جمیع اوها همیشه بنی بر داخل
مطلقا و از انچه است قتل اعمه نماند که هرگاه کسی شرب خمر و قذف

در
بعضی
نوزاد

محصناً نماید حقه در بر او بیاوردی همیشه و بقل مالک هر دو داخل یکدگر کشش
 و از آنچه است قوی از حنیفه و مالک و شافعی و یکی از دو قوی خود کردن به ^{بصیرت}
 کاوسر ایجا و بین او شریعت و قنایه زدی ساقط نمیکند حد و از اینها
 و بقل احمد و ظاهر و روایت و شافعی و روایت دیگر اینکه ساقط ^{میشود}
 حد و از اینها بگذرد استیاط که نشان و قنایه و روایت دیگر از شافعی و احمد
 لا بکلاً از کزن نشان مدله یکسال از قنایه و از آنچه است قوی مالک و شافعی
 که هرگاه کسی قوی نماید از قنایه و ظاهر نشود بر او صلاح عمل بقل عینش
 شهادت او و بقل احمد بقل عینش شهادت او اگر چه ظاهر نشود از آن ^{صلا}
 عمل و از آنچه است قوی از حنیفه و احمد و دیگران هرگاه با عینی کفایت ^ب
 نماید مثل کار و اولاد و غیره و بینه یا بینه خود پس بگذرد از اینها را
 کشند عینش و بقل مالک کشند عینش هرگاه عینی کفایت و بگذرد ^{بقل}
 شافعی و این دو قول است مثل و مذحبه سابق **مترجم گوید در مذ**
حق چنانچه در شرایع میفرماید عمار و باده زن کشته مستنکر سگ را
بکشند و پایا یا دو یا شب یا سدی و زرد رسته باشد یا عینی شرف
باشد یا زنا اگر ضعف باشد یا سدی و زرد یا سدی یا زنا داخل عمار است
و اگر در صلاح بگذرد بقیصد عمارت و زرها آمده باشد و ظاهر عمارت
حمل و نقل و عمارت نماید و مالی نبود و کسی را نکند داخل عمار و عینش و حد
عمار و باده زن کشته است یا دار کشید است یا دستها بر روی او ^ب
دست آید از شرف میباید که است و مرد عمو و نداد صاحب در این پس شیخ میفند

فرموده

فرموده است **آئین است و بین این حدود و شیخ طوسی و تیب فرموده است** ^{ابا}
 طوری که حد عمار و بقل است اگر کسی را کشند یا سدی یا کشید کرده باشد
 مال هم غارت نموده باشد پس بعد از کز قنایه مال او سست با عمار و از
 راست قطع میکنند پس میکشند او را و بیا و میکشند و اگر مال برده باشد
 و قوی نگردد یا سدی و سست و پای او را چید راست بریده از شرف میباید میکشند
 و اگر زخم نموده باشد و طایفه کرده باشد قضا میکنند از او و از شرف او را
 بیرون مینمایند و اگر مجنون برسانند سلاح کشیده باشد حکم او ^{است}
 بیرون کردن است و صفی از شرف میباید نمودن اینست که از شرف خودش
 او را بیرون کند و بهر شرف بیرون کند که اگر بخواند پناه ببرد یا بخواند از ^{ند}
 و با و بجا است و ماکل و بیع و شرف میکشند هرگاه بداد بکشند عمارت و اسه
 دو زنی را در زور بود و نکند او نداد و در وجه بحد بر عمارت قضا معین نشد ^{است}
 مثل قضا و زوعی از حرم و قضا میفرماید حد و قنایه شرف خود و زدی و قنایه
 با حد عمارت داخل عینش هرگاه کسی را بکشد این اعمال شریفه شیخ حد ^{ند}
 جدا کند بر او جاری نمائند و هر یک از حدود که احتمال تلف نفسی را
 کمتر باشد اولاد جاری می نمایند و اینها میفاید که قنایه عمارت و شرف
 خوار و زدن آنچه متعلق بخداوند است از اینها قبیل از قدره بر اینها ^ب
 میشود و طایفه متعلق بحق الناس باشد مثل زخم زدن یا کشیدن یا برده
 مال ساقط عینش و اگر بعد از ظفر یا فلول یا او باشد ساقط عینش ^ب
 خواه حد باشد یا قضا یا سدی یا عمارت هرگاه عمارت تو بر نماید شهادت او

مقبول میشود بشرط اینکه در وقت شام و ای شهادت ظاهر اصلاح و عاقل باشد ^{بصفا}
 میفرماید هرگاه عاقل کسی را بکشند قتل او واجب میشود چنانچه کتبت فی اگر
 مشغول کفو و باشد قتل او از جهت قصاص واجب میشود و در صورت عفو
 مقبل او را از جهت حد میکشند خواه مقبول کفو و باشد یا نباشد مثل
 کاف و بنده و غیر آن **باب حد الشارب** در میان احکام شرعیست
 پس از جمله مسائلی که اختلاف نموده اند در آنست که قتل شراب است که هرگاه بگذرد
 بر آب نگویند و روز پنجشنبه و سحر نیاورد و شراب محسوب نمیشود مگر آنکه
 بچوبد مسنی پا آورد و کفنا و برود و بقوله احمد همینکه سه روز بر او
 بگذرد شراب میشود و حمام میشود شراب او اگر بچوبدیده باشد مست
 و از آنجمله است قول ابوحنیفه که حد مستی اینست که انسانا طوری بشود که نفا
 آسمان را از زمین وزن را از حره جلا کند و بقوله مالک اینطور میشود
 که مسایع باشد نزد او خوبید بد و بقل شافی و احمل بر طویا که غلو
 نماید کلام خود را بر خلاف عاده تکلم هر وقتا هوشیاری خود و از آنجمله است
 قول ابوحنیفه و مالک است که حد شارب چنانست که تا زیانها و بقل شافی
 و احمد در یکی از روایات او که ترجیح داده این دو قول را جریانی که چهل
 تا زیانند است و حقا داد و نفعی نیست و حق بنده و از آنجمله است
 قول ابی حنیفه که هرگاه اقرا نمود کسی شرب خمر طوری بودی شربا از ظاهر بنویس
 حد بر او لازم میشود و بقل ابوحنیفه حد بر او لازم نمیشود و از آنجمله است
 قول ابی حنیفه که اگر بوی شربا را از او بیاید اقرا نکند حد نداد و بقل

حد بر او لازم میشود و از آنجمله است قول مالک و احمد و شافی و از آنجمله است
 خود که با نوبت شرب خمر بچوبد حد بر او مثل قتل با مد او و بقل ابوحنیفه
 بر او عیش و جبار او بر او مد او واجب نیست و در قول دوم شافی شرب
 آن بر او مد او جبار او در وقت سیم شافی جبار شربا آن بر او عیش
 بقوله که شربا بکند و بس **مخرج کوبد** در مذهب حنفی چنانچه در بیان
 میفرماید با نگویند هرگاه بچوبد قبل از ثلث یا افلاک **مخرج کوبد** آخر
 آن و بچوبد هرگاه بچوبد ثلثا نشده باشد و بچوبد یک شده
 باشد هرگاه سکر نباشد با شد با شد حرام نیست خواه سه روز بر او بگذرد
 یا بیشتر و مناد را سکا و تقوی با نفا و حاله طبیعی و هر کس بچوبد
 از مالک مستی مشاهده میشود و حد شرب خمر مشنا و تا زیانها آخواه شرب
 خوار مرد باشد یا زن آزاد باشد یا بنده و مراد از مسکر چوبد است
 که از نشأ او مستی باشد پس خور شرابید سایر مسکر مطلقا حرام است
 چه کم باشد مثل قنطریه یا زیاد و ثابت میشود شرب خمر از مذهب حد بنده
 و در فقه مسلم عادل یا با اقرا خود شرب خمر او در مرتبه پس هرگاه اقرا
 خمر نماید بوی شربا بگذرد ها او بنیاید حد بر او لازم میشود و اگر بوی شربا
 از او بیاید و با اقرا نکند و شارب خمر **شهادت** بوشربا و شهادت
 نکند حد بر او لازم نمیشود و میفرماید جایز نیست شرب خمر در مقام
 ضرورت مطلقا خواه بچوبد عیش یا بشد با مد او چه کم و چه زیاد و مکرر
 مقام ضرورت بچوبد مد او و چشم و بس **باب القرب** بود و بیبا حکام

تقریر میگوید با اختلاف آنچه انداخته تقریر و آنچه شخصی مستحق تقریر میشود
 او یا آن حتی است واجب است برای خداوند ثقیباً یا غیر واجب است پس گفته است
 شافعی که تقریر واجب نیست گفتند است این چنینی و ما لکن هرگاه غلبه نماید
 بر وزن حاکم اینکه صلاح نیست از برای شخص ظالم و مکرزن که سبب است
 عمل او میشود واجب است اگر غالب بر وزن حاکم اصلاح شخص را بغير زور باشد
 واجب نیست و گفته است احمد که اگر مستحق نشود کسی سبب عمل خود واجب
 میشود تقریر او را از آنچه است قول آمده فلشاً اینکه هرگاه تقریر نماید امام
 مردمی یا پس بغير صفا بر حاکم نیست و بقول شافعی بر او ضمان لازم میشود
 و از آنچه است قول مالک و احمد که بده هرگاه بزندان او خود را بجهت ناید
 یا معلم طفل را بجهت ناید پس بغير صفا بر او ضمان لازم میشود و بقول
 ابن حنیف و شافعی است که واجب میشود و این را از آنچه است قول آمده
 ثلثه که جایز نیست اینکه بوسانند بغير مرتبه اعلی جلد و او بقیه
 تقریر و اجماع بسوی اعیان امام پس هرگاه محلی بدان امام است که زیاد
 نماید بوجه مستوفی انداز آنچه است قول ابن حنیف و شافعی است که تقریر
 مختلف میشود با اختلاف است او مثل اینکه زیاد نماید و تقریر با تو
 با دفع جلد اگر چه با جمله باشد عا د نای تقریر نزد ابن حنیف بسوی
 نازبانده است و نزد شافعی احمد نوزده نازبانده است و گفته
 مالک از برای امام است که بزند و تقریر بدهد عا د که کشیده باشد
 بسوی او جتهدان و گفته است احمد که تقریر بخلاف میشود با اختلاف

اسباب

است یا او پس اگر بوده باشد بسبب عطف و فسخ بشبهه مثل و طایفه
 کثیره و اگر مشرک باشد یا بویله و ماد فی فرج پس در این صورت نیا
 میشود در نزد احمد بر او نای جلد و نیز همانند او با عا لای جلد پس
 میزند نوزده نازبانده و اگر بوده باشد بغير فرج مثل بوسه زدن
 اجنبیه یا فسخ یا زدن و دیگران از نفا پس غیر همانند در این نای جلد
 و از آنچه است قول ابن حنیف و شافعی است که مستحق تقریر نوزده میشود در
 ایستادن مکرر و بقیه مالک نوزده میشود نشسته و بقیه احمد و دیگران
 دو رو ایستادن مثل مذهب مالک او و ایستادن دیگر او مثل بندنای حنیف
 و شافعی است و از آنچه است قول ابن حنیف و شافعی که بوهنه میکنند
 مستحق جلد را در حد مذکور و در مسویان بوهنه میکنند و بقیه
 مالک بوهنه میکنند و جلد کلان بیکد میزنند و آنچه منع تکند
 الم زدن و امثل میروان و از آنچه است قول ابن حنیف و احمد است که زدن
 مفترقه میکنند بوجیع بدن مگر صورت و فرج و سر و بقیه شافعی است که
 غیر نند صورت و فرج و خاصه و او سایر مواضع مخوفه و او بقیه
 مالک بر پشت و آنچه نوزدیک او باشد میزنند و از آنچه است قول ابن
 حنیف که زدن او در جلد بقاوه است پس شد حتی بزدن و تقریر
 پس زدن حد شرب جمر است پس زدن حد مذکور است و بقیه مالک
 اینکه زدن در جلد بقاوه میکنند و بقیه احمد زدن حد زنا است
 از زدن حد زنا است از زدن حد شرب جمر است و زدن حد زنا است

محقق چنانچه در شرایط میفرماید مراد از تغیر وجه زدن کسی است که ترک نماید
یا فعل حرامی را مرتکب شود و آنچه در شرع تعیین بر او عذر دهن او رسیده او را
حد می نامند و آنچه اندازده او از شرع نرسیده تغیر وجهی نامند و در بعضی
جاها تغیر لازم میشود که فعل حرام یا ترک واجب نشده باشد مثل
فادیه طفل یا زن و از برای تغیر اقسام آبغضی خوانده فقط آبغضی
حق التماس و بعضی با هم و هر یک در محل خود واجب میشود و هرگاه امام کسی را
تغیر نموده غیر ضمانی بر او تعلق ندارد و هرگاه پدر طفل خود را نماند
نماید یا اینکه معلم فادیه طفل عبود پس بر پدر و معلم است و به
آن طفل و میفرماید جایز نیست تغیر نموده بر سینه که بر سینه مقابل حد
میفرماید چون در شرع حد معینی برای تغیر نیست منوط بر این است که
حاکم میشد و جایز حاکم تغیر بخلاف میشد یا خنثی است آن پدر بود
و کم میشد و سفته و ضعف بهم میرساند بواسطه استنباط خنثی و معین
حاکم دیگر علمه معینی ندارد و میفرماید و اجرای حدود و تغیر بر مرد
ایستاده و زن نشسته می نهند و تغیر بر هتفه نمودن بچه بر زن
نیست و حال زن و حده زنا مرد را بر هتفه نهند و حده زنا مرد
و در وقت بود و عیال او میزنند و زن در حدود باید و پشت شخص
بزنند و کتف او و در تغیر بر طرد و مجایز اگر صلاح باشد و باید
اجتناب نمود از زدن صورت و فرج و مواضع مخوفه در حال حد و میفرماید
زدن در حدود شد و متوسط و تعقیف او پس شد بر زن زدن

در حد

در حد زنا است و پسند فرزند زنا است و پست تر از آن حدش بر تمام است
نمک **باب اقصیال و ضمنا الولاده و البهایم** در بیان احکام دفع حیوان
تغیر و ضمنا و لاده و بهایم آید از آنچه است قول آمده ثلثه که جایز است دفع
هر قصد کننده از آدمی یا بهایم یا بر نفس یا بر اعضا یا بر غیر یا بر مال
خود پس اگر دفع نشود مگر یکسختن پس یکشدا و اخصا بر او نیست و بقی این
حنیفه ضمنا بر او تعلق میکند و از آنچه است قول آمده ثلثه که هرگاه کسی
یکروز دست انسان را بپوشد و یکسختن او را بپوشد یا
کنده شود و بپوشد ضمنا ندارد و بقی مالک در مشهور را از او اینکه لازم
بر او ضمنا و از آنچه است قول در حنفیه که هرگاه نگاه نماید کسی در خانه
انسان پس چیزی یا دیدند از در چشم او و او یکسختن لازم میشود او را
ضمنا چشم و بقی شافعی و احمد اینکه ضمنا لازم نمیشد و قول مالک در
دو دنیا است و مثل این دو مذکور است و از آنچه است قول مالک و احمد
اینکه هرگاه کسی را حد بنهد پس بواسطه زدن حد عبود یا یکسختن او
او ضمنا بر امام تعلق نمیکند و بقی شافعی تفصیل داده شده است هرگاه
زدن او با طرف غفلتش یا لیا باشد ضمنا من نمیشد امام بر او بد بقی
واحد اگر بد نماز یا نه زده باشد پس از برای اخصا او در این حد بود
وجه آخیه آن دو وجه اینست که ضمنا بر او نیست و از آنچه است قول
این حنفیه که هرگاه تلف نماید حیوانی یا حیوانی یا حال آنکه صاحب او سوا
باشد و میباید صاحب آن را که تلف نموده آید سعه ما خود آن

حیوانا آنچه را که تلف نموده آبیای خود پس اگر با عیال نماید ضامن میشود
 سوار شود بر آن و اگر بکند زده باشد پس اگر در مکانی باشد که حسب الشیخ
 اذن داده شده آرد او مثل گزشتن در راه و اینست او در ملک خود شون آن
 سواره یاد و پنا یا با یا از حیوان و حیوانی و اگر در مکانی باشد
 که شرعاً اذن داده نشده است مثل راه مسلمان و در خانه غیر یاد
 مالک ضامن میشود و بقیه مالک آنست که دست و پا و هر حیوان مسافر
 پس خمانی وارد میشود و در چیزهای آنها هرگاه بنوده باشد از چیز سوار
 بر آن یا جلوش یا دانسته آن سببی از قبیل زدن یا زدن بر او یا زدن
 او و بقیه شایسته آنست که ضامن میشود صاحب حیوان آنچه را که جنایت نموده باشد
 حیوان او بر آنها یا بدست عیای خود یا بدست خود اعم از اینکه بپوشد باشد
 بسبب خود یا زجلوش و دانسته آن یا نباشد و بقیه صاحب آنست که تلف
 نموده آبیای خود و صاحب آن سوار بر او باشد پس ضامن بر او نیست و آنچه را
 که بدست او نموده تلف نماید پس در این دو ضامن است **مهرم گوید در**
مذهب عقوبت چنانچه در شرایع میفرماید جایز است دفع نمودن مهر و زخمی که
فصد ازین بر نفس شخص یا بر اعضای شخص یا بر عرض و مال داشته باشد
چرا نسبتاً باشد چه حیوان پس اگر بدفع نمودن بواسطه فریاد زدن و شلاق
او و بعد زدن یا چیزی بعد از زدن دفع نشود و نیز بقتل شود
پس در آنکسند ضامن بر او معلق ندارد و مشروط بانکه هیچ طوری عیال از آن
دفع کرد پس نرا قتل است دفع نمودن آن وقت قتل اولاد نمیشود

کاه کسی است شخصی را دنگا بگوید و بگوید و آن شخص دست خود را کشید
 و دنگا آن کسی کند مشروط بر واسطه ضربه است و زده و ضامن
 دنگا معلق نمیکرد و میفرماید هرگاه کسی مطلع شود بر خانه و نگاه بر عیال
 کسی که نا حرم باشد بنمایند چو زن و چه مرد و تمام صورت و بدن زن و مرد
 پس باید منع نمایند او را مگر در وجهی نمایند پس اگر بزرگوار منع دست بر
 نداد و اصرار نماید جایز است انداختن او را بستی و اگر بچشم یا جای دیگر
 او بر خورد و زخم نماید یا معیوب نماید وید و ضامن ندارد و در اطلاع
 بر عیال حکم نگاه نمودن در خانه غیر یاد و مکان دیگر مساوی است و ضامن ندارد
 و ایضا میفرماید هرگاه در اجزای حدود یا غیرین شخص مرد یا سارید نماید
 یا او را بعد ببرد وید ندارد و ضامن بر او ایکنند حد که امام یا نا ایکنند
 معلق نمیکرد و ایضا میفرماید هرگاه اسپ یا حیوان دیگر چیزی را تلف نماید
 خالی از این نیست که مالک آن سوار بر او باشد یا همراه او باشد اگر
 سوار بر او باشد ضامن میشود چنانچه که بدست یا سار او بر کسی
 وارد آید و هم چنین است ضامن کسی که جلوه افسار او را میکشد و اگر
 همراه او باشد ضامن میشود آنچه را که بدست او یا سر تلف نماید و هم چنین
 اگر بزند حیوان را که بواسطه زدن چیزی یا تلف نماید ضامن میشود چنانچه
 او را بجهت اعضاء و اگر عیال صاحبش کسی دیگر حیوان را بزند و چیزی تلف
 نماید ضامن میشود و هم چنین دانسته حیوان ضامن میشود آنچه را
 که بواسطه دانند آن حیوان تلف نماید خواه بدست یا با یا سار باشد

کتاب التبر و در بیان مسائل حج اما الواح ان پس از جمله مسائل که از آنجا
 نموده اند در آن قول آمده **ثلاثة** آنکه شرط است در وجوب حج یا فتن شدن
 زاد و راحله مثل حج و بقیه مالک و این نیست عمل فلا در جانی که معنی
 حجاج بر اهل بلدی که بین ایشان نامک حجاج و بعد مسافر قصر نماز باشد
 و از آنچه است قول ابو حنیفه و مالک آنکه مسلمان هر گاه بکشد مال اهل بی
 و ممکن نشود بی برده امول برای ایشان بی ملامت با آنکه تلف نمود امول
 پس آنچه میکنند حیوان را و می کشند ملامت را و پا در می کشند ملامت را و بقیه
 شافعی و احمد آنکه از این نیست تلف نمودن مکر برای مالک امول و ملکیت بعد از
 قسمت محقق میشود و از آنچه است قول ابو حنیفه و مالک و احمد و شافعی و
 از روی قول خود آنکه بی وجهی که گناه و کفر و ان ایستاد هر گاه صاحب عقل و
 و تدبیری نباشد جایز نیست قتل ایشان و بقیه شافعی و مالک از روی قول دیگر
 خود آنکه ظاهر جواز قتل ایشان است و از آنچه است قول ابو حنیفه و مالک
 آنکه دیده لازم نیست بر کسی که بکشد شخصی که دعوی اسلام یا از
 باشد و بنا بر آنچه نقل نموده اند از مذاهب غیر اجماع شافعی خلا اینست
 و از آنچه است قول مالک که هر کس از آنها که نوبلین باشد مکاتبت است
 پس دعوی با ایشان و سیده دیگر احتیاج بدعوی ندارد و قبلا از قتال بلکه
 میشود با او اما ابتداء و اما آنچه مکاتبت است و در باشد از مسلمان پس
 دعوی نمودن قبلا از قتال به سزا آنچه قطع شک و شبهه و گفته است ابو حنیفه
 که اگر دعوی با ایشان رسیده باشد پس نیکو نیست که بجای مقام ایشان را

باسلام

باسلام یا وقتی بخواند که خبر به برایشان قرار میدهد قبلا از قتال و اگر
 با ایشان نرسیده باشد پس سزاوار نیست که ابتداء قبلا از ایشان نمایند
 گفته است شافعی عندنا هم احدی از مشرکین را که واقع باشد در بین
 ثلث رجوت دعوی با ایشان نرسیده باشد پس هر گاه دعوی با ایشان نرسید
 مقاتله نیست با ایشان آنکه بخواند یا عیاشان را و اگر کشد شقی یکی
 از ایشان قبلا از دعوی پس بر عاقل فاعل است دیده او بقیه ابو حنیفه
 چیزی بر فاعل نیست و ظاهر از مذمه مالک این است و از آنچه است قول ابو
 حنیفه و شافعی آنکه اما کفار و صحیح نیست مکر از مسلم بالغ عاقل مختار
 صحیح نیست اما طفل و دیوانه در نوبت این در بقیه مالک و احمد صحیح است اما
 داد و طفل و حرامی که فرید او و از آنچه است قول آمده ثلثه که صحیح است
 اما اعلام مسلم از برای کفر یا برای اهل بیکه هر دو معنی میشود اما ان
 او بشرط خود نزد آمده مذکورین و بقیه غیر این آمده صحیح نیست اما
 او و از آنچه است قول ابو حنیفه و مالک آنکه هر گاه برسد یکی از
 از مسلمین یا یقین در حال هجوم جمعیت کفار بر مسلمین پس دیده و کفاره
 لازم نمیشود بر جانی و بقیه شافعی و احمد لازم میشود دیده و کفاره
 و از آنچه است قول آمده او بعد که هر گاه حرج مسلم طلبید با ذمه او کفاره
 نماید جایز است از برای او بدو کراهت و بقیه این امر بر او از
 شافعی آنکه کراهت دارد و از آنچه است قول ابو حنیفه بخواند
 که بنزد هر کسی از کفار که گنای از برای او خطی او نباشد و نه شکی

مشاورین بر سنا لکن از عجم ایستادند و عجمی بفرمان مالک و شافعی و احمد و دیگر
از دو روایت دانسته جایز نیست بنده گرفتن ایستادگان مطلقا و از آنجا
قول آمده ثلثه که هرگاه اسلام بیاورد کافر قبلا از اسیر شد خود محقق نامیشون
نفسی مال او را گرفته باشد و دست حرمی مال او غنیمت برده میشونی
و از آنجا است قول ثلثه که هرگاه کفار حرمی داخل بلاد اسلام بشوند جایز نیست
اسیر نمودن ایستادگان و بقیه ایستادگان اسیر نمودن ایستادگان **مرحوم گوید** در
محقق چنانچه در شرح میفرماید یکی از شرایط وجوب جهاد امکا زادی
داخل است بیا عدم امکا و وجوب جهاد ساقط میشونی و ایضا میفرماید
هرگاه مسلمین یغادر گرفته باشند اموال مشرکین را جایز نیست از برای
از ایستادگان نمودن در آن مال قبلا از قسمت چون همی شریکند خواه
به بیع یا هبیه باشد و خواه بملف نمودن مال از قبیل سوزانیدن و پاره کردن
و بیخ نمودن و غیره و در این حکم مساوی است یعنی نمودن و تلف نمودن مال از برای
عدم امکا خروجی مال از بلاد کفار و با امکان و بعد از قسم هر کس متوجه
انواع قصوقا در سهم خود بنماید ایضا میفرماید که جایز نیست قتل پیران
و کوریان و عمارین هرگاه صاحب بد پی و قوه دعوی و جنگ دانند باشند باشند
و در صورت بود قوه جنگ در اوها پانصد بیبر و در جنگ جایز است قتل ایستادگان
و میفرماید بیه تعلقی نمیکند بر قتل کافر محاربه که دعوی اسلام بیاورن سید
باشد هرگاه مسلم یکی از آنها را قتل نماید و ایضا میفرماید در صورت وجود
جهاد یا کفار هرگاه کافر باشد که دعوی اسلام با اوها فرسیده باشد جایز

نیت

نیست مقاتله با ایستادگان و دعوی و دعوی و دعوی ایستادگان اسلام اگر قبلا نمود
فبها و الا بعد از دعوی مقاتله با ایستادگان باینطور و قریب بعد از بلاد اسلام
منادا و رسیدن و فرسیدن دعوی نیست میشونی نزدیک ببلاد اسلام باشند
و دعوی با ایستادگان فرسیده باشد و در باشند و رسیده باشد بخطا
یا عنین حکم عیشی و اگر قبلا از طبع دعوی قبلا از مقاتله مسلمین کسی از
ایستادگان بکشند دیده نداد و هرگاه دعوی بکفار رسیده باشد جایز
اینست مقاتله با ایستادگان و محاسن مذهب اسلام را قبلا از مقاتله با ایستادگان
برای ایستادگان و ایضا میفرماید شرط است از برای مسلمی که اما میفرماید کفار
اینکه بالغ و عاقل و مختار باشد چنانچه از او باشد و چه بنده پس ما و اولاد
و در یونان صحیح نیست خطا ما و از بنده بکفر از کفار را یا اهل بکشند را
صحیح است و میفرماید هرگاه در حال هجوم و جمعیت کفار بر مسلمین بطرف
خطا مسلمی بکشد و بکشد دیده نداد و دعوی ایستادگان از برای مسلم طلب ایستادگان
مطلقا بکشد که از او ایضا میفرماید که جایز است بکشد کفر فتن کفار غیبی
اهل کتاب را از ذنبا ایستادگان و اطفالا بالغ از ذنبا ایستادگان اولاد و در میان بالغ
اگر در بین حرمی باشد قتل حکم اوست بیه بنده که گرفتن جایز نیست اگر
بعد از محاربه باشد غیر است و در فتنای بنده کی یا متی یا فدا و میفرماید
اسلام آوردن کافر قبلا از اسیر شدن قبلا است بیا عن حفظ نفسی
مال او میشونی و هرگاه حرمی از کفار حرمی داخل بلاد اسلام بشوند جایز است
امده باشند اسیر نمودن اوها جایز نیست خون و مال ایستادگان محقق

و اگر بخاره نیامد باشند جایز است که در ایشان **کتاب الفسقه**

در بیان احکام قسمه ثقی و عنیمه است پس در جمله مسائل که اخذ نموده اند در آن
قول شافعی و حاکم که هرگاه در مال کفار و کفینه داده آورده باشند مسلمانی
و چنینها را که باشد که ازین گذشته اثباتی بیاید او در اندام این کتاب است
انکه در مسلمانی که او را کشته باشند از اصل عنیمه خواه امام یا بشرط عودت با
این دو انتمی باشد و مستحق میشود فائز این کتاب هرگاه خوردن عنیمه او را
باشد **مسئله** و بگوید و بگوید و ما لایفک فائز مستحق اینچنین **مسئله**
میشود مگر در صورتی شرط عودت امام یا پسر عید از برکت این عنیمه
جدا میکنند و از اینجمله استحقاق عنیمه که خمس است می کنند که عبادت
از سه قسم باشد سیمی از برای ایثار و سیمی از برای مساکین و سیمی بجهت
التسبیل پس داخل میشود در ذریع الفری و در این اغنیاء آنها را
سهم حضرة و سلی صلوات الله علیه و سلم و خمس الله و خمس سلا هر دو یکند
و این خمس بیسعه حضرة و سلی صلوات الله علیه و سلم است و آنرا سهم
سهم رئیس است از عنایم کفار و هر یک که قبل از ضمن سهم عنیمه علاوه
و اما سهم ذریع الفری از ایشان پس در زمان حقیقه و سلی صلوات الله علیه و سلم
میشود او را بدو عله یکی فقر و یکی یقین و بعد از انحصار پس سهم برای او
نیست و اینکه بسبب فقر مستحق او میشود خاصه و مساوی هستند در این
فرد ایشان و بقیه مال آن است که این خمس را مستحق عنیمه و یقین شخصی در
شخصی و لکن نظر در این بحسب ای امام او صرف میکنند و داد را بخره معطل

دیوه

دیوه باشد و بر هر کسی از مسلمانی که مصلحت بداند و علما میکنند بینه
از خمس فی ذی و خراج و جزیه و بقیه شافعی خمس تقسیم میشود بر پنج قسم
سهم از برای حضرة و سلی صلوات الله علیه و سلم و ابی اسحاق عیسی
حکم او بواسطه موثقت حضرة و سیمی از برای بنی هاشم و بنی المطلب
دو و بنی عبدالمطلب و بنی التوفل بلکه اختصا دارد و بنی هاشم و بنی المطلب
بعلة اینکه این دو طائفه اختصا بزیوی الفری یافته اند حقیقه و
یقین منع کرده شده اند از گرفتن صدقات پس او داده شده است
این سهم از برای فقر و غنی ایشان با السویه مگر اینکه ذکر او را
دو برابر سهم یک افات از ایشان را امید پس اولاد و خونی از ایشان
مستحق سهم عیسی و سیمی از برای ایثار و سیمی از برای مساکین و
از برای این التسبیل و این سه طائفه مستحق خمس بسبب فقر و احتیاج
میشوند به سهم و از اینجمله است قول شافعی اینکه سهم و سلی صلوات الله علیه
الله علیه و سلم و مصلح مسلمانی از گرفتن اسلحه بجهت
و نزاع و ساختن پل و مسجد و امثال این پس حکم او مثل حکم فنی است
احمد در یکی از دو حدایت و اینکه حی فیشق و اهل دیوانه و ایشان کس
هستند که خود را برای قتال کرده و اما داده نموده اند و منفرد
در نشستن سر حد بجهت عاقله بلاد مسلمانی از غلبه و بعد از کفار
مسلمانی و این سهم داد و میا این اشخاص تقسیم میکنند بر قدر احتیاج
و کفایت ایشان و دعایت دیگر از او که اختیار نموده او را بر حق مثل

شافعی است و از آنجمله است قلنا شافعی واحد است که در تقسیم غنیمت این نوع است
 که بشخص سواره سه سهم میدهند یک سهم برای خود شش سهم از برای اسب
 و بقول ابی حنیفه یک نفر برای اسب و دو سهم تعیین شده است یک سهم برای خود
 و یکی برای اسبش گفته است شافعی عبد الوهاب که نقل کرده است احدی از این
 حنیفه که این نوع گفته باشد و از آنجمله است قلنا غنیمت هرگاه با اسب
 از سوارهای اهل جهاد و اسب یا شش سهم نیست از برای هر دو بلکه
 یک اسب یا شش سهم میدهند و بقول احمد هر دو اسب یا شش سهم میدهند
 زیاده بود و اسب شش سهم ندارد و من نقل کرده است ابو یوسف احمد و از
 مسلمانان و از ابی اسحاق از مالک و از آنجمله است قلنا غنیمت یک نفر از برای
 شش سهم میدهند و بقول احمد یک سهم از برای اسب میدهند و از آنجمله است
 قلنا غنیمت هرگاه یکی از مسلمان با اسب داخل در الحرب شود پس برود
 او قبیل از دعوی از برای اسب و شش سهم نیست غنیمت هرگاه اسب در حال
 عیر یا بعد از آن قبل از برای اسب و شش سهم داده میشود و بقول ابی حنیفه هرگاه
 در الحرب شود با اسب پس قبیل از دعوی ببرد اسب شش سهم داده میشود
 و از آنجمله است قلنا جمعه و علیا انیک سهم از برای اسب داده میشود خواه
 اسب نجیب یا حسیل باشد یا غیر حسیل و بقول احمد از برای اسب شش سهم
 از برای اسب دریا یک سهم و بقول احمد و ابی حنیفه سهم داده میشود مگر از برای
 اسب عریض و از آنجمله است قلنا مالک و شافعی و احمد در واقع در دعوی
 انیک گفته مالک غنیمت را آنچه را که رسیده باشد یا شش سهم از مال مسلمانان

و گفته

و گفته است ابن هبیر که احادیث صحیح و لا له میکنند بر این بعه انیکه از ابی یوسف
 اسب بقدر بود و دشمن او را گرفته بود پس مسلمانان رفتند و غنیمت برایشان غنیمت
 اسب را بر کرد و اینند و گفته است ابو حنیفه و احمد در روایت دیگر انیکه
 میشود و از آنجمله است قلنا غنیمت هرگاه ثلثه انیکه رنج میدهند از برای کسانی که
 حاضر شده اند بجز غنیمت از بنده و طفل و زن و ذمی و از آن روایت که اما
 اجتهاد بخورده و معطل ریده یا اینها میدهند و کامل میکنند برای او سهم
 و بقول مالک طفل را هفتی هرگاه طاق حینک داشته باشد و اجاره بد
 او را امام کامل میشود برای او یک سهم اگر چه نرسد بجز تقسیم اسب
 و از آنجمله است قلنا غنیمت هرگاه ثلثه انیکه غنیمت غنیمت و در محله
 و بقول ابی حنیفه جایز نیست و بقول احمد هرگاه امام بنیاید یا کسی
 که حمل غنیمت نماید تقسیم میکند بجز خون طفل که اگر سهم نمود
 امام غنیمت را سهم او و باقی صحیح میشود با لا تقا و از آنجمله است
 ابی حنیفه و احمد و یکی از روایات خود که جایز است استعمال طعام
 غنیمت حیوانی که بوده باشد و محمل دعوی اگر چه بقدر آن امام باشد
 پس اگر زیاد آید او و بیعت بود از او چیزی بلیسکه اسب داخل غنیمت
 چشم باشد یا زیاد و بقول شافعی هرگاه بسیار باشد و قیمت داشته
 باشد و میشود و اگر بقیه قیمت باشد پس صحیح از او و نقل کرده اند
 و آنچه حکایت شده است از مالک از قول او که آنچه خارج غنیمت از محمل
 کفار و یسوی محمل مسلمانان داخل غنیمت است و از آنجمله است قول ابی حنیفه

اینکه یا نوزاد برای امام که بگوید کسی بزرگوار بگوید از کفاد مال خود شرب باشد
 و یا بین نوع شرط یا نوزاد مکرر اینک اما از برای امام اینست که نکند این عمل
 شرط و او بقول مالک مکروه است از برای امام این شرط بجهت اینکه غلط نشود
 قصد جهاد کند که در جهاد ایشا یا داده دنیا و این را از خمس مجتبی سید
 نراناصل غنیمت و هم چنین امر انقالها از خمس مجتبی سید و نوزاد
 اینک شرط که زنی غنیست این نوع شرط در اظهار زود قتل او و بقول احمد
 شرط صحیح است و از آنجمله است قول مالک اینک هرگاه کفاد اسیر نماید یکی از
 مسلمین را پس بویک نماید و کفاد نماید و مشرکین بشرط اینکه بیرون
 از اطفال ایشا با خود شود و مکرر هرگاه و کفاد نماید و اگر برود و بیاید
 لازم میشود او را اینک و با این شرط نموده و مکرر نوزاد ایشا و بقول
 شافعی اینک غنیمت نوزاد نماید و بواسطه اینک بیرون رود و سکنند
 او سکنند از روی کراه است **مترجم گوید** در منصف جعفر چنانچه در
 شرایع میفرماید که هرگاه در میان غنیمت و غادتی که لشکر اسلام از کفاد
 می آوردند بآ مقلد یا چیزیهای که از بدن مقلد بیرون آورده باشند
 از لبها و غیره بوده باشند مستحق میشود فایان لبها و در صورتی
 نمودن امام با و اگر شرط نشده باشد مستحق میشود و در صورتی که
 بشرط بعد از وضع لباس خمس را از غنیمت باید اخراج نمود و ایشا
 که از جمله چیزیهای که خمس را واجب میشود و مالی است که از
 کفاد و غادت نموده باشند و قاعده تقسیم خمس اینست که پنج یل از مال

غارق

غارقی را بعد از وضع لبها مقلد و در صورتی شرط چنانچه ذکر شد اگر در
 غنایم باشد و بعد از وضع پاره از چیزیهای دیگر که بعد ذکر میشود
 میکنند بر شش قسم یکسوم از برای نوزاد و مقلد است و یکسوم برای
 خدا صلی الله علیه و آله است و یکسوم برای زوال فرید مراد از ذوالقرنی
 امام علیه السلام است و باین سه قسم در زمان حضرت رسول صلی الله علیه
 و آله اختصا بجز و انحصار است و مقلد ایشا بوده آید از آن غیر
 نوع که خواسته اند تعقیب نماید یا نوزاد آید و بعد از حمله انحصار حکم آن
 باقی است تا انفراده دنیا که بعد از ایشا با بوسیلم امام دینی و ستم امام
 میگویند او را و بعد از غنیمت امام عصی علیه الله فرجید یا بوسیلم فقید
 جامع شرایط از آنجا عشرید دینی و در اینک مجتهد پیغمبر این و باید
 برساند خلافاست بین علماء و اشیرد و نوزاد صاحب شرایع اینست که باید
 این را تقسیم نماید بر احسانا خلفه که بعد ذکر میشود و این احسانا خلفه صاحب
 استحقاق آن سه قسم دیگر از ششون ستم خمس میباشد و در این خصوص
 خود شش سهم امام و امیرینند و اما تقسیم سه سهم دیگر اینست که سهمی از
 بواعیاتیام و سهمی از برای مساکین و سهمی برای ابناء السبیل و شریک است
 در این سه طائفه که از طرف بدو منسبتی باشند بعد المطلبند از طرف
 مادر و منسوب بعد المطلب یعنی بوطالب یعنی عیال سوری و بی مادر و بی بی
 لهیباشا ملا است و طواغیت دیگر داخل نیستند مثل اولاد و مطلبی برادر
 هاشم بن ابی طالب بشرط است در بیانی فرموده از مساکین نیز فراد

میباشند مستحق میشوند این خمس را با احتیاج و اسم هر دو میفرماید انفال هم
 مختص حضرت رسول است و بعد از آن با امام دارد و این انفال پنج قسم است که در بیان
 بحث است شایسته ذکر شود بعد از این و اینها میفرماید تقسیم غنیمت را بعد از آن
 این بعضی را در باب خمس حرق شده و بقیه را میبرد ذکر شود با این فرج
 غنیمه اند که بعد از وضع خمس آن نیز بقیه را تقسیم میکنند در این حاضرین
 در انفال خواه جنگ غنیمه باشد یا غنیمه باشد حتی آنکه طفل هم داخل تقسیم است
 پس پاره اینها را یکسوم و سواره و اسب و اسبی برای اسب و یک برای اسب
 میدهند اگر دو اسب باشند با اسب و اسب برآید و اسب میدهند و زیاد
 بود و اسب هم ندارد اگر همراه آورده باشد هر اسبی باشد سهم واحد
 فرجی ماده عربی یعنی عربی بالسنه است و از برای شتر و فاطر و بالغ سببی
 نیست و شرط است در سهم اسب اینکه وقت جمع غنیمه حاضر باشد
 و اگر قبل از آن مرده باشد سهم ندارد اگر چه در عوی حاضر بوده باشد
 و مقاتله یا غنیمه باشد صاحبش را و اینها میفرماید آنکه کفار و مالک غنیمت
 اند و اگر از مسلمان غنیمه باشد سهم دارند و اگر چه چینی بوده باشند
 زانیان داخل غنای مسلمانان کفار و مجاورند بر کفار اند و حرف هست که اگر
 قبل از قسمه غنایم باشد یا بعد جدا حیش و غنایم را اگر بعد از قسمه بماند
 شود که مال مسلم بوده آیا باید عین او را جدا حیش بدهند یا قسمه او را از
 المال بدهند و میفرماید باید عین او را جدا حیش بدهد آنکه یکسوم از
 افتاده و قسمه او را امام از بیت المال بدهد و اینها میفرماید هرگاه غنایم

زن و فرجی باشد که اسلا آمده باشند چیزی از غنیمه بایشان بدهد که اگر از
 سهم لشکر باشد و این را وضع می نمایند مشروط با اینکه باذن امام آمده باشند
 و این وضع یکی از چیزهایی است که با بیایند امام معصوم بماند اول بایشان بدهد
 بعد غنیمت را قسمه نماید که این هم مثل خمس از موهبت است قبل از قسمه
 ولی طفل مثل سایر لشکر با سهم میبرد چنانچه ذکر شد و میفرماید مستحب است
 قسمه نمودن غنیمت را در راه و در ارباب و مآخیز آن که از راه و در مکه بخیر عمل
 باشد مثل عدم امکا حمل آن بحال اسلا کرده و این صورتی که راه هم مرفوع است
 و اینها علاوه بر ذکر میفرماید جایز است استعمال طعام و علف و فرج
 حیوانا مالک الکمال و در صورتی که غنیمت بقیه از امام و آنچه زیاد آمد
 باشد از استعمال و بیاید و او را با اسلا یا بدهد نماید بقیه هرگاه
 قسمه نشده باشد آن غنایم و اگر قسمه شده باشد در بیایم یا بقیه
 و اینها علاوه بر میفرماید جایز است از برای امام اینکه مشروط نماید با یکی از مسلمان
 که اگر چیزی از مال کفار را اخذ نماید از برای خود بشناسد بقیه کفار
 و هرگاه یکی از مسلمان بدست کفار و اسبی شود مشروط نماید با او که ما
 تو را بخورد و میگذاردیم بشرط اینکه تکر بزی و هر چه میخواهی بروی و هر
 و اطفال ما را چیزی بدهم قبل از غنایم شرعا ملزم غنیمت میتوانند بپوشانند
 و واجبست نمایند تمت و از آنجا است قول ابی حنیفه اینکه امام مختص است
 در زمینهای مفتوحه یعنی زمینهای که بفرقه و غلبه از کفار و کفرند یا
 در عتق و معصی بپوشانند آنکه تقسیم غنایم او را مسلمان و بیرون آنکه اهل خود شریکند

آن بگذارد و خرج برایشا فراید و بعد بین اینکه اذاهل خود شریکند طایفه
دیگر و آن سکنان و همدان و خراج و حواله و خراج و اورد و در آن برای ایا
جایز نیست که وقف نمایدان زمین را بر مسلمین تمامی آنها با عینت کنند
گناهها و بقیه مالان در یکی از دو دایته و اینکه شینا از بولیا امام تقسیم
آن زمینها بیکدیگر و بجز در تسلط بر او و وقف بر مسلمین و بقیه دیگر
امام مختار است باین قسمه آن اراضی و وقف نمودن بجز مصالح مسلمین و بقیه
شافعی واجب است قسمه او بین جامعان عینیه او رنده گاملسا بر او مملکت
برضای اوها و وقف نمایند بر مسلمین پس بعد از سقوط حق خود شایان
میکند امام آن را و بقیه احمد در اظهر و دایته خود اینکه امام شینا ایلیا
صلاح بدانند از شمه و وقفها از اشجار است قول ابو حنیفه در خراج که فر
داده میشد بر زمینهای مفتوحه است ایست که در هر چیزی بی از کندی
قفی یاد و در هم قرار میدهند در یک بر چیزی بکفین و بکند هم او بقیه
شافعی اینکه در یکدیگر بکند هم و در هم و در هم او بقیه احمد
اظهر و دایته او اینکه کندی و جو مسای و شینا و در چیزیهای دیگر از جو
بکفین و بکند هم او قفین مذکور هست و ظل او اما جو بی ذیتون و شافعی
کفینا است صاحب زمینا اینکه در این و واژه در هم او با ذن نشه او بود
ابو حنیفه در خراج زمینها قفین و کفین است مالک نیست در این کندی
و ذیتون قرار معنی بکند هر چه در این بوسی اینجی است که زمین شمل آن
و کفین است و تقسیم خراج بینا از اهل حیره نیست و کفین است بر زمین

که اختلاف

که اختلاف آمده و اجماع میشد بوسی اختلاف دایته از عمر بن الخطاب رضی الله عنه
آنکه اعناده نموده اند بر آنچه از فراداد و عمر از دایته مختلفه از او
و بعد از آنها صحیح است و بلکه اختلاف دایته از حجه اختلاف فواجی و اطراف اشواران
قول شافعی اینکه جایزه از برای امام که زیاد نماید و خراج بر آنچه وضع نموده
او را امام عمر بن الخطاب و جایز نیست از برای او که تقصیر نماید از قرار
داده او و بقیه احمد در یکی از دو دایته او که جایزه از برای امام زیاد
نمودن خراج هرگاه احتمال زیاد داشته باشد بر آن زمین و جایزه
تقصیر در صورت احتمال نقص و بقیه او در دایته دوم اینکه جایزه
در صورت زیاد نمودن و نقص جایز نیست بقیه او در دایته سوم
اینکه جایز نیست از برای امام که زیاد نمودن و نه نقصان از آنچه عمر رضی
الله عنه وضع نموده او از برای ابو حنیفه در این مسئله نصی نیست کفین
حکایت نموده او را و بقیه احمد در ذکر نمودن چیزیهای که نصیب خراج بر
اوها شده آید و فراداد عمر رضی الله عنه و چیزهای که خراج بر اوها
نموده است اوها مسا و بنید و خراج که بعد از طافه و وسعت موقوفه
از خراج بر او میکند و اندیس که آنچه بر او گذاشته اند طافه نما شده
ناقص میکند او را امام و کفین است بر بویوسف جایز نیست از برای امام
زیاده و نقصان و خراج با احتمال و کفین است محمد بن حسن جایزه از
برای امام زیاده و نقصان و خراج با احتمال امام مالک و عمر الله بقیه
بر اصل خود گذاشته او را اجتهاد آمده بر آنچه زمین شمل آن است و بای

واعانته با فضل پس این هید میکنند است که جایز نیست است که قراد بدهد بر
 زمین آنچه بوده باشد در آن شکست از برای بدین الما بجهت خراط احاد
 ناسن بقدر آنچه میگوید و واضی و بشق بر صاحب زمین که حمل نماید بر زمین
 از خراج آنچه طائفه نداشتند باشد پس مدار و این بابا بر این است که
 بر زمین اینقدر بگذارد که طائفه داشته باشد و مصطلح باشد بنظر
 دلیل اهل خبر و گفته است این را بر این سفه و کتاب خراجی که بر این است
 قضیه گفته که خراج حبه است گفته است بده ام که خراج برای بدین
 المالا زحمت خستاد از نما و ثلث است اما آنچه است خراج شایسته که هر که
 صلح نماید امام طائفه از کف او را بر این است که زمینهای ایشان از برای زمین
 باشد و قراد بدهد بر ایشان چیزی پس و مثل چیزی بدیشی هرگاه او در
 ساقط میشد از ایشان و هم چنین اگر مسلمی از اوها بخرد و بقیه ای شیعه
 اینک ساقط میشد از کف او خراج زمینهای ایشان بسبب اسلام ایشان
 بخیر بی مسلم از ایشان و آنچه است قول مالک و احمد اینکه استعانه
 جسد عیشی میسر کین بر فساد اهل حریم عانه کرده عیشی بگوید
 ایشان مطلقا گفته است مالک مگر اینکه آن مشرکین بوده باشند خدا
 مسلمین کرد و این صورت با آنرا اعانه استعانه و بقیه ای حقیقه طلب
 اعانه از ایشان و اعانه ایشان با تو مطلقا هر زمانیکه حکم اسلام غالب
 رجای باشد بر ایشان و اگر حکم شرک غالب باشد مگره است و بقیه
 شایع اعانه و استعانه از برای یهود و مشرکین است که بوده باشد و مسلمین

قله

قله بوده باشد پیشکین گفته و دروم اینکه دانسته شد از ایشان است که
 اعتقاد با سلام و صلح میسر و گفته آمد زما که طایفه اند نماید امام از
 ایشان رخ از برای اوها میدهند از عینه و رسم نمیدهند و دفع دور
 سابق بنیاد شد و آنچه است قول مالک و شافعی و احمد اینکه اما سجد
 در راه هر چه کسی که واجب شد بر او حد و در اسلام کسی که بر کسی
 شق او و اسلام در راه اسلام هرگاه هر یک شق او در راه هر یک از دم
 میشد و واحد خواه حقه بوده باشد یا حق الناس پس اگر فغان نماید
 و زوی یا شریک خود یا مقف نماید جز زوه میشد و بقیه ای حقیقه است که
 اقامه حد بر او عیشی از زنا و زوی و شریک خود مگر اینکه در راه
 حریم مایع باشد که اقامه حد بر او نماید بقیه خود و گفته اما مالک
 لکن استیفای حد و در راه عیشی تا اینکه مراجعت نماید بیعی و ارا
 و گفته است این حقیقه هرگاه بوده باشد در راه با امام یا لشکر مسلمین
 اقامه حد و میکند و در لشکر قبل از مراجعت و اگر امر اول و پیشترین
 باشد اقامه حد و در راه عیشی پس هر یک که داخل در اسلام شد
 کسی که هر یک عمل با عهده شده باشد ساقط میشد حد و اذکار آن
 قتل که اوضا من میشد بیدرد و مال خود چه عمدا یا سدا و چه خطا و آنچه است
 قله آمده قلند که صحیح نیست است و در حیا و خواه بقر او و یا سدا با حرم
 یا بیع و خواه معین شده باشد بر طلب بنیاد کند و یا نشده باشد
 مالک تا نبیند و صحیح است بقر او و در هرگاه جهاد بر نماید بقتل او باشد

صحیح میشد نایبندت برادر و واجبه با مینج و هم چنین حکم را بطلد و حفظ
 راه و سرحد که نیاید در او نیز جایز است و از آنجمله است عمل اجدد که
 هرگاه در طریقی نایبندت برنده گان کثیر را از اسپها و ابل از تقسیم
 حدی بر او نیستند بر او است عفو بود و هم چنین نایبندت بر نایبندت
 بلکه آن اول و بنده است که باید در بغنیمه شوق و بقیه مالک آن شخص
 کار میشد و حد بر او بود و از بقیه شافع و احد است که حدی بر او نیست
 و نایبندت است نایبندت اول و از ادعای او بر او علی است نایبندت آن و بر او
 در میشد و در عین خود با ام اول و میشد آن کثیر احمد گفتند است میشد
 در واقع و بقیه خود گفتند است که میشد و از آنجمله است قول اجدد و حدی
 و شافع و دیگر از دو و در این خود که هرگاه جماعتی در کشتی باشند پس
 بیفتند در کشتی پس اگر امید نجات نداشته باشند شوقی یا نجات خود
 در آید خود و مانند کشتی پس نجات آید صید و کشتی و بین آنرا خود
 خود در آید بقیه احمد اگر امید نجات در آن نجات در آید باشد و از آن
 خود و اگر امید نجات در آن نجات کشتی داشته باشند صبی میکنند اگر
 در طرف مساوی باشد هر چه خواستند باشند بکنند و اگر در غیر مساوی
 غالب بود در آن کشتی باشند پس در روایت است آنکه از این رو
 نینداختن آنجمله است که امید نجات در او نیست و این قول فاضل است
 بر الخ و مالک در روایت دیگر از ادعای نایبندت است که مالک است که حد
 و عسکر گفتند بر او است که اسله اگر فرستاده باشند و اهل عین است

بمورد

بمورد و او حسن ثابت است و شخص عیشی بود یا و گفته اند اگر مردی در سب می
 از امرای مسلمین فرستاد باشند چنین است چون بعلکه خون فدوس است اگر
 هدیه در ضمن بر او یکی از مسلمین باشد عیبی ندارد اخذ اول و شخص که نیت
 میشد و روایت عنده است محمد بن الحسن از اجدد حنیفه و گفته است اجدد
 انچه را که پادشاه روم هدیه بوسی امیر لشکر فرستاده باشد در آن
 پس در شخص امیر روم چنین است انچه عطا بوسل میشد و ذکر نشده خلافی
 در این از اجدد حنیفه و شافع گفته است هرگاه هدیه بوسی در این
 پس اگر بجهت رضی است اگر از مال یا باها میرسد بر او دفع او باشد اعتم
 اینک حق باشد با باطل پس حرام است بر طایفه که نیت آن بعلکه اینک حرام است
 بر او اگر نیت چنین بود حق مال و تحقیق لازم نموده خلاف نیت بر او
 اجرای خود با و اما اگر نیت چنین بود باطل پس حرام است خود با باطل پس
 هدیه فرستاد پس در این بجهت نیت بر او فقره باشد محض بقتل و شکر
 پس بول نکرده و بهی است پس اگر قبلا نایبندت یا میباشند از او در حدی
 و نیت بر او من حکمی ندارد مگر است که بعد از هدیه تلک فی با نایبندت
 این هدیه از کسی باشد پس کسی که هیچ تسلط و سلطنتی بر او نداشته
 باشد و بنوده باشد و بطلد که با آن بطلد آن شخص تسلط آن شخص
 از او پس واجب است قبل آن و قرار دادن آن از برای اهل ولایت یا و کفا
 بصاحبش و اگر نیت غیر از نیت مکاره و دیگر عیبی اگر اخذ نموده او را
 قبل مالیت نمود حرام میشد بر او و گفته است احمد در یکی از روای

او که هدیه اخذ نماید با کسی که بر او فرستاده اند بلکه آن هدیه را
 غنیمت آن خسران رود در روایت دیگر از مختلف امامان و از آنچه است
 ائمه قلندارینکه در می کشند از غنیمت که از لشکر اسلا باشد بلی ابع
 نمودن آن اگر از بر او زد و از حق با شد استیا او را بر اسطر
 در می غنیمت سازند هر چه از اسم خود از غنیمت غنیش و بقیه عمل ^{باشد}
 تمام استیا او را که همراه دارد مگر قرآن و آنچه در بیج باشد از حیوان
 طایر استیا اینک باشد مثل اسلحه ^{حقیقت} و از ما در آنکه هر چه از
 خود میشت پس در این دو روایت است و از آنچه است عمل ^{باشد} و از حیوان
 در بقوا و از اینکه مال غنیمت آن مالی است که گرفته شده باشد از مشرک
 بجهت کفر او که غنی چیزی و غنی حق الارض باشد یا غیره اگر از خردن
 دیگر بخون یا کز آن در مال مردمی که بجهت رده او را کشته باشند مال
 کافر که بک و وارث مرده باشد و آنچه از عشا و کفار یکی نود و صد
 نود و شصت و مسلمان یا صلح بر او نمایند همی اینها میباشند از برای مسلمان
 پس خوندار و بلکه جمیع آنها از برای مصالح مسلمانان و بقیه مال ^{است}
 اینها حق میشت و در مصالح مسلمان بعد از بر او شاد و حاجت امام از آن
 و بقیه شادقی اینک محسن از اینها جدا میشت و بتجربین محسن ^{است} اینها بوده برای
 خدا صلوات الله علیه و در اینک بعد از من و آنحضرت چه با بیا بشود و در قول
 یکی اینکه برای مصالح مسلمانان و دیگر اینکه برای جهاد کشته آقا ما آنچه
 محسن از آن جدا میشتی در قول است بقره جلد پنجم از خمس آورده است

دیگر

دیگر از احمد بن حنبل است و در قول قدیم خمس ندارد مگر آنچه را که کفار
 با کز آنند وقت فراوان خوف موس ^{کوبید} در منزه علامه حلی
 در تذکره میفرماید هرگاه در طی غایب یکی از غنیمت برنده گان کثیرا سینه را
 از قسمه حد بر او جاری میشتی بقدر رسم سایرین در آن کثیرا اگر عمل ^{باشد}
 در طی باشد در صورتی که عمل حدی بر او نیست و در وقت نفسی ^{باشد}
 مهر در قول است آن کثیرا بر فتوی شیخ طبرسی ^{است} الولد میشتی و از این
 فاعله کلیه هرگاه جماعتی در کشتی باشند و آنش در کشتی بیفتد بکلیف
 کشتی دفع ضریب آن رخ با آنچه احتمال نجات دارد و باج باشد از صیرور کشتی
 و افتاد در آب هر یک از کظن غالبه و نجات بان بدانند عمل غایب در صحت
 تساوی طریقین و یقین به کمال در هر دو طرف هر یک از احتیاد نمایند
 جایز و ایضا میفرماید هر یک از لشکر کفار و بسوی لشکر اسلام اگر ^{استند}
 مختص با آنکس است که بر او فرستاده اند خواه بر او بزند لشکر باشد
 و خواه بر او بکشد از لشکر یا در صورتی که هدیه باشد و اگر قصد صاحب هدیه
 چیزی باشد که گرفتن اجرة یا تقاضای چیزی از او نباشد کفر ^{است} از این نیست
 و اگر قصد چیزی تقضی و تسکیر چیزی دیگر نبوده گرفتن او عیب ندارد و ایضا
 علامه میفرماید هر یک از لشکر یا اسلا که صاحب ^{است} اسم از غنیمت باشد چیزی
 که ببقا در ذریه بلی از قسمه از غنایم بر او در مال غنیمت سوز ^{است} اینها
 سفری که همراه دارد بجهت عقرب عمل او با این نیست و بی بهره از سهم ^{است}
 بر اسطره در ذریه اینها میفرماید مالی که از کفار بدست ^{است} و علی که نرفته

و آنچه را از خود فرمود و فراد جاگذازد داخل نمیشود است و اختصاصاً بجنس و
صلوات علی والد و ائمه دارد و بعد از آن اختصاصاً بیامام دارد و مال مرتد
بلا دارد و مال کافر بلا وارث دارد این دو امام آدمی است و مال اشیاء اختصاصاً
بیامام دارد و آنچه عیاشی از کفار دیگر نیست بجز آنکه در بلا اسلحه یا صلح نموده باشد
بلا در مبلغ آن عشر اختصاصاً بیامام دارد و نیز در مال تصدق از هر جاهلی است
مقتضای این در بیان احکام جزیه است پس در جمیع مسائلی که اختلاف
نموده اند در آن قول ائمه ثلثه است بقول شافعی است در یکی از روایاتی
او که بجز سر اهل کتاب نیستند بقیه در دم از شافعی اینک اهل کتاب هستند
و از آنچه است قتل او جنیف است که کسی که صاحب کتاب نباشد صاحب شبه
کتاب نباشد مثلاً بیست و ست از هر جزیه از او شصت گرفته میشود و اگر از
باستند جزیه گرفته نمیشود و بقیه مالک از هر یکی جزیه میکشند و در هر یک
مکرات مشکی و قریشی خاصه و بقیه شافعی و احمد در ظاهر در روایت خود که
قبول نمیشود جز بیست و ستاً مطلقاً و از آنچه است قتل او جنیف که جایز
نیست از بواعی قاضی اینک حکم نماید بر غایب مطلقاً و هر گاه حکم نماید قاضی از
برای انسانی بجز بر غایب یا طفل یا دیوانه پس در نزد احمد عجاج یکسوم نمیشود
و گفته اند اصحاب شافعی که عجاج یکسومند و از مقلبان است در اصح از روایاتی
و از آنچه است قتل ائمه ثلثه که شافعی قاضی بوسی قاضی دیگر مقلبان نیستند
با بر حدود و قصاص و نکاح و طلاق و خلع و بیعت و مالک اینک بقیه مسی و کتکات
بوسی قاضی دیگر و از آنست که از آنچه است قتل او جنیف و شافعی و احمد

اینکه

اینکه کتابت در قاضی و یکدیگر قبلی نمیشود گفته است به معنی که اظهر نزد من
عدم قبلی است و آنچه حکم او حکایت نموده است از این جنیف است که قبلی است
این حکم در مذهب اهل یوسف است و اینا بر عدم قبلی محتاج یا عاده شاهد
نزد قاضی دیگر بجز قبلی اینک این کتابت قبلی نمیشود مگر در بلاد و در
آنچه است قول ائمه ثلثه و مالک در یکی از روایاتی خود که در طریقه است
و سلی کتابت قاضی بوسی قاضی دیگر نیست که در سلی بگوید قاضی حکم
خود را خواند بر ما یا خوانده شد بر ما در حضور قاضی و قبلی مالک در
روایت دیگر اینک کفایه میکند و در شاهد اینک بگوید این فرشته
فلا قاضی است که شهادت داده شده بر او و با بر خود کند است این
یوسف است و الله و از آنچه است قتل مالک و احمد شافعی و یکی از روایاتی
قول خود اینک هر گاه حاکم قرار دهند و فقر مردی از مجاهدین را بجز
و هر دو بگویند که راضی شده ایم بحکم تو پس حکم نماید ما لازم میشود عمل نمود
بحکم او ان دو فقر را و زیاد نموده آمالک و احمد حکم او اگر طابق شود
با دای قاضی بلی پس نافذ است و قبلی میکنند قاضی بلی او و هر گاه نوزاد
ببوند اگر موافق رای قاضی بلی نشود پس از برای قاضی یا اهل نموده ان اگر چه
بوده باشد و این حدیثی بین ائمه و بقیه شافعی در فتوی دیگر اینک لازم
نمیشود ان دو نفر را عمل نمودن بحکم مگر بر رضای طرفین بلکه این حکم از
او مثل فتوی میشود این خلاصه در مسئله حکیم بر میگردد و حکم در اموال
و اما نکاح و طلاق و قصاص و حدود پس از اینست این حکم در اموال

و اذا قيل است قول مالك واحمد حاكم هرگاه فراموش نمايد آنچه را که حکم ياد
 نموده است بشهادت دهند نموده او در شاهلكه تو حکم نموده قبلي ميشي
 ايضا و قبلي اوجنيفة و شافعي رجوع بقول ايشا عيشي تا اينكه بياورش ايد
 که حکم نموده بيان و انچه است قطا اوجنيفة و شافعي در آنچه در قول خود
 واحمد که هرگاه قاضي در حاله ولادت بگويد حکم نموده ام بوفل ايجي يا حد
 قبلي است از او استيفاي حق و حد ميشي و قبلي مالك قبلي عيشي قول
 او تا اينکه شهادت بدهند حکم او در شاهل عدل يا يك عادل در وقت
 ديگر شافعي مثل مقدمي مالك است و انچه است قول ائمه ثلثه که اگر قاضي
 بعد از عز خود بگويد جنيون حکم کرده ام در حاله ولادت خودم قبلي عيشي
 و قبلي احمد قبلي ميشي و انچه انچه است قول مالك واحمد و شافعي آنکه
 حکم حاکم بغير تعيين در امر از آنچه در باطن است و ايفست و جز اين نيست که
 حکم او نافذ ميشي در ظاهر فقط پس هرگاه ادعا نمايد شخص بوي شخص ديگر
 و در شاهل انچه نمايد با ناپس حاکم بشهادت او حاکم نمايد پس اگر شهادت
 او حاکم باشد و صدق پس بيقين حلال ميشي الشيخ که شهادت بواو داده
 از براي مدعي ظاهر او با طنا و اگر شهادت نا حقه داده باشد آنچه بشهادت
 او نمايت شده در ظاهر حلال ميشي و اما در باطن بغير نيروي خود و عدل
 پس آنچه مال مدعي عليه چنانچه بويده خواه اين ادعا در فرج يا شد با
 اموال قبلي اوجنيفة اينکه حکم حاکم هرگاه بويده باشد عقدا فتنه بويده
 امر و انچه در واقع است نماذ ميشي و حکم با و ظاهر او با طنا و انچه

قول

قول اوجنيفة که و کالذ ثابت ميشي بخي واحد ثابت عيشي عن الاذ و کالذ
 مکرمين عادل و در نفر مستوي العداله و يقين ائمه ثلثه اينکه شرط آورد
 ثبوت و کالذ و عزله و شاهل عدل منهم که بويده و مذهب محقق چنانچه در
 شرايع ميفرمايد که بحسب صاحب شبيه کتابا ميباشند و مذهب ميفرمايد که اگر
 که صاحب کتابا باشند يا شبيه کتابا مثل بوسا قبله جز بياض الشا عيشي و
 چه عرب باشنده و چه عجم و ايضا ميفرمايد حکم نمودن بر غايب جاي اول مطلقا
 ولي عمل ان در حق الناس نذر در جده مثل زنا و لواط و در حکم بر غايب
 و در وقت و طفل صغير بعد از انچه مشهي نيايد مذهب سني و ائمه
 بر ايشه و ايضا ميفرمايد کتابا قاضي بسوي قاضي ديگر ميقبل نيست چي
 رود و بکيلد يا شند يا دروي بلد مطلقا ولي بل بقره سا نيند حکم
 قاضي بياضي ديگر يا بشهادت شهي مثل اينکه شهي شهادت بدهد
 بحکم قاضي بيشاهل که فتن حاکم ايشا و بر حکم خود شهادت بدهند بنين
 معتقد ميشي قبلي ان حکم در انصوريه قوه حاکم ديگر بشهادت بکنند
 عيشي و با با قر او خود حاکم است که در نزد حاکم ديگر بگويد حکم کتابا
 و امثال ان و ميفرمايد و حکم با اين از براي حاکم ديگر نوزد او شيخ طوسي
 ميفرمايد قبلي عيشي اين حکم خلاف حد طلب اينکه بجهت ثبوت حاکم بحاکم ديگر
 بويده و شاهل عدل که حضور حاکم و حاکم را شهادت بدهند قبلي عيشي
 و ايضا ميفرمايد هرگاه در نفر و قاضي حکم بجهت مدي شونده قاضي بحکم با
 بعد از اجراي حکم لازم ميشي بر ايشا عمل بان حکم و قاضي و علم ترايد

از حکم فایده بر اعیان باشد و هرگاه حکم یا فراموش نموده باشد
 شاهد شهادت بدهند بر اینکه چنین حکمی نموده انی شاهدان قبلی
 و اینها میفرمایند هرگاه حکم بطور خوبی دارد بکنید که من چنین حکمی نموده ام
 بر خلاف آنچه قبلاً عیشی خوانده و حال معزولی بکنید که در زمان حکم
 نموده ام یا در متصرفی بود بکنید که حکم حکم شرعی بظاهر او تغییر در
 عین مداین اگر باشد بنا حق بود بکنی نماید و علم داشته باشد بطلان
 خود بر او حلال عیشی الحزب میکند و اینها میفرمایند و کالاً و غیره از
 و کالاً ثابت عیشی مگر بشهادت دو نفر عادل و بشهادت یک نفر عادل ثابت
 عیشی **باب القسمة** در بیا تقسیم آیین زجر مسائلی که
 نموده اند و آن قول مالک است اینکه قسمة اقرار عیشی اگر مساوی باشد
 آن عین و صدق او پس غیر داده عیشی حق هر یک از دو شریک است
 دیگر حق اینکه جایز از برای هر یک از دو شریک است بفرشده صدق
 و بقول ابی حنیفه و شافعی اینکه قسمة عیشی بیع است کن در آنچه تقاضا داشته
 باشد مثل الباقی و اما در آنچه تقاضا نکرده پس در آنچه اقرار است مثل
 چیزی های صاحب کیل و غذا و معدن از قبیل کرد و شخم مرغ و با این طریقی
 شده است احمد و متفرع عیشی بر این دو قول است که بنا بر قول آنکه میگوید
 قسمة اقرار جایز عیشی قسمة غیرها را جاری عیشی و با در آن بواسطه
 تخلف و کسی که گفته است جایز نمیدانند قسمة غیره و بوی را بچین و از آنچه
 قول ابی حنیفه که هرگاه طلب نماید یکی از دو شریک بقسمة دیویده باشد

و اینها میفرمایند

در این

در این قسمة ضرر و غیره بیکر عین هرگاه طالب قسمة از این دو شریک
 عیشی تقسیم عیشی و اگر طالب قسمة نفع میدهد بواسطه قسمة چیزی که عیشی
 نفع برونده از این دو شریک بر قسمة بقول مالک است که چیزی که عیشی
 امتناع کننده از قسمة بهر حال و بقول اصحابی که هرگاه طالب قسمة
 شریک چیزی کرده عیشی بنا بر آنچه دو وجه و بقول احمد است که قسمة عیشی بیکر
 فرزند عیشی و تقسیم عین او عیشی و از آنچه است قول ابی حنیفه و مالک
 در یکی از دو دعایتا و اینکه اجرة قسمة کننده بر او عدل شرکاء آن بر او
 سهم است و بقول مالک در روایت دیگر و شافعی و احمد است که اجرة تقسیم
 کننده بر قدر سهم است پس بعد اختلاف در این آیه اگر ای این اجرة بر طالب
 قسمة است از میان شرکاء بخصی یا بر او و بر طلب کرده شده از او است
 گفته است ابی حنیفه و بقول اول گفته است مالک و شافعی و اصحابی
 اجرة بر جمیع شرکاء و از آنچه است قول ابی حنیفه که صحیح نیست قسمة
 مشترک بین جماعتی هرگاه طلب قسمة نماید یکی از آنها و بقول بقیه آنکه
 صحیح است قسمة در بنده چنانچه قسمة عیشی سایر جمعی را بقدر و بقول اکثر
 مساعی با شد عین و صدق او **مشترک بود** و ملحق بجموع چنانچه در شریع
 میفرمایند قسمة جماعتی در حق است بیع نیست خواه در متفاوت الاخره
 باشد خواه در عین او و قسمة در چیزی های دیویده و غیره و بوی را
 و اینها میفرمایند هرگاه طلب قسمة نماید یکی از دو شریک خطی از این نیست
 که شرکاء او نماید در چیزی های مساوی الا جریا مثل آنچه منقول است از قبیل

1

حیوانا دروغها یا متغایه الاجزا مثل اسجاری و املا پس در قسم اولی چیزی
 میشود امتناع کننده از قسمی با مطالبی شریک قسمی با و در قسم دوم که متسا
 الاجزا باشد خالی از این نیست کرد و قسمی غرضی شریک و منقوی در قسمی با
 انباشت یا هر یک منقوی نشوند در صورت اولی چیزی کرده غیش امتناع
 از قسمی مثل جواهر او چیزها را که یک در صورت دوم هرگاه طالبی قسمی
 آنکه منقوی میشود چیزی کرده میشود آنکه ضری بر او دارد غیش و اگر آنکه
 منقوی میشود امتناع نماید از قسمی چیزی نمیکند و با بر قسمی در قسمی
 که هر یک از شریک منقوی نشوند با سلسله قسمی چیزی کرده میشود امتناع نماید
 از قسمی را و میفرماید تقسیم بنده مشرک صحیح بعد از تعدیل بقیه نیز
 اگر یک بنده باشد و اگر متعدد باشد نیز بعد از تعدیل بقیه جایز است
 اجرة قسمی کننده بر قدر حصه هر یک از شریک آن در بقدر عدالتی اگر تقسیم
 اجرة را یکی از شریک یا او نکرده باشند در صورت تعیین طالبی قسمی بر او
 لازم میشود و در اجرة و بیعت **کتاب الدعای والیتنا** در بیان
 احکام دعویها نام شهرت پس از جمله مسائلی که اختلاف نموده اند و اولی
 حینما که هرگاه ادعا نماید بر روی بر روی دیگر و شریک که حکم در اینها
 و طلب نماید احضار مدعی علیه را و اولانم غیش او را احتیو بر آنکه
 بوده باشد بر الیتنا مسافتی که رجوع نماید از آنجا در تمام و نسبتی
 و بقی شافی واحد حاضری نماید حکم او را خواه از راه دور باشد یا نزد
 و از انجیل است قولی خفیه بر آنکه حکم نمیکند با نامر شوقی بر غایب بنده

وکی

بر کسی که بخندد باشد قبل از حکم و بعد از آن نامر شوقی و کنی می یکسای از آن
 فاضلی پس و او بد خانه اش سر بر تپه و معنی اندا و اسبوی حکم پس بر آنکه
 بجهت باز نمود در خانه حریفی نیست که هر که بفرماید دنیا بد حکم بر او میشود
 و حکایت شده است از ابویوسف که حکم کرده میشود بر غایب در حال ملک
 تعاقب استند باشد منقوی حکم بجای و یکبار او غایب باشد یا جماعتی غایب
 در چیزی پس کسی ادعا نماید بر یکی از این شریک که او جاضی باشد پس حکم بر
 او غایب از شریک میشود و بقند است مالک آنکه حکم بر غایب میشود و اجرة
 حاضر هرگاه اقامه شاهد نماید جاضی و سائل نماید حکم را از برای او
 کند است شافی حکم بر غایب میشود هرگاه اقامه بریت میشود از برای یک
 علی الاطلاق یا بر نقلی قابل شده است احمد و از در روایت خود و از انجیل است
 قول مالک در شافی در صحیح مذکور که هرگاه اقامه شوقی بر غایب یا بر
 یا در روانه پس ایستاد سکنند یا دعوی مدعی با شاهدان محدود
 روایت است علی آنکه سکنند لازم است که لازم نیست و از انجیل است
 این چنین که هرگاه بجز مردی بجا گذارد پس مسلم و بر شوقی پس هر یک
 انداها ادعا نماید که بر روی ما حرة او من ارب او یا میر یا بر شوقی
 بجز در هر یک از دو دلیل از شاهد یا در نکر بود بین ما مرد است بر مسلم
 شاهد یا در دیگر بجز قبل از مردن مسلم شده و بر شوقی یا شاهد
 بر شوقی بجز پس مقدم میشود شاهد اسلام او در یکی از دو دلیل شافی
 اینکه شهود هر دو تعارض نموده سابق میشود و میشود مثل آنکه شاهد

نیاشد پس سوگند بر سر خورانی داده حکم بر او میشود و بقیه او دیگر شاهی
 هر دو بقیه میشود پس غم منزند و بیرون هر دو وصیت نام عمل داده و نماز
 بر او خوانده در وصیه مسلم بر دهن میکنند و از انجیل است قتل آنمه قلند که
 هرگاه مدعی بگوید شاهد ندارم یا هر شاهدی که بیاورد کم نیست پس بعد
 اقامه شاهد نماید بقیه میشود از او بقیه احمد بقیه میشود و از انجیل است
 الحقیق و احمد در یکی از دو روایت خود اینکه شاهد خارج مقدم میشود بر
 شاهد عا لیبود و ملک مطلق و لی ملک را اضافه میشود پس بی کسی که میکند
 پیش مثل یافته شده از لیا انجانه که با فتنه مگر بیکر تیر و با فتنه که بیکر
 بنا فلان شاهد صاحب مقدم میشود و در ای صورت هرگاه تا بیج را
 نماید پس که صاحب مقدم باشد تا بیج شهید او مقدم داشته میشود
 ایضا و بقیه مالک و شافعینکه شاهد صاحب مقدم آ مطلقا و از انجیل
 قتل آنمه قلند که هرگاه تعارض نماید شاهد های از دو طرف دعوا اینکه شاهی
 یک طرفه مشهور تر باشد بعد از ترجیح داده میشود باین عمل و بقیه مالک
 اینکه ترجیح داده میشود باین عمل و بقیه مالک اینکه ترجیح داده میشود باین عمل
 شهید عدل و از انجیل است قتل الحقیق که هرگاه ادعا نماید کسی بر دیگری
 کرد در دست هر دو است و تمام ارض نماید شهید هر دو نفر که متصفا قتل ساقط
 میشود شاهی ایضا بلکه تقسیم میشود و بیرون ایضا یا المناصفه و بقیه
 مالک اینکه هر دو را سوگند داده و آنچه را تقسیم میکنند بیرون هر دو پس اگر
 یکی از این دو نفر سوگند یاد نمود و دیگری تکلیف نمود حکم میشود بتمام آنچه از

برای

برای سوگند یاد نموده در وی تکلیف کننده و در یکی از دو قتل شافعین شاهی هر دو
 طرف ساقط میشود مثل مالکی که هر شاهدی بنوده باشد و از انجیل است قتل
 حنیف و مالک که هرگاه ادعا نماید هر یکی من زنی با عقد نموده ام بعد
 صحیح شرعی مشنیده میشود ادعای او بقیه شافعین و احمد اینکه مسوم نیست
 ادعای او مگر بعد از ذکر شرطی که صحیح عقد موقوف است با و هاد است
 که بیکر بی ترویج نموده ام ان زنی را بویع کرده و شاهد عادل و رضای
 ندا کرد و بقیه باشد که رضای شرط باشد و از انجیل است قتل الحقیق
 که هرگاه تکلیف نماید مدعی علیه از سوگند نمیشد و نماید بلکه حکم میشود
 بیکل او و بقیه احمد اینکه در مدعی و حکم بیکل هم میشود و بقیه مالک
 در مدعی و حکم میشود بیکل او و آنچه ثابت شق بشا مدعی سوگند نماید
 شاهد هر دو وزن و بقیه شافعین که در مدعی سوگند بر مدعی و حکم
 میشود بر مدعی علیه بیکل او و در جمیع چیزها و از انجیل است قتل الحقیق
 که تقلیط و در سوگند عیشی نیز ما و در بیکار و بقیه مالک و شافعین و احمد
 در یکی از دو روایت او که تقلیط سوگند نیز ما و حکم میشود و از انجیل است
 قتل الحقیق که هرگاه شهادت بدهد شاهد عادل بر هر یکی که از آن نموده است
 بنده خود را پس کار نماید آن افاضه میشود شهادت او هاد بقیه
 قلند حکم میشود با زادی آن بنده و از انجیل است قتل الحقیق که هرگاه
 اختلاف نماید زن و شوهر و استیخانه که هر دو ساکن باشند و آن
 خانه و بیرون و بواسیثا ثابت باشد و شاهدی ندا شدند باشند آنچه

است

در سبب ایشان باشد یا شک و شبهه مال هر دو را آنچه در دست ایشان باشد از طریق حکم بر غیر
 صلاحیت دارد برای هر یک مال هر دو است و قول اول درست در آن است و آنچه
 صلاحیت داشته باشد برای زن مال زن است و قول اول درست در آن
 و آنچه صلاحیت برای هر دو دارد پس مال هر دو در حیوة و بعد از مردن
 برای آنکس است ازا بعد و نفر که باقی بماند و بقیه مالک اگر اسبابی است
 که صلاحیت از برای هر دو دارد پس مال هر دو است و قول اول که شافعی است
 تقسیم میشود بعد از آنکه از قول اول اگر متنازع فيه از اینها نیست
 که صلاحیت برای هر دو دارد مثل طیلست و تمام پس قول اول درست است
 در آن و اگر صلاحیت برای زن دارد مثل مقتدر و چا در پس قول اول
 ذکا و در آن اگر برای هر دو صلاحیت دارد پس هر دو است بعد از
 وفات پس دیگر فرقی ندارد که در دست هر دو باشد از طریق شاهد
 یا از طریق حکم و هم چنین حکم در اختلاف ورثه اوها پس قول اول
 آنکس که باقی مانده از این دو نفر و بقیه او یوسف است که قول اول است
 در آنچه عاده جاریست باشد بوجهی مثل آن از برای زن **در سبب**
 مذکور چنانچه در شرع میفرماید هرگاه کسی بر دیگری اعدائی
 داشته باشد و طلب نماید از اعضاء مدعی از حاکم شرع واجب غشقی است
 او هرگاه اعدائی باشد که بدون حضور مدعی علیه ثابت شود اگر
 موافق بجنبش و حجت او از مدعی علیه باشد بوجهی است اعضاء
 در صورت نبودن آن را اگر در بلده دیگر باشد که در اینجا حاکم شرعی
 نباشد بجز اجراء **زم** میشود اعضاء او را و با میفرماید یا برآ

حکم

حکم نموده بر غایب مطلقا چنانچه سابق محل آن بیاید و هم چنین با آنرا حکم
 نموده بر کسی که گریخته باشد بعد از آنکه شاهد بر او مطلقا و میفرماید
 ادعای بر غایب و صبی بعد از وفات بعد از آنکه شاهد بر او مطلقا و میفرماید
 نیست بنا بر او است و با میفرماید چنانچه در مذکور است و در کفر
 ارتکاب نموده چنانچه شخص مورد مسلم باشد یا کافر یا غیره یا بر او تعارض شده
 حکمی بر او مرتب غشقی هرگاه کسی غیر در حال اسلام یا مجبور المال بود
 و در پس از آنجا ماند یکی مسلم و یکی کافر هر یک شهود او فاسد است
 پس بر او این اثبات مرد چنانچه او را در اسلام او بر مسلم چنانچه
 پدید کافر باشد و در پس یکی مسلم و یکی کافر از آنجا ماند با بر مسلم
 می رسد و در صورت شوش اسلام او بعد از شوش حکم اسلام بر او جاریست
 و میفرماید هرگاه کسی از عابد دیگری غایب دیگر باشد شاهد ندارد یا هر شاهد
 بیادرم که با است بعد از آنکه شاهد غایب یکی بیشتر چنانچه محتمل است
 وقت ادعای آنستند باشد که شاهد دارد بعد بر او معلوم شود که
 شاهد باشد و با میفرماید در باب تعارض شهود خارج و در غایب
 خالی از چند صورت غشقی است که آن چنانچه ادعا میکنند یا در دست
 هر دو است یا در دست یکی از این دو یا در دست ثالثی است پس اگر
 در دست هر دو باشد حکم میشود عینا صفران برای هر دو نفر و اگر در
 دست یکی باشد حکم میشود از برای خاج اگر شهود طرفین بر ملک
 شهادت بیاشند و اگر شاهد خارج بر ملک **شاهد معتبر** است

باشد و اینجا حکم میشود از برای صاحب بدخواه آن سبب بگوید نکند
 تساج و بیخ لیا کلا یا بگوید تکرار نماید مثل بیع و غیر آن و اگر این عین در دست
 ثالثی باشد حکم کرده میشود برای آنکه بشود و او از حیث عدلله بیخ و
 و اگر ناریج و او در شهادت تعیین نمایند حکم میشود بیهاده شود
 آنکس که ناریج او تقدم داشته باشد و ایضا میفرماید که هرگاه مرغی
 ادعا نماید بویا تکرار زنی و بعد از بیخ شرعی ناریج نموده ۱۱ دعوی است
 و بویا آنکس که مدعی نسا و نکاح آرد و صورت تصدیق و وقوع نکاح در آن
 نسا و لازم میشود بویا تکرار نماید نسا و نکاح را و اگر مدعی نکاح باشد
 مرغی و زن آنکار نماید بویا تکرار آید از دخول و بعد از دخول چندین
 دارد که در کتب فقهیه مبین است و ایضا میفرماید که هرگاه در دعوی که
 سوگند بر مدعی علیه وارد شد خالی از سه حالت نمیشود یا سوگند یا ناریج
 نماید یا ردی نماید بویا تکرار از سوگند و از مدعی سوگند یا ردی
 خودی نماید در صورتی که یا در نمودن خودش حرق نیست
 و دعوی ساقط میشود در صورتی که سوگند لازم میشود مدعی که
 سوگند یا ناریج بویا تکرار نماید دعوی او ساقط میشود در صورتی که
 مدعی علیه از رد سوگند یا ناریج هر دو حکم با او میگوید تا سه تکرار
 سوگند یا ناریج بسیار خوب است و آنرا نکند و قرار میدهم پس اگر امری
 نمود و سوگند یا ناریج حکم نکند بر او یا ردی میشود دیگر احتیاج نیست که
 رد سوگند یا بویا تکرار نماید ایضا میفرماید که تقلید سوگند نکند و
 چنانکه مستحب است مثل سوگند در در مسجد یا حرم یا مکانی که در آن
 دارد

دارد و در وجه وعید و زمانهای شریفه و ایضا میفرماید
 میشود از آن نمود بنده هرگاه آقایان و نمایندگان شاهد عادل ایضا
 میفرماید که هرگاه اختلاف نمایند زن و شوهر در استیفاء که در تصدیق
 هر دو باشد حکم میشود بجهت آنکس که شهود اقامه نماید از این دو نفر که
 دشوهر باشد و اگر شاهد نداشته باشند در بین ایشان نصفه میشود
 نصف مال مرد و نصف مال زن است و شیخ طوسی در مسیله میفرماید که
 صاحب خود را سوگند داده و تقسیم می نمایند مال را بالمناصفه
 بوده باشد از چیزی که مختص مرد باشد یا از چیزی که مختص زن باشد یا
 چیزی باشد که صلاحیت هر دو داشته باشد خواه در خانه مشترکی
 هر دو باشد یا خاصه یکی و خواه زوجیه بین ایشان باقی باشد یا زائل
 شده باشد و مساوی است و این حکم نافع هر یک از زوجین بود
 دیگر دعوی شیخ طوسی در خلا میفرماید که از این استیفاء متنازع میباشد
 صلاحیت داشته باشد بویا مرد یا مال مرد او آنچه صلاحیت داشته باشد
 بویا زن یا مال زن او آنچه صلاحیت از بویا هر دو دارد و تقسیم بین
 بالمناصفه و در وفایه یکا این هم مال فقده است که اینک متنازع از آن
 از خانه پدید می آید بعد از آنکه نقل مرد و قولی محقق از دو کتاخ
 میفرماید ترجیح میدهد آنچه را که شیخ در خلا مرقوم نموده و میفرماید
 این قول اشهر و در و اما و اخله بین اصحاب است غنه در بیاض مستحب است
 پس از آنچه است قولی اخیر که هرگاه از برای شخص دینی باشد بویا

نقده

و مدینه انکار نماید ان دین را پس در صورتی که صاحب طلب جایز است
 اینکه برود و اذمال مدینه بخورد و طلب خود بگذرد اذن صاحب مال بطلب است
 از جنس آنچه با او خریده باشد و دیگر روایت مالک که هرگاه بنی
 باشد بر مدینه این شخص غیر از مدینه این شخص چیزی دیگر پس او برای صاحب
 طلب جایز است استیفای حق خود بگذرد اذن مدیون و اگر برود باشد بر این
 مدیون غیر مدینه این شخص مدینه از دیگر استیفای نماید بشود و سهم
 خود اذمال او من باب تقاص و در مسکنه آنچه زیاد باشد از سهم خود
 بصاحب مال و در روایت دیگر مالک و مذهب احمد است که اخذ نمیکند
 مگر با اذن صاحب مال و اگر غنی از این دین دینی دیگر بر او باشد جایز است
 استیفای حق خود از مال او بگذرد اذن خواه مضائقه انکار داشته باشد
 باشد و خواه صاحب حق شاهد داشته و خواه نداشته باشد و خواه
 از جنس حق خود برود یا از غیر آن و بقیه شافعی از برای صاحب حق
 جایز است تقاص نمودن مطلقا یعنی اذن مدیون در هم چنین جایز است اگر شایسته
 هم داشته باشد و محکوم هم باشد از برای او که غنی حق خود بر غیر غنی
 بچاک پس صحیح از مذهب شافعی جواز اخذ است اگر چه مدیون اقرار بطلب
 او داشته باشد و لکن او را نکند بواسطه قوه و سلطنت بر او این
 گوید در مذهب حنفی بیا مسئله تقاص چنانچه در شرایع منفره باین
 تفصیل که هرگاه کسی از عمین الما خود چیزی در نزد کسی دیگر داشته
 باشد پس از برای او جایز است که غنی را مال خود را اذمال بطلد و چیزی در

مادا می که باعث قساد و فتنه نشود و موافق نیست بر اذن حاکم و هرگاه
 این کس دینی باشد بر دیگر شخص مدینه اقرار داشته باشد و ضیاع
 از ادای دین هم نداشته نمیتواند صاحب حق مدینه اذن حاکم از اخذ
 نماید و اگر آن شخص مدینه منکر باشد بر او صاحب حق شاهدی باشد
 که ثابت نموده باشد نزد حاکم و وصلی بسوی مدینه ممکن باشد برای او
 استبد جواز تقاص است و این صورتی بگذرد اذن مدینه و اگر شاهد
 نداشته باشد باید دست در سینه بچاک شرع نداشته باشد و بیا بد از این
 مال خود از مدینه چیزی در امین تواند مستفلا استیفای تقاص خود
 بنماید و اگر غیر جنس حق خود چیزی بپایند جایز است بگذرد قیمت عادله اذنان
 جنس و در عوض خود برود و در رضای مالک در قیمت جنس و در جنس
 شرط نیست و مدیون بگذرد این شخص بیکری غیر تقاص کند و بپایند
 تقاص و در جواز تقاص ندارد تمت **کنا الشهاد** در بی اشهاد
 داوود و صاحبان شافعی از جمله مسائلی که اخذ نموده اند و او قولی است
 اینکه نکاح ثابت میشود بیهاده بیکر و در وزن در مقام مراجع و بقیه
 مالک و شافعی واحد و یکی از روایات او اینکه ثابت نیست و بیهاده بیکر
 در وزن و از آنجمله است قول شافعی و غیری اینکه نکاح منعقد نیست
 در بینه و بقیه احمد و غیری اینکه منعقد میشود بیهاده و در تقاضای
 داوود از جمله است قول ائمه بلکه بیا اینکه مستحب است شاهد کردن در بی
 داوود واجب است از آنجمله است قول ابو حنیفه باینکه قبل از مدینه شفا

زمانه و آنچه غالباً مثل او و مطلع نشیند بجز مردی که مثل نکاح و طلاق و غیره
 امثالاً اینها خواه منفرد باشند زمانه و این شهاده یا بوجه باشند یا
 و بقیه مالک اینکرا قبلی غیشی شهاده زمانه و این را نیست بجز این نیست
 که قبلی میسقی شهاده زمانه و نزد مالک و غیره مال را آنچه رعایتی بکند یعنی
 از عین مختصه بجز آنکه مطلع نشیند بر آن عینها کسی دیگر عنوناً و یا بر
 فانی شده اند شافعی و احمدی و از اینجمله است قول ابو حنیفه و احمدی و ظاهر
 در روایت خود اینکرا عدد شرط نشود آرد و شهاده زمانه بیکر قبلی میسقی
 شهاده بیکر قبلی مالک و احمدی و روایت دیگر اینکرا قبلی غیشی شهادت
 کمتر از دو زن و بقیه شافعی قبلی غیشی مکرر شهاده چهار زن و از اینجمله
 قول ابو حنیفه بر اینکرا صد و یا از او طفل ثابت میسقی شهادت دو زن
 باین مرد و در وقت بجز اینکرا و این شهادت ثابت میسقی و او ش
 و اما در حق غسل و نماز بر او پس قبلی میسقی شهادت بیکر قبلی غیشی
 و بقیه مالک قبلی میسقی شهادت دو زن و این باب بقیه شافعی قبلی غیشی
 شهادت زمانه منفرد یعنی مرد باین شهادت و این باب مکرر اینکرا بنا بر اصل
 و قاعده نزد او شرط است که کمتر از چهار نفر نباشند و بقیه احمدی و
 بر استمال قبلی میسقی شهادت بیکر قبلی غیشی است قول ابو حنیفه بر اینکرا
 قبلی غیشی شهادت بوضاع مکرر از مرد و باین مرد و در وقت قبلی غیشی
 در رضاع شهادت زمانه منفرد و بقیه مالک شافعی قبلی میسقی شهادت
 زمانه افضحاً مرد در رضاع مکرر اینکرا و در مشهور است قول مالک شرط است

شهادت

شهادت و از دو زن و این باب بقیه شافعی شرط است شهادت چهار زن و
 مالک در روایت دیگر او که قبلی میسقی در رضاع شهادت بیکر زن و این
 روایت مالک در کتاب حین حرمی و بقیه احمدی شهادت زمانه بقیه شافعی
 رضاع قبلی میسقی و بجز این است و این باب شهادت بیکر فرد و آنچه مشفق
 از او است و از اینجمله است قول احمدی و بقیه شهادت اطفال قبلی غیشی
 و بقیه مالک اینکرا قبلی میسقی شهادت در جمیع موارد مجتمع شده باشند
 از جهة امری یا حی قبلی از اینکرا منفرد شوند و بیکر و یا با احمدی این
 نوع است و روایت سیم از احمدی اینکرا قبلی است شهادت ایشان در حق
 بشرط افضحاً معبره و این امر و از اینجمله است قول ابو حنیفه که قبلی غیشی
 شهادت کسی که حد و نذر بر او جاری شده یا سده هرگاه توبه او بعد
 حد باشد و بقیه احمدی و بقیه توبه شهادت او قبلی میسقی خواه
 بعد از حد توبه بخورد یا باشد یا قبلی از آن مکرر اینکرا مالک شرط غنی
 یا توبه باینکرا قبلی غیشی شهادت او در حد اینکرا که اقامه شده و این
 و از اینجمله است شافعی که صیغه توبه حذف کنند این طوری که بگوید
 قذافی که من کرده ام باطل حرام او پیشی نام بر این عمل و دیگر غنی
 که بیسعی آنچه گفته بودم و بقیه مالک و احمدی اینکرا صیغه توبه بیکر مذنب
 غیره نفس خود است گفته اند قبلی میسقی شهادت ولد الزنا در
 زمانه و از اینجمله است قول ابو حنیفه که با زنی شرط حرام او هرگاه کسی
 بسیار نماید با زنی او را مرد و میسقی شهادت او و بقیه شافعی اینکرا

در او شهادت زنا منفرد ثابت نیست بکسی از چهار نفر زن و اینها نیز مانند
 دو استهلا طفل بینه طفل و در حکم گرفت مترگشتن زنده باشد با او از
 بدعت قبله پیش شهادت دو مرد و یک زن و حیا و زن با ما در غسل
 و نماز برای وجود حق الله است شهادت زنا ثابت نیست و میفرماید در
 ثبوت رضاع شهادت چهار زن قبله پیش و شهادت یک مرد و دو زن ^{شهادت}
 دو نفر مرد نیز قبله پیش و اینها میفرماید شهادت اطفال نایاب قبله
 نیست و در چیزی مگر شهادت طفل در ساله و از جراح ما و ای که بعد از
 اجتماع بر امر میا حی متفرق نشده باشند بر اجتماع خود یا قیام باشند
 و اینها میفرماید شهادت فاذا قبله نیست و قبله از تو بر و بعد از تو بر
 قبله پیش و صغیر تو بر او نیست که تکذیب نماید نفس خود و او شهادت
 ولدا الزنا قبله نیست و در چیزی مطلقا و اینها مطلقا در باقی با عتبه
 شهادت پیش خواه بقصد برود و یا خن یا بقصد خود واجب باشند
 شرط پنج و نزد حرام او یا عتبه در شهادت پیش مطلقا و اینها میفرماید
 شریک مسکرا یا عتبه در شهادت پیش و حرام او فاسق پیش شخص
 بخورد آن خواه بنید یا شد و خواه مسکرا دیگر اگر چه بکلیت باشد
 و اسکا و نیاورد و اینها میفرماید شهادت شخص نابینا قبله پیش
 گاه با استفاضه و بعلم باشد و چیزی هائی که با استفاضه ثابت نیست
 ثبوت نسبه و موت و ملک مطلق و عتق و وقف نکاح و بیع و صلح و اجاز
 و هر گاه در حال بینائی تحمل شهادت نموده باشد در حال ذکر دعا و نماز

میرد

قبله پیش اگر شهادت بعین باشد و صورتی شناختن آواز که شبیه
 بر او نشنید و اینها علم باشند باشد بطوری که مستحب نشنید بر او
 جایز است شهادت دادن او و هم چنین صحیح است شهادت شخص کذا اگر با شهادت
 بشنود بفرماند با حکم شرع یا ببرد و نفعی که اشاره او را بفهمند ^{شهادت}
 عدالت آن دو نفر و اینها میفرماید شهادت بنده قبله پیش مطلقا
 بر آواز خود هم چنین قبله پیش شهادت او مطلقا بر آواز خود بر
 غیر هر گاه در حاله آزاد عداوی شهادت نماید یا بخیر و اگر در حاله
 بنده که تحمل نموده باشد هر گاه در حاله بنده که شهادت بر او نماید
 و قبله نشنید بعد از اینکه آزاد شود هر گاه شهادت او امانت قبله
 پیش و هم چنین بر حکم صغیر و بکار هر گاه در حاله صغیر یا کفر تحمل شهادت
 نموده باشد بعد از بلوغ و اسلمه هر گاه او امانت قبله پیش اگر چه
 در حاله بود مانع از آن نموده باشند و قبله نشنیده باشد ^{شهادت} و اینها
 قول ابو حنیفه بر اینکه با شهادت با استفاضه در بیخ چیزی نکاح و
 دخل و نسب و صورت و دلا بینه قضا و بقول احتیاط شافعی و احتیاط
 مذهبی بجا بر آ در هشت چیزی و نکاح و نسبه و موت و ولایت قضا
 و ملک و عتق و وقف و دلاء و بقیل احمد در نه چیز است در هشت
 چیز مذکور و نزد شافعی و یکی دیگر علاوه بر این در خوله او از استخلاف
 قبله شافعی که جایز است شهادت دادن از چهار نفسی مثل اینکه بر بیند
 چیزی را در دست کسی که نفسی میکند و او مدتی بسیار طولانی ^{بسیار}

شهاده میدهد از برای او بیعتی و بدو ایما یا جزا اینکه شهاده بدهد از
 برای او بملک و این دو وجه یکی است که جایز است شهاده در این باسقاط و با
 نحو فاعل شهاده آبرو سعید اصطنعی و احمد در یکا از در و ابان خرد و وجه ثانی
 اینکه جایز نیست در این نحو فاعل شهاده آبرو سعید و در غیره قبول ابی حنیفه
 جایز است شهاده بید خاصه در ملک منصرفی در زمانیکه درون ملک کرده
 قضی که کسی باشد مدتی طولی شده سال گذشته بر آن که در این صورت
 شهاده بر ملک داده میشود بدین قضی که سال گذشته بر آن هر گاه
 مدتی خاصی باشد در حاله قضی مندی علیه در ملک و بجز این صورت اند
 این شهاده و در این صورت مگر اینکه بوجه باشد مدتی از منسب او یا
 بترسد از سلطان اینکه معا و غیره نماید و از اینجمله است قول ابی حنیفه
 بر اینکه جایز است شهاده اهل ذمه بعضی از اشیاء بر بعضی و در امتی از احمد
 بر جواز این شهاده و بقیه مالک و شافعی و احمد و روایت دیگر اینکه
 قبل عیشی و از اینجمله است قول ائمه ثلثه که قبل عیشی شهاده گفتار
 بر مسلمین بوجیه در سفر هر گاه یا وقت نشو عی اشیاء کسی بگوید بقیه
 احمد اینکه قبل عیشی و سوگند میدهد اشیاء را بخداوند علاوه بر شهادت
 اشیاء که ما خدایت کرده ایم و گناه کرده ایم و آنچه را از نعمت و حیثیت خود
 منهدم کرده ایم و از اینجمله است قول ائمه ثلثه که جایز است حکم نموده باشد
 و سوگند در اموال و حقوق آن و بقیه ابی حنیفه اینکه صحیح نیست حکم اشیاء
 و سوگند در اموال و حقوق آن و از اینجمله است قول ائمه ثلثه و احمد و یکی

از در

از در و ابان خود اینکه حکم کرده عیشی بین شاهد سوگند و عیشی
 و بقیه احمد در رعایت دیگر خود اینکه سوگند میدهد بندگان مدعی از آن
 با قاضی بیک شاهد **مترجم گوید** در منهدم بحق چنانچه در شرایع میفرماید
 جایز است شهاده با استفاضه در نکاح و نسب و موت و ولایت و فاقه
 مطلق و وقف و عتق و میفرماید جایز است شهاده بید بعضی ملاحظه آن
 و بید بعضی بملک یا غیره شهادت بر ملکیت مطلقه دارد هر گاه کسی
 باشد که قضی نماید بجز این صورت و جایز است در این صورت
 باشد بملک ملاحظه چنین بر قضی یا ندیده منافعی میسر اند شهادت ملک از
 برای منصفی بدهد و ایضا میفرماید جایز نیست شهادت کافر بعضی
 از اشیاء بر بعضی دیگر چه در عی وجه غیر ذمی از کفار هم مساویند در
 شهادت و شهادت اشیاء بر مسلمین نیز قبول عیشی مگر شهادت در
 در وجیه خاصه هر گاه در اینجا مسلم پیدا نشود که تحمل شهادت نماید
 و شرف نیست برون وجیه کننده در غیره هر که شاهد مسلم پیدا نشود
 جایز است و ایضا میفرماید که جایز است حکم نمودن بیک نفر شاهد عادل با سوگند
 و از این مدعی در اموال و حقوق مثل خون و غیره و عقیق معارضه مثل بیع
 قضی و مسلم و صلح و اجاره و مسافاه و زمین و وجیه از برای او و غیره
 که موجب بید باشد و در وقف بنا بر ظاهر میفرماید حکم با ذاری بنده
 عیشی و بیک شاهد با سوگند بلکه با بید و شاهد مذکور باشد یا بیک نفر و
 در وقت عین و از اینجمله است قول ابی حنیفه که قبل عیشی شهادت دشمن بر

نکات

در شهنشهر که عداوة بين ايشان نكند شاهد و بيقول ائمه ثلثه
 اينكه قتل عيشي مطلقا و از انچه است قول ائمه ثلثه كه قتل عيشي شهادت
 بر او را از براي برادر خود و دوستان او براي خود و بيقول مالك اينكه
 قتل عيشي و از انچه است قول ائمه ثلثه كه قتل عيشي شهادت بر او را از
 و شهادت بر او را بيقول شافعي اينكه قتل عيشي و از انچه است قول ائمه ثلثه
 و شافعي اينكه قتل عيشي شهادت اهل بيعة و هرگاه اجتناب از خود
 بنمايند مگر خطا بنده و ايشان از رخصه ميباشند كه قصه بنده بنمايند
 كسي را كه سويكند يا دعا نمايد از براي ايشان اينكه بر او را بوقول شافعي است
 فلا يبلغ مثلا يسر هوا سطره سوكتا و شهادت ميدهند از براي او را
 مبلغ و بيقول مالك واحد شهادت ايشان قتل عيشي مطلقا و از انچه است
 قول ابي حنيفة و شافعي كه قتل عيشي شهادت اهل بيعة بر او را هرگاه
 گاه بوده باشد دشمن از براي بيقول ائمه ثلثه و بيقول احمد بن
 حنبل مطلقا و بيقول مالك اينكه قتل عيشي در جوارح و قتل خاسته
 قتل عيشي در رد عنق اين از حنبل كه ممكن باشد شاهد شهادت
 دو آن مگر اينكه تحمل شهادت و در باريد نموده باشد و از انچه است
 قول ائمه و بيقول مالك هرگاه معين شود بر كسي اداي شهادت جايز نيست
 از براي او كه فتنه اجماعه و انكسار معين نشده باشد بر او جايز است
 اجرة براي شهادت بنا بر وجهي از براي شافعي و از انچه است قول مالك
 در مشهورات و اينكه شهادت بر شهادت جايز است و در حنبل از حنبل

خلاوند

خداوند شام و حياقتا سخواه در مال با شديبا در حد با در وقت
 و بيقول ابي حنيفة اينكه قتل عيشي در حقوقا سخواه در وقت با شديبا
 در عنق و بيقول شافعي و اظهر از قول او اينكه قتل عيشي در حقوق
 خداوند مثل حد و نادر و در شرايع خوري و از انچه است قول ائمه ثلثه
 بر اينكه جايز است كه بر او با شدي و شهنشهر فرع سامعي و بيقول مالك و احمد
 بايز نيست و از انچه است قول ائمه ثلثه كه جايز است شهادت بر عيشي
 و نفر هر يك از آنها بر شاهد عيا و شهنشهر شاهد عيا حاصل و باين
 قول قائل شده است شافعي و اظهر و قول خود و قول ديگر او اينكه عجاج است
 در بوقول ايشان حجاج و نفر پس بر او با شدي بر هر يك شاهد عيا و شهنشهر اصل
 دو شاهد فرع و از انچه است قول مالك ابي حنيفة و شافعي و قديم و احمد
 كه هر گاه در شاهد شهادت دهند جايزي بر وجهي نمايند از شهادت
 بعد از حكم بان پس بر ايشان استقرامة آن مال و بيقول شافعي و جديد اينكه
 چيزي بر ايشان نيست و از انچه است قول ابي حنيفة كه حاكم هرگاه بشهادت
 دو قاسم حكم نمايد پس مطلع بر حال ايشان شافعي بعد از حكم منتقض نشود
 حكم او بيقول مالك و احمد شافعي و ديگر از قول خود كه مستفق نشود
 و از انچه است قول ابي حنيفة اينكه نفر بر لازم عيشي بر شاهد عيا
 كو بلكه نكند ميدهد و نادر و در ميا طائفه و اقوام او ميگويند با ايشان
 كه ايز شاهد و زوكند بآق بيقول ائمه ثلثه اينكه نفر بر عيا نمايند او را
 و نكند ميدهد و در ميا قوم و قبيله او و پس نماند ميكنند كه اين شخص

زوره کذب است و گفته است که شهادت مرد و صدقند او داد و سببها و
 با زاده و محل اجتماع خلایق **میرم کور** و مذهب محقق چنانچه در **شایع**
 میفرماید بلکه عداوة درونی باعث رد شهادت عیشی چنانچه شهادت **مسل**
 قبل میشتی بر کافر و اما عداوة درونی مانع از قبول شهادت میشتی **نیز**
 بحدیستی برسد یا نزد عداوة محقق میشتی یا اینکه از حال او ظاهر **ش**
 که بخوبی شایع **ش** مکتوب شود و بیدار می شود و خوشحال با اینکه واقع شود
 بین ایشان نسبت بد و خاشی با یکدیگر در این رد شهادت در مقام
 شهادت بوضوح بود و اما شهادت بر او ای قنع دشمن صحیح است و **ایشنا**
 شهادت بر او در بر او بر او در قبول آورد و **سبب** بر قنع و بر
 ضی و در صورت قبول میشود و شهادت حرم بر او در خود و بر و غیر خود
 قبل میشتی و بعکس یعنی زن بر او بشود و بر شوهر شهادت بدهد قبل است
 و **ایشنا** میفرماید یکی از شرایط قبل شهادت ایمان است پس شهادت غیر **اهل**
 ایمان قبل عیشی و مطلقا خواه اهل بدعت و اهل بدعت یا بدعت یا بدعت **دین**
 پس میباید برای مرد و شهادت است خواه دروغ گو باشد یا نباشد
 دیگر اختصاص بطائفة و در نهایتا بفرموده و استخا صی که نقل نموده اند که **ط**
 خطابتی فرقه از شیعه اند که با نیر استند انداد ای شهادت نوا **قبل** است
 هرگاه بر او در عداوة خلاص شده باشد و صادق باشد محقق **بکلیه**
 از نفاق طلبی دارم **قبل** او اعتماد با بدعت و شهادت دارد و نقل **حقی**
 نموده اند **بکلیه** اجتماع فرقه اثنا عشریه بر عدم جواز پیش شهادت **سبب**

بلکه

بلکه آنچه معلوم شده این مسئله مذهب محمد بن علی شافعیان **عراق** است
 که از طائفة غلاة و فرقه جدا گانه هستند و خلی با امامت ندانند و **کتاب**
 نموده است **بکلیه** التکلیف که این مسئله با چندین مسأله متکرر دارد
 ذکر نموده و تقریبا بسیار از نا حیدر مقدس بود **سبب** بن الفاسم حسین
 بن روح بیرون آمده بر وجهی نقل و این **سبب** انصافی و اگر **ش** نقل
 رسانیده و **ایشنا** میفرماید **قبل** شهادت اختصاصی با اهل شهر ندارد
 هر کس از اهل ایمان که عادل باشد مقبول شهادت است خواه **بدی** باشد
 و خواه **قریب** شهادت بدی بر قرین **قبل** میشتی و بعکس **مقبول**
 و **ایشنا** میفرماید اجرة گرفتن بر شهادت حرام است و جای نیست **طلاق**
 معین شده باشد بر او یا فسخه باشد و **ایشنا** میفرماید که شهادت بر
 شهادت قبل میباید و در حقوق نام خواه عقوبت باشد مثل **تصا** یا
 غیر عقوبت مثل **طلاق** و نسب و عتی با مال باشد مثل **قراض** و **خود** و **کل**
 عقوبت معا و **سبب** یا چیزهایی باشد که غالباً مطلع عیشی **مرا** بر آن مثل
 عیبی زنان و دلاوة و استهلا و اما شهادت بر شهادت در وجود
 قبل عیشی خواه **حق** حقی **مستند** مثل **زنا** و **لواط** **سبب** یا **مشقی**
 باشد مثل **حد** و زوی و **مذ** و **ایشنا** میفرماید جای **بکلیه** **ش**
 شامع شهادت بدهد یعنی شاهد حاصل و فرود حاکم شهادت بدهد **سبب**
 و این شاهد فرج گویند و **ایشنا** و **ایشنا** که در محض **حاکم** شهادت
 میداده **بکلیه** و دیگر میگویند باشد این شخص شنیده باشد **بکلیه** **ش**

بدهد این دو نفر مرتبه بیست است از برای شاه فرج و مرتبه اول و اعلی آن
 اینست که شاه فرج بگوید کسی که شهادت بده بر شهادت من که شهادت
 میدهم بر فلان ای فلان از برای فلان باین معنی یعنی درین مشاوه و این مرتبه را
 میگویند و صیغه ماضی شرط آورد شاه فرج اینکه در نفر او بکنند شهادت
 تحمل شهادت نماید که از برای شهادت عدلین چهار نفر شاه فرج لازم ^{میشود}
 و جایز نیست که بکنند فرج از بکنند اصل تحمل شهادت نماید و ^{میشود} ایضا میفرماید
 که هرگاه هر دو شاه بعد از ادای شهادت رجوع نمایند از شهادت خود
 اگر قبلا از اجرای حکم یا شد یا نیست بر اعیان حکم نمودند و اگر بعد از حکم
 یا شد یا نماند از این نیست که اگر شهادت بدهد حق الله یا مشهور ^{باشد}
 حق الله باشد پس هرگاه بعد از حکم و بعد از استیفا باشد و بعد از آن
 محکوم بیه باشد حکم باطل حکم باطل ^{میشود} و لی مشهور ضامن میشود و اگر
 بعد از حکم و قبل از استیفا باشد پس اگر حق الله باشد حکم باطل ^{میشود}
 و هم چنین اگر التماس یا مشورت باشد در دو مسوای جمله از حقوق
 دیگر که یا حکم باطل میشود و اما هرگاه بعد از حکم و تسلیم مال بجمع
 نمایند یا برون عین پس صحیح باطل نشد حکم است و عین را نمیتوان بر
 کرده اند هرگاه بر حکم معلوم شود ضعیف شود که در وقت
 ادای شهادت فاسق بوده اند حکم را باید نقض نماید و ایضا صیغه باید
 واجب است تقریر نمودن شاه که بگوید بعد از تقریر شهادت میدهند و
 در بگذری که شهادت داده بر اینکه این شخص شهادت میدهد بگذری است

لاخلق

لاخلق مطلع شدند و تغییره شود برای سایرین شاید نوبت این عمل را تمام
 شد **کتاب العنود** و بیبا احکام از آن نمودن بنده آپس از جمل ساسا
 کرد و باب عنق اختلاط و او غرور انداخته غلظت است که هرگاه آزاد
 نماید کسی نصف از بنده مشورتی و اگر حق خود است و غنی باشد آزاد
 کرده میشود بر او جمیع آن بنده و ضامن میشود حصه شریک خود را ^{میشود}
 فقیری باشد آزاد میشود بر او نصفه سهم خود شود بقیه ای حقیقه اینکه
 آزاد میشود حصه خود شود پس ما از برای شریک او خیار آیین اینکه حصه
 خود را آزاد کند یا بنده را بیسی بداند که چیزی تحصیل نماید برای آزاد
 نمودن سهم او یا اینکه ضامن نماید شریک آزاد کننده و اگر غنی باشد
 و اگر فقیری باشد پس از برای شریک اختیار کرد با سهم خود را آزاد نماید
 یا بنده را بیسی بداند و در برای او ضامن نمودن شریک نیست و از
 اینجمله است قلم مالک در مشهوران آزاد کرده هرگاه بوده باشد بنده مشورتی
 در بین سه نفر از برای یکی نصف او برای دیگری ثلث او برای
 دیگری سدر او باشد پس صاحب نصف سدر آزاد نماید حصه
 خود را با هم در یک نام یا کسی را وکیل نمایند و اگر حصه هر دو
 آزاد نمایند تا در پیش کل آن بنده و ببرد و نفر آزاد کننده لازم
 میشود قیمت حصه باقی مانده که ثلث آن باشد بوقدر حصه برون
 نفر از بنده پس میباید از برای هر یک از این دو نفر از ولایت ^{مثلا}
 چنین بنده و بقیه ثلثه آنکه ببرد و نفر آزاد کننده لازم است

نسخه

قیمت حصه شریک خود را با استویه بدهند پس بر هر یک است نصف قیمت
 حصه شریک خود و در ایندیگر مالک نیز چنین است و از آنچه است قلیل
 حقیقه که هر گاه کسی از آن غایب بنده گاه خود را در عرض موش و مالی غیر از
 نداشتند باشد و باقی نماند و نه جمیع عتق را آزاد میشدند از هر بنده
 ثلث او در سعی میکنند برای آزادی در باقی و بقول ائمه ثلثه آزاد میشد
 ثلث از جمیع بنده گاه بفرعه و از آنچه است قلیل حقیقه و شایع که هر گاه
 کسی از آن غایب بنده از بنده گاه خود را که بعینه تعیین نکرده باشد پس
 از برای او باقی بماند که خواسته باشد معاین نماید و بقول مالک و
 احمد خایج میکنند یکی از اینها را بفرعه و از آنچه است قلیل حقیقه
 که هر گاه آزاد نماید ششمن بکینده را در عرض موش خود و عتق آن مالک
 برای او نباشد و بر او بیوه مستغری باشد یا بطلب بی غایبان بنده
 در قیمت خود پس هر وقت قیمه خود را داد نمود آزاد میشد و بقول ائمه
 ثلثه است که آزاد نمودن جمیع عتق را از آنچه است قلیل حقیقه که هر گاه
 کسی به بنده خود بگوید که بحسب من بزرگوارا او باشد تو بزرگوار
 آزاد میشد و ثبات عتق و نسک و بقول ائمه ثلثه آزاد میشد و باقی
 چیزی را از آنچه است قلیل حقیقه که هر گاه کسی بگوید به بنده خود
 ثلثه بفره نواز برای خداوند خود قصد آزادی یا بفره نواز از عتق و
 بقول ائمه ثلثه است که آزاد میشد و از آنچه است قلیل مالک که هر گاه کسی
 مالک شود بزرگوار خود یا اولاد خود یا یکی از بزرگواران و یا یکی

حاجزده

با چله خود را چه نزدیک باشند چه دورا آزاد کرده میشدند و توان
 مالک شدن و چنین است قول در تود مالک هر گاه مالک شود شخصی
 و خواه های پدر و مادر خود را و بقول ائمه حقیقه این اشخاص مفصل
 آزاد میشوند برای و هر صاحب حیوانی از جهت نسب و هر گاه با
 زوجه جایز نیست تزویج او را برای خود شو و بقول شایع اگر کسی
 بقول شایع اگر کسی مالک شود یکی از اصلهای خود را از طرف خود را
 از طرف پدر یا مادر یا یکی از فرعی خود را اگر چه یا این آید مرد باشد
 یا زن آزاد میشوند و بر او خواه پدر و پسر یکدیگر اتفاقاً بیفتند یا مختلف
 شوند خواه مالک او بقره شده باشد مثل ارث یا با اختیار شده
 باشد مثل خریدن یا هبه شد و بقول داود از ادعای در فرایب عتق
 و لازم عتق اشخاص آزاد نمودن این مذکور است **مترجم** که بزرگوار
 محقق چنانچه در شرایع میفرماید که هر گاه کسی از آن غایب حصه خود را
 بنده مشترک جمیع آن آزاد میشد و چون یکی از اسبنا از ادی سراسبنا
 و یا بجهت سهم شریک خود بدهد اگر عتق باشد ششعلی آزاد کنند
 و اگر نفی باشد بنده خود یا بدهی نموده قیمت حصه شریک از تحصیل
 نماید یا بدهد و اگر بنده عاجز باشد از تحصیل قیمت خود با اسبنا
 از سعی نماید نصف او که آزاد شد مال خود بنده او نصفه او مال
 مالک آنچه تحصیل نمود نصف مال خود شود نصف مال آزاد میشد
 و تقفاد نصف بر او افتاد و نصف بر خود او است و اینها هر گاه بنده

تتمت

مشترک باشد بین سه نفر یکی نصف او را داشته باشد و یکی سدس یکی
 ثلث پس در نفر از ایشان هر وجهه خود را داد و آزاد نماید جمیع آن
 آزاد میشود و باطل هر وجهه آن حقتد باقی مانده و با تسویه میدهند
 نه اینکه صاحبان بگذرد نصف مساوی سدس بگذرد از ثلث او قهوه قیمت
 باقی مانده و بشریک خود میدهند و ایضا میفرمایند هرگاه کسی بنده یا
 بنده گان خود را در عرض مومن آزاد نماید سواوی اهل مال نباشد باشد
 هر یک از آنها آزاد میشود و باقی مانده بنده شیعی غایب و غیره
 تحصیل نموده بیاورد بدهد بجز فلک خود را اگر سواوی غیر آزاد نموده ما
 داشته باشد باقی مانده او را از ثلث مال او آزاد میکنند و اگر
 وصیت نماید برآزاد نمودن بنده گان خود در وصیة نداشتن مالی
 غیر آن واجبانه فکرون و در ثلث ایشان اگر آزاد میشود اگر
 منعده باشند بفرعه جلا میکنند نه اینکه ثلث هر یک را آزاد نماید
 و هرگاه شخصی بیک تعیین یکی از چند بنده خود را آزاد نماید
 هر یک را که معنی نماید بخنداد اگر معین نکرده فون شده و در ثلث او
 بفرعه یا در تعیین نماید هرگاه کسی بنده خود را در عرض مومن
 آزاد نماید و صاحبی استغرض باشد غیر آن بنده مالی نباشد باشد
 عشق او ناقص غنیش و هیچ نیست هرگاه کسی به بنده خود که بزرگوار
 آزاد باشد بگوید بگوئی یا بگو چنانکه بگوید که او را در مضمون یا بگوید
 نواز برای خندانندی باین کلمات بنده آزاد میشود چنانچه لفظ صحیح آزاد

اندر

اندر است و باین الفاظ یا فضا از ادی عنقه فیشع عشق و ایضا
 میفرمایند یکی از اسبیا از ادی و اذاله بنده کی ملک است پس هرگاه
 مالک مشق کسی که مرده باشد یا زن یکی از پسران او را در خود پاره و
 اگر چه بالا رود و یا یکی از اولاد خود را چه در کون هر چه افاق اگر
 چه باین بودند یا مالک مشق یکی از اقوام حرمه نسبت خود را بجز
 شدن هر یک از اینها آزاد میشدند بر او طایر آزاد کرده عیش
 بوزن هرگاه مالک مشق یکی از اینها را سواوی نمود بین که پسر و ما
 و جدر و جده باشند تا هر چه بالا و و فله در و مالک شدن نشانند
 که با و ت یا بجزیدن یا ایسا نوا اتفاقا که یا شد تحت **کلمات دیگری**
 در بیبا از غنودن بنده آید از فون پس از جمله مسائل که اختلاف
 شده است و او قول مالک است بر اینکه جایز نیست فرختن بنده
 مد بود و حال حیاة مولد و جایز است فرختن آن بعد از موت مولد هرگاه
 بوده باشد بر مولد یا بفرعی یا اگر درین بر او نباشد آن بنده را از ثلث
 مولد حسنا میکنند و جمیع او از میشع و اگر ثلث میت بقتل و تمام
 قیمت او نشع آزاد میشود از او قبل از آنکه ثلث محتمل او بسبق و در ثلث
 در این مسئله باین مدبر مطلق و مقید در نوزد مالک در بیبا شافعی است
 جایز است بیع عبد مسلم بشرط اینکه بوده بر افاق او و بفرعی یا اگر درین بر او
 نباشد جایز نیست بیع او را از بیخبر است قول ابو حنیفه اینکه حکم اولاد
 بنده مد بر حکم پید او است مگر اینکه ابو حنیفه فریگنداده آورده باین بنده

عنت

مدیر مطلق و مقید و گفته است جایز نیست بیع بنده مدیر مطلق و اگر
 مقید باشد بشرطی مثل حاجت یا سفر یا شغای از مرضی پس جایز است بیع آن
 و این قول قابل شده اند مالک واحد گفته اند فرق نیست در بین ثلثین
 مقید و مطلق و بیع شافی بنا بر یکی از دو فتوی او که اولاد بنده مدیر
 تابع ماد و غیشی و مدیر غیشی **مترجم گوید** در مذهب حنفی چنانچه در
 شرایع میفرماید جایز است از فرزندان بنده مدیر در حیاه مولا و بعد از فوت
 مولا چون آزاد میشد جایز نیست بیع او چه مدیر مطلق باشد چه مقید
 و هرگاه بومولای عید مدیر شود بیعی باشد محیط بنیر که او جایز است از فرزندان
 بنده و ثلثین او باطل میشود در صورتی بنویزد درین بعضی غوث مولا
 آزاد میشود و از ثلث شرکه او واجب میاید و ندادن مولا بیع میفرماید حکم
 اولاد و بنده مدیر حکم مولا است چه اولاد مدیر مطلق باشد یا
 مقید و هرگاه مولا رجوع از مدیر مولا در طفلی که مدیر مولا بوده بنده
 رجوع از مدیر طفلی او برایش نیست و آن طفل مدیر محسوب است و
 حقیقت مدیر مطلق اینست که مولا بر بنده خود بکند تا آزادی بعد از
 حرکت من یا وقتی که من بمیرم تا آزادی و حقیقت مدیر مقید اینست که بگوید
 هرگاه در این سفر یا در این مرض یا در این سال بمیرم تا آزادی است
باب الکتابه در بیع از آنکه در بنده با دایمی بیع پس
 از جمله مسائلی که اختلاف نموده اند در آن قول ائمه ثلاثه است که
 احمد است در بیع از آنکه در بیع خود اینک که گفته اند در کتابت نمودن

بنده

بنده اینچنانکه ^{کسی} که بیع از برای او نباشد و بقیه احمد در وعایت دیگر اینک
 مکروه است و از آنچه است قول ابو حنیفه و مالک بر اینک که کتابت صحیح است
 و بعد از آنکه اصل در کتابت بیع است و بقیه شافعی با احمد اینک صحیح
 بدون مدته و جایز نیست مکیر او و در مدته بحسب ماله و اولاد آن مدته
 در ماله او از آنچه است قول ابو حنیفه اینک بنده مکاتب هرگاه اشتنا
 نماید از آنکه در مال المکاتبه و حال اینک در دست او باشد
 آنچه را که باید بدهد جبر کرده میشود بر او آن و اگر آنچه بر او است
 در دست نماند باشد با شد جبر نمیکند او را بر کسب نمودن و بقیه
 مالک جایز نیست از برای بنده مکاتب عاجز نمودن نفس خود را از
 کسب یا فدره بر او پس در این صورت جبر کرده میشود بر او کسب
 و بقیه شافعی با احمد جبر کرده نمیشد بلکه در این صورت حیار
 ضعیف بر مولا ثابت میشود و از آنچه است قول شافعی که اندازده و در
 داد معینی ندارد و آنچه عطای نماید انا از برای بنده مکاتبه و بقیه
 احمد اینک فدر معین دارد و اینست که انا مال المکاتبه که
 بر بنده خود قرار داده آید او را نکند و با عطا نماید یا بعد از آن
 از او بیع آنچه را که فدر یاد و در نماید و بقیه بعضی از ائمه اینک حکم است
 این را برای حاجت خود معین مینماید مثل عطای بی زوج و مقام
 نفی بی بیچانچه در باب طاح ذکر کرده و بقیه بعضی دیگر اینک انا
 اینقدر میدهد بنده که نفس او را یا از خویشش نماید و از آنچه است

کسی

قول این چنینست و مالک بر آنکه جایز نیست بیع نمودن رقبه بنده مکاتب
 مگر آنکه مالک آنجا از خود بیع مال مکاتبه را و این بیع نمودن در
 مؤجل آتش نقدی این بیع در صورتی جایز است که آن بنده غنی باشد
 و این مسئله مطابق قول اولی از مذکورین است و بقیه اهل جا نیز بیع
 رقبه مکاتبه بیع با عتق کنایه غیشی پس در اینصورت مشایخ
 میشو در مقام مولایان بنده و از آنجمله است که آنکه ثلثه که هرگاه
 بگوید یا فایه بنده کاتبی علی الف درهم بعت کنایت نمودم تو را
 درم پس همتکه او نمود آن مبلغ را از او میشو و دیگر احتیاج ندارد
 آنکه بگوید هر وقت را نمودی آن مبلغ را برای او از او بقتله
 بناید و بقیه شافعی آنکه لایق است از گفتن این کلام یا بقتله
 انجمله است قول آنکه ثلثه که هرگاه کسی کتایت نماید کتیز خود و او
 نماید و طی او را در عقد کنایه نیز نیست بقیه اهل جا نیز **مست**
کریه در مذکورین چنانچه در شرایع میفرماید کتایت نمودن بنده
 از جمله مستحبات است در صورتی امین بود بنده و قدره بر کسب و
 بنویزد این دو شرط مباح است اگر اهل بنده در دفع کتایت اینست که
 آقا یا بنده خود مبلغ معینی را در حد که هر وقت او بدهد آنرا
 باشد میفرماید بیع نیست کتایت نمودن بنده و او در مبلغ نقد
 بلکه باید بوجه معین باشد مثل بیک یا دو ماه یا دو سال
 برای فلان و کثرت نیست همین قدر یک مده بود اطلاق شود که بتواند

تحصیل

تحصیل آن وجه را بنماید صحیح است هرگاه بنده مکاتبی امتناع نماید
 از ادای مال مکاتبه جایز است چنانچه نمودن او بر کسب و ادای هرگاه
 بر کسب استند باشد و اگر عاجز باشد از کسب تحصیل مال از برای
 آفای او است که قسح نماید یا آنکه صبر نماید با او **و اینها** میفرماید بلکه
 عطا نمودن چیزی به بنده مکاتبه بطریق اعانت بر او و قدر معین بر او
 این عطیه نیست و در این عطیه نیست و در این عطیه تفاوت ندارد
 که از وجه کتایت چیزی بدهد بعد از گرفتن او یا آنکه چیزی
 کم نماید از آن وجه برای او یا از مال خود یا بدهد و **اینها** میفرماید
 بیع نمودن رقبه بنده مکاتبه جایز نیست بقیه مال مکاتبه که از
 او طلبکار است میتواند بیکری منتقل نماید چنانچه در مذکورین
 این نوع بود و **اینها** میفرماید هرگاه کسی مکاتبه نماید یا بنده خود
 بگوید کتایت نمودم تو را بر هزار درهم کرده و آخر مده یکماه بدهد بنده
 از ادای او و بنماید بعد از ادای مبلغ در ضمن این کلام صحیح است و ادای مبلغ
 از او میشو و دیگر محتاج نیست بعد از ذکر این کلام که بگوید بقیه که
 این مبلغ را او نمودی از برای من پس تو از ادای او **اینها** میفرماید که
 نیست شرط نمودن و بکثرت مکاتبه خود در عقد کتایت هرگاه چنین
 شرط نماید عقد فاسد میشو **کتابها اولاد و در**
 بیبا حکا کتیزهای صاحب اولاد پس انفا نمودند اندامه او بعد بر آنکه
 مادرهای اولاد از کتیز فرزند غنی شوند و او مستعمل مذکورین

تحصیل

Handwritten number 1814 inside a red circular stamp. The stamp contains Persian text: "کتابخانه مجلس شورای اسلامی" (Library of the Consultative Assembly) at the top and "تاسیس ۱۳۰۲" (Established 1302) at the bottom.

Handwritten Persian characters, possibly "فهرست" (Index).

